

خاطرات سیاسی

امین الدوله

بکوشش حافظ فرمانفرمائیان

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

خاطرات سیاسی
میرزاعلی خان امین الدوله

بکوشش

حافظ فرمانفرمائیان

زیر نظر

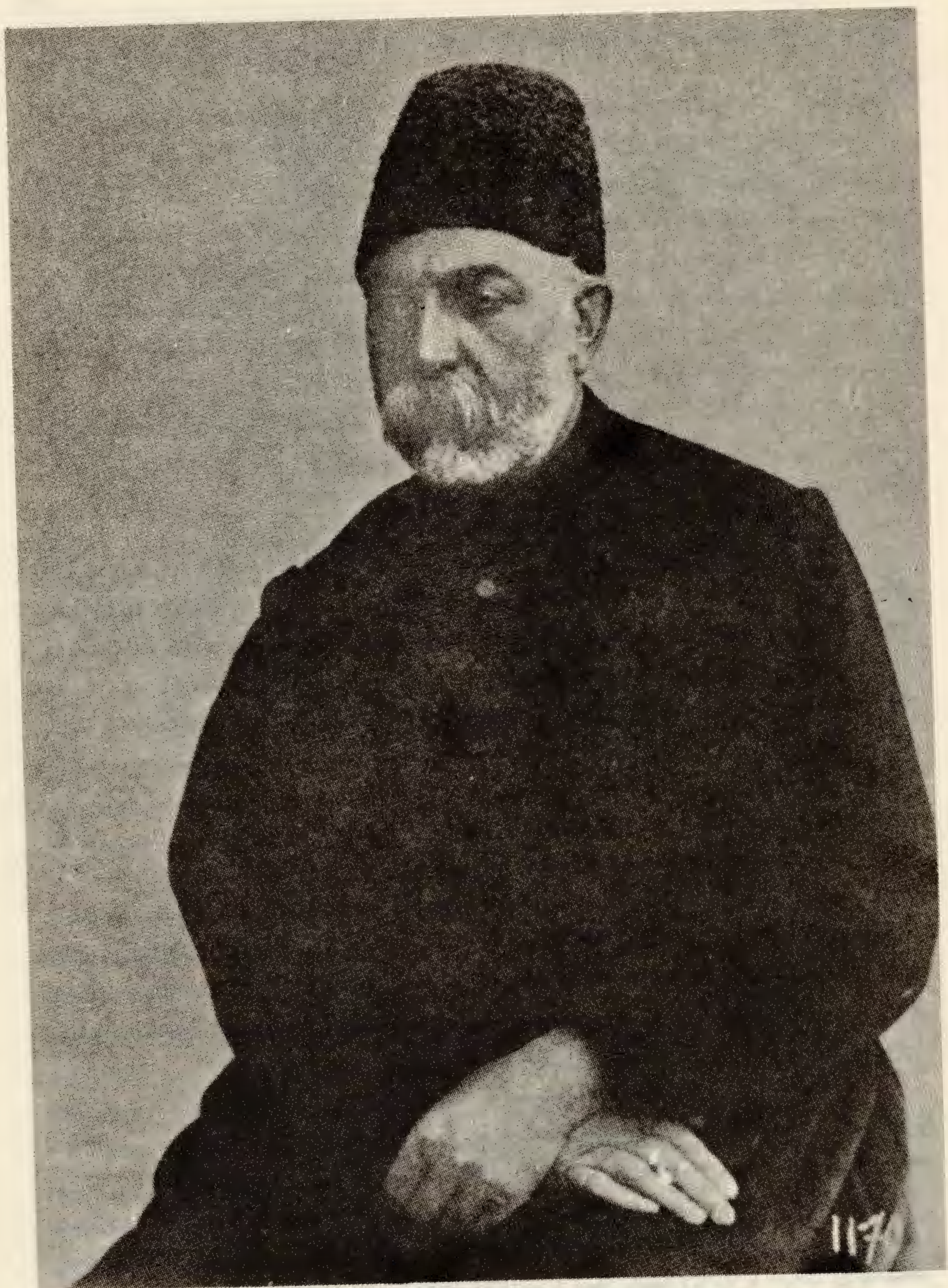
ایرج افشار



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۷۰



خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله
بکوشش حافظ فرمانفرمائیان
چاپ اول : ۱۳۴۱ ـ چاپ دوم : ۱۳۵۵
چاپ سوم: ۱۳۷۰
چاپ و صحافی : چاپخانهٔ سپهر، تهران
تیراژ : ۴۴۰۰ نسخه



میرزا علی خان امین الدوله

مقدمهٔ ناشر

خاطرات سیاسی امین‌الدوله، که اینک چاپ جدید آن در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرد. یکی از ارزشمندترین مجموعه‌های خاطرات سیاسی و از اسناد مهم تاریخ قاجاریه است. حضور مستقیم نویسنده در متن بسیاری از وقایع و اشراف او به‌حوادث و مسائل درون نظام حکومتی ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه و محمدعلی شاه، به‌دلیل تصدی مشاغل حساس و مهم در عهد دو پادشاه نخست، به او امکان داده است تا بتواند به‌بسیاری از مسائل پشت‌پرده زمانهٔ خویش وقوف یابد و آنجا که گزارش آنها را به‌زیان مصالح شخصی خویش نمی‌دیده است، به‌تصویر و روایت نسبتاً دقیق آنها مبادرت کند. کتاب حاضر، اگرچه گاه با ایجاز و اختصار، اما درمجموع، حاوی گزارشهایی است از حساسترین مسائل سیاسی و اجتماعی ایران از دورهٔ ناصری تا قتل اتابک؛ یعنی آستانهٔ استبداد صغیر و تعطیل مشروطهٔ اول.

صرفنظر از ارزش گزارشهای سیاسی موجود در خاطرات امین‌الدوله، این کتاب گاه به‌ذکر گزارشهایی در بارهٔ مسائل درونی دستگاه حاکم: خلق و خوی شاه، درباریان، رقابتهای ایشان، برخی تشکیلات دولتی و پاره‌ای مسائل اقتصادی، بعضی از فسادهای اخلاقی شاه و درباریان و غیره پرداخته است که این خود موجب شده تا این کتاب سند ارزشمندی در باب تاریخ اجتماعی ایران در برهه‌های تاریخی فوق‌الذکر باشد.

«خاطرات سیاسی امین‌الدوله» مانند تمامی آثاری از این قبیل، طبعاً آلوده به‌غرض‌ورزیها، بی‌دقتی‌ها، گاه حاوی جعلیات، ایراد تهمت و افتراء بـه رقبای سیاسی و ستایش هم‌مسلکان و همرزهان است. با این حال، نباید اینهمه، از ارزش تاریخی کتاب بکاهد. چرا که، این اثر در کنار آن ضعفها، حاوی گزارشها و اطلاعات فراوان و چنانکه گفتیم، گاه منحصر به‌فردی است که آن را درکنار منابع دست اول دورهٔ قاجاریه قرار می‌دهد. طبعاً وقوف نسبی و شاید کامل به‌ضعفهای کتاب، برای پژوهشگر بصیر و خوانندهٔ نکته‌سنج کار دشواری نباشد.

از آنجا که آشنایی به‌شرح حال نویسنده، گامی در جهت استفادهٔ دقیق‌تر از کتاب است و نیز به‌آن سبب که کسب این آگاهی به‌شکل نسبتاً کامل با مطالعهٔ متن کتاب میسر نیست، در

سطور زیر خواهیم کوشید تا در قالب مقدمه‌ای فشرده، به‌معرفی نویسندهٔ کتاب مبادرت ورزیم.

میرزاعلی‌خان، که به‌ترتیب در تشکیلات ناصری القاب «منشی حضور»، «امین‌الملک» و سرانجام «امین‌الدوله» را کسب کرد، به‌سال ۱۲۶۰ هجری قمری در تهران تولد یافت. پدرش حاج‌میرزامحمدخان سنیکی یا لواسانی، خواهرزادهٔ میرزا آقاخان‌نوری‌صدراعظم مشهور و آنگلوفیل ناصرالدین شاه بود. مجدالملک که از جمله رجال مقرب به‌دربار محمدشاه بود و سمت پیشکاری مادر محمدشاه را داشت، در دورهٔ ناصری نیز همچنان مقرب ماند و به‌مقامات عالیهٔ دولتی دست یافت که از جملهٔ آنها مقام وزارت در دارالشورای دولتی بود. تصدی مشاغل عدیده از نایب اولی وزارت دول‌خارجه تا مقام وزارت مذکور و در فاصله این دو مقام، مأموریتهای ویژه‌اش در روسیه، عثمانی و عراق موجب گشوده شدن افق اندیشهٔ سیاسی مجدالملک گردید و او را به تألیف رسالهٔ معروف «مجدیه» کشاند.

امین‌الدوله که به‌این ترتیب در خاندانی اشرافی و منورالفکر تولد یافته بود، از همان ابتدای حیات از طریق پدرش، با تشکیلات حکومتی ناصری پیوند خورد و به‌زودی، متصدی مشاغل عدیده و درجات شغلی رفیعه گشت. در سال ۱۲۷۵ قمری، چون مجدالملک از سوی حکومت به‌عثمانی فرستاده شد و ضمناً موظف گردید که در میانهٔ راه در بغداد، به‌امور ایرانیان آن سامان رسیدگی کند، امین‌الدوله، پسر بزرگ خویش را نیز که در این زمان و قبل از پایان دومین دههٔ عمرش، منشی وزارت امورخارجه بود، به‌همراه خود به‌عثمانی برد. این سفر، برای میرزاعلی‌خان، ظاهراً اولین فرصت‌برای آشنایی‌با ترقیات مغرب‌زمین‌و اصول و مبادی منورالفکری بود. پس از بازگشت میرزاعلی‌خان از عثمانی و عراق،ناصرالدین‌شاه وی‌را از مقربان تشکیلات حکومتی قرار داد و موظفش کرد که در سفر و حضر ملتزم رکاب شاه باشد. میرزاعلی‌خان به هنگام دریافت این فرمان که به‌او فرصت درخشانی برای احراز مقامات بالاتر بخشید، ۱۸ سال داشت.

او درسال ۱۲۷۹ قمری، در حالی که پدرش مجدالملک، مقام وزارت وظایف و اوقاف را داشت، به‌سمت نایب‌اول وزارت خارجه منصوب گردید و کمی بعد نیز به‌فرمان ناصرالدین‌شاه، منشی حضور شاه شد. میرزاعلی‌خان، از این هنگام تاسال ۱۲۹۰ قمری که پدرش بار دیگر و پس از چند سال کم‌التفاتی شاه به‌او و سبقت رقبایی چون حاج علی‌خان اعتمادالسلطنه —پدر محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه— بر وی، به‌مقام پیشین؛ یعنی مقام وزارت وظایف نصب شد، ارتقاء مقامی نیافت. با اعتلای مقام مجدالملک درسال ۱۲۹۰ قمری، پسرش میرزاعلی‌خان نیز مورد عنایت مجدد قرارگرفت.

میرزا علی‌خان در اولین مسافرت ناصرالدین‌شاه به فرنگ، در مقام منشی حضور، طبعاً همراه شاه بود، اما سعایتهای امین‌السلطان (آقاابراهیم) از وی، سبب شد که شاه میرزاعلی‌خان را از مرز آلمان به‌ایران بازگرداند. ناصرالدین‌شاه که ظاهراً با مشاهدهٔ ترقیات فرنگ و مقابسهٔ آن با عقب‌ماندگیهای کشوری که خود زمامدار آن بود، موقتاً ترقیخواه شده بود، پس‌از بازگشت، از مسافرت، به‌اصلاحاتی در مشاغل حکومتی همت گماشت. در جریان همین اصلاحات بود که میرزا علی‌خان به‌دلیل تجدید قدرت پدر، مقام وزارت رسائل (ریاست دفتر مخصوص شاه) را به‌دست آورد و همزمان با این شغل، متصدی مقام عضویت و نظامت مجلس دارالشورای دولتی

گردید. تحصیل مقامات مذکور، خاصه وزارت رسائل، لقب «امین‌الملک» را نیز برای میرزا علی‌خان به همراه داشت. طی سالهای بعدی، میرزا علی‌خان، در شرایطی که پدرش مجدالملک نیز همچنان مقرب بود و همان مقام وزارت وظایف را تا پایان عمر حفظ می‌کرد، مقامات دیگری را نیز به‌چنگ آورد. در سال ۱۲۹۳ قمری، ناصرالدین‌شاه امین‌الملک حالیه و منشی حضور پیشین خود را به‌عنوان مدیر مجلس شورای دولتی برگزید. یک سال بعد نیز او را مأمور تصدی امور ضرابخانهٔ دولتی کرد. در طی این سالها، رقبای خاندان مجدالملک و در رأس ایشان آقا ابراهیم امین‌السلطان، بسیار کوشیدند که امین‌الملک را از نظر ناصرالدین شاه بیندازند. بنابه‌گزارش اعتمادالسلطنه، یکبار نیز به‌شاه گزارش کردند که امین‌الملک قصد ربودن مقداری الماس که برای بند قمهٔ ناصرالدین‌شاه انتخاب می‌شد، را داشته است. اما این تلاشها تأثیری جدی به جای نگذاشت و از اعتلای پی در پی مقام امین‌الملک نکاست. به‌سال ۱۲۹۷ مجدالملک، درگذشت. ناصرالدین شاه نیز مقام وزارت وظایف وی را به اضافهٔ مقام وزارت اوقاف و ریاست ادارهٔ کل پست و مدیریت دارالشورای دولتی به‌پسرش امین‌الملک سپرد و او را به‌لقب «امین‌الدوله» مفتخر گردانید. لقب امین‌الملک را پس از میرزا علی‌خان امین‌الدوله، میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان به‌دست آورد. مردی که غیبت شخصیتی صاحب نفوذ چون مجدالملک را غنیمت شمرد و به‌سرعت از فرزند وی امین‌الدوله، سبقت جست. شاید اگر ذکاوت و حیله‌گری فزونتر امین‌السلطان نبود، او بزودی در شاه نفوذ خارق‌العاده‌ای را که به‌دست آورد، کسب نمی‌کرد و امین‌الدوله در همان عهد ناصری به مقام صدارت اعظم نیز دست می‌یافت، ولی تقدیر براین بود که امین‌الدوله در کشاکش رقابت با حریفی چون امین‌السلطان، عقب بماند و تنها در عهد مظفری و پس از سقوط امین‌السلطان بر اریکهٔ صدارت عظمی تکیه زند.

در سال ۱۳۱۴ قمری، پس از آنکه ستارهٔ اقبال امین‌السلطان که به‌دنبال شکست امتیاز رژی ـ سیاست همراهی با انگلیسی‌ها را به‌خوش‌خدمتی به‌روسها بدل کرده بود، تحت فشار و تمهیدات سفارت انگلیس در تهران، افول کرد، مظفرالدین‌شاه مقام صدراعظمی را به‌امین‌الدوله واگذارد. ارجاع این مقام به وی طبعاً با همراهی و اعمال نفوذ انگلیسی‌ها، همراه بود. هنوز مدتی از تصدی این مقام توسط امین‌الدوله نگذشته بود که فشار رقبا، حتی عوامل امین‌السلطان برای برکناری صدراعظم آغاز گردید. درست در همین زمان، مظفرالدین شاه از امین‌الدوله خواست تا فخرالدوله — دختر شاه — را به عقد پسرش درآورد. امین‌الدوله که نمی‌خواست به‌هیچ قیمتی شاه را برنجاند و مقام صدارت را به‌رقبا واگذار کند، علی‌رغم دوستی‌دیرینه با محسن‌خان مشیرالدوله، پسرش محسن‌خان معین‌الملک را مجبور کرد تا دختر دوست قدیمی‌اش را طلاق دهد و با فخرالدوله ازدواج کند. چنین بی‌مهری و ستم بزرگی در حق مشیرالدوله، برای همیشه، امین‌الدوله و مشیرالدوله را به‌دشمنی با یکدیگر کشاند.

علی‌رغم تلاش صدراعظم برای حفظ مقام خویش ناکامی وی در اخذ وام از فرانسه، او را به‌سوی سیاست نفرت‌انگیز، ستاندن وام از انگلیسی‌ها سوق داد. خزانهٔ خالی شاه و اشتیاق مظفرالدین شاه برای آغاز اولین سفرش به فرنگ توجیه اخذ وام بود. امین‌الدوله مبلغ وام درخواستی را ...،.. ۴ پوند اعلام کرده بود. از آنجا که بانک شاهنشاهی، به‌دلیل انباشت طلبهای قبلی، حاضر به‌اعطای این وام نبود، امین‌الدوله برگرفتن آن اصرار داشت، در این حال، «کزیک» رئیس بانک شاهنشاهی از «لرد سالزبوری» خواست که از طرف دولت

انگلیس، وام مذکور را ضمانت کند، اما چون وزیر مالیهٔ انگلیس با پرداخت این وام مخالفت کرد، تحصیل وام مذکور میسر نگردید. امین‌الدوله علی‌رغم شعارها و مواضع منورالفکری و ترقیخواهانه‌اش، در این زمان، سیاست ملکم‌خان، دوست خویش را اتخاذ کرد و با فروختن استقلال کشور، از انگلیسی‌ها خواست که در مقابل وثیقهٔ شهرهای بوشهر و کرمانشاه، لااقل مساعده‌ای به‌مبلغ پنجاه هزار پوند به‌او بدهند. انتشار خبر این وطن‌فروشی امین‌الدوله، ناکامی او در اخذ وام مورد نظر شاه و بالاخره فشار رقبا— سرانجام صدراعظم را از قدرت ساقط کرد.

امین‌الدوله، پس از این شکست که کارنامهٔ فعالیت سیاسی او را بپایان آورد، به‌لشته‌نشاء، ملک اختصاصی‌اش که از مظفرالدین شاه در مقابل تقدیم هزار اشرفی، خریده بود، رفت و برای همیشه از دایرهٔ مقامات سلطنتی کنار ماند؛ تا آنکه سرانجام به‌سال ۱۳۲۲قمری در ۶۲ سالگی در همان لشته‌نشاء درگذشت.

اقدامات امین‌الدوله در مدت تصدی مقام صدارت عظمی، تأسیس کارخانهٔ قند کهریزک با سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، تأسیس کارخانه کبریت‌سازی در الهیهٔ شمیران و تأسیس مدرسه رشدیه در تهران بود. دعوت مستشاران بلژیکی به‌ایران برای ادارهٔ گمرک کشور، یعنی همان کسانی که گمرکات را عملاً در قبضهٔ روس‌ها قرار دادند، نیز از جمله اقدامات دیگر امین‌الدوله بود.

پس از مرگ امین‌الدوله، پسر و نوادهٔ او هر کدام به‌نوعی در مسیر خدمت به‌بیگانه قدم برداشتند: محسن‌خان امین‌الدوله شوهر فخرالدوله و داماد مظفرالدین شاه، به‌هنگام اشتعال جرقه‌های قیام میرزا کوچک‌خان جنگلی، داوطلب سرکوبی نهضت جنگل شد، اما قبل از آنکه بتواند کاری از پیش ببرد، به‌اسارت جنگلی‌ها درآمد و تنها پس از پرداخت هفتاد هزار تومان پول نقد آزاد شد. علی امینی، عاقد قرارداد استعماری «امینی-پیج» که پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد— در قالب آن قرارداد — بار دیگر نفت ایران را به‌کام نفت‌خوارانی که این‌بار تحت نام کنسرسیوم وحدت کرده بودند، ریخت، فرزند همین محسن‌خان و نوهٔ امین‌الدوله است.

پیشگفتار

دومین چاپ کتاب **خاطرات سیاسی میـرزاعلی‌خان امیـن‌الدولـه** چهارمین اثری است که در **مجموعهٔ خاطرات و سفرنـامه‌های ایران** انتشار می‌یابد.

«مجموعهٔ خاطرات و سفرنامه‌های ایران» که پایهٔ انتشار آن ده سال پیش‌ازین‌ با نشر **روزنامهٔ خاطرات‌اعتمادالسلطنه** توسط‌مؤسسه‌انتشارات‌امیر‌ـ کبیرگذاشته شد به‌منظور آن به‌وجود آمده است تا مبادی و موجباتی که برای تحقیق راستین و بی غل‌وغش در تاریخ عصر قاجار لازم است در دسترس محققان قرار گیرد. به همین منظـور پس از انتشار روزنامـهٔ خاطـرات اعتمادالسلطنه دومین کتابی که در این سلسله انتشار یافت **روزنامهٔ اخبار مشروطیت و انقلاب ایران** تألیف سیداحمد تفرشی حسینی (تمجیدالسلطان) بود که اطلاعات تازه و مفیدی را از اخبار عهد مشروطه دراختیار علاقه‌مندان گذاشت. بالاخره سومین کتاب **خاطرات ممتحن‌الدوله** نام داشت که‌زندگینامهٔ میرزا مهدی‌خان ممتحن‌الدولهٔ شقاقی (یکی از محصلین اعزامی ایران در نخستین دورهٔ اعزام) است. این کتابها ما را با بسیاری از حوادث عمومی و وقایع تاریخی وحالات شخصی مؤلفان‌آنها درعهد ناصرالدین‌شاه آشنامی‌کند.

خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله نخستین‌بار درسال ۱۳۴۱ توسط دوست عزیزم حافظ فرمانفرمائیان (استاد دانشگاه تهران که سالیانی چندست در دانشگاه تکزاس تدریس می‌کند) منتشر شد و چـون از حیث مضامین و مطالب تاریخـی و اجتماعی واجد اطلاعات مفید بـود مورد توجه قرار گرفت. ضمناً بحثهایی را در زمینهٔ اصالت و عدم اصالت تألیف کتاب به‌ناچار پیش آورد.*

---

* مراجعه شود به مقالهٔ دانشمند استاد دکترحسین محبوبی اردکانی دربارهٔ این کتاب که درمجلهٔ راهنمای کتاب (۶، ۵۸ـ۶۷) چاپ شده است.

آنچه مسلم است این‌کتاب یکی‌از مدارک‌خواندنی وتاریخی عصر ناصری است. کتابی است کـه گوشه‌هائی چند از زندگی اجتماعـی و درباری آن روزگار را آینه‌وار می‌نمایاند. هرچند که کتاب از حب و بغض عاری نباشد به‌همان کیفیت است‌که دیگر کتب خاطرات رجال ایران! مگرخاطرات ممتحن‌ـ الدوله سراسر دقیق است و بی‌غل و غش. مگر خـاطرات ارفع‌الدوله را بی‌نقص باید دانست، و همه خاطرات دیگر را...

پس به‌ملاحظهٔ آنکه این‌کتاب درشمار مدارك و مآخذ عصر قاجاری‌است از دوست عزیز خود سپاسگزارم که اجازه داده است تا در مجموعهٔ خاطرات و سفرنامه‌های ایران انتشار یابد.

تهران، دهم اردیبهشت ۱۳۵۵ (۲۵۳۵) ایرج افشار

مقدمه

این کتاب شرح‌حالی است از میرزا علی‌خان امین‌الدوله بقلم خود او؛ و مانند بسیاری از شرح حالهای دیگر که بقلم مردان سیاسی نگارش می‌یابد آئینه‌ای از اوضاع سیاسی زمان مؤلف است، و از همین روی چون نسخهٔ اصلی آن عنوانی نداشت بدان عنوان «خاطرات سیاسی امین‌الدوله» دادیم.

امین‌الدوله که تاکنون به‌نام سیاستمداری آزادیخواه و متجدد و اهل فضل و قلم شناخته شده است، اینك شرح حال خود را به سبکی بدیع دراین کتاب بیان می‌کند و خواننده می‌تواند از خلال سطور آن کاملا به‌شخصیت و روحیه وی پی‌برده و اوضاع تاریخی ایران را نیز در دورهٔ ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه بازشناسد. امین‌الدوله به سال ۱۲۶۰ هجری قمری درتهران بدنیا آمد و به‌سال ۱۳۲۲ هجری قمری در لشت‌نشا، ملك شخصی پسرش چشم از جهان بربست. در طول عمر خویش شاهد دسته‌بندیها، دسیسه‌بازیها و کینه‌ورزیهای رجال ایران بود و عجب‌آنکه خود او هم نتوانست از میدان توطئه‌گریها به دور بماند. از مطالعه این کتاب معلوم می‌شود که چرا و چگونه او به چنین ماجراها آلوده گردید و زندگی سیاسیش به ناکامی پیوست.

کتاب «خاطرات سیاسی امین‌الدوله» تا صفحهٔ ۲۳۶ بقلم خود امین‌الدوله است. ولی از آن صفحه تاانتهای کتاب را، که تغییر سبك نگارش آن مشهود است، شخص دیگری نوشته است. به‌نظر می‌رسد که نویسنده این قسمت محسن‌خان معین‌الملك، پسر میرزاعلی‌خان، باشد که او نیز بعد از پدر، امین‌الدوله لقب یافت. در سراسر کتاب افعال سوم شخص مفرد بکار رفته است و این گرچه به دلپذیربودن شیوهٔ نگارش می‌افزاید، درپاره‌ای جاها ذهن خواننده را از اینکه سرگرم خواندن «اتوبیوگرافی» است دور می‌کند.

در تصحیح کتاب از متن اصلی آن چیزی نکاسته‌ایم و آنچه اضافه شده عناوین موضوعی و علائم نقطه‌گزاریست، و این دو نیز برای تسهیل خواندن صورت گرفته زیرا که کتاب در اصل، فصل‌بندی نشده بوده و به سبب سبك خاص آن، بدون علامت‌

گذاری، خواندنش دشوار می‌نمود. کوشیده‌ایم تا حواشی نیز تا آن جا که ممکنست اندك و کوتاه، و تنها برای آگاهی خواننده از منابع و مآخذ دیگر باشد.

بجاست که در آینده نیز ازاینگونه کتابها هرچه بیشتر چاپ و منتشر شود و خاطرات و شرح احوال سایر رجال سیاسی یك قرن اخیر ایران که نزد فرزندان یا بازماندگان آنهاست بتدریج طبع و نشر گردد تا مردم ازهر جهت به‌اوضاع سیاسی و تاریخی این کشور آشنا شوندو در قضاوت دچار خطا نگردند.

در پایان وظیفهٔ خود میدانم که از لطف جناب آقای دکتر علی‌امینی که نسخهٔ این کتاب را در اختیار بنده گذارده و اجازه چاپ و نشر آنرا داده‌اند صمیمانه تشکرکنم.

از خانم عذرا خزائلی دانشجوی دورهٔ دکتری تاریخ دانشکده ادبیات و آقای فضل‌الله زهرائی که در تنظیم فهرست‌ها کمك کرده‌اند نیز سپاسگزارم.

طهران

مردادماه ۱۳۴۱

حافظ فرمانفرمائیان

فهرست مندرجات

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

عنوان صفحه

عنوان	صفحه

عنوان | صفحه

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه
نظر ملك‌التجار درباره آمدن ولیعهد به‌طهران	۱۸۱
پیشکشی‌های ناحساب	۱۸۲
داستانی از شاه و عزیزالسلطان	۱۸۲
احمدخان علاءالدوله از ستمگری دستگاه صدارت سخن میگوید	۱۸۳
ظلم دستگاه امین‌السلطان	۱۸۴
ضرابخانه و تنزل قیمت پول	۱۸۵
اعتراض شدید اعتمادالسلطنه به‌امین‌الضرب	۱۸۶
پاسخ امین‌الضرب	۱۸۶
مجلس در جمع‌آوری پول سیاه رأی میدهد	۱۸۷
اما شاه و صدراعظم تنها چاره را کاستن بهای پول سیاه میدانند	۱۸۸
اعتراض سفارت روس به‌تنزل قیمت پول	۱۸۸
کوشش امین‌الدوله در جلوگیری از کار دارالضرب	۱۸۹
امین‌الضرب مخفیانه پول سیاه سکه میکند	۱۹۰
دوستان امین‌الدوله سر حاجی امین‌الضرب را کشف می‌کنند	۱۹۰
بدگوئی امین‌الدوله پیش شاه از حاجی‌امین‌الضرب	۱۹۰
تأکید شاه در گرفتن آلات ضرب مسکوکات مس	۱۹۱
مقدمات جشن پنجاهمین سال جلوس ناصرالدین‌شاه	۱۹۱
بازگشت میرزا رضای کرمانی از استانبول	۱۹۲
لباس مخصوص شاه برای جشن	۱۹۲
درگذشت محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه	۱۹۳
دولت عثمانی نماینده مخصوص بجشن پنجاهم سلطنت می‌فرستد	۱۹۳
تعمیر عمارت بهارستان و تزیین بناهای ارك دولتی	۱۹۴
توصیف لباس شاه	۱۹۴
خرابی نابهنگام فواره‌های ارك	۱۹۵
افزایش هزینه زندگی بسبب جشن	۱۹۵
بخشودن مالیات قصابی و نانوائی	۱۹۶
تغییر رأی شاه و رفتن او بزیارت حضرت عبدالعظیم	۱۹۷
بفرمان شاه صحن و رواق و مقبره حضرت قورق نمیشود	۱۹۷
قتل ناصرالدین‌شاه	۱۹۷
صدراعظم به‌جلوگیری از هرج و مرج همت میگمارد	۱۹۹
امین‌السلطان برای جلوس شاه جدید از بانك شاهنشاهی اعتبار میگیرد	۲۰۰
میرزا رضا کرمانی در زندان	۲۰۱
میرزارضا چگونگی قتل شاه را بیان میکند	۲۰۱
تلگراف مظفرالدین‌شاه بدرباریان	۲۰۲

عنوان	صفحه

عنوان		صفحه

عنوان | صفحه

خاطرات سیاسی

میرزا علی خان امین‌الدوله

دیباچه

به‌نام پاك ایزد دادگر که گیتی را به‌فروغ دانش روشنی داد و مردم را از دیگر جانوران به‌زیور خرد برتری بخشید تا به‌پرتو این چراغ آسمانی بد از نیك بشناختند و بـا دیـدهٔ دانـایی روشن از تاریك بدانستند، و از خدای بهترین درود برآن پیمبر تازی و خانـدان و یاران او باد که بخردان گروه آدمیان را راه نیکبختی دو جهان بنمود و روزگار زندگانی گذرنده را کشتزار جهان پاینده فرمود، آیینی خجسته از پروردگار به‌ما آورد که اگر تاروپود آن به‌درستی بشناسیم و به‌راستی از آن روی رفتار کنیم نزد خدا رستگار و از خوشیهای گیتی برخورداریم؛ اینك روش و کوششی که در مرز و بوم بیگانگان مایهٔ هرگونه خرمی و فرخندگی است و از پیکرهٔ این آیین برده‌اند گواهی راستگوست که ما گنهکاران از اسلام به‌نام و از فرمان خدای به‌نافرجام پرداخته خویشتن‌را به‌نادانی ازخشنودی‌باز و به‌زیانکاری انباز داشته‌ایم.

من بنده که یك تن از ایرانیان و از دودهٔ پارسم به‌فرهٔ ایزدی و به‌نیروی شناسایی نامه‌های باستان و داستان گذشتگان و آزمایش کار گیتی و دیدار هرکشور و سنجیدن هر آیین، بزرگی و برتری کیش محمدی را (ص) شناخته و به‌جان و دل گرویده‌ام و در ایـن زمینه کوششهای ستوده دارم نه افسانه‌های شنوده، هرچه پیش رفتم و بیش دیدم مهر تـابندهٔ اسلام فروزنـده‌تـر بود و چشمهٔ دانش احمدی فزاینده‌تر.

شناور دریـن ژرف دریـا شدم ز بسیار رفتـن بـه جان آمـدم
همه دیـدم اندر کـران آزمند به‌خاشاك وخرمهره[ای] پای بند
ندیـدم من از هوشمندان یکی بـه پایاب دریـا شود انـدکـی
فـزون گنجهـا بینـد آراسته فـروغ خور از تاب آن کـاسته

همی گوهر آرد ز دریا فراز | نوازندهٔ یار و دشمن گداز
دریغا که چشم خرد بسته‌ایم | ز بیهوده کوشش به‌جان خسته‌ایم
گروه دگر دزد گوهر شده | به گنجی که مار است اندر شده
بدان مایه کز کان ما برده‌اند | به بدگوهریمان فسون کرده‌اند

اکنون روز بیداری است و هنگام هشیاری که دمی به‌خویشتن آییم و دامی که در رهگذر داریم ببینیم. موبدان دیوسار بزهکار ما درماندگان تبه روزگار را گرفتار بند بی‌دانشی و دچار فسردگی و بی‌آتشی خواسته‌اند تا در بازار کوران زشتی خود پنهان کنند و در پیش نادانان به‌دانشمندی ستایش یابند، آفتاب را گل‌اندوده و خردمندان را فرسوده می‌پسندند و هرچه خدای مهربان و فرستادهٔ روشن روان به فیروزی ما فرمان داده‌اند یکسره در دامان ناپاك این بدسگالان پنهان مانده، فرماندهان نیز از پی ایشان راه کامجویی و زورگویی را باز ودست بیدادگری فرازکرده‌اند؛ مرا به‌شما بدبختان که نام مسلمانی به‌خود نهاده‌اید یك سخن بیش نیست: ما را خداوند دو گوهر آسمانی سپرده است که در راه پرستش و فرمانبرداری او به‌کار داریم و آن دو جان و خرد است ارگونه چیزهای جهان بیرون، تا درزندگانی کالبد آخشیجی گردانند‌ه و رهنمون ما شوند وبدانسان که خواست و دستور ایزدی است کار گیتی راست‌کنیم و اندوخته از بندگی پروردگار به‌گور خویش فرستیم. زهی تیره‌رایی و خیره‌سری که هردو گروگان خدایی را گوی خم چوگان اهریمنان ساخته پاس آن نمی‌داریم، جان را در پنجهٔ فرماندهان بیدادگر افکنده، خرد را زبون جادوی موبدان کرده‌ایم و یك‌دم نیندیشیدیم که بیگانگان را چه افتاده است همه در ناز و خوشی و آبادانی و فراوانی کار زندگانیشان درست، دست کارسازیشان گشوده در پایهٔ مردمی نام خود بلند کرده جز اینکه جان و خرد خود را چنان که از آسمان آزاد فرستاده شده‌اند دستخوش اهرمن ننموده از این روی روش آزادگان گرفته‌اند.

بهتر آنکه داستان و سرگذشت بنگاه وخانهٔ خویش‌را به‌راستی و زبان امروزی ایران که آمیخته به‌نوادر تازی استو کودکان‌ایرانی نژاد را بیشتر و آسان‌تر بهره می‌دهد بنگاریم، تا خواننده به‌چشم‌دل بازبینند که گناه از کیست و درمان از کجا باید جست.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

آغاز سخن

بارخدایا بندهٔ ناتوان را تشریف دانایی از توست که علم آدم الاسماء کلها و در صنوف حیوان آدمی را گفتن تو آموختی که خلق‌الانسان و علمه البیان، پس در نهاد مردم که نهال خدایند و پیوند آن باجواهر علوی از کارگاه الهی ودیعتهاست به‌ظاهر ثمر این شجر و بار این دار سخن است زهی نیکبخت که شکرانهٔ پرورش ایزدی را میوهٔ گوارا آرد و دانهٔ معرفت در زمین کین و ارض غرض و ربع طمع به‌شیار شره و حصد جسد به‌عیب ریب ضایع نگرداند. وقیمت راستی بشناسد که حق سبحانه و تعالی را گوهر نشناخته به‌راستی نمایشگر است و همهٔ آفرینش به‌او از راه راست ستایشگر فرستادگانش که دعات حق و روات صدق‌اند از مردم به‌حقیقت جز راستی نخواستند و درستی بندگی برپایهٔ صدق و مایهٔاستقامت راست‌شد. پاکا، ملکا، خداوندا، بنده را در نگارش این نامه به‌راستگویی موفق فرمای و شرح این‌دفتر را از اغراق و مبالغت یا اغراض دنیه و رویهٔ ردیه پیراسته گردان.

سبب تالیف کتاب

مراد از این کتاب بیان اجمالی از احوال وطن عزیز و ماجرای عصر است که ان‌الانسان لفی‌خسر، تا به‌دیدهٔ عبرت‌گنهکار از درست‌کردار بشناسیم و خطا از صواب جدا کنیم، درد را بدانیم و درمان به‌دست آریم چنانکه در عیادت و استعلاج نخست به‌شرح حال و اسباب و علل ناخوشی و معرفت مزاج شروع می‌شود و پس از دانستن باعث و شناختن خلط غالب و مستوقد مرض به تیمار بیمار می‌پردازند. اول بگوییم ایران کجا است؟ وطن ما که از قدیم‌الزمان بیت‌الشرف تربیت و مرکز سیاست و بنگاه مردمی و دبستان مدنیت بود امروز از حدود

طبیعی آن قطع و حذف و دایرهٔ مملکت تنگ شده از سمت شمال به دریای خزر «آبسکون» و قفقاز و سواحل ترکمان‌نشین بحر مزبور و از جهت جنوب به‌خلیج فارس، از طرف‌شرق به‌افغانستان و بلوچستان و از جانب مغرب به ارمنستان و کردستان عثمانی و بعضی متصرفات روس محدود شده است.

ملك ایران اگرچه به‌نسبت وسعت اراضی خودکم آب وازاین‌رو آبادی اقطاع و اقطارش از یکدیگر منفصل، کشت و زرع آن به سبب نقصان باران واحتیاج به‌آبیاری اندك‌مشکل است‌لکن‌استعدادات طبیعیه و لیاقت غالب امکنه به‌درجه[ای] است که می‌توان این مملکت را به‌حد خود دارای ثروت و تمول شمرد چنانکه در قرن حاضر اگرچه با مخترعات معجزنمای فرنگ ایران را از ترقیات و اصلاحاتی که مقتضی وقت بود محروم گذاشتند، طرق مراودات که اولین مایهٔ حیات علمی و تجارتی یك قوم است در نزد ما به‌حالت اصلیه و قدیمه صعب المسلك بلکه ممتنع‌العبور ماند و با اجتماع هرگونه اسباب خرابی و هلاك که شرح آن در ذیل بیانات آتیه مذکورخواهد شد هنوز رمقی از این ملك باقی و بکلی از حرکت نیفتاده است. اما گروه ایرانیان به‌اتفاق سایر اقوام و امم مردم هوشمند هنرورند با آن که متون سیر و تواریخ یاد نمی‌دهد که گاهی بخودی خود غیور و حافظ شرف نوع باشند لیکن در پیروی یك‌رئیس و فرماندهٔ‌کارآگاه بهترین آلت فیروزی می‌توانند بود. هیچ مثل برای کشف این معنی روشنتر از واقعهٔ استیلای افغان و انقراض دولت صفویه نیست که مشتی غریب مملکت از یك سمت وارد و راه دور طی کردند تا به‌مرکز سلطنت رسیدند و به‌آن طور که معلوم همه است ریشهٔ پادشاهی اولاد شیخ را کندند، در تمام خط‌سیر معدودی افغان ممکن بود که مردم آنها را با سنگ و چوب دفع دهند بی‌معارضه ذلیل ومطیع دشمن شدند و در پایتخت دولت با کثرت نفوس و فراهم بودن شرایط دفاع بی زحمت خود را به‌خصم تسلیم نمودند چرا که در سایهٔ دولت سلطان حسین هنر ایرانیان جز این نمی‌توانست بود. روزی چند برنیامد که نادرقلی افشار همین مردم را کلید فتح هندوستان و مایهٔ افتخار زمان خود کرد. گزارش دوران نادری و احوال زندیه و حوادث آن‌ایام چون از مقصود ما بیرون است به‌شرح آن حاجت نداریم. منظور از این

مبحث شناسایی ایران و ایرانیان برسبیل ایجاز و ازاینکه خوانندگان مردم این مرزاند بیش از این تعرفه ضرور نیست که هرکس خویش را بهتر شناسد.

ظهور آغامحمدخان قاجار (۱۱۹۳)

اکنون به‌آنچه پیشنهاد است شروع کنیم که کار به‌کام آغا محمدخان قاجار شد. همت و مجاهدت او عرصهٔ مملکت را از مخالفین پاك کرد اما تربیتش از مبادی امر و اوایل عمر در ولایت استراباد به معاشرت ترکمانان صحرانشین نضج‌یافته بود. زمان اقامتش در شیراز نیز وسایل تنقیح خیالات و توسعهٔ معلومات را ازو دریغ داشت فقط حضور او در دربار کریمخان و مطالعهٔ احوال دولت و ملاقات امرا و اعیان مملکت و ریاضت و زحمت قابلیت غریزی او را تهذیب می‌نمود که بتواند به‌دستور اسلاف و آیین ترکتازی پادشاهی ایران را به‌خود مسلم کند. یکی از خوانین طایفهٔ شامبیاتی حکایت کرد که پدرش در زمان آن پادشاه وفات یافته چون از امرا و اکابر سلسله‌بود آغامحمدخان و چند تن از بزرگان قاجار به‌تسلیت اعقاب وختم‌مجلس عزا آمدند و پادشاه خود خطاب فرمودکه هرکس آیةالکرسی ازبردارد بخواند. چون هیچیك نمی‌دانستند به‌قرائت سورهٔ اخلاص اکتفا شد. البته از چنین دستگاه بی‌سواد و بی‌اطلاع از تاریخ بی‌خبر از اوضاع دول نبایستی انتظار داشت که تأسیس اسبابی دررفاه مملکت واصلاح احوال اهالی نمایند و راهی جزکشتن و بستن برای اقتدار خاندان خود به‌خاطر بگذرانند چنانکه همین سهو و خطا باعث نفوذ روس به نواحی گرجستان و نفوذ افغان و آزردگی مملکت شد تا سلطنت را به برادرزادهٔ خود فتحعلی‌خان میراث گذاشت.

سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۲)

باز به‌تفصیل نمی‌پردازیم که فتحعلی‌شاه با تربیتی که از عم خود یافته بود و ریاضتی که در عنوان حال و عنفوان شباب دیده، در زمان حکمرانی خود به‌تن‌آسائی و کامجویی کاربست. جمال و جلال سلطنت به‌خودآرایی و برگ‌وساز جواهر منحصر شد. شمارهٔ زوجات از حد نصاب گذشت، تعدد بنین و بنات آب و اعتبار دودمان را برد. عیش

مهنا و ریش محنا بود و اسباب عشرت مهیا، بزم طرب را وسعتی پدید آمد، میدان شعر و تملق فسحتی یافت. در این هنگامه فسق و فجور از ظلم و جورهم خودداری نمی‌شد حتی نوکرهای دربار واعیان‌دولت را پادشاه به یکدیگر می‌فروخت به‌این معنی‌که فلان مبلغ به خزانهٔ دولت تسلیم کند و به‌هر شناعت و شدت که بتواند از شخص مبیع پول خود را بالمضاعف بستاند، جریمه و عقوبت به‌انواع وصور مختلفه رایج بود ومال وجان چنانکه مصطلح‌متملقین ایرانی است ازمتملکات حقهٔ شاهنشاه معدود می‌شد برای جبران معاصی دینی و قبایح عملی و فریب عوام به‌علما وپیشوایان اسلام توقیرات و تعظیمات‌فوق‌العاده می‌گذاشتند. مساجد بزرگ به‌اسم‌پادشاه بنامی‌شد. وبه‌اماکن مقدسه تعمیرات و تقدیرات به‌جا می‌آمد. باید انصاف داد که با ولع پادشاه به‌کامروایی و ارتکاب جرایم و سازش با علمای مذهب عهد دولتش به طبقات مـردم از پس آشوب جنگ و جـدل زمان سابق راحت و فراغتی آورده بود و کمالات انشاء و انشاد رواج گرفت و با وجود امرا و مردم مجرب که هنوز بأس آغا محمدخانی از آنها محو نمی‌شد قـوای سلطنت قوام و استحکام داشت و شخص پادشاه حدود هرکس را به‌درستی حفظ می‌کرد. جزای خدمت و سزای خیانت ترک نمی‌شد علمای مذهب با آن همه حرمت‌که‌یافته بودند به‌کارهای دیوانی‌دخالت نداشتند و بیرون از تکالیف خود قدم نمی‌نهادند. دو فرزند بزرگ این پادشاه عباس‌میرزا و محمدعلی میرزا هردو موهبت الهی بودند که دو جانب مملکت با این دودست‌خداداده نظام‌می‌گرفت. شاهزادگان دیگر از بزرگ و کوچك به‌حکمرانی بـلاد ایران نامزد شدند. با اصحاب و اسباب کافی که دوام حکومت آنها به‌یك اندازه مایهٔ راحت وآبادانی اطراف شد و به‌صورت شوکت وعظمت دولت‌نقصان نیافت اگر بی‌خبری دربار ایران از احوال دول و قصور معلومات ایشان از مناسبات زمان و اختلاف‌آراء کارگزاران درکار نبود می‌توانستند از فرصتی که برای این دولت دست داده بود بـه‌خوبی استفاده کنند. برخلاف استبداد جاهلانه سبب شد که قسمتی از حدود آذربایجان را با خسارت به‌روس دادند، انگلیس را از خود نومید کردند، بـا عثمانی بغض و غیظ را غلیظ نمودند این سه داغ چهرهٔ ملك را بی آب و بنیه سلطنت را بیتاب کرد، مرگ دو فرزند بزرگ‌هم به‌حقیقت

دو دست کارفرمای پادشاه را شکست.

سلطنت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰)

نوبت سلطنت به‌محمد شاه پسر بزرگ عباس میرزا افتادکه در خدمت پدر خود جنگها دیده به‌رنج و ریاضت نوکری آزموده بود اگر چه دیندار و پارسا و از لوث معاصی پاك و از خط و قلم‌حظ و بهره[ای] داشت و از اموراحوال دول‌شماع اطلاع به‌ساخت‌خاطرش تافته جامع ضدین‌شد چوتربیت ازآموزگارخویش مذاق ومسلك تصوف درطبعش راسخ بود اما به‌شرط این مذهب که بی‌زاری ازشان، و بی‌آزاری به جانوران است در سفك دماء مولع شد، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام که از سادات صحیح‌النسب و جامع فضایل‌علم و ادب و کمالات و منشآت او در ایران معروف و معلوم است و افکار او اسباب ولایت عهد محمد میرزا را فراهم نمود و فتحعلی‌شاه با پسرهای بزرگ خود به‌تدابیر قائم‌مقام او را وارث تاج وتخت کرد و درمقدمه سلطنت وزارت او اطراف‌را امن‌وفتنهٔ شاهزادگان‌را تسکین داد، پادشاه در مزد خدمات اوتعجیل فرمود و هنوز اول‌کار ومقدمهٔ استقلال سلطنتش بود که در باغ‌نگارستان طهران‌اوراطلبیده‌طائر روحش‌رابه‌علیین فرستاد [و] وزارت ایران به‌حاجی میرزاآقاسی که معلم شاه و درآیین تصوف مراد و پیشوای او بود مفوض گردید. حاجی‌هرچند آدم خوب خوش فطرت باشدآنقدر هنرداردکه به‌آب درویشی‌خودرا ازبوو خوی مدرسه‌طهارت کند. موقع مهم صدارت ایران البته به‌او زیبنده نبود اما درایران‌کار برآن نسق است‌که سفیر دولت فرانسه مقیم‌اسلامبول به‌یکی ازوزرای دولت‌عثمانی‌گفت: سفیر مشارالیه‌درتحقیق انتخابات ورجوع‌خدمات عمده بحثی به‌میان آورد ازقدرت وقوت سلطان تحسین کرد که درملك ما انتخاب و اختیاراشخاص برای خدمت از روی استحقاق آنهااست، زهی اقتدار که اعلیحضرت سلطان درتفویض مقام ورتبه قابلیت و استعداد را هم به‌اشخاص اضافه می‌کند.

صدارت حاجی‌میرزا آقاسی

عالم اطاعت وبندگی مردم جزاین حکم نداشت‌که کشتن قائم‌مقام را تحسین و به‌صدارت حاجی تمکین کنند. شنیدم که حاجی درمحاوره از

دوحال خودداری نمی‌توانست، یکی به‌نوا وادای مخاطب تأسی کردن و استهزا و دیگر دشنام گفتن. میرزا نبی‌خان قزوینی که از امرای آن زمان بود همه روزه درزیارت حاجی ازصدق لهجه و شیرینی خطاب ایشان بهره‌داشت، روزی که حاجی ازدشنام به‌او غفلت می‌فرمود میرزا نبی‌خان متملقانه پیش‌می‌رفت که‌حق امروزمن‌ازشما نرسید! شاه راعلت نقرس از پا درآورد وحاجی جز به‌تهیهٔ اسباب جنگ وساختن توپ و فشنگ ولوازم قورخانه به‌کاری نمی‌پرداخت و عواید خود را به‌حفر قنوات‌و آبادی دهات صرف می‌کرد. متملقین هم به میل‌شاه‌ووزیر درویشی پیشه کرده مرشد بازی‌را رواج داده‌بودند. بااین حال که باید بازار علما کاسد شود هوس آنها به مداخلهٔ امور دیوان وطرفداری مفسده وآشوب قوت گرفت، دربیشتر ولایات ایران بعض ملاها بساط خودنمایی و کارفرمایی پهن کردند واین‌قوت راکه ممکن بود به‌راه حق صرف شود وازمردم نجیب خیرخواه انجمنی ساخته مصلحت و امنیت خلق‌را پیشنهاد کنند وباب مفاسد عمومیه را ببندند با اوباش و مفسدین پیوند کردند، از طرفی هم همت بلند پادشاه و اقتضای‌دستگاه درامور مالیه حساب واحتساب را ازمیان برد، خرج بردخل افزونی گرفت، حکام وولات دوام وقراری برای خود ندیدند، به‌تعدی وجور ازرعیت گرفتند و به دولت ندادند. خزانه خالی وبرات دولتی لاوصول، قشون برهنه و گرسنه و تدابیر و خیالات غلط حاجی میرزاآغاسی، فتنهٔ خراسان و داعیهٔ سالار قوت گرفته، رشتهٔ نظم از هرسو گسیخته شد. چنانکه اجمالی ازآن باپرده‌پوشیها درتواریخ مضبوط است، تا بیماری شاه شدت کرد ازتخت به‌تابوت انتقال یافت و حاجی رامجال درنگ ندادند.

[آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه]

جلوس ناصرالدین شاه قاجار به‌تخت سلطنت (۱۲۶۴)

ولیعهد دولت ناصرالدین میرزا به‌جای بهمن میرزا عم خود به فرمانروایی آذربایجان رفته سنین عمرش به‌عشرین نرسیده در تبریز بود خبر وفات پدر وانتظار تخت وافسر را به‌او فرستادند تا پادشاه جوان به‌مرکز سلطنت برسد وقایهٔ نظم وحفظ ترتیب کار دربار‌را از اعیان دولت انجمنی ساخته شد. مادرشاه تا ورود فرزند تاجدار خود

به‌کفایت وکفالت امور وحفظ انتظام انجمن درباری پرداخت. مردم بااین تجربت که خود آلت آن‌بود باز شبهه کردن که‌وجود یك دولت جزاز اتفاق واجتماع وصلاح اندیشی عقلا و مجربین آن قوم صورت نمی‌بندند واگراین معنی فوت شود سلطنت برقرار نیست. ناصر-الدین میرزا درعهد صبا صاحب قریحه واستعداد نمی‌نمود و اسباب تربیتش چنانکه ضرور بود مرتب‌نشد. در اقامت‌تبریز هم که وزارت را میرزا فضل‌الله علی‌آبادی مازندرانی ملقب به‌نصیرالملك داشت و همان‌عمله‌واصحاب خدمات طهران باولیعهد بود شرط تربیت‌شاهزادهٔ جوان رعایت نمی‌شد. حاجی بیژن‌خان که مردی‌بی‌سواد و ساده‌لوح و از دنیا بی‌خبر بود به‌سمت لله‌گی وریاست دربخانه برقرار وتعلیم به‌عهدهٔ حاجی ملامحمود که هم‌لایق آموزگاری ولیعهد ایران نبود استوار ماند.

صدارت و قتل میرزا تقی‌خان امیرکبیر (۱۲۶۸)

هوش و ادراك فطری ولیعهد رابه‌قدر ضرورت بیدار کرد و بخت بیدارش مددکار شد. درتبریز میرزا تقی‌خان فراهانی‌وزیر نظام را به‌نظر گرفت و در معنی امور سلطنت را به‌کفایت او تفویض کرد و این تنها دوایی بود که می‌توانست مزاج مملکت وبنیهٔ دولت را از اخلاط‌فاسدوعلل مزمنهٔ عهدمحمدشاه‌پاك‌وپیراسته‌کند. پادشاه‌جوان قدر وقیمت وزیرخودرا که امیرنظام و اتابك اعظم لقب یافته بود به‌خوبی می‌شناخت و باحداثت سن وهوسناکی که لازمهٔ جوانی است اوقات خود را به‌آموختن‌رموز وقواعد ملك‌داری وقف وصرف‌می‌کرد، درآنچه امیرنظام صلاح می‌دید از طرف ناصرالدین شاه چون [و]چرا به‌میان نمی‌آمد حتی دراطراف شاه ازعملهٔ خلوت وخواجه سرایان حرم هرکه ماند به‌انتخاب امیرنظام بود، کارولایات منظم‌شد، فتنه-جویان مضمحل و مستأصل شدند، قشون دولتی انتظام گرفت، خرج بیجا منسوخ شد، خزانه معمور گردید، برای بلاد خارجه ودربار دول سفرا و مأمورین فرستاده شد. برای تعلیم اطفال به‌فنون و معارف فرنگ معلمین خواستند ویکباره احوال مملکت به‌سعادت و نیکبختی روکرد. دشمنان‌وطن وبدخواهان دولت‌وسلطنت نتوانستند مایهٔ صلاح وفلاح‌را مستقر و مستدام ببینند، به‌هرگونه جادویی و

نیرنگ‌خاطر پادشاه را مشوب و بنیان چنان وزارت رامعیوب کردند. پادشاه به‌عزل میرزاتقی‌خان رضا داد و بازبخت بلند ناصرالدین شاه به‌جای او میرزا آقاخان اعتمادالدولهٔ نوری را آورد که‌می‌توانست به‌یك درجه طرح وترتیب میرزاتقی خان رامحفوظ ومجری دارد. دشمنان میرزا تقی‌خان یا دشمنان ایران باخود اندیشیدند که اگر اوزنده بماند شاه را به‌او عقیدت راسخ است دیریازود او را باز به‌سرکار ومسند صدارت‌خواهدکشید، خدیعتها کردندتاخون‌میرزاتقی‌خان ریخته‌شد وجانش به‌میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام‌که مخدوم‌او بودپیوست و دراین‌کار رضا وامضای ناصرالدین شاه اولین خطیئهٔ او بود که‌خودبارها انگشت حسرت می‌گزید[1].

سیمای ناصرالدین‌شاه

ناصرالدین شاه خلقتی زیبا واخلاق ملکی داشت، هرکه او را دیده بود می‌داندبرای پادشاهی اگرهیکلی می‌خواستند بایستی به‌آن‌شمایل ساخته می‌شد. بشرهٔ سفید ولطیف اندام، موزون وظریف، دست‌و پا کوچك وخوشنما، ابروان کشیده وپیوسته، چشمان درشت بامژگان بلند، موی سر وریش وسبیل نازك و خوشرنگ، قامت وگردن به اندازه بلند. با آنکه‌از ادبیات عرب‌واشتقاقات بهره واطلاعی درست نیافته بود درگفتن و نوشتن کمتر غلط داشت. درصناعت خطاطی ریاضتی نبرده خطی موزون می‌نوشت و درسیاقت تحریر مطلب را به‌خوبی ادا می‌کرد درانشا و انشاد صاحب طبعی دقیق و رقیق ودر فهم مطالب دارای قریحه و هوش عجیب بود، باتکلفی که‌در تکلم و آهنگ صوت به‌خود می‌بست که‌شاهانه فرمایش کند بیانش خوش و دلنواز و به‌هرموقع ومحل آن می‌گفت که درخور و درساز بود. در اخلاق حیا وشرم‌حضورش به‌دیگر محامد شاهانه غلبه می‌کردبه‌خلاف سلوك وفا داشت‌وپاس‌هرکس راازضعیف وقوی ودورونزدیك منظور می‌کرد. این خلقت تمام وشخص کامل که‌باجوانی وسلطنت متعبد و

---

۱. حاج علی‌خان مراغه‌ای اعتمادالسلطنه مأمور قتل امیرکبیر می‌گردد. دستخط ناصرالدین شاه چنین است که نقل می‌کنیم: «چاکر آستان ملایك پاسبان فدوی خاص دولت ابد مدت‌حاجی علی‌خان پیشخدمت خاصهٔ فراشباشی دربار سپهر اقتدار مأمور است که به فین کاشان رفته میرزاتقی‌خان فراهانی را راحت نماید ودرانجام این مأموریت بین‌الاقران مفتخر و به‌مراحم خسروانی مستظهر بوده‌باشد». (آدمیت، امیرکبیروایران، جلد دوم صفحهٔ ۷۵۱)

پارسا بود پس‌ازعزل وفنای میرزا تقی‌خان دستخوش متملقین‌درباری وپیشخدمتان واصحاب خلوت شدکه‌برای حصول یك مقصودنالایق و تحصیل یك مبلغ بی‌مقدار به‌گزاف و مبالغه پایهٔ تملق را ازاندازه بیرون می‌بردند وبه‌نیت فتح الباب مداخلات خودشان به کارهای مملکتی شاه رابه تصرفات مستبده در امور دولت تحریص می‌کردند.

عشق ناصرالدین شاه به‌جیران تجریشی

پادشاه جوان به‌معلومات خودغره، به‌دخالت کارها مایل گردید و در همین اوقات‌ازاتباع حرم که‌نزدمادرشاه درمسلك‌مغنیات‌ورامشگران بود پادشاه به‌او الفتی‌و مهری پیوست صیغه جاری و به‌عنوان تمتع درسلك جواری آمد موضع عشق شاه شدوجودنازنین ناصرالدین را اسیرخود دید، می‌خواست معشوقیت خودرا که مستلزم مطاعیت‌است به‌مردم جلوه دهد، درکارهای مشکل حاجت می‌شد وتوسط او مردود نمی‌شد چون از دونان و دهقان‌زادگان شمیران بود در مهام عمده اظهار قدرت می‌کرد که به‌نظر مردم بزرگ دیده شود

جیران تجریشی به‌فروغ‌السلطنه ملقب می‌گردد

دراین بین به‌طالع مسعودفروغ‌السلطنه لقب یافت وزوجات‌محترمات شاهنشاهی ازشاهزادگان ونجباهمه‌درتحت‌الشعاع واقع شدندمخالف یاسای قدیم ایران که ولیعهد دولت باید از مادر اصیل وبزرگزاده باشد شیفتگی شاه به‌مادر ولایتعهد سلطنت ایران رابه‌پسری که‌ازاو بودنامزد کرد اگرچه زنده نماند ومانند کواکب‌الاسحار غروب آن سریع بود اماعشق بی‌محل پادشاهی‌منتهادرجه راپیمود وازبلندکردن مقام جیران تجریشی کوتاهی نفرمود.

فروغ‌السلطنه فوت دوفرزند خودراکه ولیعهد و امیر توپخانه لقب داده‌بودند به‌بدخواهی و خدیعت میرزا آقاخان صدراعظم نسبت کرد و با آنکه‌میرزا آقاخان درولایتعهد پسرش میل و ارادهٔ شاه را صورت مشروعه داده نسبت محمدعلی تجریشی پدر جیران را به هلاکوخان مغول پیوست و میرزا کاظم‌خان نظام‌الملك پسر خود را به‌وزارت و خدمت امیر قاسم‌خان ولیعهد گماشت تابه‌این وسیله‌مقام خودرا دوام واستحکام داده‌باشد، تیر تدبیر این وزیر خطا کرد وبا

تقدیر موافق نیامد، کینهٔ فروغ‌السلطنه را دشمنان میرزاآقاخان به دسایس و وساوس قوت دادند.

اینجا برای عملهٔ خلوت از بیرون‌وزنان ازاندرون راه‌مداخلت به‌امور دولت بازگردید. میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم که مردی زیرك وکاردان بود هشت سال درمقام وزارت خودداری کرده بالاخره خود و اولاد و بستگانش ازشغل و عمل‌دیوانی معزول و تاآخر عمر خود محبوساً درولایت ایران سیر می‌کردند.

تشکیل کابینهٔ دولتی به روش فرنگستان

شاه‌فرمود لفظ و معنی صدارت مستقله درایران منسوخ‌است و با اطلاعات ناقصه[ای] که از ترتیبات دول متمدنه ومنتظمهٔ فرنگ‌حاصل کرده بودشش وزیرتعیین‌کرد: وزیر داخله، وزیرخارجه، وزیرمالیه، وزیرجنگ، وزیرعدلیه، وزیروظایف واوقاف وازپس آن‌باب تعیین وزرا اختراعی بازشد. فرخ‌خان امین‌الملك کاشانی که به سفارت مخصوصه به‌فرنگستان رفته‌بودومراجعت نموده وزارت‌حضوریافت، میرزا محمدحسین دبیرالملك راوزیر رسائل خاصه خواندند، وزیر علوم و وزیر تجارت معین کردند بازار القاب به‌سیرهٔ راجه‌های هند رواج گرفت دراعطای نشان شیروخورشید و نشان تمثال همایون پای‌اسراف به‌میان آمد.

امتناع عباس میرزا نایب‌السلطنه از اعطای نشان

وقتی‌حسین پاشاخان سرتیپ مراغه[ای] حکایت می‌کرد که در رکاب مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه درمحاصره ویورش قلعهٔ امیرآباد زخم گلوله برداشته بودم ودرچادر خود به‌بستر افتاده نایب‌السلطنه به‌روش سرداران بزرگ خود با اطبای فرنگی وایرانی مختصین‌خود در اردوگردش وحتی به‌سربازهای مجروح وارسی می‌کردبه چادر من آمد احوالپرسی و دلجویی کرده زخم‌مراکه درشانه بود طبیب وجراح مخصوص ولیعهد دیدند وبه من‌اطمینان داد که زخمت علاج‌پذیر است، به‌بالینم نشست وفرمود چه‌می‌خواهی؟ به‌ادب گفتم سلامت ولیعهد. گفت موقع تعارف وتملق نیست. هزارتومان نقد به‌من‌انعام فرمود ویکی ازقرای معتبر مراغه را که وقتی اظهار میل و تقاضای

تیول کرده بودم به‌نانخانهٔ من بخشید. گفتم مرحمت و عنایت فـوق انتظارم بود که‌اگر به‌جای این دواحسان یکپاره‌نقره بدهید که در سینه‌ام بدرخشد به‌من گواراتر است. نایب‌السلطنه برخاست وفرمود اگرزخم تو از پشت نبود مضایقه نمی‌کردم‌خدمت امروزی‌تو همینقدر جایزه داشت که دادم.

امتیازات دولتی که‌برای اعضا واعضاد دولت عوض عمر وجان است و باید عزیز ومحترم بماند به‌دست هوس مردم ازجندی وقلمی افتاد. پس‌از انفصال میرزا آقاخان ازمقام صدارت که در اواسط سنهٔ ۱۲۷۵ هجری واقع شد به‌فاصلهٔ چند ماه یعنی اول بهار سال هفتاد وشش شاه به‌تشکیل اردوی نظامی درچمن سلطانیه فرمان داد و حرکت موکب همایون از طریق قم و محلات و بروجرد و سنندج و گروس و صاین قلعهٔ افشار شد قسمتی از آذربایجان را هم پیمودند.

میرزا محمد صادق‌قائم‌مقام برادر زادهٔ میرزاآقاخان‌صدراعظم که درعزل و خذلان عم خود صاحب ایادی وقائد اعادی بود باشواهد کفایت و دلائل درایت اعتماد واعتقاد شاه را به‌خود جلب‌کرده با لقب امین‌الدوله اسماً وزارت داخله داشت و رسماً ریاست تامه چون طبعاً به‌درستکاری مایل بود وروش خودرا به‌اسلوب میرزا تقی‌خان‌امیر نظام آرایش می‌کرد مبغوض و محسود ومخل مقصود دیگران واقع شد. رفتارش برطبع شاه‌سنگین و دشوارآمد آنچه ازحقوق عم بزرگوار خود را به‌عقوق مقابله کرده بود دست مکافات دهر به‌دامنش ریخت، ازکل شئون نوکری محروم وفرخ‌خان امین‌الملك راامین‌الدوله ملقب کردند. تکالیف وزارت داخله درمیان وزرا وعملهٔ خلوت تقسیم شد.

مرگ جیران تجریشی

دراین سفر یک علت‌ازمزاج سلطنت رفع‌وکرمهای دیگر ریشهٔ دولت راگرفت که فساد آن درآتیه معلوم می‌شود. فروغ‌السلطنه بیمار و به طهران برگشت وفات یافت واین واقعه‌برای فراغ شاه وانسداد باب رحمت ازلطایف غیبیه شمرده می‌شد اما درعبور ازنواحی گروس یکی از خدمهٔ حرم که به‌جای فروغ‌السلطنه دردل پادشاه مکانتی یافته بود دخترکی زبیده نام زشت ویتیم راکه قسمتی ازبدنش در کودکی سوخته والتیام پذیرفته چنانکه درقرای‌گروس عادت‌است به‌ثمن بخس

ودراهم معدود خریداری کرد و به‌عنوان ترحم به خدمتکاران سپرد، همین کنیزک به‌یاد داشته‌باشیم تادرجای خود نموده شود که برای سلطنت چه‌علت لازم و مرضی مبرم شد.

تقرب فرخ‌خان‌در پیشگاه همایونی

دیگر دراین سفر فرخ‌خان امین‌الدوله به‌چرب زبانی وبذله‌گویی که مخصوص اوبود در میان وزرا و خاصان خلوت شاه و اعیان دولت که در رکاب بودند به‌القای اختلاف ونفاق شروع کرد، دیگر محمد رحیم‌خان نسقچی‌باشی‌که بعد به‌علاءالدوله ملقب شد نوشتن اخبار از دور وآنچه شب وروز درچادر هرکس می‌گذشت وسیله به‌تقرب معنوی به‌حضور شاه قرارداد، قلب پاك وفطانت پادشاه و هنری که‌درمردم‌داری وحفظ مقام همه داشت نگذاشت که خدیعت فرخ‌خان وخیانت محمد رحیم‌خان روشنی روزگار نوکرها را مکدر کند. درسه سال کارها به خوشی می‌گذشت وطبقات مردم همه خوش می‌زیستند وبه‌خاطر و دل مردم‌یك‌روشنی تافته‌بود که‌شاه به‌شخصه مراقب‌نظم‌امورمملکت‌است، راه‌عرض حاجات وتظلمات به‌عدد انفس‌الخلایق به‌حضور شاه مفتوح وچنان لطف خاصش با هرتن بود که هربنده گفتی خدای من است.

فضایل ناصرالدین‌شاه

باز به‌شرح فضایل ناصرالدین شاه عود کنیم که‌شخص سراپا رحم است وکرم و مایل به‌بسط نعم می‌خواست احدی مظلوم نباشد وکسی ظلم‌و جور نتواند. درهفته یك روز به‌توسط وزیرعدلیه متظلمین را بار می‌دادند که‌بلاواسطه به‌حضور شاه بیایند وبی‌هراس وبیم دادخواهی کنند وچون تتبع و ممارست شاه در اخبار واحوال فرنگستان‌کامل نبود به‌آموختن زبان فرانسه مایل بود ودرجغرافیا احاطهٔ تامه داشت می‌خواست صنایع و ترقیات فرنگ را به‌ایران داخل‌کند اسباب اجزای این خیال عالی دست نمی‌داد به‌علم ناقص وبه‌دست مردم بی‌خبر کار می‌بست ونتیجهٔ درست نمی‌آمد که مجلس دولتی تشکیل شد. شورای کبرای وزرا و مصلحت خانه[ای] که امور مهمهٔ مملکت به‌مشورت و اتفاق‌آراء وزرا فیصلی یابد و درمجلس دیگر از اصلاحات و ترقیات هرچند بدانند بگویند وبه‌حکم همایون مجری شود.

زیباکردن شهر طهران

شاه در تعمیرات و آبادانی باغها هوس مخصوص داشت و می‌خواست شهر طهران پاکیزه و نظیف باشد چنانکه فرخ‌خان کوچه‌های ارک دولتی را به‌دستور کوچه‌های فرنگستان باسنگ تراشیده مفروش کرد افسوس که‌چون ازراه غلط بود وسبب لغزش اسب وکالسکه می‌شد دوباره با خرج وزحمت مجدد سنگها را ازمعابر برچیدند. شخصی در معلومات فرخ‌خان به همین کار تمثیل می‌کرد که درفرنگستان چیزی که بیشتر دیده می‌شود کوچه است و این‌سفیر ایران وقتی که خواست نمونهٔ سنگفرش کوچه های فرنگ‌راکه بیش‌از همه‌چیز دیده‌بود بسازدبقدری غلط ساخت که‌مجبور شدند به‌حال اول بگردانند، اما شاه را این امتحانات خسته وآزرده نمی‌کرد وبی‌اینکه به‌معانی و مبانی ترقیات فرنگ ملتفت بود وکارها را ازبنیان واساس استحکام دهد به‌ظاهرسازی مشغول می‌شد ناصرالدین شاه ذوق نقاشی داشت و درطراحی به‌سبك مخصوص دستش قابل بود لیکن بااثری که‌این صنعت درتهذیب سلیقه و ملایمت نظر دارد درسه مورد چشم وخیال پادشاه راتعدیل نکرد درابنیه آنچه‌ساخته می‌شد بااراده‌ٔمباشر عمل بودواگرشاه تصرفی درطرح وترتیب‌آن‌می‌فرمود به‌هیچ سلیقه[ای] مستقیم موافق‌نمی‌آمد، درلباس سلیقهٔ‌خوب نداشت و تفنن وهوسی که از شخص همایون در البسه وتزئینات آن می‌شد ذوق سلیم نمی‌پسندید.

آداب ورسوم وصفات خوب ناصرالدین شاه

یکی هم‌در همخوابه به‌اتباع وجواری مایلتر بود تابه‌خواتین مکرمه و دراختیار اتباع وجواری جمال وخصال را ملاحظه نمی‌فرمود اگرچه به‌رعایت ضعف بنیه وتلافی خونی که‌از بواسیر دفع می‌شد فتوای اطبا شاه‌را به‌شراب آلوده کرد به‌اندازه و درپرده مرتکب بود، به‌غلامبازگی هرگز رغبت نکرد وبی‌نهایت این‌فعل شنیع را مذموم می‌داشت، به موسیقی وساز وآواز مایل‌بود وافراط نمی‌کرد، قماربا‌ختن راچندان نمی‌پسندید وبه‌ندرت مشغول می‌شد، دررعایت ناموس و محافظت حرمخانه جهدی بلیغ و اهتمامی تمام می‌فرمود و بزرگترین صفت شاهانهٔ اوحفظ اسراربود که‌هرکس کتبی یاشفاهی عرض می‌کرد ابدأ افشا نمی‌شد و از این‌راه حقایق احوال ودقایق اغراض خلق را

واقف می‌گردید وقبایح اعمال‌چاکران راحتی‌المقدور پرده‌پوشی‌می‌فرمود هیچ عریضه به حضورشاه نمی‌رفت مگرآنکه جوابی به‌آن‌صادر شود و اگر به قید محرمانه می‌فرستادند البته‌جواب‌آن به‌خط‌همایون مرقوم‌می‌شد جواب مستدعیات‌اگر همه مساعدنبود درلباسی ردمی‌کرد که صاحب حاجت آزرده نشود به‌سواری وصیدعاشق بودو غالب‌ایام‌را به‌تفرج و شکار می‌پرداخت درصورتی‌که کارها را فوت و ترك‌نمی‌فرمود و چندان به‌سرعت رد جواب قید وجد داشت‌که اگر همه در صیدگاه بود مختصر فرصتی‌که می‌یافت‌صرف خواندن‌مطالب وصدور احکام می‌کرد، تملق بی‌حد خلوتیان وناقابلی وزرا شاه را مغرور کرد که به‌استبداد کارمی‌بست بالمثل اگر امور مهمه به شورای‌کبری حوالت می‌شد سیاق ابلاغ وطرزبیان میل خاطرشاه رامعلوم می‌کرد و وزرای‌کارآگاه به‌آن صورت رأی می‌دادند که میل شاه را دریافته بودند و اگربعض ایشان به دولتخواهی ومآل‌اندیشی حرفی می‌گفت وقعی نمی‌یافت. درین حال به‌سوق عسکر واستیلای به‌ترکمانان‌متمرد وآبادی مروشاهجهان آباد مصمم شد، متملقین میدانی یافته جولانها کردند ومیرزا محمدحسین دبیرالملك وزیر رسائل خاصه از پیش گمرك‌مرو را به‌مبلغی‌گزاف تقبل‌کرد واز اینکه شاه را مایل می‌دیدند مرقبات گفتندهریك از وزرا که‌شریك این‌عقیده نشد مانند مشرکین مردود بود.

نقشهٔ محمود خان ناصرالملك برای دفع ترکمانان

محمودخان ناصرالملك که‌آن اوقات وزیر تجارت واز اعضای شورای کبری بود می‌گفت که‌یك‌شب باپاشاخان امین شوری ملاقات‌کرده از محظورات و معایب قشون فرستادن به‌مرو شرحی گفتم که اگر دولت کارلازمتر خود رامقدم ندارد وبه‌این‌کار مصمم باشد باید از شهر مشهد مقدس شروع به‌تأمین نواحی وتعیین آبادی واسکان رعایا کرده قلعه‌بسازند، قشون‌ومستحفظ بگمارند قدم‌به‌قدم پیش‌بروند تا بطور صحیح‌آن‌عرصه وآن‌طوایف‌مطیع ومنقاد شوند اگرنه شصت‌فرسنگ صحرای خالی ازآبادی را که جولانگاه اشرار ترکمان است بی‌پشت‌بند و مددبه‌عقب انداختن وتمام قوت رابه‌یك مرکز منفصل انداختن از طریق حزم وعقل بیرون است. پاشاخان امین‌الملك امین شوری‌بیان

وعقیدهٔ مراتحسین کردوگفت به‌شرط نوکری به‌صدق‌وحق‌دولتخواهی اگر خاموش بنشینی گناه است همین ملاحظات وبیانات رابنویس من به شاه عرض می‌کنم دور نباشد که خودت را هم بخواهند و حضوری ایضاحات دیگرهم ازاین مخاطره به‌خاطر شاه داده‌شود و شری ازدولت منصرف گردد. همان شب اوراقی چنددرین‌باب نوشته علی‌الصباح‌به امین‌الملك دادم دید وپسندید باهم به‌دربار رفتیم وتاشاه ازحرمخانه بیرون آمد امین‌الملك رفت وازآنچه شب دوشین میان ما گذشته بود عرض کرد، مرابه حضور خواستند وشاه‌گفت بیار تاچه‌داری نامهٔ‌دانش خودرا بیرون آوردم من وامین‌الملك رادرحضور نشانید امین‌الملك کتابچه را خواند و خودم از روش دولت روس تمثیل کردم‌که‌در قفقاز چگونه حرکت کردند درنواحی ترکستان چطور پیش‌رفتند تا مقصود را حاصل کردند امابه‌ترتیب صحیح که‌درضمن آن آبادی و امنیت قسمتی از مملکت هم پیش‌افتاده بود. شاه کتابچه راگرفت و چیزی نفرمود رخصت‌گرفته به‌مجلس شوری آمدیم وبرای من یقین حاصل شده‌بود که مقالهٔ منطقی وبرهانی من‌درشاه‌اثری کرده‌است.

ناصرالدین شاه در حضور وزرا گفت که تهیه‌کنندهٔ این نقشه خر است

ساعتی چند گذشت پیشخدمتی از جانب همایون به احضار ارکان و اعضای شوری آمد، برخاستیم و به‌حضور رفتیم همهٔ وزرا را اذن جلوس دادند و مرا برخلاف عادت برپای داشتند. شاه از نتیجهٔ ملاحظات و اقدامات مجلس وزرا پرسیدند که قشون مأمور مرو، کی حاضر می‌شود و از لوازم سوق‌عسکر چه حاضر شده است؟ سپهسالار به‌تکلیف خود شرحی‌گفت دبیرالملك مبلغی‌میداندار‌ی‌کرد امین‌الدوله خطبه در اصابت رأی الهام‌نمای شاهنشاه تقریر نمود شاه فرمود بی‌فوت فرصت دسته‌های قشون را که حاضرند حرکت دهید و آنچه بعد می‌رسد بی‌معطلی روانه‌کنید، دستور و تعلیمات حشمت‌الدوله هم که سردار این لشکر است بزودی فرستاده میشود محاسن این‌کار بی‌شمار است و آنکه منکر این اقدام دولت باشد خر است. من در حاشیهٔ مجلس ایستاده جواب دولتخواهی خود را شنیدم رفتم و آن بود که اردو رفت و آن افتضاح و شکست بار آمد باز ناصرالملك می‌گفت روزی‌که خبر شکستن و پریشانی و اسیری مأمورین مرو رسید وزرا را به‌حضور

خواستند و شاه درکمال ضجرت و پریشانی خاطر بود من‌گمان کردم امروز در نظر شاه وقعی دارم و به‌عقل دوراندیشم تحسین و آفرین خواهند کرد همینکه به‌حضور رسیدم شاه را چنان با خود به‌نفرت و قهر دیدم که هیچ به‌طرف من رو نکرد و چیزی نپرسید.

وزرای ثلثه

بالجمله شاه را باآن هوش و استقامت و نزاکت خلقی مجازگوئی و تملقات نزدیکان چنان معیوب کرد که عقل و تجربت خود را برتمام مردم راجح می‌دید و رفته‌رفته لجاج و استبداد در وجود مبارکش ریشه بست، خاصان خلوت که طرف انس و اعتماد شاه بودند در این هنگام که رئیس‌کل و صدراعظم مستقل درکار نبود نفاذی درکار و تصرفاتی در امور یافته خود را با شاه هم‌زانو می‌دیدند و با اکابر وزرا هم‌ترازومی‌دانستند، خدیعت فرخ‌خانی و شیاع نفاق نمك این‌آش‌شد و خاطر شاه را آزرده و خسته‌کرده از میان وزرا سه‌تن را برگزیدند که مرجع‌کل باشند و تصرفات مختلفه بیشتر مورث هرج و مرج نشود. وزرای ثلثه میرزامحمدخان سپهسالار، میرزایوسف‌مستوفی‌الممالك، میرزا سعیدخان وزیر امور خارجهٔ بودند. مستوفی‌الممالك را تجارب تجارب سابق نگذاشت به‌اولویت و اولیت تن‌درده‌د. میرزامحمدخان سپهسالار به‌الحاق اعظمیت‌رئیس‌کل‌شد واول‌کاری‌که به‌دست او اجرا گردیدخلع‌فرخ‌خان ازمشاغل دولتی وطرد او به‌کاشان‌بود من‌حفر بئراً لاخیه فقد وقع فیه ثمرات خدیعت و بدخواهی اول به‌خودش عاید شد. چون مراد تاریخ‌نگاری نیست‌که بگوییم میرزا محمدخان آدم بی‌سواد و بی‌اطلاع بود نتوانست این مقام منیع و مهم خطیر را کفایت کند و یك سال بیشتر دوام نکرد.

زیان‌کاری دوستعلی‌خان معیرالممالك

ما از شاه می‌گوییم و آنچه به‌زیان و ضرر خود و دولت ایران کار می‌کرد به‌سر مطلب خود بازگردیم که یکی از مضار و علل شخص سلطنت دوستعلی‌خان معیرالممالك بود با خزانه‌داری دولت و چندین مشاغل تالی آن به‌حکومت بلاد و ممالك نیز دست‌اندازی می‌نمود معاملات دولتی را به‌خود اختصاص داده چشمهٔ خیالی منافع را به‌گودال

آز و حرص خویش متوجه و عاید می‌داشت و برای فریب شاه که از کثرت ضیاع و عقار و دکان و بازار و هرگونه تجمل و تمول او به تاراج حقوق شاه و رعیت محلی نماند. لباس چرکین و مندرس را از خود دور نمی‌کرد و در تقدیم محاسبات مکرر به‌شاه می‌گفت که ازقلم خرده در وجوه خزینه غافل نمانند که من از ته خرمن و کاه و خاك انبار دهات خود فلان مبلغ جمع‌آوری و تعمیرات باغ فردوس را ازین محل که به‌نظر نمی‌آید فیصل داده‌ام. طبع بلند و همت عالی ناصرالدین‌شاه را وساوس و دسائس او پست‌کرد، پادشاه که از علم حساب بی‌نصیب بود در جمع‌وخرج دست و قلم خود را آلوده نمود، دزدیهای بزرگ در مال دیوان و وجوه دولت در همین سهو ملکانه واقع شد، درمیان دوستعلی‌خان معیرالممالك و پاشاخان امین‌الملك با سوابق انس و قدمت همقدمی منافرت و مناقشتی مزمن مستدام شده بود و از یکدیگر امنیت نداشتند و طبعاً درچنین آشفتگیها بازار نمام وغماز رونقی‌دارد. شنیدم‌روزی‌محمدخان پسرقاسم‌خان‌والی که بنی‌عم و داماد معیر بود در محضر او محرمانه از مبحثی که درمنزل امین‌الملك گذشته بود و بعض آن به‌معیرالممالك نسبت داشت شرح داد. معیرالممالك پس‌از استماع قضیه به‌محمدخان‌گفت «از امین‌الملك و امثال او باك ندارم دلم از ابراهیم آبدار پاك نیست که برمن و همه از او چه‌آسیبها مقدر باشد» شنوندگان این جواب استعجاب می‌کردند که آقاابراهیم، آبدارشاهی، کیست و چه‌مقدار دارد تا دوستعلی‌خان به‌این اقتدار از او بیندیشد؟ پس‌از چند سال حدس صائب و نظر مردمشناس دوستعلی‌خان ثابت‌کرد که در پیشانی مملکت واردات آتیه ومقدرات حتمیه را چگونه به‌درستی خوانده بود. بیان احوال آقا ابراهیم آبدار در جای خود می‌آید.

انتقاد از سفرهای ناصرالدین‌شاه

به‌مطلب بازگردیم که شاه را هوس شکار و تفرج بالاگرفت وهرسال عزم سفری می‌فرمود، سال پیش‌که میرزامحمدخان سپهسالار اعظم رئیس‌کل بود اول بهار به‌مازندران رفتند و همهٔ شهرها و محال معروف آن مملکت پیموده شد. سال دیگر مصمم سفر خراسان و زیارت مشهد مقدس شدند. عنوان زیارت بار سفر را سنگین کرد. کل اهالی

حرم پادشاهی مهدعلیا و عزةالدوله خواهر شاه و اتباع و اشیاع این دوایر همگی ساز مسافرت کردند و پیداست اینگونه سفر و چنین اردوی مختلط قشونی و قلمی و غیره و زوار مردانه و زنانه چقدر جنجال و برای ملتزمین و معابر اردو چقدر سخت می‌شود. باید گفت که عملهٔ خلوت و امرا و اعیان ملازم حضور شاهنشاه یك دستهٔ چاروادار و خربنده بودند که اگرهم سفری بزرگ پیش نمی‌آمد، سواری و شکار اطراف طهران، قسمت عمدهٔ روزگار ایشان را بر روی اسب و زیر چادر می‌گذرانید و اندوختهٔ آنها بیشتر عاید سراج و لواف و خیام و غیره بود و البته برای دولت هم خرج بی‌نتیجهٔ این سفرها و حرکات بی‌مقصود گران تمام می‌شد. شاه می‌فرمود که در ضمن سفرها و دیدن ولایات تعدیل عمل مالیات و اصلاح رعیت در نظر است لیکن درمسافرت مازندران و خراسان از رسیدگیها که به‌معاملات حکام و توضیح تعدیات و صادرات محلیه شد و سرخطهای مالیاتی که دادند و تأکیداتی که در منع اضافات مالیاتی فرمودند ثمری به‌رعایا عاید نشد بلکه به‌یك درجه بار رعیت را سنگینتر کردند. این اوقات در کار یحیی‌خان پسر میرزانبی‌خان قزوینی که آجودان مخصوص و مترجم حضور بود رونق و پیشرفتی دیده می‌شد. این شخص هم که با تنگدستی و تنگ‌مایگی متجمل وگرفتار هوای مال و مبتلا به‌تکلفات معاش و منزل بود برای اندوختن وجوه که کفاف خرج کند ازهرگونه بی‌مبالاتی در امور دیوانی دریغ نداشت و با نوعی ابرام و سماجت در حضور شاه مقاصد خود را پیش می‌برد. در پست‌کردن و سست نمودن مقامات و امتیازات دولتی و توسل بیجا و کارسازی بی‌محل او را هم یکی از آفات و امراض ایران باید شمرد و از جمله امری‌که پیشنهادکرده و شاه را از طریقهٔ اعتدال و استقامت بیرون می‌برد بستگی و اختصاصش به‌سفارت روس بودو محرمانه به‌شاه از سفارت مشارالیها پیغامهای بی‌اصل و اساس آورد و از شاه به‌آنها فرمایشات بی‌مأخذ و حقیقت‌گفت و چنان به‌ذهن و خاطر پادشاه مرکوز می‌داشت که رموز دولتی و دقایق پلتیکی را جز شاه‌کسی در ایران واقف نیست و باید اصول‌کارهای بین‌الدول از دست و زبان شاه‌بگذرد نه‌به‌وساطت وزیر امورخارجه و درین‌معنی به‌شخص خود در پیشگاه همایون اهمیتی داده شاه را به‌راه غلط رهنمونی می‌کرد چنانکه در جای خود معلوم

خواهد شد که ازاو به‌ایران چه رسیده است. بالجمله شاه به‌خراسان رفت و میرزامحمدخان سپهسالار که پس‌از ریاست کل به‌حکمرانی قسمت شرقی ایران مأموریت یافته بود چند روز بعد از ورود موکب همایون به‌مشهد مقدس فجأة بدرود زندگی کرد و در این واقعه شاه رسماً وراثت خودرا در مال و مخلف نوکرها اظهار فرمود، آنچه میرزا محمدخان درمدت‌زندگی خود به‌خست‌و حرص اندوخته بود به‌مداخلهٔ مأمورین سلطنتی برانداخته شد و ترتیبی نو درحکومت خراسان و شاهرود و سمنان و خوار و غیره دادند.

حرص و هوس ناصرالدین‌شاه به‌مسافرت

هوس سفر همچنان درطبع شاه شدت می‌کرد. شهر طهران و پایتخت دولت از اقامهٔ شهریار کمتر نصیب داشت. وقتی‌که سفر بزرگ نبود به‌عنوان ییلامشی از اوایل بهار چادرها را به‌صحرا می‌برد و از تغییر مکان اردو و درجاتی‌که به‌نسبت هوا تبدیل می‌شد ملتزمین رکاب زحمت هشت ماههٔ سفر داشتند و همین هوس شاهنشاهی به‌تفرج کوه و صحرا و حرص به‌شکار، دستگاه سلطنت را از دربار دولت جدا کرد و برای تحصیل چنان فراغت که ایام‌گشت وگذار به‌آسودگی و راحت باشد قوای پادشاهی وحکمرانی منقسم شد، کارها را صورةً به‌عهدهٔ وزرا محول می‌فرمود و به‌اقتضای استبداد و خودپسندی که به‌تملق وزرا و مخصوصین حضور پادشاهی در مزاج ناصرالدین شاه طبیعت ثانیه است.

مداخلهٔ ناصرالدین‌شاه در امور دولتی

معناً هرچه در دربار طهران می‌گذشت آن بودکه شاه اراده می‌کرد، این حال سلب هرگونه مسئولیت از ذمهٔ وزرا و کارگذاران گردید، شئون و انتفاعات مقام خودرا داشتند بی‌آنکه در ظهور هرعیب مؤاخذ باشند، از طرفی خاصان خلوت امرا و اکابری‌که پیوسته در ملازمت رکاب همایون بودند خود را به‌دایرهٔ سلطنت مربوط‌کرده دست تصرف به‌مطلق مهام ملکیه بازنمودند. هنر فکر و قلم پادشاه در این هنگام دست‌ودلها را ازکار سرد و باب هرج‌ومرج را بکلی مفتوح نمی‌گذاشت و از میان وزرا میرزا یوسف مستوفی‌الممالک به‌مراجع‌کلیه ومطاعیت

مطلقه اختصاص داشت لیکن ارباب هوش و بینش از ناصیهٔ دولت ایران خطرات و مضرات را می‌خواندند: اذا غدامکاً باللهو مشتغل فاحکم علی ملکه بالویل‌والخرب. شبی از رمضان سنهٔ ۱۲۸۱ ناصرالدین‌شاه در مجمع اکابر خلوتیان فرمودکه البته می‌دانید دولت روس از دیرگاهی قصد تصرفات به‌سواحل شرقی دریای خزرکرده، در ایام محمدشاه و وزارت حاجی‌میرزا آقاسی برای‌کشتیهای خود آشوراده راکه جزیرهٔ‌کوچکی در ساحل مازندران و استراباد است خواهش‌کرد و برد وچندی‌است قلعهٔ چکشلر را دراراضی ترکمان‌نشین بنا نموده، با یك دسته قشون تشکیل حکومتی درآن نقطه نموده است و این روش روس مورث تصرفات بلامعارض در آن نواحی است چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم‌که به‌حقوق و حدود ایران از دولت مشارالیها تجاوزات‌کیف مایشاء نشود؟ همه‌گفتندمسئله خیلی مهم و محل ملاحظه است نه‌کسی به‌این نکته ملتفت بوده است و نه چارهٔ این کار در افکار ناقصهٔ ماها می‌گنجد. شاه برای تفهیم مطلب و تعظیم و اهمیت‌کار به‌تحقیقات جغرافیایی و تاریخی شروع فرمود، برای قومی بی‌اطلاع و بی‌خبرکه نه تاریخ ولادت خود را می‌دانستند نه نقشهٔ خانهٔ خودشان را می‌شناختند مبلغی بیانات علمیه و پلتیکیه‌کرد و لاجرم به‌صورت تحیر و درماندگی دمی سکوت نمودو با یك قهقههٔ خندهٔ شاهانه‌گفت چه‌می‌گویید درشخصی‌که به‌تدبیر صائب واندیشهٔ دوربین بی‌زحمت جنگ و جدال تلف نفوس و صرف فلوس این مشکل را حل و مهم را فیصل کرده باشد؟.

مرز ایران و روس رود اترك تعیین می‌شود

متملقین حضور که این فن را به‌کمال و نبض شاه را در دست داشتند به‌سجده افتادندکه البته فکر و تدبیر قبلهٔ عالم کار را به‌وفق مراد ساخته است و اگرهم هنوز اقدامی نفرموده باشند جز عقل و عزم شاهنشاه کی می‌تواند اینگونه مشکلات را آسان و چنین دردرا درمان کند؟ شاه فرمود آری جز من نه‌کسی ملتفت غائله بود و نه خطرات آتیه را می‌دید، بی‌آنکه وزیر امور خارجه را اطلاع دهم دستخطی به توسط یحیی‌خان به‌سفارت روس فرستادم و این قراردادی است‌که وزیرمختار با اجازهٔ دولت خود امضاکرده است، رود اترك را حد

بین‌الدولتین معین‌کرده‌ایم. متملقین از عالم بی‌خبر، متفقاً موفقیت شاه را به‌این قرارداد تهنیت‌گفتند، یحیی‌خان را هم به‌ایـن خدمت بزرگ تحسین و آفرین خواندند و این دوم بازی پلتیکی شاهانه بود که بی‌منت راه روس را به‌ماوراء خزر باز و رسماً ملك و رعیت آن قسمت ایران را به‌تصرفات روس نامزدکرد، یا اینکه در تعیین حدود بلوچستان و همچنین تحدید نواحی‌سیستان و به‌استبداد شاهانه حکمیت دولت انگلیس را قبول و مبلغی از حقوق ایران برحسب نقشهٔ ژنرال گلداسمیت مأمور دولت مشارالیها از دست رفته بود. متملقین، شاه را مطمئن کرده بودند که رشتهٔ فکر و تدبیر همایـونی بـه‌الهامات غیبیه پیوسته است و حق داشتند چنین بگویند که اطراف شاه ازمردمی ساخته بودکه باید پادشاه مشعل جهان‌افروز و عقل جهان‌نما باشد.

فزونی اتباع حرمخانه

به‌مرور سنین شمارهٔ اتباع حرم پادشاهی نیز فزونی می‌گرفت، قدما و محترمات از ملازمت در سفرها معاف بودنـد و لذات جدید تجدید می‌شد. طبقهٔ نوآورده از نجبا انتخاب نمی‌شدند و چنانکه گفتیم هرچه به‌نسب پست‌تر بود مطبوع‌ترمی‌افتاد. هر ساله همانقدر که به‌اتبـاع می‌افزودند به‌تعداد خواجه‌سرایان و خدمه زیـاد می‌کردند. دواب بارکش، اسب‌سواری وکالسکه و تخت روان بایستی زیاد شود، یك دسته غلام‌بچگان هم تابع این جنجال اندرونی بود و به‌نسبت حجم و حد خودشان اثر و تصرف درکار پیدا می‌کردند و تا سن آنها به‌سیزده بالغ می‌گردید از حرم خارج و به‌خلوت داخـل می‌شدند و آنهاکـه منتسبین خواتین بودند مکانتی می‌یافتند. برای همه مواجب دستور سیاست برقرار و از انعامات و منافع برخوردار می‌گردیدند و چون میل شاه به‌سواری و شکار بیشتر بود، این دسته‌های نوآورده، همـه اسب‌تاز و تیرانداز و مشغول تازی و باز بودند. اعیان‌زادگان نیـز شأن و شرف عمله را می‌دیدند به‌وسایط و وسایل منصب‌پیشخدمتی می‌گرفتند، اولاد پیشخدمتان‌کـه بالوراثه باید پیشخدمت شوند از این‌رو شمارهٔ خلوتیان بیرون از اتباع اندرون افزون‌گشت.

وسایل و اسباب سفر شاه

شاه به‌لوازم سفر و اسباب راحت صحرای خود بیشتر توجه می‌فرمود تا به‌کارهای مملکت. دستگاه آبدارخانه بیرون و قهوه‌خانهٔ اندرون اعتباری‌گرفت، آبدارخانه میوه و تنقلات و لوازم راحت بیرونی را فراهم داشت و معنی قهوخانهٔ اندرون خدمتکاران شب و اسباب تمتع پادشاه را متضمن بود. آقاابراهیم‌آبدارباشی در فن خودکه تنقیح‌کباب و شراب و نقل و میوه و حاضرداشتن آنچه به‌مذاق شاه می‌چسبید چابك و استاد شد و خدمتش در سواری و اقامت امتحان یافت. هرسفر کوچك و بزرگ در قرب پرده‌سرای همایونی، یك دایره مرکب از چندین چادر به‌هم پیوسته برپا می‌شد که مخصوص سقاخانه و آبدارخانه بودند و دواب دیوانی اول باید بار آبدارخانه را که از حد بیشتر بود حمل‌کند، از ولایات و اطراف آنچه مأکول و مشروب می‌رسید در آبدارخانه فرومی‌رفت و علاوه‌برآن مبلغی به‌عنوان تدارك سقاخانه و آبدارخانه برات دولتی صادر می‌شد. در روز و شب، هروقت، ارکان و اعظام اردو و پیشخدمتان به‌حضور شاه دعوت می‌شدند.

آقا ابراهیم آبدارباشی

خیمهٔ آقا ابراهیم محل اجتماع بود، تا شاه از حرمخانه بیرون بیاید و بار بدهد. همچنین معتبرین اهل خلوت‌که طرف رجوع خدمات و واسطهٔ تبلیغ عرایض وزرا بودند وتوقفشان درحضور به‌طول می‌کشید. چادر آقا ابراهیم ناهارگاه و محل صرف چای و قلیان بود. به‌اقتضای پستی مقام و حرص به‌منافع با همهٔ به‌ادب ومهربانی سلوك می‌کرد و دراحسان و انعام به‌وجوه خزینه و ملبوس دوخته قناعت داشت، گاهی رؤسا و اکابر خلوتیان که کنکاش و مشورتی با یکدیگر داشتند و نمی‌خواستند در منازل خودشان مجتمع شده باشند میعاد آبدارخانه بود و به‌این سبب‌که آقاابراهیم حافظ سر ایشان باشد رعایت جانب او را به‌نظر می‌گرفتند، اوهم به‌قول معروف باآب حمام دوست می‌گرفت و از بارخانه‌های تحویلی آبدارخانه به‌گز اصفهان و شربت به و پرتقال و هندوانه سبیل محترمین‌را چرب و پایهٔ انعامات و انتفاعات را محکم می‌کرد.

شرح حال آقاابراهیم آبدارباشی

حالا بی‌موقع نیست‌که احوال و نژاد این مرد را بگوییم. ابراهیم و حسین دوطفل بودند از زال به‌یك ارمنی که از اسرای تفلیس بود، بجا مانده، درکودکی یتیم و بی‌کفیل شدند. ابراهیم چندی در خانهٔ سامخان ارمنی‌که درارك تهران منزل داشت خانه‌شاگرد ومجموعه‌کش و چون کچل وکثیف بود به‌خدمت پست اشتغال داشت، چندسالی‌که از عمرش‌گذشت و سنش به‌خانه‌شاگردی مناسبت نمی‌کرد کسانش او را با حسین برادرش به‌دکان‌کفشدوزی سپردند. در پیش استاد مزدور و با اجرت مختصر معاش می‌نمودند تا ناصرالدین‌میرزا ولیعهد به حکمرانی آذربایجان مأمور شد. اسکندربیك عم این دو طفل‌که در دستگاه ولیعهد سقاباشی و دخیل عمل آبدارخانه بود و به‌نسبت هم نژادی با حاجی بیژن‌خان، رئیس دربخانه، کارش رونقی داشت. برادرزاده‌های خود را در سلك عملهٔ آبدارخانه به‌تبریز برد و آن‌زمان آقاابراهیم در خدمت باقی ماند. حسین چون به‌ادمان‌خمر مبتلا شد در نوکری دوام نیاورد. آقاابراهیم بکلی بی‌سواد و در لغات و اصطلاحات لحن و غلط زیاد می‌کرد اما آدم زیرك و مراقب کار خود و به‌اندوختن و ذخیره عاشق بود. در خط نوکری خود بی‌بلندپروازی همتش واحد و جز به‌تقلیل خرج و ذخیرهٔ نقد و جنس چیزی به‌خاطر نمی‌گذرانید. در صرفه‌جویی به‌حدی بودکه مصارف سالیانهٔ خود و عیالش را از فاضل‌کباب پادشاهی و آنچه برای آبدارخانه مقرر داشت‌کفایت‌کرده مواجب و سیورسات و مداخل و انعامات را یکجا ذخیره می‌نمود و اهمتام داشت‌که درزی‌کسبه بی‌تجمل نوکری زندگی‌کند. زنش به قناعت تاب نیاورد و مرد. زن دیگر خواست از خانهٔ تنباکوفروشی‌که عهد مودت داشتند وگویا تقدیر این زن برای او خلقت‌کرده بود. در قناعت و لئامت و صرفه‌جویی بالادست شوهر راگرفت. روزی آقا ابراهیم خود از هنر عیالش قصه می‌کردکه هرچه برای او تهیهٔ لباس می‌کنم یا از اطراف اقمشهٔ مفت می‌رسد و به‌خانه می‌برم از صندوق بیرون نمی‌آید و در تمام سال به‌لباس‌کهنه و شسته اکتفا می‌کند، از میوه‌هاکه به‌خانه می‌فرستم تا در انبار معیوب و فاسد نشود، اطفال حق دیدن و چشیدن ندارند. بالجمله آقاابراهیم را زیرکی و چالاکی ومواظبت شبانروزی درخدمت شاه مقامی داد. متملقین خلوت‌پادشاهی

او را هم نگذاشتند به‌جای خود قرارگیرد، داعیهٔ کارو شغل دیگر و تغییر مسلك به‌سرش انداختند، در پیش شاه وسیلهٔ تقرب و اثبات قابلیت را در سیرت دوستعلی‌خان معیرالممالك یافت و از صرفه‌جویی در جزئیات و اظهار صدق و درستکاری به‌مقصود نزدیك می‌رفت بالمثل یك روز چند تومان به‌حضور شاه می‌آورد، می‌پرسیدند چیست و از چه بابت؟ می‌گفت گلابی که از کاشان آورده بودند و مصرف‌شد، شیشه‌های خالی را جمع‌کرده بودم امروز به‌این قیمت فروختم. چند روز دیگر چند تومان دیگر تقدیم می‌شدکه سرگین قاطرهای سقاخانه و آبدارخانه را فروختم و تعلق به‌دولت دارد. بیانات عوامانهٔ او و آنچه راکه در صرفه‌جوییهای پست و دنی می‌گفت شاه می‌پسندید.

تغییر ماهیت ناصرالدین‌شاه

وآقا ابراهیم شاه را پیش از دوستعلی‌خان به‌اشتغال جزئیات ولئامت و دنائت انگیخت، شخص بزرگ‌کریم بلندهمتی مثل ناصرالدین‌شاه به‌خدیعت این اشخاص بکلی تغییر ماهیت‌کرد وکسی نمی‌توانست به شاه بگوید «حفظت شیئاً وغابت عنك اشیاء» پرداختن به‌کارها و چیزهای نالایق فواید بزرگ را از دست دولت می‌برد، این دقیقه هم خوب است از نگارنده فوت نشودکه شاه را به‌مردم بی‌علم و سواد اعتماد و اعتقاد بیشتر بود تا به‌کسانی‌که نوشتن وخواندن می‌دانستند وباز به‌مطلب رجوع‌کنیم‌که سفرهای شاه به‌اقتضای فصول تغییرجهت می‌داد و شغل شاغل شده بود لیکن نوکرهای‌کهنه و محبوب درهرطبقه باقی بودندکه وجودشان انتظام شعب امور را محفوظ و ظاهرکارها را مرتب می‌داشت و ازغیب وغفلت شاه خللی به‌اوضاع دولت نمی‌رسید.

[سفر عتبات و قرارداد رویتر]

همین آرامی مملکت شاه را جرئت دادکه دایرهٔ مسافرت را وسعت داده ازخاك ایران‌هم قدم بیرون‌نهد. به‌حاجی‌میرزاحسین‌خان مشیرالدوله که در دربار دولت عثمانی وزیرمختار ایران بود نوشت‌که برسبیل نذر باید به‌عراق عرب سفرکرده قبور ائمه علیهم‌السلام را زیارت کنم. اوهم‌که در پیشگاه شاه راه تقرب و ترقی می‌پیمودو بی‌وساطتی

وزارت امورخارجه با شاه مکاتبه مخصوص داشت اجرای عزم‌همایون و تحصیل رضا وخشنودی شاه را مایهٔ نیل‌مقاصد خود دید باکارگذاران آن دولت عزیمت مهمان‌نخوانده و زوار تاجدار را به‌میان آورد، اولیاء دولت عثمانی بی‌مضایقه قبول‌کردند و به‌ایالت بغداد احکام فرستاده شدکه مقدم شاه را بپذیرند. حاج‌میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله خود از راه حلب به‌عراق عرب رفت و در تهران مسافرت شاه به‌کربلا و نجف اعلان شد. برای انتظام دربار تهران میرزا یوسف مستوفی‌الممالك را به جناب آقا مخاطب و مستقلا رئیس مطلق فرمودند.

وصف ملتزمین رکاب همایونی در سفر عتبات عالیات

برگ‌وساز سفر با تکلف و تجمل فوق‌العاده آماده می‌شد. خیام ازترمهٔ کشمیر و زری و حریر دوختند. عمود و ستون خیام از نقرهٔ خام پرداخته شد. طلا و جواهر در زین و ستام و تنگ و لجام به‌خروار به کار می‌رفت. صنوف ملتزمین رکاب را فرمان دادند که لباسهای زردوزی و مکلف بسازند و اسباب و یراق اسب خود را زرین‌کنند. چادرها نو، پاکیزه و بزرگ باشد. نوکر و خدمه را با جامهٔ موزون و خوب همراه بیارند. به‌طبقات نوکر دیوانی ازسرباز وسوار وفراش و نسقچی وغیره البسهٔ فاخر داده شد. سلطان‌مرادمیرزا حسام‌السلطنه به‌ریاست و انتظام اردو تعیین و از وزرا و اعاظم درباری جمعی به شرف التزام نامزدگردیدند. باز عنوان زیارت عموم اهل حرم و والدهٔ شاه و همشیره و منتسبین را مشتاق سفر کرد و غالب اکابر ملتزمین با اهل و عیال حرکت کردند. درنواحی ساوه اردوی پادشاهی آلودهٔ مرض وبا شد و با اینکه کتمان می‌کردند از پرده بیرون افتاد تا اردو به‌خانقین رسید و چون دیگر از وبا اثری نمانده بود سرحدداران عثمانی اشکالی پیش‌نیاوردند. مدحت‌پاشا والی بغداد و مأمورین دولت عثمانی چه‌آنهاکه از استانبول رسیده بودند و چه اعضا وارکان ایالت موکب همایون را استقبال نمودند. حاج‌میرزا حسین‌خان مشیرالدوله‌هم به‌اردو پیوسته بود. ازاین‌هیئت مختلطهٔ مختلف‌الاعضا که حتی جماعتی روضه‌خوان‌هم از طهران ملتزم و قسمت عمدهٔ آن قاطرچی و ساربان و رجاله بودند توقع انتظام و جلوه خوب‌کردن بیجا

بود، علی‌الخصوص که فصل زمستان و تنگی و سختی ارزاق هم سبب پریشانی کار اردو می‌شد. سبکباری و سادگی اردوی عثمانی و حسن ترتیبات یك دسته سرباز و موزیك و توپخانهٔ آنها شرکت اردوی مکلف و متجمل ایرانیان را شکست و سیاق استقبال و احترامی که در ورود شاه به‌بغداد مجری شد و عمارتی‌که برای قدوم همایونی به‌تازگی و در خارج شهر بناکرده بودند و اثاث و اسباب عمارت و ارکان و اجزایی‌که ازدایرهٔ ایالت بغداد باالبسهٔ رسمیه حاضر و به‌شاه معرفی شدند در نظر همایون بی‌نهایت جلوه‌کرد. حاج‌میرزاحسین‌خان مشیرالدوله نیز با سری پرشور و دلی پرشر که معایب دستگاه دولت و قبایح اوضاع سلطنت را به‌درستی معاینه می‌کرد و درین سفر به‌همه جهت مقبول‌القول بود هروقت به‌شرف محاوره و سعادت صحبت همایونی می‌رسید از توضیح مفاسد و ضرورت اصلاحات بابی مشبع می‌گفت و مهاجرین ایرانی راکه از جور حکام و شدت عمل مباشرین به‌ترك مولد و موطن، نواحی عراق عرب را آبادکرده بودند به‌شاهنشاه می‌نمود، اورا از معاودت به‌استانبول معاف ودرملازمت حضور همایون به ایران آوردند.

تعریف نویسنده از اوضاع عثمانی

همه منتظرند که ناصرالدین‌شاه از مطالعات خود در نواقص ومعایب کار ایران و ترقیاتی‌که در یك قطعه وحشی و دور از تربیت وترتیب عثمانی مشاهده‌کرده است چه نکته‌های بدیع ذخیرهٔ خاطرکرده باشد. در راه به‌علت طول زمان سفر و غلایی‌که از نقصان بارندگی دوسه ساله شایع و کار ارزاق و علیق مشکل شده بود دواب بارکش دولتی از پا درآمده تقصیر را به‌محمدعلیخان صاحبجمع برادرزن مستوفی‌الممالك وارد واین‌خدمت‌را به‌مراقبت آقاابراهیم آبدارباشی محول داشتند از رویه و آثار آشکار شدکه کار جناب آقاهم ساخته است. بساط‌کنهه برچیدن و طرح نو افکندن محقق‌گردید. حاجی‌میرزا حسین‌خان به‌نمایندگی یحیی‌خان برادرش چادر آبدارخانه را شناخت و با آقا ابراهیم خصوصیتی در پیوست. موکب مبارك وارد طهران شد مستوفی‌الممالك را معزولا به‌آشتیان عراق‌که وطن او بود فرستادند وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف به‌مشیرالدوله واگذار، در دوایر

دولت تصرفات و تغییرات ظهور نمود بی‌آنکه رجحان آن به‌سابق معلوم و با اصلاح اساسی محمول باشد. یکی از خواص و محارم شاهنشاه می‌گفتی در طی یادداشتهــای شاه یادداشتی از ملاحظات سفر بغداد دیدم‌که باید در سردیرك چادرهای سربازی بیدق‌کوچکی از خــارج نصب شود...

انتقاد از ناصرالدین‌شاه

پس به‌این قرینه معانی حکومتی و اصول ملکیه‌که در چند سال آخــر خاصه در مأموریت مدحت‌پاشا مجری شده و عواید دولت عثمانی را از عراق عرب معادل‌کل مالیات ایران کرده بود و تنظیماتی‌کــه در اساس عسکریه و مکاتب وکشتی‌سازی و ترقی منسوجات و غیره مقرر داشته بودند همه از نظر بلند همایونی غیب و فقط نصب یك پارچهٔ سرخ به‌سرچادرهای قشونی را یادداشت فرموده بودند[1]. چند ماهی براین نسق‌گذشت و قسمت عمدهٔ حواس شاه و اولیای دولت به‌تدبیر جمع‌آوری غلات و تدارك آذوقهٔ شهر طهران مصروف بود چــراکــه قصور ارتفــاع و کمبود مزروع درهمــهٔ اقطاع مملکت وقــوع یوم یغاث‌الناس و قحط سال عمومی را محقق می‌کرد[2]، به‌جای آنکه حساب نقصان محصول هرجا راگرفته و از خارج به‌قدرکفاف آذوقه تحصیل کنند و حکام و کارگزاران هرناحیه به‌ترتیب رفاه رعایا و اهالی آن محل مشغول و مسئول باشند از همه سمت آنچه مقدور باشد به‌طهران جلب و حمل می‌نمودند.

قرارداد مشهور رویتر

حاج شیخ محسن‌خــان‌که این اوقات در دربــار دولت انگلیس سمت مصلحت‌گذاری و شارژدافری دارد فرصت غنیمت‌کــرد و با یکی از صرافهای لندن برای ایجاد راه‌آهن در ممالك ایران قرارنامه ترتیب داده و به‌توسط محمدآقا سرهنگ برادرخود به‌طهران فرستاده کــه به‌مساعدت مشیرالدوله مقبول و ممضی افتد. مختصر این قرارداد

---

۱. نگاه کنید به سفرنامهٔ خراسان و سفرنامهٔ کربلا و سفرنامه‌های فرنگستان.

۲. درسال ۱۲۸۸ قحطی همه‌جا وبخصوص تهران راگرفت. قیمت نان از یک‌من هفت شاهی به یك من پنج قران رسید.

آنکه (بارن رتر) مأذون و ممتاز است[1] به‌احداث یك رشته راه‌آهن از بحرخزر الی خلیج فارس و دولت ایران به‌منافع آن به‌هرصدی هفت

۱. متن فارسی قرارداد امتیاز بارون‌جولیوس‌روتر که در تاریخ ۲۵ ماه ژوئیهٔ ۱۸۷۲ مطابق ۱۸ ج ۱۲۸۹،۲ قمری هجری منعقد شده‌است

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ایران به بارون جولیوس روتر تبعهٔ دولت انگلیس مقیم‌لندن فیمابین دولت اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران و بارون جولیوس‌روتر مقیم لندن فقرات ذیل‌منعقد و برقرار است.

فصل اول ـ دولت ایران به‌حکم این قرارنامه با بارون جولیوس روتر اجازه و اختیار تام می‌دهد که در فرنگستان به‌هراسم ورسم شرایطی‌که خودمشخص نماید یکی یاچندین کمپانیها تأسیس و احداث‌بکند که در تمام خاك ایران به آن کارهای مفیده‌که در این امتیازنامه‌مذکور است اقدام‌بکند و آنها رامجری دارد.

فصل دوم ـ دولت ایران ازبرای ۷۰سال امتیاز مخصوص وانحصار قطعی راه‌آهن بحرخزر الی خلیج فارس به بارون جولیوس روتر به‌شرکا یا به‌وکلا اعطا و واگـذار می‌نماید و همچنین به ایشان حق مخصوص وانحصاری وقطعی می‌دهد که‌هرشعبات راه‌آهن که‌مناسب بدانند خواه به‌جهت اتصال ولایات وشهرها درداخلهٔ خاك‌ایران خواه‌به‌جهت اتصال راههای‌ایران به راههای آهن‌ممالك جدید ازهرنقطه ازنقاط سرحدات‌ایران رو به‌فرنگستان و هندوستان بسازند وبه‌کار بیندازند.

فصل سوم ـ ونیز دولت علیه ایران‌به‌اصحاب این امتیاز حق مخصوص وامتیاز انحصاری داده است درهرنقطـه که‌مناسب بدانند ترامواها بسازند خـواه به‌جهت اتصال شهرهـا وقصبات و بلوکات با همدیگر خواه به‌جهت اتصال این اماکن به‌راههای آهن‌به‌آن نقاطی‌که کمپانی در آنجاهاکار دارد. کمپانی ازبرای ساختن این تراموای‌ها همان‌امتیازات وحقوق راخواهند داشت که به‌جهت راه‌آهن در فقرات چهارم وپنجم وششم داده است.

فصل چهارم ـ هرقدر زمین که‌به‌جهت ساختن خطوط‌آهنها وشعبه‌های‌آنها و راههای‌دشت‌و راههای‌کویر و مختلف وراههای خروج و ورود و منازل و منزلگاه واماکن سکنی از برای مأمورین و کارخانجات آهنگری و کارخانجات نجاری و ملحقات اینها لازم شود دولت ایران اراضی همهٔ آنها را از املاك خالصه مجاناً به‌این‌کمپانی‌می‌دهد. درخصوص اراضی که تعلق به‌اشخاص داشته باشد باید کمپانی بااصاحبان آن اراضی بارضای طرفین قراری بگذارد اما دولت ایران باتمام وسایل‌کمال سعی واهتمام خواهـدکرد که‌این‌اراضی رابه‌قیمت جاریهٔ مملکت ازبرای کمپانی خریده تحصیل شود و اگر لازم شود اصحاب این اراضی را موافق قاعده مجبور نمایند که اراضی خود را بـه کمپانـی بفروشند علاوه برعرض مقرره راههای آهن دولت ایران ازهرطرف خطوط راه‌آهن هرقدر که طول آنها باشد از املاك خالصه و از آن اراضی که تا امضای این قرارنامه زراعت نکرده‌باشند وبی‌حاصل مانده باشند مقدار بیست متر به کمپانی بدهد، هرگاه علاوه برشهرها و دهات که کمپانی به اقتضای مصلحت خودلازم داند مختار است ازبرای راههای آهن منازل قراربدهد.

مصلحت کمپانی مقتضی باشدکه دربعضی نقاط دور دست ولم‌یزرع منازل بسازد ودولت ایران درجاهایی‌که‌کمپانی بخواهد به‌کمپانی مجاناً چهار هزار ذرع زمین خواهد دادکه به‌جهت مأمورین خودکه درآنجاها باشند بتوانند اسباب گذران امن وسهل فراهم بیاورند.

فصل پنجم ـ کمپانی اختیار و اجازهٔ تام داردکه به‌جهت ساختن وتعمیر راههای خودهر مصالحی که‌لازم داشته‌باشد ازقبیل ریگ وسنگ وآهك وغیره از املاك خالصه‌مجاناً بگیرد تفرعاتی از قبیل آلات وافزار وآذوقه و دواب غیره‌که‌کمپانی بخواهند درجاهایی که‌کار دارد بخرد دولت

←

ضامن است و در فصل دیگر محل ضمانت دولت را از انتفاعات معادن و جنگلها و رودخانه‌ها و اراضی موات قرار داده بود. در این معامله

→

قدغن خواهد کرد که بیش‌از قیمت رواج مملکت چیزی ورسومی نگیرند.

فصل ششم ـ هرنوع مصالحی که به‌جهت ساختن وبه‌کار انداختن طرق آهن لازم‌داشته باشد داخل خاك ایران خواهد شد بی‌آنکه هیچ رسومی بدهد نه‌رسوم گمرکی نه رسوم دریابه‌جهت خروج امتعه نه رسوم دخول نه‌رسوم انبار نه‌هیچ رسوم دیگر که‌در عرض راه چه‌از جانب دیوان وچه ازجانب اشخاص مطالبه شود وگمرك حق مواظبت خواهد داشت بطوری‌که سرعت ودرستی ورود مصالح را به‌محلی‌که مقصوداست به‌هیچ‌وجـه تأخیر نیندازند و همین حق‌معافیت از هرنوع رسوم از برای هم قسم مصالحی که به‌جهت اقدامات و کارکـردن و تحصیل تمتعات کمپانی لازم‌بشود از جانب دولت معهود و برقرار است مأمورین و عمال کمپانی از هر نوع مالیات داخله معاف خواهند بود و محصولات کل عمال و امتعهٔ کل تصرفات کمپـانی به آزادی از تمام خاك ایران عبور ومرور خواهند کرد و در حین خروج از خاك ایران از هر رسوم و مالیات معاف آزاد خواهند بود.

فصل هفتم ـ طرز ساختن راه‌آهن و موعدی که‌باید برسرآن هرنقطه راه‌آهن به کارافتد با موافقت دولت معین خواهد شد ودفتر قبول ملحق خواهد شد به‌این امتیازنامهٔ حاضره.

فصل هشتم ـ روزی که این قرارنامه امضاشودچهل هزار لیرهٔ انگلیسی به‌اسم دولت ایران به وسیلهٔ اصحاب این امتیازنامه در بانك انگلستان رهن گذاشته خواهد شد هر گاه از تاریخ این قرارنامه الی پانزده ماه دیگر شروع به کار نشود این مبلغ ضبط خواهد شد مگر اینکه تأخیر شروع کار به حکم اسباب مبهمه به واسطهٔ چنان موانعی باشد که از ارادهٔ کمپانی خارج باشد از قبیل جنگ وغرق وتعطیل حمل ونقل در ممالك خارجه درمقابل قبض حاکم رشت مشعر براینکه به‌قدر کفایت ساختن راه‌آهن ازرشت الی تهران میلهای آهن وارد انزلی شده‌است این مبلغ‌چهل هزار لیره به‌کمپانی رد خواهد شد.

فصل نهم ـ بر سر انقضای مدت این امتیاز که عبارت از هفتاد سال است باید اصحاب این امتیاز قبل از وقت درباب اینکه تصرف و تمتع این راههای آهن در دست ایشان باقی بماند و امتداد بیابد با دولت گفتگو کنند و قراری بگذارند در صورتی که در این باب فیمابین دولت واصحاب‌امتیاز قرار تازه میسر نشود جمیع خطوط راه آهن که به‌حکم این امتیاز قرارنامه نوشته شده‌باشد ویامصالح ثابته و ادارهٔ خود به میل دولت ایران خواهد بود.

فصل دهم ـ درباب ابنیه وتوابع خط راه‌آهن رجوع خواهد شد به‌آن قواعدی که عموماً سایر دول رعایت کرده‌اند و شروط آن در این باب برای دولت مساعدتر از همه باشد اصحاب این امتیاز درعوض راه‌آهن که به‌دولت واگذارند حق مطالبهٔ هیچ تنخواه و هیچ تلافی نخواهندداشت.

فصل یازدهم ـ دولت ایران به‌حکم امتیازنامه وقرارنامهٔ حاضره به‌اصحاب این امتیاز حق مخصوص و امتیاز انحصاری وقطعی می‌دهد که در مدت طول این‌امتیاز درتمام ممالك ایران معادن زغال سنگ وآهن ومس وسرب وپطرول وغیره را وهر معدن دیگر که بتوانندکار بکنند وازآنها تمتع بردارند.

بعد از معادنی که ملك ایران است و صاحب آنها با رضای طرفین معامله نمایـد بطـور وضوح مقرر است که هیچیك ازکارگزاران و مأمورین دولتی ومذهبی و هیچیك ازرعایا وتبعه و اشخاص‌نمی‌توانند درخصوص یك معدن ادعای حق تصرف نمایند مگر درصورتی‌که مدت ۵ سال‌قبل علناً و بامعرفت وتصدیق عامه درآن معدن‌کارکرده باشد خارج ازاین شرط است.

←

و مقاوله حاج‌شیخ محسن‌خان مبلغی عاجل و آجل از (بارن رتر) نقد و نسیه‌گرفته بود و محمدآقا با دست پـر به‌طهران رسیده یحیی‌خـان

→

هر معدنی که کمپانی پیدا می‌کند مثل زمین ساده محسوب خواهد شد و از جانب کمپانی‌به قیمت متداولهٔ آن ولایت خریده‌خواهد شد واگر لازم‌شود دولت اصحاب آن زمین‌را مجبورخواهدکرد که‌آن‌را به‌قیمت متداوله آن ملك به‌کمپانی بفروشند. دولت، معادن طلا ونقره وجواهررابرای خود نگاه می‌دارد. ازبرای کارکردن این‌نوع معادن دولت می‌تواند باکمپانی قراردادهای مخصوص‌بگذارد.

فصل دوازدهم ـ از محصولات خالص هر معدنی که کمپانی به کار بیندازد دولت ایران از منافع خالص آن سالی صدی یازده مرسوم و مقرری خواهدگرفت.

فصل سیزدهم ـ از برای کار کردن معادن و اتصال آنها به راههای آهن و تراموای و طرق دیگر هرقدر زمین‌که لازم می‌شود از املاك خالصه مجاناً به‌کمپانی داده‌خواهد شد. به‌جهت کار کردن این معادن کمپانی بهره‌یاب خواهد شد از همان امتیازاتی که در فصل ششم بر قرار است و همچنین محکوم همان تعهدی خواهد بود که درفصل دهم معین است.

فصل چهاردهم ـ دولت ایران به‌حکم این قرارنامه به‌اصحاب‌ایـن‌امتیـاز حـق‌مخصوص و امتیاز انحصاری وقطعی می‌دهدکه در مدت طول این امتیازدر جنگلهای ایران‌کار بکندواین‌جنگلها را به‌کار بیندازد وازآنها تمتع بردارند. این‌نوع کارکردن و تحصیل تمتع‌کمپانی در جنگلهای ایران به هر ترکیبی که باشد در هر زمینی که تا امضای این قرارنامه زراعت نشده باشد جایز و معمول خواهد بود.

در جایی‌که کمپانی درختهای آنجا را بریده باشد هر اراضی که دولت بخواهد بفروشد کمپانی قبل‌از همه‌کس حق خواهد داشت که‌آن اراضی را ازدولت به‌قیمت متداوله بخرد. دولت ایران از منافع خالص این جنگلها سالی صدی پانزده قسمت خواهد داشت.

فصل پانزدهم ـ دولت ایران بااصحاب این امتیاز حق مخصوص وامتیاز انحصاری می‌دهد که در مدت این امتیاز در تمام ممالك ایران به جهت بر گردانیدن رودخانه‌ها و مجاری آنها و ساختن بندها وسدها وساختن استخرها وکندن چاههای سیاله ومجراهای مصنوعی وبه‌جهت آوردن آبهایی که دولت آنها را به کسی حق نداده باشد و جاری کردن آن آبها به نقاط مختلفه که خود صاحب این امتیاز مصلحت بداند وهرعمل وکاری واقدامی که‌لازم باشد به‌نیکو مجری دارند.

و هیچ صاحب ملکی با عبور این آبها هیچ نوع مخالفتی نکند یا به‌عبور آنها موانـع و عوائقی نگذارد و از آن طرف هم به‌هرصاحب ملکی که عبور این آبها خسارتی وارد بیاورد کمپانی تلافی خواهد کرد.

دولت ایران به‌جهت کارها و بناهای آبکشی و هرنوع احداثاتی که تعلق به‌آب داشته باشد هرقدر زمین که لازم بشود به‌کمپانی مجانی خواهد داد و علاوه براین دولت ایران جویهایی که کمپانی ساخته باشد ۲۰ متر زمین به‌طول آن جویها مجاناً به‌کمپانی خواهد داد و هرزمین بایری که کمپانی بواسطهٔ آبهایی که آورده باشد دایر بکند تصرف اختیاری در زراعت آن زمین حق کمپانی خواهد بود. کمپانی قیمت آبهایی که بخواهد بفروشد به‌اتفاق دولت با رضای طرفین معین خواهد کرد.

دولت ایران از منافع خالص این آبها سالی صدی پانزده قسمت خواهد داشت.

فصل شانزدهم ـ به‌جهت ساختن راه‌آهن امتیاز آن به‌حکم این قرارنامه به‌اصحاب این امتیازنامه واگذار شده است و به‌جهت اجرای اعمالی که مقتضی کارها و اقدامات دیگری

←

آجودان مخصوص که به‌لقب معتمدالملکی نایل واز مخارج سفر عراق عرب مبلغی زمین خالی و برای هرگونه منفعت اشتهای صاف داشت

→

است که در فوق شده است دولت ایران به‌بارون‌روتر و شرکا یا به‌وکلای او اجازه و اختیار تمام میدهد که به‌حکم این قرارنامه ابتدد یك سرمایهٔ اولیه که عبارت از صد و پنجاه میلیون فرانك یا شش میلیون لیرهٔ انگلیسی باشد به‌رسم حصه‌های شرکت یا سندهای قرض صادر نمایند، منفعت و طرز و شروط صدور این مبلغ را خود اصحاب این امتیاز مشخص و معین خواهند نمود.

فصل هفدهم - دولت ایران به‌حکم این قرارنامه به‌جهت هرسرمایه که صادر شده باشد یا بعدها صادرگردد سالی صدی‌پنج منفعت و علاوه برآن صدی‌دو هم به‌جهت ادای سرمایه به کمپانی ضمانت می‌کند.

فصل هجدهم - این ضمانت صدی هفت برعهدهٔ مداخل معادن و آبها و جنگلهای دولت ایران است.

این ضمانت حکمی نخواهد داشت مگر پس از اتمام خط راه‌آهن از بحر خزر الی اصفهان مطابق همان طرح و ترکیب که در دفتر قبول معین شده تا آن وقت کمپانی منفعت سالیانه را از روی آن سرمایهٔ اولیه که صادر شده است یا از روی آن سرمایهٔ جدید که اجازه و اختیار دارد که موافق مصلحت خود صادر نماید به‌حصه داران ادا خواهد کرد.

فصل نوزدهم - دولت ایران به‌حکم این قرارنامه تعهد می‌کند که اجاره گمرکهای ایران را از تاریخ ماه مارس ۱۸۷۴ (۱۲۹۱ هجری قمری) تا مدت ۲۵ سال به‌اصحاب امتیاز بدهد، به‌جهت این اجارهٔ گمرکها اصحاب امتیاز مبلغ اجارهٔ حالیه‌را به‌دولت خواهندداد و علاوه بر آن سالی پانصد هزار فرانك یا ۲۰ هزار لیرهٔ انگلیسی به‌اسم اضافه خواهند داد این شرایط برای پنج سال اولی مقرر است.

از ابتدای سال ششم در عوض این پانصد هزار فرانك مبلغ اضافه از روی کل منفعت خالص سال صدی شصت به‌دولت داده خواهد شد به‌غیر از قیمت اجاره.

فصل بیستم - در صورتی‌که دولت ایران مصمم شود که این امتیاز بانك را یا امتیاز یك‌دستگاه اعتباری را از هرقبیل که باشد به‌کسی بدهد این امتیاز از امروز به‌حکم این قرارنامه محفوظ و معهود و مخصوص است از برای این کمپانی که برجمیع اشخاص و کمپانیهای دیگر حق رجحان خواهد داشت.

فصل بیست ویکم - از برای هرنوع کارها و اقدامات از قبیل گاز و فرش کوچه‌ها و تزیین پایتخت راهها و شوسه‌ها و چارپاخانه‌ها و تلگرافها و آسیاها و کارخانجات آهن‌آلات و سایر کارخانه وغیره که بعد از این امتیازی بخواهند اصحاب امتیاز حاضره در جمیع این امور و امتیازها حق رجحان برجمیع اشخاص و کمپانیهای دیگر خواهند داشت.

فصل بیست و دوم - اصحاب این امتیاز در هروقت مختار خواهند بود که کل این حقوقی که به‌واسطهٔ این امتیازنامه داده شده است یا یك جزو این حقوق را به‌هرطور که بخواهند به‌کمپانی دیگر دهند یا بفروشند با شرط رعایت تعهداتی که کرده‌اند.

فصل بیست وسوم - اصحاب این امتیاز تعهد می‌کنند که این اعمال آبها و جنگلها را بااعمال راه‌آهن با هم شروع بکنند و باهر اهتمامی که ممکن باشد اجرای آنها را پیش ببرند.

دولت ایران نیز از طرف‌خود علاوه برآن عمله‌جات خارجه که کمپانی مختار

←

در امضای این قرارنامه و اعادت محمدآقا به‌لندن اهتمام کرد، در ییلاق لار به‌امضای همایون موشح گردید و معتمدالملك قلمی راکه در دست شاه بود برای (بارن رتر) گرفت که چون افتتاح ترقی و ثروت ایران را این قلـم کـرده است یادگار تاریخی خواهد بود لیکن در این بین حسنعلی‌خان گروسی که به‌جای حاجی‌میرزاحسین‌خان به‌وزارت مختار و اقامت استانبول مأموریت داشت سوء مزاج خود و ناسازگاری هوای استامبول را بهانه کرده استعفا نمود. حاجی‌شیخ‌محسن‌خان را به‌جای او به‌استامبول مأمور کردند و میرزاملکم‌خان به‌سمت وزیرمختاری به اقامت دربار انگلیس معین شد. بالمناسبه قرارنامهٔ بارن رتر به‌دست

→

است به‌میل خود اجیر نماید هرقدر عمله که کمپانی برای اجرای این اعمال مختلفه لازم داشته باشد به‌قیمت متداولهٔ مملکت از برای کمپانی پیدا خواهد کرد.

دولت ایران از برای حفظ امنیت هرزمین و هرمحل که به‌جهت هریك از این اعمال به داده است و همچنین از برای کمال امنیت هریك از وکلا و کارگزاران مأمورین و عمله‌جات کمپانی هرقواعدی که لازم باشد اعلام خواهد کرد و هرتدابیری که واجب باشد حکم به‌اجـرا خواهد داد.

فصل بیست و چهـارم ـ این امتیاز به‌زبان فارسی ترجمه خواهد شد اما در صورت ظهور مشکلات فیمابین طرفین مضمون فرانسه به‌تنهایی سند خواهد بود. در تهران ۲۵ ژویه ۱۸۷۲ مطابق ۱۸ جمادی‌الاول ۱۲۸۹ هجری قمری تحریر یافت.

جناب اشرف حاج میرزاحسین‌خان صداعظم دولت علیه‌ایران به‌حکم اختیارنامه که به‌ایشان از جانب اعلیضرت اقدس شاهنشاه ایران داده شده است به‌اتفاق چند نفر از وزرای دولت این قرارنامه را امضا و تصدیق داشته و اعلیحضرت شاهنشاهی نیز این قرارنامه را بـه‌امضای خـود ممضی و تصدیق فرمودند.

محل مهر همایون ناصرالدین‌شاه، صحیح است.

صورت اشخاصی که قرارنامه را امضا کرده‌اند.

جناب میرزا حسین‌خان سپهسالار صدراعظم.

نواب والا اعتضادالسلطنه وزیرعلوم.

نواب‌والا عمادالدوله.

جناب میرزا سعیدخان وزیر امورخارجه.

جناب قوام‌الدوله وزیر محاسبات.

نظام‌الدوله دوستعلی‌خان وزیرمالیه.

جناب میرزا محمدحسین دبیرالملك.

جناب یحیی‌خان معتمدالملك وزیر دربار اعظم.

جناب ناظم‌الملك میرزا ملکم‌خان.

جناب ناصرالملك محمودخان.

جناب حسنعلی‌خان وزیر فواید عامه.

جناب پاشاخان امین‌الملك وزیر عدلیه اعظم.

او افتاد و حاجی‌محسن‌خان از قسمتی از انتفاعات خود محروم ماند و درمیان دو دوست قدیم وگرامی نزاع برخاست. حاجی‌میرزاحسین‌خان مشیرالدوله نیز به‌جای نصرت‌الدوله فیروزمیرزا به‌وزارت عسکریه و لقب سپهسالاری برقرارگردید درحالی‌که به‌خدمات قشونی هرگز مسبوق نبود. شنیدم در دربار دولت عثمانی وقتی یکی از رجال آن دولت حایز دایرتین عدلیه و عسکریه شده بود و به‌این نسبت به کالسکهٔ خود نقش ترازو و شمشیرگذاشت، در موقعی‌که همهٔ ارکان دولت مجتمع بودند کالسکهٔ پاشای مشارالیه را پیش می‌کشند که سوار شود یکی از وزرا از مرحوم عالی‌پاشا وزیر خارجه می‌پرسد این نقش واشارت چه مدلول دارد؟ به‌زبان فرانسه جواب می‌دهد: p· et· v· و در اصطلاح ترکی مفهوم این جواب معلوم است. اما سپهسالار نخواست وزارتخانه‌ها را به‌خود جمع‌کند. چندروزی بعد وزارت عدلیه را به پاشاخان امین‌الملك محول داشت فاصله و فرصت زیادنشد که شاه مقام صدارت و ریاست کلیه را به‌حاج‌حسین‌خان تفویض فرمود. رسیدن هنگامهٔ قحط و ازدحام فقرا ودرماندگان این‌صدراعظم تازه را سرگردان و ازکارهای دیگر بازداشت، به‌عنوان انفاق یا خودنمایی و جذب قلوب هرروزه پیش‌از آنکه به‌دربار برود در میدان مشق طهران مبلغی پول می‌برد و به‌هرفقیر یك قران می‌داد. اشتهار اعانهٔ صدراعظم و بی‌نانی سایر بلاد ایران فقرا و بیچارگان را از هرطرف به‌پایتخت دولت‌کشید در حالی‌که این شهر به‌حدکفاف خود آذوقه نداشت. آنچه در آن سال به‌ایران و مخصوصاً طهران‌گذشته است مشروحاً در تواریخ مضبوط است. بااین دو خبط صدراعظم کار قحط سال مقتضی و به‌برکات فضل و رحمت الهی منتهی شد. صدراعظم به‌اصلاح جمع و خرج و ترتیب دوایر دولت و تشکیل مجلس دربار را شروع‌کرد. نفاق عمومی‌که لازمهٔ طباع مردم است و قصور اطلاعات حاج‌میرزاحسین‌خان و توجهی‌که به‌تلطیف خاطر علمای شرع داشت و نبودن اشخاص لایق‌که بتوانند کار را به‌صحت اداره‌کنند آنطورکه شاه و مردم منتظر بودند افکار صدراعظم را جلوه نداد و چون صدراعظم زود وعده می‌داد و دیر وفا می‌کرد دلها از او رمید وچون در محاوره شرط ادب رعایت نمی‌کرد محترمین رنجیدند، چون جرح و تعدیل و حك اصلاح مرسومات و مصارف دیوانی را بر

قانون و اساس درستی ننهاده بود و در کارها به‌لفاظی و ظاهرسازی اکتفا می‌شد[۱]، طبقهٔ جوانان و معتقدین ترقیات عصر مأیوس شدند. چون به‌هوسناکی از پی بعض امارد خلوت پادشاهی و دیگر اعیان‌زادگان برخاست عظم و هیبتش از نظرها رفت. با این همه شاه را نشاط سفر فرنگ در سر بود و از عالم بی‌خبر می‌زیست میرزا ملکم‌خان را لقب ناظم‌الملك دادند و به‌ترتیب مسافرت شاه مشغول شدند.

سفر اول فرنگستان در سال ۱۲۹۰

به‌هر نقطه به‌قدر ضرورت قشون ساخلو تعیین شد. به‌حکام دستور‌العمل زمان غیبت رفت. فرامین مفصل صادر گردید که در منابر خوانده شود علمای طهران و ولایات را به‌انواع مختلفه دلجویی می‌کردند که محاسن سفر شاه را به‌عوام‌الناس خاطرنشان کنند. معتمدالدوله فرهادمیرزا از سنندج کردستان احضار شد که در غیاب شاه به حکومت طهران و فی‌الحقیقة به نیابت سلطنت مشغول باشد. شاه را در این حیص‌وبیص عشقی به‌سر افتاد و جمع بین‌الاختین خواست در مقدمه گمان‌کرد که تطبیق عمل به‌قانون شریعت و تصدیق و امضای علمای شرع ناگزیر است، رنود اصحاب گفتند که حفظ مساند دین خود اهل یقین نیستند و کانهم خشب مسنده زر ببینند سر فرو دارند بلکه به‌امید صره‌سر بدهند. شاه جرئت یافت و برای حظ نفس نفس گرمی در کار آقایان کرد همگی را خواب غفلت ربود و آب از آب نجنبید اسباب سفر هم آماده شد و موسم حرکت رسید ارادهٔ همایونی اقتضا کرد که در مسافرت اقطار فرنگستان نیز عادت مألوف را ترك نکنند و از خاصان و جواری حرم معدودی همراه باشند. میرزا علی‌خان منشی حضور که به‌ترتیب ملزومات سفر مأمور بود محظورات این قصد ملکانه را عرض و در انصراف خاطر همایون از التزام حرمخانه الحاح کرده بود و بیانات برهانی او در نظر شاهنشاه وقعی یافته چند روز دیگر متملقین خلوت به‌شاه گفتند که‌حفظ راحت و اجرای میل و ارادهٔ قبلهٔ عالم واجب است شما را به‌فرنگستان اسیر نمی‌برند بلکه همه‌جا سرور و امیرید چرا حرمخانهٔ مختصر که مایهٔ

۱. برای شرح‌حال و کارهای میرزا حسین‌خان مشیرالدوله نگاه کنید به: سیاستگران دورهٔ قاجار (ص ۵۹ـ۱۲۵).

عیش و راحت وجود ذیجود مبارك است همراه نباشد؟ شاه را میل و هوس دوباره جنبید علی‌الخصوص که معشوقهٔ تازه را می‌خواست از خود دور نگذارد. با صدراعظم مشورت کرد او هم به آیین وزرای مشرق‌زمین سراپا اطاعت و تمکین شد. وصلهٔ دیگری از آنچه بود ناهمرنگ‌تر به‌دامن مسافرت شاهانه دوختند، شاهزادگان بزرگ از اعمام و یك برادر و یك‌تن امام و مجتهد از امرا جمعی از سرتیپان تیپی از خلوتیان فوجی از تفنگداران و امرای صید و شکارچیان دسته از حرمخانه پنج تن و از خواجه‌سرایان چند نفری غلام بچه‌باشی و نایب امیر آخور و جلودار و چهار اسب‌سواری و جماعتی آبدار و قهوه‌چی و عملهٔ خدمت با چنین شوکت ملوکانه از راه گیلان روانه به‌طالع سعد و ساعت میمون به‌کشتی نشستند.

جداافتادن درباریان از شاه

در بحر خزر کشتیها بزرگ نیست و گنجایش همه در یك سفینه مقدور نبود. مأمورین دولت روس که به‌مهمانداری آمده بودند شاه و خواص خلوت اهالی حرم و صدراعظم را به یك کشتی جا دادند و شاهزادگان و امرا و سرتیپان را به‌کشتی دیگر بردند. در اول قدم همه رنجیدند که چرا از شاه جدا شده‌اند، دو روزی که در دریا سیر می‌کردند گله‌ها و آزردگیهای سابق هم آب برداشت. در هشترخان عمارت حکومتی به قدوم شاه و حرم و صدراعظم و خلوتیان تخصیص شد. برای شاهزادگان و امرا در مهمانخانه جامعین گردید. گلهٔ جدایی کشتی اینجا هم تجدید شد، شکایتها از دل به‌زبان آمد و در وهلهٔ اولی کدورت نفاق و خلاف سراپای مسافرین را گرفت. در نقل و تحویل از کشتی بزرگ به کشتی رودخانه و بیرون‌آمدن و به کالسکه نشستن و ورود عمارت حکومتی هم به‌اهالی حرم خوش نگذشته بود و آنطور که خواجه‌سرایان در ایران به قورق و قیطاس می‌پردازند و چشم هر نامحرم را کور می‌خواهند نتوانستند خودنمایی و اظهار شوکت کنند. ارباب مناصب روس احترام و ادب را در نزدیك‌آمدن و به خواتین سلام و تحیت گفتن می‌دانستند و عادت خود را به‌هیاهوی خواجه‌ها از دست ندادند. مسئله به‌حضور شاه قصه شد و به‌فکرت اندر شدند که کار سفر حرم بر این نسق دشوار است. روز دیگر که

از هشترخان به سارتیسین و از آنجا به‌قطار راه‌آهن نشستند باز برای اهالی حرم این قسم مشکلات پیش آمده بود. در کالسکهٔ راه‌آهن بی‌خجالت پرده از سر اسرار برگرفتند، میرزا علی‌خان منشی حضور را احضار و در باب اعادت حرمخانه با او گفتگو کردند و با صدراعظم به‌رقعه و پیام مشاورت و مخابرت می‌شد. الهامات غیبی و واردات قلبی چاره‌جویی کرد و از مقاله متملقین به‌زبان آورده به‌ستایش خویش زبان گشودند که اگر سنگی از آسمان فرود آید و کرهٔ خاك آن را به‌قوت طبیعی جذب نماید من به‌تدبیر می‌توانم در هوا معلق نگاه‌دارم، صدراعظم را بگویید بیاید تا ترتیب مسافرت حرمخانه را بدهیم بی‌آنکه هیچگونه محظوری محتمل باشد. صدراعظم حاضر شد و پس از تملقات که به‌مساعده و از پیش تهیه کرده بود و تقدیم نمود پرسید در این باب فرمان شاه چیست تا همانطور فیصل کنم. شاه فرمود پرنس میچکوف مهماندار را حاضر کنید و بگویید چه در مسکو چه در پطرزبورغ در خارج شهر و دور از آبادی خانه معین کنند و حرم را به‌شهر وارد نکنند هر وقت بخواهیم آنها را ببینیم با کالسکه می‌رویم و برمی‌گردیم. از عملهٔ خلوت آنها که حضور داشتند هلهله کردند و غلغله در افکندند و به‌این فکر و تدبیر آفرینها خواندند. صدراعظم یا ندانست یا تجاهل کرد و فرمایش شاه را که از قیاسات به‌احوال و رسوم ایران بود و به‌اوضاع فرنگستان مناسبت نداشت تحسین نمود به میچکوف اظهار کردند به مسکو تلگراف کرد که چنین منزلی در بیرون شهر آماده کنند.

ابراهیم آبدارباشی که لقب امین‌السلطان دارد قبل از انجام خدمت به‌نشان مفتخر می‌گردد

آقا ابراهیم آبدارباشی را که به‌امین‌السلطان ملقب است به‌مواظبت این خدمت تعیین و به‌جزای قبل از خدمت ممتاز فرمودند و به‌یك قطعه نشان تمثال همایون سرافراز کردند. روز دیگر شاه به‌پایتخت قدیم روس و شهر مسکو رسید. تشریفات و رسم استقبال و پذیرایی چنانکه بالاتر از آن به‌خاطر ما نمی‌گنجد به‌تقدیم آمد و در عمارت مشهور کرملین ورود کردند و پس از تعرفهٔ ارباب مناصب نظامی و قلمی حاکم دیگران رفتند و ملتزمین رکاب همایون به‌منازل خود رو کردند که از البسهٔ رسمیه و هیئت رسمی بیرون بیایند. شاه هم به

اطاق مخصوص خود رفت قدری راحت کند. چشم بد روزگار نگذاشت حاجی سرورخان که به‌خواجه‌سرایان ریاست داشت با نفس گسیخته و رنگپریده لبهای خشك و چشم تر رسید که وافضیحتا از آنجا که شاه در اقامتگاه راه‌آهن ایستاد و به‌مستقبلین مشغول‌شد هنوز ازدحام خلق باقی و تماشاچیان مجتمع که ما را از قطار راه‌آهن آورده به کالسکه‌های اسبی نشانیدند و به‌جایی بردند میان جنگل که از هیچ سمت به‌آبادی دسترس نیست و اسباب راحت خانمها فراهم نشده به قدری در آن غربت متوحش و دلتنگ شده‌اند که مشرف به‌هلاکتند. امین‌السلطان هم نتوانسته بود با یك‌دست دو هندوانه بردارد، شاه را از دست نداده و به‌حرم دستش نرسید. شاه از سوء تدبیر خود منفعل که سنگ را نتوانستند در هوا معلق نگاه دارند صدراعظم را طلبیدند که بفرستید خواتین را به‌عمارت کرملین بیاورند. صدر-اعظم دوید و به‌دامن میچکوف چسبید. گفتن ضرور نیست که این تردید و تلون در نظر مأمورین روس چقدر غریب و قبیح جلوه می‌کرد. لاجرم کالسکه‌ها رفت و خانمها آمدند در ورود به عمارت کرملین رئیس و مدیر عمارت گفته بود اینها کیستند که به‌مرتبهٔ بالا می‌روند. خدمه وزنهای بی‌اصل و نژاد را نمی‌توانم به‌جایی که خوابگاه ملکهٔ روس است راه دهم. امتناع رئیس را به صدراعظم خبر دادند. با زحمتی به‌توسط پرنس مهماندار به‌او حالی کردند که این چند نفر خدمتکار و همسر غیر مشروع نیستند و همینکه خواتین به‌مرتبهٔ اولی صعود و به بیوتاتی که منزل شاه بود ورود نمودند، ماجرا به عرض پیشگاه همایون رسید و دانستند که التزام حرم دراین سفر حرام است.

برگرداندن حرمسرا به ایران

به‌ترتیب معاودت آنها و جماعتی که وجودشان مناسب چنین مسافرت نبود شروع شد. از جانب روس برای این دسته هم که خواتین و خواجه‌سرایان و مجتهد وامام اردو و امرا واصحاب‌شکار وتفنگداران بودند مهماندار تعیین و قطار مخصوص راه‌آهن و کشتی حاضر گردید و روز دیگر که شاه به‌جانب پطرزبورغ حرکت می‌کرد ایشان هم به‌طرف ایران روانه شدند. از سنگ ناله خیزد روز فراق یاران.

این حال که مخالف میل و ارادهٔ شاه وقوع یافت سفر فرنگستان و آن همه تشریفات و احترامات فوق‌العاده را در نظر همایون ضایع و ناگوار کرد. برگشتگان نیز بازگشت خود را و خفتی که به آنها رفت از صدراعظم دانستند و به‌عداوت او کمر بستند.

مسافرت فرنگستان به شاه خوش نگذشت

قصه را کوتاه کنیم که به‌شاه در مسافرت فرنگ خوش نگذشت چرا که به‌خلاف عادت یك عمر بایستی تابع باشد و مطیع. حرکات و سکنات اختیاری نبود، جلال و عظمت دستگاه دول بر پادشاه گرانی می‌کرد. نمایشها که به‌مذاق مردم فرنگستان لازمهٔ مقام سلاطین است موافق سلیقهٔ همایونی نمی‌افتاد. در پطرزبورغ از جانب امپراتور روس به امتیازنامهٔ «بارن رتر» اعتراض شده بود که اینگونه قرارداد در هیچ جای عالم نظایر ندارد و در حکم آن است که جز هوای مملکت همه‌چیز را به‌یك صراف انگلیس تفویض کرده باشید. شاه به‌امپراتور وعده داد که امتیاز مزبور را لغو خواهد کرد. ایام اقامهٔ دربار روس منقضی شد و به‌خاك آلمان گذشتند گویا از کدورت قلوب و ملالت خاطرها شاه خبری داشت. شاهزادگان و وزرا را در توقف برلین به‌حضور خواستند و یك‌ساعت موعظه فرمودندکه مراد از این سفر ملاحظهٔ ترقیات و فضایل فرنگستان است نه نشستن خانه یا گردش خیابان، غیرت کوحمیت کجا است؟ ببینید ما در چه حالیم و این ملل در چه مقام شما را که با خود به‌سفر آورده‌ام وخاصه اعیان ایرانید حیف است کور بگردید و به وطن خودتان از این‌همه افتخارات فرنگ چیزی نبرید، به‌جای اشتغال به‌تکلیف واجب و مراد اصلی کناره گرفتن و دلتنگ نشستن گناه است. تقریرات ملوکانه بعض را مست کرد که شاه در خیال ترقی ایران است و شست بعضی دیگر خبر شد که صدراعظم شاه را از نفاق شایع مطلع کرده است حق به‌طرف دستهٔ آخری بود که شاه می‌خواست بفهماند در ایام سفر از قهر و گله‌گذاری مایهٔ زحمت و رسوائی نشوید. نصایح همایونی با فضایح عادی مقاومت نکرد و زمره از ملتزمین بدگویی و عیبجویی از فرنگستان را آغاز کردند و خوب فهمیدند که شاه میل نداشت فرنگستان را چنانکه هست ایرانیان ببینند و با نقایص و تقصیرات

مملکت خود مقایسه نمایند. مختصر اینکه سفری دور و دراز بود و چشم امیدواران باز، یقین داشتند که اگر ملاحظهٔ احوال فرنگ و آن معانی بزرگ که در ترتیبات اساس ممالك و دول اروپا به‌کار رفته و مظهر چنان ترقیات فوق‌التصوره شده است هیچ در پادشاه ایران اثر نکند این‌قدر متأثر خواهد شد که برای آدم زنده راه ممکن‌العبور و مسکن پاك قابل زیستن و لوازم راحت شخص ضرور است و اگر همه برای عیش و عشرت شخصی خود باشد به‌اصلاح تعدیل مملکت توجهی می‌کند.

میرزا حسین‌خان مشیرالدوله را وادار به استعفا می‌کنند

چه در ایام سفر و چه در آهنگ رجعت آنچه از شاه می‌تراوید ذم و قدح فرنگستان بود و اول قدمی که به‌خاك ایران گذاشت شاهزادگان ملتزمین رکاب به‌اصطبل همایونی بستی شدند چرا که در شورش پایتخت دستی داشتند. بلافاصله تحریرات و عرایض از حرم جلالت و وزرا و امرای دربار و علما و اعیان طهران رسید که صدراعظم را خلع و عزل کنید و به‌طهران بیایید اگر نه مفسده بزرگ می‌شود. به‌حاجی میرزا حسین‌خان خطا و خیانت بسیار شمرده و قرارنامهٔ «رتر» را اصل خطیئات قرار داده بودند. شاه را این احوال و اخبار چنان افسرده کرد که اگر نقشی هم از مطالعات فرنگ در ضمیر داشت مستتر ماند و به تدبیر حفظ استقلال سلطنت خود پرداخت. نخست شاهزادگان آزاده را ملامت فرموده از طویله بیرون آوردند. مجلسها در حضور شاه و منزل صدراعظم تشکیل و در ابقا یا استعفای او تردیدات شد بالاخره مصلحت وقت اقتضای استعفا نمود. بدواً حاجی میرزاحسین‌خان مشیرالدوله به‌حکمرانی عربستان مأمور و یرلیغ فرمانفرمایی او را به‌دست محسن میرزا امیر آخور و چند تن از خواص خلوت به او فرستادند، بیچاره از هوای گرمسیر ترسید و تبدیل مهم خطیر عربستان را به‌حکومت قزوین که موطن اصلی او است درخواست نمود و قبول شد. روز دیگر به‌ملاحظهٔ قرب قزوین به‌طهران بهتر دیدند که به‌ایالت گیلان برود. از اسمعیل‌آباد دو منزلی قزوین به رشت معاودت کرد کسانی که با صدراعظم مخالفت و در هنگامهٔ طهران شرکت کرده بودند چند نفر تا انزلی و رشت موکب

همایون را استقبال نموده و بعض آنها تدریجاً بـه اردوی پادشاهی می‌پیوستند. از شاه بی‌آنکه کراهتی وانمود شود از بخت خود شادمان یکدیگر را تهنیت‌گویان که به‌مقصود فائز شدیم.

میرزاعلی‌خان نویسندهٔ این خاطرات منشی حضور شاه است

اول تغییری که ظهور کرد احکام و فرامین همایونی را بـه‌ولایات مشعر به قدوم ملکانه و دستور انتظام مهام و تفقد احـوال حکـام میرزاعلی‌خان منشی حضور صادر کرد. پیش از ورود شاه به قزوین وزارت رسایل خاصه بـه عهدهٔ او مقرر شد و میـرزا محمدحسین دبیرالملک که در بین قزوین و طهران به موکب اعلی رسید خود را معزول دید شاه منازل را طی فرمود و به قریهٔ کن سه فرسنگی پایتخت رسید. میرزا سعیدخان وزیر امـورخارجه با بقیت اعیـان دولت و شاهزاده معتمدالـدوله شرف خاکبـوس یافتند. میـرزا سعیدخـان خطابه[ای] متضمن معذرت و روسیاهـی از جانب چاکـران عرض کرد که اگر به ظاهر اقدامشان مخالف رویهٔ بندگی و اطاعت بود اما دولتخواهی و حفظ صلاح دولت و پادشاه آنهارا جرئت داد و ترجمان تظلم عمومی شدند. به روی رضا و مرحمت همه را پذیرفته از آنچه رفته بود حکایتی نخواستند و به عز و اقبال وارد طهران شدنـد. سلام عام منعقد و بیانات شاه همه به‌سلامت ایام سفر و احتراماتی که از دول خالصة‌الوداد مبذول شد و اطلاعاتی که از اوضاع عـالم حاصل فرموده‌اند شامل بود. معلوم شد همان‌روز که شاه از رشت به طرف طهران حرکت می‌کرد محرمانه به‌توسط منشی حضور دستخطی به‌احضار میرزایوسف‌مستوفی‌الممالک فرستاده‌شده‌است وچندروزپس از ورود موکب‌همایون‌مستوفی‌الممالک هم به‌طهران‌آمد وطبعاً شخص او رئیس دربار شد معتمدالدوله را بلادرنگ به‌سنندج کردستان ومقر حکومت سابقه فرستادند. محمدتقی‌خان حاجب‌الدوله معزول خدمت فراشخانه دولتی به محمدرحیم‌خان علاءالدوله محول گردید. خزانه صرف جیب و ادارهٔ باغهای دولتی و عمارت ییلاقی از آقاعلی امین حضور منتزع و به آقـا رضا آجـودان مخصوص و محمدحسن‌خـان صنیع‌الدوله واگذار شد. مصطفی‌قلی‌خان میرشکار را عزل و برادرش را به‌جای او گذاشتند. این تغییرات همه مکافات فضولی و خودسری

بود که نوکرهای دولت نباید در امری به‌خلاف ارادهٔ پادشاه همداستان شوند بوالعجب که‌این‌اشخاص درغیاب‌شاه متحد وهم‌عهد بودند و باکلام مجید قسم یاد‌کرده درنفع وضرر شریك و در خوب‌وبد همراه باشند، پیمان‌وعهد تا آنجابود که‌خوش‌می‌زیستند وتا حکم‌عزل وعقاب‌می‌رسید از یک‌دیگر برائت می‌جستند و گویا این هنر به‌ایرانیان مخصوص است سهل‌القبول و سریع‌الترك کند. و پیش از معاهده شرط اتفاق را به‌نظر نمی‌آورند.

شاه هنوز مقتدر است

شنیدم شاه از محمدابراهیم‌خان سرایدار باشی که مردی ساده‌نما و ابله بود پرسید تو را چه افتاده بود با مفسدین اتفاق کنی و به عریضهٔ عمومی آنها مهر و امضا بگذاری؟ با تعجب جواب گفت که به‌من گفتند کار خوبی است و باعث مرحمت شاه می‌شود اگر اینطور نیست بفرمایید عریضه را بیاورند و مهر و امضای خودم را از آن بردارم! به‌این شوخی به‌سلامت جست و شاه درجهٔ نفاق و شقاق مردم ایران را شناخته در معاملات همه را به یکدیگر مدعی و مخالف می‌کرد و با ضعف و تردیدی که در مزاج شاه راه یافته بود به‌علم‌الیقین دانست که این‌قوم صاحب رأی و منشأ اثری نیستند در کار علما و پیشوایان مذهبی نیز که دخیل این کار شده به کفر و زندقهٔ حاجی میرزا حسین‌خان سجلات نوشته بودند استادانه رفتار کرد. هیچ از این مبحث با آنها گفتگو نکرده که در عقد خارج ذهنی ملتفت شوند به‌چنین امور دخالت‌کردن از حد و حق آنها بیرون بوده است.

بحث دربارهٔ قرارداد رویتر

چند روزی گذشت وشاه برای آوردن حاج میرزا حسین‌خان بهانه می‌جست که اقتدار خود را بیشتر به‌مردم ثابت کند. اعتراضات قوم را برامتیازنامهٔ (بارن‌رتر) عنوان فرمود ومجلسی مقرر داشت مرکب از آنها که معارض و معترض قرارداد مزبوربودند مثل میرزا سعیدخان وزیر خارجه و میرزا محمد حسین دبیرالملك و غیره وچند نفر از قبیل مستوفی‌الممالك و شاهزادگان که داخل مباحثه نبودند. حسن‌علی‌خان گروسی وزیر فواید عامه و میرزا علی‌خان وزیررسایل

خاصه را فرمایش رفت با معلوماتی کـه از این امـور دارند وکیل (رتر) در مدافعه باشند و از این رو دانسته شود که اعتراضات وزرا و ارکان دربار از سر بی‌دانشی و صرف نفسانیت بوده است درضمن استقرار این مجلس بهتر دیدند حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله هم که واسطه و مصدق امتیازنامهٔ رتر بود حاضر شود. او را به‌حکم تلگرافی به‌طهران خواستند.

میرزا علی‌خان منشی [نگارندهٔ این خاطرات] ملقب به امین‌الملك می‌گردد

و در مجالس متعلق به‌این گفتگو به میرزا علی‌خان سفارش شده بود مباحثه را طول دهد وشاخ وبرگ بگذارد درحالی‌که عمل (بارن رتر) در عبور از پطرزبورغ لغو شده و برهم خورده آنرا در نظر داشتند میرزا علی‌خان که به‌امین‌الملك ملقب شد برحسب اشارت همایونی اوراقی از متن امتیازنامهٔ رتر واعتراضات وزرای طهران وتحقیقات ثانوی معترضین و جوابی که او و حسن‌علی‌خان وزیر فواید گفته بودند هرروزه ترتیب می‌داد تا گفتگو ختم شد وهیچ سندی بـرای غباوت و حماقت بزرگان ایران از آن دفتر ناطق‌تر نیست که همه‌چیز گفته بودند مگر علت حقیقی امتیازنامه را. به‌ثبوت پیوست که ازراه دولتخواهی و حق وطن اقدامی نکرده و حرفی نگفته‌اند بلکه غرض شخصی ایشان را بـه‌این همه زحمت انگیخته است. پس از ختـام مجالس در روزنامهٔ دولتی فصلی مندرج شد کـه بـه‌ناقابلی میرزا سعیدخان و بی‌خبری او از دیپلماسی اشارت داشت و این فصل از قلم شاه ناشی بود. انتشار روزنامهٔ میرزا سعید خان را اگر چه‌ملتفت تکلیف خود کرده بود چون به‌کار حریص و به‌مقام خود دلبستگی تمام داشت استعفا نداد. میرزا علی‌خان امین‌الملك را مأمـوریت دادند وزیر مشارالیه را به‌ترك وزارت امور خارجه مطلع و به‌تولیت آستان مقدس رضوی علیه‌السلام روانه کند.

تقرب مجدد مشیرالدوله

مشیرالدوله به‌وزارت امور خارجه منصوب گردید اگر نه تلاش بیجا و تملق بی‌محل و خصوصیت و عجز به‌ملاها بود لجاج و استبداد شاه اقتضای آن داشت که او را باز به مسند صدارت بکشند (اینجا ضرور

است به‌تأمل دقت شود که علمای شرع اسلام با سجلات صریحهٔ خود در کفر مشیرالدوله ساعت وانگشتری و وجوه نقد گرفتند و همه او را مؤمن طاق شمردند و باب مراوده میان ایشان و مشیرالدوله باز شد به‌جای آنکه «لدی ذلك الامتحان لایکرم الرجل بل یهان» علمای دین فروش را از نظر بیندازند و از پیشوایان به‌آنها بگروند که به‌کار دنیا نمی‌پردازند و به‌حق مشغولند همین آقایان دروغگو و دور از دین و آیین که از تکفیر و لعن بیجای خود باج گرفته بودند رواج گرفتند، زبان و قلمشان در امور دیوان راه یافت).

خلاف حکم سلطان رأی جستن، به خون خویش دست شستن است

باز به‌سر داستان برگردیم که ناصرالدین شاه دماغ مردم را مالیدکه خلاف حکم سلطان رأی جستن به‌خون خویش دست‌شستن باشد؛ همه دیدند که از نفاق بد دیده‌اند واز اشتغال به اغراض شخصیه طرفی نبسته باز پند نگرفتند و به‌طرف حق مایل نشدند: فضربت علیهم الذلة و المسکنة وباثوابغضب من‌الله قشون ایران را سه بخش کردند و هرقسمت آن به‌یك سردار سپرده شد با شرایط استقلال دو تن از سرداران که علاءالدوله محمد رحیم‌خان و عضدالملك علیرضا خان بودند یك‌جان در دوبدن و یك سر در دوسر، علاوه براتحادی‌که به‌مخالفت حاج میرزا حسین‌خان داشتند و قسمها و پیمانها که در میانشان گذشته مقام خویشاوندی و دوستی شخصی هم دارند در موضوع نالایق به‌نزاع برخاستند و در میدان مشق طهران افواج‌و نفراتی که از این سه دسته قشون حاضر رکاب بودند در سر تقدیم و تأخیر به‌یکدیگر افتادند. باز وزارت جنگ ضمیمهٔ وزارت امور خارجه و باخطاب سپهسالاری اعظم به‌عهده مشیرالدوله تفویض‌شد. این درس هم به‌اهل نفاق و شقاق کفایت نکرد.

تنظیم امور خزانهٔ دولتی

و چون اسباب کار واشخاص کاری دولت از امتحان درست برنیامدند شاه در ترتیبات بنای تفنن گذاشت. کار خزانهٔ دولت را از تحصیل وجوه و پرداختن بروات و ضبط و ربط حساب وارد و خارج که نظر به‌جوانی و بی‌اطلاعی امیر دوستمحمد خان معیرالممالك فرزند

دوستعلی خان مرحوم در معاودت از سفر میرزا علی‌خان امین‌الملك سفارش کرده و دوستمحمد خان را به‌او سپرده بودند ترتیب منظم و معقول گرفته بود، امین‌الملك به‌پاس دوستی با مرحوم دوستعلی خان پسرش را در مرجوعات موروث مستقل می‌خواست و آنها که قدیماً به‌این خدمات مشغول بودند در دایرهٔ دوستمحمد خان جمع و مفاسد واختلافات خزانه‌را به‌همه جهت رفع‌کرد. برای انتظام‌حساب قبوض خزانه را ثبت مستوفی دیوان نزد خود ضبط می‌کرد و به مستند حکام ومباشرین ملفوفه فرامین‌صادر می‌شد ودفتری مخصوص در حضور شاه گذاشته بود که جمع و خرج هرروزه در آن ثبت می‌شد. مواجبها و مرسومات مردم را به‌قسط شهور می‌پرداخت چنانکه وعدهٔ تخلف نمی‌کرد و همیشه مبلغی در خزانه پول نقد موجود بود که اگر خرجی فوق‌العاده پیش آید معطلی دست ندهد. یك سال‌براین نسق گذشت و همه به‌این حسن ترتیب آفرین می‌گفتند. سپهسالار که می‌خواست برای انتفاع و اقتدار خود حقوق و مصارف وزارت خارجه و جنگ را جدا کند شاه را به‌تصرفات در این ترتیب اغوا کرد. امین‌الملك استعفا نمود و به‌کناری رفت و کار وجوه و مصارف دولتی از آن روز روی نظم و نیکی ندید.

ناصرالدین شاه مشورتخانهٔ دولت را افتتاح می‌کند

و نیز طبع همایون شاهنشاه به‌تحصیل فراغت و تقلیل زحمت مایل شد شش تن از وزرا را برگزیده وزرا سته مختار نام نهادند که مطلق امور مملکت در محضر و مجلس ایشان بگذرد و امین‌الملك مبلغ احکام پادشاهی و مراقب انتظامات این مجمع بود. حوالهٔ بروات را هم که سابقاً به‌دستخط همایون می‌شد به‌خط امین‌الملك مقرر داشتند. در این هنگام رفتار ظالمانهٔ حکام و مباشرین را ارادهٔ ملکانه تعدیلی خواست در سیاق حکومت مستبدهٔ ولایات تبدیلی ضرور دیدند، به‌ریاست علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه مجلس مقرر داشته تنظیماتی در آیین حکمرانی واعضای حکومت و تکالیف هر یك از مأمورین جزء و کل نوشتند و پس از عرض و امضای همایونی چند ولایت را مقدماً به ترتیب مزبور که به (تنظیمات حسنه) موسوم بود

داخل کردند[1]. الحق خیال شاه عادلانه بود و بانیت پاك راحت رعیت آبادی مملکت بسط معدلت، منع و رفع ظلم و شقاوت می‌خواستند اما اسباب موافق مقصود فراهم نشد. اشخاص مأمورین مناسب کار نبودند[2] در دستور این حکومت مشروطه نقص و خطا بسیار بود. به جای آنکه معایب یا برداشته اصلاحات لازمه را مجرای دارند به شکایت حکام که محتمل بود دست تعدی و تطاول ایشان بسته شود به زودی این اثر را محو کردند و کار به‌صورت پیش بلکه فاسدتر برگشت. چندی برنیامد که وزارت ایران را به‌دو بهره منقسم فرمود وزارت کشور و وزارت خارجه و لشکر؛ وزارت کشور که کلیهٔ امور داخله ودربار و غیره وغیره بود به‌میرزا یوسف مستوفی‌ـ الممالك محول گردید یك بدبختی به‌مملکت رو کرد که نوکرهای قدیم دولت تدریجاً می‌مردند و به‌جای آنها کسی تربیت نمی‌یافت که

---

۱. نطق افتتاحیهٔ شاه به‌قرار زیر بود:

«امروز خودمان به‌این مجلس آمدیم که افتتاح مشورتخانهٔ دولت را خودمان کرده باشیم... در این اطاق که از سابق به‌مجلس وزرای دارالشوری اختصاص داشت هفته‌ای دو روز شنبه وسه‌شنبه مستمراً بدون تعطیل باید شوری منعقد شود... امین‌الملك [نویسندهٔ خاطرات موجود] به‌نظم و ترتیب مجلس مراقبت کند. احکام ما را در مجلس تقریر نماید، رأی مجلس را به‌عرض برساند در سایر دول هم این مجلس در کمال قوت و دوام برقرار است. وباید علاوه برتکلیف دولتی به‌حکم تأکیدات شرع شریف مشاورهٔ درامور و حفظ مجلس شوری را نظیر واجبات بدانیم. البته فکرها و عقول در هرجزو کار چیزها می‌بینند که هرگز از یك عقل کامل آن درجه بینایی مقصود نیست. این همان مجلسی است که درهرجا به‌اصطلاحات مختلفه تسمیه کرده‌اند وما دارالشوری ومجلس وزرا می‌گوییم.

۲. نویسندهٔ این خاطرات به‌موجب دستخط زیر خود از طرف ناصرالدین‌شاه مأمور نگهداری از این مجلس بود. دستخط شاه بدین‌قرار است:

«امین‌الملك ـ انعقاد این مجلس چنان که مکرر شفاهاً و به‌نوشته حکم و مقررشد از لوازم امور عالیهٔ دولت است و کمال میل را به‌ترقی وانتظام آن داریم و کمال تقویت را در هرباب حاضر هستیم به‌عمل بیاوریم... اهالی مجلس در گفتگو و حرف آزاد هستند و هرچیزی‌را باید بدون شائبهٔ هیچ غرض و بدون هیچ ترس و واهمه تقریر نمایند فی‌المثل از صف نعال اگر شخصی برخیزد و بروزرای بزرگ ایرادی وارد بیاورد و بگوید تو فلان کار را نفهمیده کرده‌ای به‌این دلیل نباید آن وزیر کدورتی حاصل کند بلکه هیچ حق ندارد. باید کاری که می‌کند جواب آن شخص‌را موافق قاعده یا رد نماید یا اذعان نماید و هر یك از اجزای مجلس آن چه در شب و روزهای تعطیل در خیر دولت به‌خاطرشان بیاید یادداشت کرده در مجلس مذاکره نمایند. آنچه رأی مجلس به‌یك امری از جزئی و کلی قرار گرفت باید به‌نوشته و مهر تمام اهل مجلس باشد این نوع امور به‌پیغام یا عرض شفاهی هیچ پذیرفته نیست حتی حکامی که بعد از این به‌ولایات تعیین می‌شوند یا یك نفر ممیز به‌جایی برود یا یك حکم فوق‌العاده وغیره صادر می‌شوند باید به تصدیق وزرای اهل مجلس باشد.»

دستگاه خالی نماند و شاه را اعتقاد نو به‌راه غلط انداخته بود که اثـر در حکم پادشاه است اگر خدمات را به‌اشخاص پست کوچك هم محول کنند پیش خواهد رفت.

پسرهای ناصرالدین شاه

پسرهای شاه نیز بزرگ و صاحب داعیه شدند. مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز در دست پیشکار و وزیری بود که از طهران تعیین می‌شد. سلطان مسعود میرزاظل‌السطان در اصفهان حکومت مقتدره و مستقله یافته به نظر شاه آثار رشدو کفایت خود را جلوه می‌داد. کامران میرزا نایب‌السلطنه درطهران حکومت یافت و طـرف میل و مرحمت پدر بود. به‌مرور ایام تصرفات شاهزادگان‌درکار زیادوهوس ایشان به استقلال وبسط دایرهٔ خود غلبه می‌کرد.

تغییر مسلك سپهسالار اعظم

سپهسالار اعظم تغییر مسلك داده به قدر انکار و استعجاب که اوایل ازرشوه خوردن‌و امتیاز و مقام نظامی وغیره‌نظامی رانابجا فروختن و شرف خدمت را پست‌و ضایع کردن به هزار سوزدل اظهار می‌کرد خود در این مراحل به سابقین سبقت جست و مبلغ پیشکشی را از آنچه معمول قدیم مملکت بود چندین مقابل بالا برد و در شیفتگی و تعلقی که‌به‌یکی ازشاهزادگان داشت جاه‌وجیه راازو دریغ نمی‌داشت و بی‌ملاحظه حفظ صورت و پاس ظاهر آن طفل را که از منتسبین حرم و در خلوت پادشاهی سمت پیشخدمتی داشت پیش می‌کشید و محض اینکه بتواند فلان رتبه یافلان مقام را برای او تحصیل کند به چند محل نامناسب دیگرهم فدیه می‌کرد بانداشتن عقب واولاد در جمع مال و تکمیل ثروت بی اختیار و با چنین امتحانی که از حسن عمل خود داده بود در تحصیل مسند گم کرده و میل به‌مقام صدارت اهتمام داشت. دستگاه نمامی وغمازی واخبار خفیه‌سازی رواج‌گرفت تا اینکه شاه هم به‌روزنامه‌های مخفی و خبر از دوایر شخصیهٔ هرکس رغبت فرمود اما نه خبری که به‌کار آید و اگر هم خبر صحیحی به‌شاه می‌رسید به‌رعایت اشخاص پرده‌پوشی می‌کرد. یکی از اجزای خلوت پادشاهـی می‌گفت کـه روزی شاه درباغچـه گردش می‌فـرمود، مرا

نزدیك خواست و آهسته گفت که چون تو با مطربهای شهر و مردم هرزه‌گرد هرجایی مأنوسی فلان مبلك از صرف لمیب معین می‌کنم هرماهه بگیر و هرهفته روزنامهٔ مشروح از همه‌جا و همه کس تحصیل کن و مخفیاً به‌من برسان. گفتم اطاعت می‌کنم. در همان‌هفته از رواتثقه ومردم دقیق مسموعات خودرا که‌ازاحوال عمومی‌طهران و پاره[ای] معاملات حکام در ولایات وبعض گفتگوهای دولتی که در مجالس مردم شده بود واهمیتی داشت مرتب کرده به حضور همایون تقدیم داشتم گرفتند و در جیب گذاشتند. پس از دو روز باز در گردش باغ مرا طلبیده فرمودند این روزنامهٔ نامربوط چه بود که دادی، عرض کردم از اشخاص معقول درستگو به‌دست آورده مقدمهٔ اینقدر توانستند اطلاعات بدهند اگر نقصی دارد بعد از این تکمیل می‌شود. در روی‌من به‌تندی نگریستند گفتند: «مقصود من این خبرهای متفرقه‌که مایهٔ پریشانی حواس است نبودخواستم از اتفاقات بامزهٔ شهری و اینکه کدام زن را به‌کدام مجلس بردند یا کدام امرد را در کدام حوزه به‌کار گرفتند، در مستیها چه منازعات شد از خبرهایی که نشاط خاطر ببارد و معرفتی به‌حال اشخاص پیدا شود».

دستگاه نایب‌السلطنه کامران‌میرزا

در این فن دستگاه حکومت طهران یعنی دایرهٔ نایب‌السلطنه صاحب قصب‌السبق و حائرهٔ قدح ومعلی شد، به‌خبرهای دروغ و اباطیل بی‌حقیقت ناموس و اعتبار مردم را در نظر شاه ضایع و خلق را در پیش فرمانده خود پست و خفیف می‌کردند. از طرفی هم ذکر این‌همه معایب شأن و عظم‌گناه و قباحت بدکاری و فسق را از نظر پادشاه می‌برد. از اینجا اخلاق‌کریمه و صفات ممدوحه و فضایل وجود ناصرالدین‌شاه بنای پستی و سستی‌گرفت. قید و اعتنایی که به‌محافظهٔ ناموس داشتند نقصان پذیرفت، همهٔ خلق را به‌یك چشم دیده فاجر و فاسد، معیوب و ضایع شناختند و ازآنهاکه فی‌الحقیقة معیوب و بدکار بودند اعراض نکردند. اعتماد و اطمینان نوکرهاهم به‌شاهنشاه ولینعمت خودشان رو به‌ضعف وکاستن کرد. مستوفی‌الممالك می‌گفت‌که از خیروصلاح پادشاه حرف‌زدن و اظهار رأی‌کردن خطاست. اگر شاه بگوید می‌خواهم خودم را از بام خانه به‌زمین بیندازم خواهم‌گفت‌که هرچه رأی همایون

اقتضا کرده البته صحیح است. سپهسالار می‌گفت هرروز که ازعمرم می‌رود و تجربهٔ تازه حاصل می‌کنم می‌بینم در وزارت ایران رأی صواب همان است که مستوفی‌الممالك دارد.

سوقات سفر فرنگ

از سفر فرنگستان نتیجه و ره‌آوردی که شاه برای مملکت ایران آورد چندین هزار تفنگ سربازی بود که از آلمان به‌قیمت ارزان خریدند و مبلغی فشنگ برای تفنگهای مزبور به‌توسط میرزا احمدخان آجودان صدارت‌عظمی به‌کارخانه‌های اتریش فرمایش داده شد و دو نفر مدیر و معلم برای پست و ضرابخانه که از اتریش استخدام شده بودند. تفنگها را بعداز رسیدن به‌ایران امتحان کردند معیوب درآمد. علاوه‌بر اینکه نمونهٔ اسلحهٔ منسوخه بود معلوم شد بدواً تفنگ دنگی بوده آنرا بریده به‌سیستم «تاباتیر» تبدیل کرده‌اند و چون بی‌مصرف‌و متروك شده بود برای پارسنگ به‌انبارکشتی ریخته بودند. پولی‌که به‌بهای آن رفت ازکیسهٔ دولت گم شد، فشنگهای فرمایشی هم که رسید و به‌معرض امتحان آمد به‌تقلب ساخته شده باروت آن‌را کاسته‌گلوله‌ها را با قالب نازك مجوف ساخته بودند و از این معامله به‌دامن سپهسالار لکه رسید و به‌اغماض گذشت.

برقراری پست و ضرابخانه

مدیر پست و ضرابخانه و باهریك نایب و معینی به‌طهران آمدند و به هیچ یك فرصت و نوبت نرسید که بدانند برای چه خدمت آمده‌اند. مدتی‌گذشت تا یك روزکه باز برات مرسومات‌آنها به‌امضای همایونی می‌رسید شاه برآشفت‌که مبلغی به‌این اشخاص مواجب داده می‌شود کسی نیست بپرسد برای چه آمده‌اند وآنچه راکه می‌خواستیم چرا متروك ماند. به‌امین‌الملك فرمایش شد به‌سپهسالار بگوید و خود مراقب باشد، این اشخاص را حاضرکنند و به‌کارهایی که مقصود بود مشغول شوند. امین‌الملك ابلاغ فرمایش کرد و هردو را خواستند. از جانب وزارت امور خارجه مأمورین تعیین شد که اطلاعات مقتضیه به آنها داده چرخها و آلات سکه راکه چندین سال قبل دولت خریداری کرده بود و انتفاعات دوستعلی‌خان مرحوم از سکه به‌طرز قدیم

نگذاشت دایر شود بردند ببینند. بیش از چند روز از هردومعلمین دو فهرست به‌حضور شاه فرستادند، مدیر ضرابخانه نوشته بود از اسباب آنچه مفرغ و مس بوده است برداشته فروخته‌اند، از آلات آهنین هم کسر و مفقود بسیار است، باید پول بدهند به‌فرنگستان بروم، نواقص دستگاه را بیاورم. مدیر پست صورت‌خرجی تقدیم‌کرده بود که در شروع به‌ترتیبات پست راه آذربایجان مناسبتر است که هیجان و حوایج تجارتی هست، بیست‌ودو هزار تومان ضرور است که عجالتاً نیم پستی در این خط شش ماهه ترتیب کنم و اگر فایده ظهورکرد به همه‌جا بسط داده شود. از هردو فهرست خاطر شاه آزرده شد که عجب مایهٔ زحمت و ضرری به‌دست خود فراهم‌کردیم، فرنگیها جز پول و خرج حرفی نیاموخته‌اند. از طرفی‌هم این اشخاص‌راکه رسماً از دولت اتریش خواستیم و فرستاده‌اندکاری ندیده معاودت دهیم موجب خجلت است. از این مقوله فرمایشها می‌شد و در حیرت بودندکه به‌چه‌ترتیب این ورطه را طی‌کنند بی‌آلایش دامن و تحمل ضرر.

میرزاعلی‌خان نویسنده خاطرات کار پست و دارالضرب را به‌مقاطعه برمی‌دارد

در این بین میرزا علیخان امین‌الملك و آقاابراهیم امین‌السلطان راکه حاضر بودند به‌نزد خود خواسته فرمود: «کار دارالضرب حالا بماند تا ازکسان دوستعلی‌خان حساب اسباب را بپرسیم عجالتاً پست را باید راه انداخت و خوب است شما دونفر شریك شوید و این‌کار را که می‌گویند بالمآل منافع‌کلی دارد انجام دهید.» آقاابراهیم عرض کرد: «مگر از اندوختهٔ نوکری پیش ما چه سراغ‌کرده‌اید که اینطور فرمایشها می‌دهید؟ من چندین اولاد دارم‌که باید در یتیمی نان داشته باشند، این نوع خدمتها از من ساخته نمی‌شود.» میرزاعلی‌خان معروض داشت‌که چون درکار چاپارخانه‌ها سابقهٔ اطلاع دارم و اسبهای منازل خط آذربایجان ملك من است فهرست مدیر پست را بدهید، او را می‌خواهم و شاید به‌سهولت بتوانم این‌کار را مرتب‌کنم. شاه را مساعدت و تقبل امین‌الملك بی‌اندازه مسرورکرد و بلادرنگ فرمود که با سپهسالار ملاقات کرده قراری که لازم است بدهد. امین‌الملك هم به‌تعهد خود وفا نموده، بی‌یك دنیا ضرر و یك جو زحمت دیوان همایون پست را دایرنمود. مورد تحسین ملوکانه شده

به‌دستخط شاهانه ادارهٔ پست که به‌خرج و رنج شخص امین‌الملك ایجاد شده بود دائماً به‌خود او واگذار و انتفاعات محتمله و منتظره را به‌خود او راجع فرمودند و این امتحان سبب شد که کار دارالضرب هم به‌میرزاعلی‌خان محول گردید. آنجاهم اظهار کفایتی کرد و بی‌آنکه در خرید اسباب به‌فرنگستان حاجت افتد به‌دست نایب‌مدیر که مردی عالم و در فن خود ماهر بود نواقص و کسور دستگاه را مقرون به‌صرفه تدارك نمود و در نصب اسباب و به‌هم‌پیوستن آلات از نجاری و بنایی هرچه شد موافق سلیقه و محکم و ارزان شد، در زمان قلیل به‌عرض شاه رسانید که دارالضرب دولتی ساخته و پرداخته است و قدوم شاهنشاه را انتظار دارد که به‌سکهٔ نو شروع کند. شاه با اکابر وزرا آمدند، ازحسن ترتیب و پاکیزگی و نظافت دستگاه و هر نوع مسکوکات طلا و نقره که ساخته می‌شد میرزاعلی‌خان را آفرین می‌گفتند و شاه باکمال مرحمت قلبی سرداری شمسهٔ مرصع خودشان را به‌امین‌الملك خلعت دادند و تأکید شد که به‌زودی این دستگاه به‌تجدید و اصلاح پولهای ایران شروع کند. این دوامتحان بیشتر ازسابق میرزاعلی‌خان را محل توجه و اعتقاد شاهنشاه کرد.

[سفر دوم فرنگستان]

در همین اوقات روزنامه‌های فرنگ تشکیل «اکسپزسین» و نمایشگاه تجارت و صناعات ملل را در پایتخت فرانسه خبر می‌داد. شاه را هوس تجدید مسافرت فرنگستان به‌سر افتاد. میرزاعلی‌خان را مأموریت داد که مقدمتاً به‌دربار دول رفته بگوید که چون در مسافرت چند سال قبل تشریفات و تکالیف رسمیه شاه‌راه مجال و فرصت نداد آنطور که می‌خواست فرنگستان‌را ببیند و درفضایل و ترقیات اروپا برای رعیت و مملکت خود وسایل صلاح و فلاح بجوید مصمم شده است که سال آینده متنکراً و ناشناس به‌فرنگستان بیاید و محض تحصیل چنان فراغت که همه‌جا و همه‌چیز را به‌سادگی و درستی مشاهده کند، به‌خرج خود سفر خواهدکرد و هیچ‌جا مهمان نمی‌شود و چون در سفر پیش طوفان انقلاب دریا شاه را آزرده بود اراده کردند از راه خشك و سمت آذربایجان بروند. میرزاعلی‌خان امین‌الملك هم برحسب دستورفرمان همایونی از راه آذربایجان روانه شد و بدانسان که مأموریت داشت

درهر قدم ترتیب سفر شاه را می‌داد. وقصد ناصرالدین‌شاه را تجدید مسافرت فرنگستان به‌این شرایط همه‌جا پسندیدند و در دربار دول تحسین شد. یأس ملل خارجه که در سفر نخستین شاه را به‌ترقیات و اصلاحات مایل و مشتاق نیافته بودند به‌امیدواری مبدل‌گردید. اوراق روزنامه‌های فرنگ به‌تمجید پادشاه ترقی‌طلب عدالت پیشهٔ ایـران گویا شد.

ماموریت جدید میرزاعلی‌خان به‌فرانسه و ایتالیا

میرزاعلی‌خان سرگرم این ترتیبات بودکه با تلگراف اطلاع دادنـد صورت مسافرت تغییر پذیرفته، باز به‌توسط یحیی‌خان معتمدالملك و سفارت روس مقیم طهران خود را به‌دولت روس مهمان داده‌اند. به دولت اتریش و آلمان هم مهمان شدند، حکومت جمهـوری فرانسه اظهـار اول را سندکـرده تن به‌مهمان‌پذیری نداد. از جانب دولت انگلیس نیز رغبتی به‌ضیافت بروز نکرد، میرزاعلی‌خان را چون آلت معطله شده بود مأمورکردند در بندر تولون و دویل‌فرانس برای دولت ایران‌کشتی جنگی سفارش بدهد. از لندن به‌پاریس برگشت و بـلاد جنوبی فرانسه را پیموده در عود به‌پاریس فرمان رسید که به‌شهر رم و دربار هومبر پادشاه ایتالیا رفته جلوس او را به‌تخت سلطنت تهنیت کند و از وفات پدرش ویکتور امانول تعزیت بگوید. مشارالیه به‌این سفارت فوق‌العاده رفت.

سوءقصد نسبت به‌شاه

مقارن این‌حال‌که شاه از طهران مصمم حرکت بود و تبرکاً به زیارت بقعهٔ حضرت عبدالعظیم می‌رفت چند نفر سربازهای اصفهانی متظلماً در راه عریضه داده و به‌دادخواهی فریاد برآوردند. میرزا احمدخان پسر محمدرحیم‌خان علاءالدوله از پیشخدمتان پادشاهی به‌شاه‌گفته بود که سربازها تنها صدا نکردند بلکه از عقب به‌کالسکهٔ شاه سنگ انداختند در حالی‌که این روایت به‌کلی بی‌اصل و ناشی ازبدفطرتی و خباثت ذات میرزا احمدخان بود. شاه بی‌آنکه تحقیق فرماید و در تظلم سربازان تأملی کند حکم داد آنها را مأخـوذ و مغلولا به‌شهـر بردند. سپهسالار که خـود در رکاب شاه حاضر بود چون به‌حمایت

سر کردهٔ افواج اصفهانی اتهام داشت نخواست درمقدمه حرفی به‌میان آرد، شاه به‌عمارت سلطنتی طهران رسید و لدی‌الورود به‌کشتن سربازهای بی‌گناه اشارت فرمود. سپهسالار و دیگران مجال شفاعت نیافته جمعی ازجوانان بی‌تقصیر را با طناب خفه [کردند] وقوع این امر شنیع، خاصه یك روز پیش‌از مسافرت فرنگستان، چند ساعت بعد که شوریدگی و غضب فرونشست مایهٔ پشیمانی خاطر ناصرالدین‌شاه گردید. الان قد ندمت و ما ینفع‌الندم، زبان ملامت سپهسالار و خیرخواهان شاه باز شد که به‌روایت بی‌اصل میرزا احمدخان که طفلی شریرالنفس بود بی‌تحقیق چرا به‌کاری بی‌علاج اقدام شود، شئامت و خجالت این‌گناه طوری در شاه مؤثر افتاد که صحت مزاجش مختل و به‌بیماری از پایتخت خود بیرون آمد.

نصایح سپهسالار و ناصرالملك به‌شاه

سپهسالار و محمودخان ناصرالملك موقع را مغتنم شمرده به‌شاه‌گفتند در نظر فرنگیها در این سفرکه درپیش دارید هیچ‌چیز سیاهی رفتار زشت و شقاوت وحشیانه را نمی‌شوید مگر تغییر مسلك حکمرانی و التزام عدالت باید صلای عام بدهید و رسماً اعلان‌کنید و خاصه به سفرای دول متحابه‌که در دربار شما حضور دارند نوشته شود «دولت ایران مال و جان رعایای خود را محترم می‌شمرد حقوق خلق موافق قوانین مقدسهٔ شرع شریف محفوظ است و اساس عدالت محکم و مضبوط، بی‌تحقیق دقیق و رسیدگی‌کامل، هیچ حکم از هیچ دایرهٔ دولتی صادر نخواهد شد.» شاه باکمال میل و مساعدت قبول کرد و این دو وزیر به‌موجب تصدیق و امضای ملکانه رفتند و لایحهٔ جامع نکات لازمه تحریر کردند ومصحوب آقاابراهیم امین‌السلطان‌که باسپهسالار دم از موافقت می‌زد به‌حضور شاه فرستادند، شاه بعداز ملاحظه و دقت درمعانی‌والفاظ خواست ورقه‌را به‌دست‌خود مسجل‌کند، امین‌السلطان عرض کرد «این وزرا که من می‌بینم اراده دارند شاه را از سلطنت معزول‌کنند، مرا بی‌سواد و بی‌اطلاع دانسته محرم مجلس خودکردند، از بیانات آنها با عوامی خود استنباط کردم که خیالشان جز سلب قوای مقتدرهٔ پادشاه نیست، الحذر به‌چنین تکلیف تن درندهید و دست قدرت خود را نبندید.» شاه از این قصد خیر و عزم مبارکه که سبب

حسن‌شهرت و جاویدانی نام او بود منصرف شد.

نتایج سفر دوم فرنگستان (۱۲۹۵)

امین‌الملك در فرنگستان روزنامه‌نویسها را تمطیع و به‌این حادثه صورت مشروعه داده بود و خود تا قفقاز به‌استقبال موکب همایون شتافت و شاه را مطمئن کرد که پرده براین قباحت کشیده شده است. سفر دوم فرنگستان هم به‌سلامت و کامرانی گذشت، به‌غالب نقاط که در مسافرت سابق سیرکرده بودند گردش‌کردند مگر خاك انگلیس و عثمانی و نتیجهٔ این سفر استخدام جمعی صاحب‌منصب و معلم نظامی از اتریش و خریداری مقداری اسلحه و مهمات عسکریه از آنجا بود و به‌تصور آنکه اقدام مزبور دولت روس را نرنجاند یك دسته معلمین هم از روس خواستند که فوجی به‌سبك سوار قزاق روس بسازند و برای این فوج سواره فشنگ و توپ هم از روس خریداری شد، با عزم راسخ که ترتیب قشونی ایران را از پیاده و توپخانه و سوار به‌قواعد معمولهٔ فرنگستان تطبیق نمایند و غلطهای آن‌که موجب خرابی وضرر مملکت و بی‌انتظامی قشون است تصحیح شود.

تشریح وضع قشون و پلیس جدید

همچنین در وینه پایتخت اتریش از وضع پلیس و احتساب شهری هم گفتگویی شده‌بود. پس‌از ورود شاه به‌طهران چندی نگذشت‌که ارباب مناصب نظامی اتریش رسیدند و همچنین یك سرهنگ و چند صاحب‌منصب جزء از پطرزپورغ برای تربیت فوج قزاق آمدند. به فاصلهٔ چند ماه شخصی با عیال و اطفال خردسال خود وارد طهران شد و از کنت‌گرنویل که در خاك اتریش مهماندار شاه بود سفارش در دست داشت، خود را نزد سپهسالار کنت‌منت از اهالی ناپل معرفی‌کرد وخدمت پلیس طهران‌را تعهد نمود. شاه به‌تعلیمات‌مرحوم‌دوستعلی‌ـ خان معیرالممالك در محافظهٔ جمع و خرج اهتمام داشت بی‌آنکه ملتفت باشد از این‌گونه مشغولیت پادشاه خارج از فن وحق او چه‌زیان حاصل می‌شود به‌توسط امین‌الملك در مجلس وزرا تعیین محل مرسومات اتریشیها و قزاق و ادارهٔ پلیس را از خرجهای غیرلازم خواستند. مستوفی‌الممالك و سپهسالار که مذاق شاه را به‌خوبی می‌دانستند از

دوایر کشوری و لشکری فقراتی استخراج و چند صفحه تحریر کردند و این خرجهای تازه بی‌تفاوت مأخذ در خرج معمول دولتی گنجید و به‌اجرائیات شروع شد. افواج عراق را مقرر داشتند به‌سبك قشون اتریش مرتب شود در حالی‌که بنیان عمل و اصول محل با مقصود مطابقه نداشت. همین‌قدر نفرات سرباز و توپچی عوض شد به‌جای پیر از کارافتاده جوانها داخل خدمت شدند، از متعلمین مدرسهٔ دولتی هریك چند کلمه زبان فرانسه آموخته و مقدمات فنون قشونی دیده بودند به‌این حوزه دعوت شدند، لباس نظامی اتریش‌که بدتر و زشت‌تر از لباس قشونی هرقوم است برای سرباز و صاحب‌منصب ایرانی دوخته و مبلغ گزاف به‌این تفنن و هوس صرف شد و بالاخره مجبور شدند دوباره افواج مزبوره را به‌سیرت اولی برگرداندند. سرهنگ روس که به ترتیب سوارآمده بود بنا را جدید و بر بنیان تازه نهاد. راه تصرف و مداخلات وزارت جنگ را به‌دایرهٔ خود بست اگرچه برای ایران گران تمام شد اما فوج سواره برحال خود باقی و بی‌تزلزل دوام‌کرد. دستگاه پلیس که بالمناسبه به‌حکومت طهران و دایرهٔ نایب‌السلطنه مربوط بود مظهرالعجایب و مایهٔ حیرت عمومی شد. این شخص غریب‌که به‌زبان و عادات مملکت‌آگاهی نداشت در نظر اولی همه را شناخت و چنان به‌سبك شاه و سلیقهٔ نایب‌السلطنه آشنا شد و به‌ظاهرسازی و حقه‌بازی و نیرنگ و فنون باهرطبقه برآمدکه مردم بومی و بلد نمی‌توانستند. طوری راه تعدی و ستم و مداخل و منافع حرام را آموخت که هیچ ایرانی به‌گردش نمی‌رسید. از سکوت و صبر و تحمل و بردباری ایرانیان بیشتر تعجب باید کرد که این دستگاه شعوذه در طهران باز بود مال مردم به‌سرقت می‌رفت و شاید بیشتر آن در دایرهٔ پلیس حمل و هضم می‌شد. مردم را به‌بهانه‌جویی می‌گرفتند و جزای نقدیه از عواید مشروعه بود. محترمین را به‌غیر حق متعرض می‌شدند و دادرس نداشتند. زنهای مسلمانان را به محبس پلیس می‌کشیدند، در زجر و شکنجه جانها تلف می‌گردیدند نه از طرف دولت پرسش بود نه علمای اعلام نهی از منکر می‌کردند، نه مردم به‌صدا می‌آمدند.

میرزاعلی‌خان امین‌الملک مدیر مجلس شورای کبری تعیین می‌شود

میرزا علی‌خان امین‌الملک با اینکه در نظر شاه و مردم از معتقدین فرنگستان و مایل به‌سبك و اسلوب تازهٔ دنیا به‌قلم رفته، سن و مقامش اقتضای جسارت و اظهاری وعقیده[ای] درخدمت شاه نداشت، تنها کسی بود که بی‌تملق معایب کار و مصلحت روز را به‌شاه عرض می‌کرد. استقامت طبع و عقل ناصرالدین هم تا یك درجه به‌نصایح و شنیدن حرف درست استقبال می‌نمود. فریفتگان بی‌دانش و متملقین حریص و مجازگویان دور از حقیقت شاه را از راه راست منحرف و از حقانیت منصرف می‌کردند. این اوقات شاه به‌صرافت خاطر اراده فرمود مجلس کبری تشکیل شود. میرزا علی‌خان امین‌الملك را مدیر مجلس قرار داد. اعضا را از وزرای مشغول و معزول و شاهزادگان بزرگ معین کردند. در این مجلس به‌حکم شاه میز طولانی با پوشش ماهوت سبز و صندلیها به تعداد ارکان مشورت گذاشته شد. شاه خود تشریف قدوم ارزانی داشته شورای کبری را مفتوح فرمود[1]. خطابهٔ

---

۱. نطق شاه به‌قرار زیر بود:

«امروز خودمان به‌این مجلس آمدیم که افتتاح مشورتخانهٔ دولت را خودمان کرده باشیم. فی‌الحقیقة دراین مدت مجلس وزرا ترك نشده بود لیکن با آن ترتیب نتیجهٔ منظوره به‌نظر نمی‌رسد و البته تااین مجلس مستقلا در مقام مخصوص و حدود محفوظ نباشد و هیچ کار خارج در آن‌نشود فایده نمی‌توان گرفت دراطاق که به‌مجلس وزرای دارالشوری اختصاص داشت هفته‌ای دو روز شنبه و سه‌شنبه مستمراً بدون تعطیل باید شوری منعقد شود واگر گاهی کار لازم و فوری پیش آید در سایر ایام نیز موقتاً این مجلس منعقد می‌شود. امین‌الملك (میرزا علی‌خان امین‌الدوله) به‌نظم و ترتیب مجلس مراقبت کند احکام ما را در مجلس تقریر نماید رأی مجلس را به‌عرض برساند. در سایر دول هم‌این‌مجلس در کمال و دوام برقرار است و باید علاوه برتکلیف دولتی به‌حکم تأکیدات شرع شریف مشاورهٔ در امور و حفظ مجلس شوری را نظیر واجبات بدانیم. البته فکرها و عقول در هر جزو کار چیزها می‌بینند که هرگز از یك عقل کامل (ولو عقل آقا باشد) آن درجه بینایی متصور نیست این همان مجلسی است که در هرجا به‌اصطلاحات مختلفه تسمیه کرده‌اند و ما دارالشوری و مجلس وزرا می‌گوییم. این مجلس هم هیچ کار جزیی و کلی را ترك نخواهد کرد و آنچه را حکم می‌دهیم باید تا نقطهٔ آخر و حد اجرا برساند. در هروقت که مقررات وفرمایشهای ما به‌مجلس فرصت و مهلت بدهد باید خودشان در آنچه مقتضی و صلاح دولت واصلاح امور مملکت است گفتگو کنند و آرا و عقاید خود را به‌عرض برسانند. امین‌الملك مأمور است حدود مجلس را برونق فرمایش ما حفظ کند و نگذارد ساعتی امر مجلس معطل شود و روزهای معین از صبح تا غروب مجلس با حضور تمام اعضا برقرار خواهد بود وامین‌الملك از هیچ‌یك عذر تأخیر یا ترك حضور قبول نکند. اجزا از این که هست کمتر نخواهد شد ولدی‌الاقتضا برعدد خواهیم‌افزود. اساس مجلس به‌کمال راستی و دولتخواهی و ترك هرقسم ملاحظات لغو است و باید مجلس را دائمی و مستحکم ودارای حقوق و حدود معتبر دانست.»

ملکانه تکلیف مجلس را به اینطور تصریح کرد که خاصه و خلاصهٔ ارکان و اعیان دولت اینجا مجتمعند، ما به‌همه اعتماد داریم، همه را غیرتمند و دولتخواه می‌دانیم، می‌خواهیم امور دولت و مملکت از روی تحقیق و با تصدیق این جمع بگذرد، از خطا و خلاف محفوظ و متفق علیه دولتخواهان باشد. ما کارهای اتفاقی و خیالات خودمان را به این مجلس اظهار می‌کنیم، وزرا کارهای مشکل خود را اینجا مطرح کنند، دیگران هم که مرجع خدمتی نیستند و در شورای دولت سمت عضویت دارند در اصلاحات و انتظامات آنچه به‌خاطرشان بگذرد بگویند. مختصر اینکه این مجمع را وسیلهٔ تصحیح و تنقیح مهام ایران قرار می‌دهیم، هیچ کار کوچك و بزرگ، جزئی یا کلی، بی‌صوابدید شورای کبری ممضی نیست. اعضای مجلس زبان تشکرانه گشودند، محاسن نیات همایونی را ستودند، تعهد خدمت و صدق عقیدت کردند، در مجلس دیگر که انعقاد یافت شاه به‌توسط میرزا علی‌خان امین‌الملك تقریری به مجلس فرستاد که موافق معمول سایر دول باید وزرا و اعضای شوری به صداقت و دولتخواهی و بی غرضی و صلاح‌اندیشی قسم یاد کنند، امین‌الملك به‌مأموریت خود مختصری نوشت که‌جامع تعهدات یك نوکر خالص‌الفواد صادق‌العقیده می‌تواند بود و با قرآن به حاضرین عرضه کرد، همگی به‌این شرح قسم را چون آب روان خوردند و گویا در همان مجلس هضم شد اما شاه به‌اطمینان تعهدات ارکان مجلس باقی ماند و مرجوعات به‌مجلس از حوصلهٔ وزرا و وسعت وقت ایشان فزونی می‌گرفت[1].

---

۱. شاه دستخطی نیز برای تأکید و تعیین حدود مجلس شورای وزرا خطاب به‌امین‌الملك به‌شرح ذیل صادر کرد:

«امین‌الملك، انعقاد این مجلس چنان که مکرر شفاهاً و به‌نوشته حکم و مقرر شد از لوازم امور عالیهٔ دولت است و کمال میل را به‌ترقی وانتظام آن داریم و کمال تقویت را در هرباب حاضر هستیم به‌عمل بیاوریم، بعضی فرمایشات تازه به‌نظر آمد که لازم شد مجدداً حکم بشود و در مجلس قرائت شده جزو تنظیمات و قراردادهای مجلس بشود اولا چون فرمایشات زیاد ومطالب دولتی روز به‌روز در ازدیاد است هفته‌ای دو مرتبه انعقاد مجلس را کافی نمی‌دانیم باید هفته‌ای سه روز مجلس بشود: شنبه‌و سه‌شنبه‌و پنجشنبه ثانیاً اهالی‌مجلس درگفتگو وحرف‌آزاد هستند وهرچیزی‌را باید بدون شائبهٔ هیچ غرض و بدون هیچ ترس و واهمه تقریر نمایند، فی‌المثل از صف نعال اگر شخصی برخیزد و بروزرای بزرگ ایرادی وارد بیاورد و بگوید تو فلان کار را نفهمیده کرده‌ای به‌این دلیل نباید آن وزیر کدورتی حاصل کند بلکه هیچ حق ندارد. باید کاری که می‌کند جواب
←

تشکیل مجلس تحقیق

مجلس دیگر مرسوم به‌مجلس تحقیق تشکیل گردید که بعض مسائل آنجا ملاحظه شد. نتیجهٔ غور و دقت مجلس مزبور به‌شورای کبری بیاید، و اعضای تحقیق از اجزای شوری معین شده بود با اینکه به یك اندازه کارها به صحت و درستی می‌گذشت وزرای مشغول صلاح خود را در اعتبار و اعتنا به‌شوری ندیدند. سفرهای شاه هم که باعث غیبت امین‌الملك از دارالشوری می‌شد قوت مجلس را کاست و موافق انتظار شاه نتیجه و ثمر ظهور نکرد.

میرزاعلی‌خان در ساختمان راه گیلان شریك می‌شود

و نیز از مآثر سفر ثانی فرنگستان صدور حکم همایون به‌ساختن راه گیلان بود که همه‌جا منازل خوب برای مسافرین ساخته شود و با کالسکه بتوان راه[را] طی کرد. خرج و مصرف ساختن راه را از خزانهٔ دولت بدهند. لوازم منازل و تعمیر و حفظ راه و مراقبت در ساختن راه به‌عهدهٔ امین‌الملك و امین‌السلطان باشد. امین‌الملك را حزم و احتیاط مانع شد که به پول دیوان و حساب آن دخیل شود، فقط در شرکت این عمل برای اسب و کالسکه و ارابه و علیق و اثاث و لوازم منازل و مواجب و مخارج عمله مبلغی متضرر گردید و راه تا قزوین ساخته شد بالاخره این دو شریك راه، اسبابی را که تهیه کرده بودند به آقا باقر اصفهانی آبدار شاه که خاله‌زادهٔ امین‌السلطان و در اسفار فرنگستان ملتزم رکاب همایون و مردی کافی بود واگذاشتند.

پیشرفت کار امین‌السلطان در دستگاه ناصرالدین‌شاه

امین‌السلطان را چنانکه سابقاً اشارت رفت متملقین دربار پادشاهی به‌هوس مشاغل مختلفه انگیختند، توجه و اعتماد شاه را نسبت به

→
آن شخص را موافق قاعده یا رد نماید یا اذعان نماید و هریك از اجزای مجلس آنچه در شب و روزهای تعطیل در خیر دولت به‌خاطرشان بیاید باید یادداشت کرده در مجلس مذاکره نمایند.

ثالثاً آنچه رأی مجلس به‌یك امری از جزیی و کلی قرار گرفت باید به‌نوشته و مهر تمامی اهل مجلس باشد این نوع امور به‌پیغام یا عرض شفاهی هیچ پذیرفته نیست حتی حکامی که بعداز این به‌ولایات تعیین می‌شوند یا یك‌نفر ممیز به‌جایی برود یا یك حکم فوق‌العاده و غیره صادر می‌شود باید به‌تصدیق وزرای اهل مجلس باشد.»

خود وسیلهٔ هر نوع پیشرفت می‌دید و در پیش رفتن به مذاق و آیین دربار طهران کوتاهی نمی‌کرد و از دو سفر که با شاه به‌فرنگستان رفت به‌تحقیقات عوامانهٔ خود دو لفظ افزود. ملتی و تجارتی را در سیاقت کلام مکرر می‌کرد و در صرفه و غبطهٔ دولت و ترقی واصلاح امور مملکت جانسوزانه می‌نالید. شاه بسادگی و بی‌سوادی او فریفته می‌شد. سرهنگ فوج سوادکوهی، قراول مخصوص عمارت پادشاهی، مرد. پسرش که به قانون ایران باید به‌جای او برقرار شود خردسال بود، کار فوج مزبور و قراولی‌عمارت را به‌امین‌السلطان محول کردند. محمدعلی‌خان تجریشی پدر فروغ‌السلطنه که در قریهٔ تجریش شمیران حکومت داشت وفات کرد، حکمرانی آنجا به‌امین‌ـ السلطان رجوع شد. متولی‌باشی حضرت عبدالعظیم (ع) به‌رحمت ایزدی پیوست و اعقاب او طفل بودند، حکومت قصبه و تولیت زاویهٔ مقدسه به‌امین‌السلطان واگذار گردید. مراقبت احوال و امور دوستمحمدخان معیرالممالك را شاه به‌او سفارش کرد. خزانه‌داری دولت را تصاحب کرد و دوستمحمدخان را با سمت صحریت شاه به حجاز و مصر و فرنگ فراری و متواری نمود و حدس مرحوم دوستعلی‌خان صائب و صادق آمد، ایلات حول و حوش طهران به‌او سپرده بود. سوار این ایلات هم به‌ضمیمهٔ طوایفی که از حکم او بیرون بودند بر عداد مشاغل افزود. کوره‌های آجر و گچ و آهك‌پزی طهران و مالیات آنها به‌او سپرده شد. بنایی و تعمیرات بعض‌عمارات جدیدالبنای ییلاقات و عمارت اندرون پادشاهی را مباشرت نمود.

دخالت امین‌السلطان در کار مسکوکات

آنچه ویران کن و بنیاد کن ایران شد مداخلهٔ او به‌کار مسکوکات ایران است. چنانکه گفتیم دارالضرب دولتی به‌اهتمام میرزاعلی‌خان امین‌الملك دایر شده بود و در سفری که به‌فرنگستان رفت دستگاه مزبور را از قالبهای سکه و رفع نواقص جزئیه تکمیل نمود. لکن در باب پولهای ایران که باید با این دستگاه و به‌طرز جدید ساخته شود تأمل داشت و چه پیش از رفتن به فرنگستان و چه پس از مراجعت مکرر در مجالس شوری و در حضور شاه می‌گفت که سکهٔ دولت و وجوه رایجهٔ مملکت باید در تحت یك قاعدهٔ صحیحه و مقرون بـه‌مناسبات

تجارتی و در معاملات عمومیه محل اعتبار باشد: حالا قرانها و پناهباد که در زمان مرحوم دوستعلی‌خان و چند سال پس از او در همهٔ ولایات بلکه در میان عشایر صحرانشین سکه می‌شد و خاصه قرانهای مشهور به‌سرخسی که از طرف خراسان می‌آمد و پولهایی که در همدان می‌ساختند و پناهباد آذربایجان بیش از همه معیوب و مغشوش است. از روی حسابی که در ضرابخانه به‌دقت گرفته‌ایم پولهای‌نقرهٔ ایرانی از سکهٔ فتحعلی‌شاهی و محمدشاهی که پاك و بی‌عیب است و مسکوکات این سنوات که غل‌وغش بکلی دارد بر روی‌هم صدی شانزده و نیم بار و عیب عیار دارند، باید دولت از روی حساب درست عواید پول مس را که یك ثلث نفع می‌کند برای تصحیح پول نقره منظور کند و سکهٔ مس آنقدر زده شود که مملکت به‌آن محتاج باشد یعنی به‌تدریج بسازند و از هرجا برای کسی معاملات بخواهند به‌اندازهٔ معتدل فرستاده شود، رواج پول کهنه را هم به ضرب‌الاجل مقرر دارند که دنبالهٔ این تقلب از ولایات ایران قطع شود چون نفع معلوم و فایدهٔ نقدی در این طرح و رأی دیده نمی‌شد محل تصدیق صرفه‌جویی نبود و به‌همین جهت دارالضرب جدا به‌کار نمی‌پرداخت.

امین‌السلطان و حاجی محمدحسن اصفهانی، میرزاعلی‌خان را از کار مسکوکات کنار می‌گذارند

حاجی محمدحسن اصفهانی که از جانب امین‌الملك چندی وجوه و مصارف تعمیرات و مزد عمله و مس و نقره و طلا به‌ضرابخانه می‌داد با آقا ابراهیم امین‌السلطان همداستان شده طرح نو و تدبیر تازه اندیشیدند که از وزن مسکوکات طلا بکاهند و به‌بار آن بیفزایند و پول مس را بی‌حساب سکه کنند، در سال بیست و پنج هزار تومان به خزانهٔ دولت بدهند. قرآن که بیست و شش نخود وزن داشت بیست‌و چهار نخود شود، تومانی که هیجده نخود طلا داشت پانزده نخود باشد و در صد ده بار بگذارند. مسئله با آنکه بالبداهه غلط بود شاه را فریفت، با امین‌الملك در میان گذاشت که اگر خود این طرح و ترتیب را مجری می‌داری به ادارهٔ عمل اولی هستی. امین‌الملك به‌ملاحظهٔ امین‌السلطان بیش‌ازاین نگفت که‌چون‌مبنای‌معاملات‌تجارتی وعمومی مملکت وکل اسنادی که‌مردم دردست‌دارند باقید قران بیست

وشش نخودی وتومانی هیجده نخودی است ومالیات ایران ازاین رو گرفته‌می‌شد من به‌دزدی‌که‌از دولت‌وعموم ناس باشد دخیل نمی‌شوم. شاه چون حساب نمی‌دانست ازجواب امین‌الملك گویا چیزی نفهمید. دارالضرب را به آقاابراهیم واگــذاشتند واز این ساعت به‌مورمالیه رخنه وصدمه‌رسید که‌همه غرق ضرر و به‌زنگار مس حاجی محمدحسن مسمومند. امین‌السلطان چندین پسر داشت .آقــامحمد علی کــه در آبدارخانه به‌خدمت موروث مشغول‌ودرملازمت‌رکاب شاه به‌فرنگستان هم‌رفته بود. آقاعلی‌اصغر که‌بالقب صاحبجمع به‌ریاست عملهٔ دواب دیوانی می‌پرداخت وهم به‌سرهنگی فوج سوادکوهی گماشته بودند، شیخ‌اسمعیل را که اززمان‌کودکی‌باعمامه به‌تحصیل علوم‌دینیه‌گذاشته بود و درزاویهٔ حضرت‌عبدالعظیم (ع) هم بالمناسبه خدمتی داشت، آقا قاسم که درنزد آقا علی‌اصغر و درزمرهٔ‌عملهٔ دواب روز می‌گذرانید، دوسه طفل دیگرهم بودند که هنوز لیاقت خدمت‌نداشتند. شیخ‌اسمعیل راپس‌از مداخله به‌کار خزانه درآن دایره گذاشت. پسرهای شاه هم جز ولیعهد که‌درتبریزوحدودکارش‌معلوم بوددوشاهزادهٔ‌دیگربه‌وسعت دایره و بسط‌حکمرانی همتی گماشتند، تانیمی‌ازمملکت‌نصیب ظل‌السلطان شد وربعی به‌نایب‌السلطنه تخصیص یافت.

انتقاد شدید از اوضاع سیاسی

این‌هم‌از خطیئات ناصرالدین‌شاه‌است که خدمات ومشاغل دولتی را در یك نقطه جمع و به‌عهدهٔ یك نفر محول می‌کرد. علاوه براختلال عمل که از نظم وترتیب می‌افتاد مکتب نوکری مسدود و منسوخ‌می‌شد و برای اشخاص مستعدکه باید درخدمات تجربه حاصل‌نموده، امتحانات‌بدهند جای‌نمایش وراه‌آرایش‌نمی‌ماند. کارهای بزرگ‌راکه امرا و اکابر به‌منت می‌خواستند وبرای‌هریك وسیلهٔ ترقی وتقرب می‌شد، صاحبان ادارات به‌نوکرهای غیر معروف وپست خود وامی‌گذارند. نوکرهای دولت از بیکاری و خانه‌نشینی مفلوك وپریشان واز صورت و معنی نوکری خارج می‌شوند. اولاد بزرگان واعیان که‌باید دروزارتخانه‌ها و دوایر دولتی داخل‌خدمت شده‌طی‌درجات‌وتحصیل اطلاعات ومقامات کنند، چون مشاغل درچندجا مجتمع وبه‌اشخاص نااهل محول می‌شود، شرف واحترام درخدمت ندیده، راه‌سعادت به‌خودمسدود می‌بینند، به

ولنگاری وولگردی وقمار وشراب‌وچرس وتریاك عمر وشخص خودرا باطل می‌کنند چنانکه امتیازات‌دولتی راکه برای‌نیل هرکدام‌مردم جان می‌دادند، به‌هر بی‌سروپا بی‌شرط خدمت می‌دهند و غالب نجبا و محترمین ازآنچه دارند متنفر ودراستعمال آن ذارهند. وزرای بزرگ یاخود مرتکب وشریك این قباحتند یابه ملاحظهٔ جانب شاهزادگان و دیگران دم‌درکشیده، زبان نصیحت فرو بسته‌اند، شنیدم سپهسالار در ضمن معروضات خودفرمانی به‌حضور همایون فرستاده محمود خان سرهنگ رابه‌رتبهٔ سرتیپی ترقی داده بود. شاه به‌امین‌الملك گفت: «به‌سپهسالار بنویسید که‌گویا جز محمودخان کسی دررتبهٔ سرهنگی باقی نمانده، همه‌راسرتیپی و میرپنجه‌گی‌داده‌اید. محض‌اینکه‌نمونه ازاین منصب بماند واین‌رتبه بکلی‌ازمیان نرفته باشد اورابه‌سرهنگی ابقاء نمایید!.» سپهسالار این اوقات تمهید هرگونه اسباب می‌کرد که خودرا ثانیاً به‌مقام صدارت عظمی برساند و عمدهٔ وسیله که به دست‌گرفت بنای فساد وبی‌انتظامی امور وعدم نفاذ احکام وشکایت سفرای خارجه از تعویق امور بود. خاطر شاه را غالباًازاین راه‌مکدر می‌کرد اما شاه را وفا و رحمت مفطور نمی‌گذاشت‌که‌اورا تکدیرکنند یاتغیر دهند. سپهسالار محض اشتغال شاه و استقلال خود، محرمانه باسفیر انگلیس مبحثی درباب هرات و قسمتی از افغانستان به‌میان گذاشته می‌خواست دولت ایران را ازاین‌راه‌اسیر تکالیف و رهین تحصیلات دولت‌انگلیس کند. اگرچه به‌یك لحاظ برای ایران مقرون به صلاح بودکه‌درضمن این‌قرارداد افغانستان‌رفته به‌ایران‌برمی‌گشت و دولت ایران‌را مجبورمی‌کرد که‌قشون خودرا منظم‌کندو نیز تعهدات ملکداری آن‌طرف که‌ناگزیر به‌قواعد ملل‌متمدنه و به‌تعلیمات انگلیس می‌شد، محتمل بودبه‌سایر اقطاع واقطار ایران خاصه خراسان سرایت کند وبالمآل مضرات محتمله از ایران و ایرانیان منصرف گردد. چون سپهسالار مثوب به‌اغراض متملقیه بود دولت ایران اشخاص واسباب برای اجرا وانجام مقصود نداشت. شاه‌مسئله را به‌شورو تصدیق وزرا حواله کردوازاینکه همه باسپهسالار مخالف بودند بی‌آنکه ازمصالح و منافع کارچیزی به‌خاطر بیاورند متفقاً طریق رد وانکار گرفتند.

طرح امین‌الملك برای مطیع‌کردن ترکمانان

امین‌الملك کتابچه، [ای] متضمن ملاحظات پلیتیکی وخیالات همسایگان در جهت‌شرقی مملکت نوشته، معامله‌ورفتارحکام وسرکردهای سرحدی را نسبت به‌طوایف ترکمان‌شرح داده‌بود. خلاصه‌اینکه ترکمانان رعیت خاص‌وخالص ایران‌اند. خدمات‌آنها به‌سلسلهٔ‌جلیلهٔ قاجارمسبوق‌است، استیحاش و نفرت آنها تاخت و تاز و دزدی ودغلی که پیشه گرفته‌اند در مقابلهٔ رفتار ظالمانهٔ سرحدنشینان ماست و امروز برذمهٔ دولت ایران واجب فوری است که تغییر سلوك دهد، به‌طوایف ترکمان یك یك و به‌حکام و سرکردگان سرحدی جداجدا فرامین صادر شود، به ترکمانان بنویسند: شما رعیت مخصوص عزیز هستید باید پس از این مطمئناً به‌کار زراعت و صنایع و تجارت خودتان وسعت بدهید و آسوده باشید که قدغن اکید شده است تاراج و تعرض نسبت به شما موقوف و متروك باشد، از آن طرف به‌دزدها وقلبتان و آلامان‌خو تان اطلاع دهید دست از اعمال وحشیانه و شرارت و شقاوت معتاد خود بکشند. اگر به‌قصد سرقت و غارت به‌این طرف تاختن کنند، البته مجازات خواهند دید. برای رؤسا و خوانین ترکمان خلعت فرستاده شود. به تخصیص مرویها را بیشترتأمین نمایندکه عفی‌الله عماسلف قواذل و سوداگران آنها، مانند ازمنهٔ سابقه هرماه به‌مشهد مقدس و سایر بلاد خراسان رفت و آمد کنند. حتی در رسوم گمرك هم به آنها رعایت تخفیف می‌شود و در فرامین صادره به‌حکام سرحدی‌مرقوم گردد که طوایف ترکمان در رعیتی و انتساب به‌ما اختصاص دارند. آنها را خط امان داده‌ایم. پس از این حقوق و اموال آنها محفوظ، نفوسشان محترم خواهد بود. اگر احدی به‌مساکن آنها تاخت برد، از آنها الجه و غارت بیاورد، به عادت شوم سابق سر واسیر بگیرند، قرارداده‌ایم مرتکبین را مجازات و تأدیب سخت بدهیم و به‌قانون اسلام قصاص کنیم. فقط مراقب باشید، در قراول خانه‌های خود سوار و تفنگچی بگمارید، اگر دسته‌های دزد و آلامان ترکمان به‌این سمت بگذرد، از آنها جلوگیری و تعاقب شود. مختصر اینکه منبعد ترکمان با سایر رعایای ایران فرق ندارد و باید به‌یك چشم دیده شوند. در تأمین کاروان و سوداگران ترکمان خیلی تأکید شود که به امنیت و راحت بیایند و بروند. کتابچهٔ امین‌الملك را شاه ملاحظه

کرده قابل آن دیده بود به‌مجمع وزرا بفرستد. چون مملکت خراسان هم از ارادات خاصهٔ سپهسالار به‌شمار می‌آمد. نخست با خود او مسئله را به‌میان گذاشت. سپهسالار معروض داشت که استواری این رأی و دلایل صحت آن چندان مبرهن است‌که بدین سخن در نمی‌توان افزود. به‌حکم شاه معجلا احکام و فرامین صادر شد. برای خوانین و رؤسای ترکمان خلاع دولتی معین گردید، مأمور مخصوص به‌اقامت مرو نامزد کردند، به‌حکام و سرکرده‌ها نیز احکام اکیده رفت و حسن تأثیری فوری ظهور نمود. طوایف متمرده، همه با دیگر ایلات مطیع موافقت کرده، توجه پادشاه را استقبال و به پیروی این یاسا سر نهادند. کاروان و تجار مروی و سرخسی هم دو نوبت به‌مشهد آمد و می‌خواست این حال نظم و استحکامی پذیرد که سرکردهٔ سوارهای درگزی به‌یك مروی تاخته اموال را به‌یغما بردند و چند کس از ترکمانان کشتند. خبر به‌طهران رسید وامین‌الملك‌که منشأ و مصدر این خیال بود در حضور شاه گریبان چاك‌زد که به‌حکم عدل و احترام فرامین خودتان، حاکم درگزو سرکردهٔ سواران آنجا را عزل کنید و سرکرده را با سوارهای او که دخیل این قباحت بودند دست بسته به‌مرو بفرستید و همانجا برابر چشم ترکمانان تنبیه شوند. اموال کاروان را هم مسترد با شترهای آنها که چپاول کرده‌اند تاماً کاملا به‌آنها بفرستید. شاه به‌جای آنکه در این کار به‌استبداد و استقامت مفطور خود پایداری کند به‌امین‌الملك فرموده بود «من می‌دانستم برای سرحد نشینان خراسان ترك عادت محال است. باید طرفین را به حال خود گذاشت» سپهسالار به رأی و سلیقهٔ شاه موافقت کرد.

تجاوز دولت روس به سرحدات خراسان

چندی نگذشت که اقدامات دولت روس صدق مقال امین‌الملك را ثابت کرد. در ماورای خزر مصمم پیش رفتن شدند و به‌عنوان تأمین آن نواحی ظرف و مظروف از دست رفت. ترکمانان و اراضی‌ترکمان نشین را تصاحب کردند. عجب اینکه سفیر انگلیس محرمانه و به‌طور نصیحت می‌گفت: «دولت ایران نباید حقوق خود را درآن سمت ساقط کند. در حفظ خود عجز دارید. باری روی موافقت و تصدیق به اقدامات روس ننمایید.» سپهسالار در این هنگام به‌توسط یحیی‌خان

معتمدالملك برادرش، فریفتهٔ حمایت روس شده، به‌وعدهٔ دروغ‌سفیر دولت مشارالیها، که ایران هم در فواید اقدامات روس سهیم است، شاه را برآن داشتند که نصیحت خیرخواهان نشنود، حق خود را در آن سمت پرتست نکردند سهل است، از رسانیدن آذوقه و مایحتاج و هرگونه مدد معنوی دریغ نداشتند. همینکه روس در آن صحرا استیلا یافت به‌شاه تکلیف کردند محرمانه و بی‌اطلاع دولت معاهد یعنی انگلیس تعیین سرحد شود. شاه ملتفت شد که وعده‌های سفیر روس همانقدر دروغ بود که پیشبینی و مآل‌اندیشی امین‌الملك صادق‌آمد. عیب قرارداد مخفی سابق هم که در جهت استراباد و رود اترك به توسط یحیی‌خان گذشته بود روی دایره افتاد و به‌تدبیر دقیقه با یك درجه ضرروزیان قرار داد تعدیل شد.

عزل سپهسالار ۱۲۹۷

بالجمله سپهسالار در عین سرگرمی به‌خصوصیت و اتکای به‌سفارت روس و تمهید اسباب صدارت مجدد خود فاقد کل مقامات و از همهٔ مشاغل معزول گردید. امین‌الملك که‌مبلغ احکام عزل او بود واو را به‌حکومت قزوین فرستادند. میرزا سعیدخان‌مؤتمن‌الملك را از ارض اقدس احضار و مجدداً به وزارت امور خارجه نصب فرمودند. ریاست قشون را شاه خود به‌عهده گرفت و ترتیبی مقرر شد که هرچه از اعتبارات و افتخارات عسکریه کاسته است تلافی شود.

فتنه شیخ عبیدبن طه ۱۲۹۷

فرصت این امتحان از دست رفت و فتنهٔ شیخ عبیدبن طه در نواحی ارومی ظهور کرد. حواس شاه و وزار یکباره به‌این غائله متوجه و مشغول گردید. از طرف همایونی ملفوفه[ای] به‌خط امین‌الملك به عنوان کامران میرزا نایب‌السلطنه صادر شد، مضمون آن‌که ریاست قشون ایران همانطور که اعلان کرده بودیم باشخص همایون خودمان است. نظر به‌اشغال کلی که پیش آمد شما را که لقب نایب سلطنت دارید در ریاست قشون از جانب خود قرار می‌دهیم. نایب‌السلطنه وزیر جنگ شد و تمام قوای دولت به‌دفع فتنهٔ اکراد و شیخ عبید

مشغول گردید. شرح واقعه البته درتواریخ مضبوط است[۱]. نگارنده سبب و باعث را که هم از سهو و خطای حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار ناشی است علی‌الاجمال درج می‌کند. در مسافرت شاه به فرنگستان که عبور موکب همایونی از آذربایجان بود سپهسالار از میرزا فتحعلی‌خان صاحبدیوان که وزیر نظام و کارگذار آذربایجان بود آزرده شد و همین رنجیدگی سپهسالار به‌کارگذاران مظفرالدین میرزا ولیعهد وسیله و بهانه داد تا در کار صاحبدیوان اسباب تخریب چیدند و چندی نگذشت که اوباش شهر تبریز شوریده به خانهٔ صاحبدیوان‌داخل و اثاث و اسباب‌منزلش را تاراج نمودند. صاحب‌دیوان پس از این واقعه و استنباط نامساعدی ولیعهد به شخص خود از خدمت آذربایجان استعفا نموده به‌طهران آمد و سپهسالار رضاجویی ولیعهد را به صلاح دولت و مملکت رجحان داده به خلاف حکم شاه نگذاشت برای آذربایجان پیشکار و کارگذاری از طهران معین شود. به اختیار ولیعهد واگذاشتند و آن اوقات میرزا احمد منشی‌باشی در حضرت ولیعهد از دیگر خدمه و اصحاب بیشتر تقریب داشت و کلیات امور به او راجع می‌شد. کفایت کار مملکت را به واجبی نتوانست. حکام جزو آذربایجان بازار را آشفته دیدند، بی‌لجام به میدان افتادند معین‌الدوله احمدمیرزا که در ارومی حکومت داشت به عشرت زرزا و آقایان آن طایفه تعدیات ظالمانه کرد. جماعتی به تبریزآمده و در اصطبل ولیعهدمتحصن و از جورمعین‌الدوله‌دادخواهی کردند. از طول توقف و درازنفسی خود جز گند سرگین و غبار کاه و طعن و دشنام گاه و بیگاه ثمری ندیده آیسأقانطاً به خانهٔ خود برگشتند. در ساوجبلاغ مکری هم آیین حکمرانی از منهج و میزان اعتدال دور بود، خاصه در تجدید حکومت که آقا شاهزاده کشیکچی‌باشی با رؤسا و آقایان عشایر به خشونت و جور معامله کرد و بی‌موجبی خواست حمزه آقای منگو را در عمارت حکومتی دستگیر و اسیر غل و زنجیر کرده حمزه و کسان و اعوان او پس از کشتن و زخمی کردن چند تن ازگماشتگان حکومت راه صحراگرفته و برای شیخ عبید که از دیرگاهی داعیهٔ سلطنت اکراد داشت فرصتی به دست آمد. از

۱. نگاه کنید به «شیخ عبیدالله کرد و عباس‌میرزا ملک‌آرا» به‌قلم حسین سعادت نوری در مجلهٔ یادگار، سال پنجم شمارهٔ ۱ و ۲.

حدود ارومی تجاوز کرد و به قتل و غارت دست گشود و در این سال از سهو و خطای سپهسالار افواج پیاده و توپچی و دسته‌جات سوار آذربایجانی همه به‌ممالك دیگرمأمورشده میدان را برای اکراد متمرد به کلی باز و بلامعارض گذاشته بودند. روش کار بدواً طوری خلق ایران را مضطرب و عاجز کرده بود که حتی در طهران ورود و فتوحات اکراد را منتظر نشسته بودند چرا که قوهٔ دفاعیه در همه‌جا ضعیف یا معدوم صرف بود، شاه دمی آرام نگرفت و چند ماه متوالی روز و شب اوقات خود را به حاضر کردن افواج و مهمات و فرستادن نقد و جنس و تسویهٔ امر و تسکین فتنه صرف می‌کرد. امین‌الملك و امین‌السلطان هرشب در دربار مقیم و به‌انجام و اجرای اوامر شاهانه مشغول بودند تا کردها مغلوب شدند و مختصر اطمینانی حاصل شد.

میرزا حسین‌خان مشیرالدوله به وزارت آذربایجان منصوب می‌گردد

مناسب دیدند حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله را مجدداً با لقب سپهسالاری به آذربایجان بفرستد و اختلالی را که فی‌الحقیقة خود او باعث شده بود به دست او اصلاح شود. حسنعلی‌خان وزیر فواید نیز که چندی قبل از طول ایام بیماری و بیکاری به جان آمده رخصت رفتن به گروس و وارسی به امور ملکی و خانگی خود یافته بود به حکم تلگرافی فوج گروسی جمعی خود را برداشته از راه صاین قلعهٔ افشار به ساوجبلاغ مکری رفت. قصهٔ اکراد و خیال شیخ عبید و موجبات حدوث فتنه و اسباب خذلان او و اکراد را در این اوراق بخواهیم شرح دهیم از مطلب خود دور می‌افتیم. سپهسالار وقتی رسید که اصل غائله مرتفع شده بود. در تأمین آقایان و رؤسای عشایر آن نواحی که با شیخ موافقت و با دولت مخالفت کرده بودند مطابق دستوری که از جانب شاه به سپهسالار مرقوم می‌شد قرارهای مقتضیه داد. خود تبریز رفت و میل و ارادهٔ همایونی آن بود که سپهسالار را در کار آذربایجان و خدمت ولیعهد دولت ابقا کند و به دستیاری او امورملکیه وعسکریهٔ آن مملکت‌که از ترتیب ونظم دورافتاده مستوجب توجهات کامله و اصطلاحات عمده بود انتظام پذیرد. و نیز مقرر داشتند که حسینعلی‌خان وزیر فواید در ساوجبلاغ‌که به‌حدود عثمانی و به عشایرکرد مخلوط است حکومت‌کرده مفاسد حاصله از عدم اعتنا

و قصور مراقبت کارگزاران پیش را رفع و جبران نماید. سپهسالار به ذرایع و ضراعات از اختلال مزاج مملکت آذربایجان و اغتشاش بنیان قشون آن طرف و تعطیل حقوق سنواتی نوکر آنجا می‌نوشت و این علل راکه ناشی از سوی ترتیبات خود او در وزارت جنگ و ادارهٔ امور آن ملك بود بی‌خجالت شرح می‌داد. خلاصه اینکه شش ماهه مواجب پیاده و سواره و توپچی که عادتاً به خرج دستورالعمل ولایات منظور می‌شد و محض توسعهٔ دایرهٔ تصرفات و لزوم اقتدار و اختیار سه‌ماهه از آن را قرارداد دریافت و به‌توسط رؤسای نظام بعد از دیدن سان بپردازند و سه‌ماههٔ دیگر از مالیات ملزمی کسان نوکر محسوب شود. وجوه مزبور از محل مأخوذ شده به مصارف دیگر رسیده بود و حق نوکر معوق مانده و همین ادعا و طلب بهانهٔ تازه در بی‌پایی و پریشانی کار قشون شده لاجرم به کار آذربایجان اهمیت بسیار می‌گذاشت و حق داشت چرا که فی‌الحقیقة از هر جهت اوضاع آن مملکت شوریده و از نظم طبیعی دور افتاده بود.

شاه از وضع قشون نگران است

شاه مکرر می‌فرمود که ظهور فتنهٔ اکراد برای ما درسی است که از خواب غفلت جسته ملتفت شدیم که نه قشون داریم نه مهمات قشونی و با همهٔ مصارف عمده و پولهای گزاف که برای اسلحه و لوازم قورخانه از کیسهٔ دولت رفته است سلاح قشون ایران ناجور و مندرس و در مقابلهٔ دشمن ناقابل است، مهمات قورخانه همان اسباب کهنه است که از زمان محمدشاه و حاج‌میرزا آقاسی به‌جا مانده. باید از امروز غفلت گذشته را تلافی و اصلاح امر قشون را تدارك کنیم و بارها به امین‌الملك فرمایش می‌شد در حضور همایون محصلی و مراقبت کند که لدی‌الفرصة این تکلیف واجب فوت نگردد. همینکه خبرهای آذربایجان را روزنامه‌های تلگرافی اردوها که به نقاط سرحدیه رفته بودند حصول امنیت و آسایش را محقق کرد و از کار اکراد بکلی فراغت حاصل شد شاه به امین‌الملك فرمود: «فردا صبح زود دوات و قلم و کاغذ و دفتر خود را آماده‌کن شروع به تنظیمات قشونی و دستور اصلاحات این مهم نوشته شود.» حسب‌المقرر امین‌الملك از اول صبح حاضر شد و تا شاه از حرمخانه بیرون آمد او را

به خلوت طلبیده تفصیل افواج پیاده و توپچی و دسته‌های سوار را که از دفتر لشکر تشخیص کرده بودند به دست گرفت. بدواً چند سردار معین کردند و بالمناسبه افواج سواره و پیادهٔ توپخانه آنرا شمردند. پس از آن فوج و دستهٔ سواری که از تناسب اردوها و دوایر سرداران دورافتاده بود به اشخاص بیکار نامزدکرده می‌فرمود «فلان از بیکاری پریشان شده است به این فوج مشغول شود.»

میرزاعلی‌خان امین‌الملك در کار قشون اظهار نظر می‌کند

میرزا علی‌خان امین‌الملك به شرط ادب سراپا گوش بود و آنچه به لفظ پادشاه تقریر می‌شد می‌نگاشت تا کار تمام و اوراق پرداخته شد. به امین‌الملك خطاب فرمود که ترتیب خوبی دادیم و بر این اساس قشون نظمی پیدا می‌کند. امین‌الملك جسارت کرده معروض داشت که سابقاً کل عساکر ایران را به سه سهم منقسم فرمودید و سه نفر از اکابر به سرداری معین بودند. نتیجه آن شد که در میدان مشق‌طهران تقدم و تأخیر ورود و خروج را بهانه کرده به یکدیگر آویختند. حالا به‌ده قسمت بخش کرده‌به علاوه‌افواج متفرقه‌را نانخانه‌و حق‌السکوت مردم بیکار معین می‌کنند البته همین مختصر انتظام هم از میان می‌رود و جز اسامی سرکردگان چیزی بجا نمی‌ماند. همه منتظرند که در استحکام مبانی و استقرار معانی قشون از خاطر روشن شاهنشاه چه فکر بدیع و طرح نو بزاید. اینها که مقرر شد به اصول عسکریه معنی نمی‌دهد سهل است، بالبداهه مخل انتظام است. بحمدالله در مطالعهٔ اخبار عالم و روزنامه‌های فرنگستان مطلع بودید که سایر دول مبنای خدمت عسکریه را بر چه اساس متین نهاده‌اند، دو نوبت هم خود به فرنگ تشریف‌فرما شدید مسموعات را به‌رأی‌العین دیدند. باز امروز بد را ده یا صد قسمت کنید، ده یا صد سهم بد دارید و به‌تعددقباحت رسوایی بیشتر است. این سخن در شاه گرفته ساعتی متفکر شدند و اوراقی که تحریر شده بود در جیب‌گذاشتند. از آنجا می‌توان‌شناخت که افکار ناصرالدین شاه به عمق کار و اساس عمل راه نداشت و به تصرفات صوری قانع بودو مصلحت دولت و مملکت را فدای ترضیه و تلطیف اشخاص می‌خواست. اگر در اطراف خود و در طبقهٔ وزرا مردم آگاه و ناصح مشفق می‌داشت و از چند زبان یك سخن درست

می‌شنید، متحمل بود موافقت نموده بـه اصلاحات اساسیه پردازد. دریغ اگر هم یك دو تن سخن درست می‌گفتند به مقالات سپهسالار عطف می‌شد که گفته‌های موزون او را رفتار او تکذیب‌کرد و شاه‌باور نمی‌داشت اصلاحات ملکیه و عسکریه در ایران ممکن‌الاجرا باشد. باز به سر مطلب برویم که تردید و سکوت شاه در تنظیمات قشونی نایب‌السلطنه را در وزارت جنگ استقلال می‌داد. این شاهزادهٔ‌جوان به اجمال ظاهر و لطف مقال‌می‌توانست برای پدرتاجدارخود بهترین اسباب خدمت شود. بدبختانه تمام هوش و استعداد او به خلاف حق استعمال می‌شد و به رفتار حاجی میرزا حسین‌خان سپهسالار تـأسی داشت بی آنکه در محاسن و فضایل نیز به او اقتفاکند. به ظاهرسازی و نقش‌و نگار شاه را می‌فریفت و به تمهید اسباب، توجه شاه را به خود منعطف می‌کرد. در این فرصت سلطان مسعود میرزاظل‌السلطان عساکر ولایاتی را که به آنها حکومت داشت و معادل‌ثلث قشون ایران بود به خود اختصاص داد و چون با مستوفی‌الممالك و امین‌الملك خصوصیتی محکم کرده بود مقاصد خود را در دربار طهران به خوبی پیش می‌برد.

اتکای شاه به مجلس شوری

شاه در این اوقات مجدداً شوری و مجلس وزار را تقویت می‌کرد و می‌خواست عدم اطمینان و نگرانی خاطر خود را از کارگزاران دولت به وسیلهٔ مجلس علاج کند. مثل زمان گذشته امور مهمه را به شوری حواله می‌فرمود و به تعداد اعضا و ارکان مجلس افزوده می‌شد که شاید تعداد افکار بهتر مصلحت‌بینی کند و کارها مقرون به صحت و درستی بگذرد. امین‌الملك به شاه عرض کرده بود که برحسب عادت، وزرا و کارگزاران دولت، مأموریت حقیقی و تکلیف اصلی خود را در انتفاعات‌و مداخل شخصی دانسته‌اند، تا مقدورشود میل‌و مصلحت خود را ترك نمی‌کنند که به صلاح و صرفهٔ دولت بپردازند.

به توصیهٔ میرزاعلی‌خان امین‌الملك مجلس شوری منحل و مجلس جـدیـدی مرکب از عدهٔ محدودی از درباریان طهران تشکیل می‌گردد

توقع فایده از چنین مجلس که همه مدعی نظم و دشمن تربیت‌انـد

چنان است که از مرض علاج پرسیدن و از سم تریاق خواستن. باری از رجال دولت چند نفری که به غیرت و جانسوزی ممتاز و به فهم حقایق و معانی کار نزدیکتر، آلایش ایشان به مشاغل دیوانی کمتر باشد انتخاب فرمایند و آنها را از شر و ضرر وزرای مشغول ایمنی دهید که بتوانند عیب و فساد کار را معلوم و از غلطکاری جلوگیری کنند. شاه این رأی را پسند فرمود و دستخطی صادر کرد که مدلول آن تفویض تمام قوای سلطنت به یك مجمع از نوکرهای امین و غیور و صدیق بود و آنها را که دخیل و مشغول خدمات بودند به این عنوان از مجلس شوری معاف داشتند که از مشاغل مختصر باز نمایند و اوقات ایشان مطلقاً صرف خدمات مرجوعه باشد و در موارد مقتضیه که حضور آنها به مجلس ضرور شود دعوت شوند. اعضای این مجلس چند نفر بودند از منتخبین دربار طهران وکسانی‌که همیشه درحضور شاه و محافل خودشان دم از غیرت و حمیت و شاه‌پرستی و وطن‌دوستی وصداقت‌و درستی می‌زنند، مثل علاءالدوله محمد رحیم‌خان و ناصرالملك‌محمودخان ونصیرالدوله میرزا عبدالوهاب‌خان وامین‌السلطان آقا ابراهیم و مخبرالدوله علیقلی‌خان ومعاون‌الملك میرزاعباس‌خان. شاه با حضور این اشخاص دستخطی را که مرقوم داشته بود به امین‌الملك سپرد و قرائت کرد. به لفظ همایون «اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» فرمود و امین‌الملك را اجازه داد که در مجلس به کمال آزادی مصلحت دولت و صرفهٔ مملکت موجبات ترقی و اسباب نظم عمومی را بگویند و موانع را بی‌ملاحظه و پرده‌پوشی به عرض برسانند حتی از شخص پادشاه درحصول این مقاصد امتناع و اهمالی تصور کنند صریح عرض کنند و شاه را به مصلحت خود ملتفت نمایند. همینکه از پیش شاه بیرون آمدند به‌جای آنکه شکرانهٔ مساعدت و موافقت پادشاه به اصلاحات مملکت گفته شود و به فخر وشرف خود ببالند که درمیان همهٔ‌مردم ایشان به‌وکالت مطلقهٔ دولت انتخاب شده‌اند و به پاس و سپاس این مقام جداً از پی کار بروند و ثمرات دولتخواهی خود را در مقابل حسن ظن شاه عرضه دهند به امین الملك اعتراض و پرخاش کردند:

«دیگراین چه رنگ بود، در تمام وفنای ماها وسیلهٔ از این

نغزتر چه می‌شود که با پسرهای شاه و وزرای بزرگ در افتیم عالمی را با خود دشمن کنیم در ایـن مملکت کجا امکان دارد حـق گفتن و مصلحت بینی کردن مگـر خود شاه نمی‌دانـد عیب در کجا استو از کیست؟ می‌خواهند ما را سنگ روی یخ و شاگـرد اتو کش کنند.»
امین‌الملك گفت: «مگر شماها نبودیدکه در خدمت‌شاه و درهرمجلس‌و محفل‌آه سرد می‌کشیدید برای مصلحت دولت می‌سوختید، به مال و جان و عرض و ناموس در کار وطن آمادهٔ جهاد بودید. امروزکه‌شاه به این مقام آمده‌است مأیوسش نکنید. از اغراض شخصیه خالی شوید. با نیت خالص پیش بیایید. اگر از شما موافقت دیدید رشته را محکم بگیرید و این شأن و مقام را برای خود محفوظ دارید. اسم بزرگ‌و زندگی جاوید خواهید یافت که به اتفاق چند نفر کار مملکت ایران راست شد. پریشانیها به‌نظام آمد چنانکه‌شاه همراهی نکردو ازآنچه در این دستخط مندرج است نقض و نکثی مشاهده گردید بـه علت بی‌هنری و لاف‌زنی آلوده نشده و در پیش شاه زبان شما دراز و روی سفید می‌ماند.» قدری به یکدیگر نگاه کردند و ساعتی به سکوت و تفکر گذشت. ناهار خوردن و قلیان کشیدن هم بهانهٔ طفره بود.

نصیرالدوله که در اشعار و قصص تبحری داشت مجلس را به مقالات خود می‌آراست، بالاخره گفتند: «فردا زودتر حاضر می‌شویم و به فرصت در این تکلیف مشکل و موقع باریك حـرف می‌زنیم.» ناصرالملك گفت: «البته بی‌طرح و ترتیب صحیح به وجود مجلس نمی‌توان قایل شد، فکر درستی باید کرد، مجلس اول به این صورت منقضی گردید. امین‌الملك و امین‌السلطان که فی‌الحقیقت چشم و گوش شاه بودند به حضور همایون رفتند و مناسب ندیدند ماجرا را به شاه عرض کنند.

آغاز کار مجلس جدید

روز دیگر ارکان مجلس مجتمع شدند و هر یك مقالهٔ دیـروزی را آبدارتر و مهیب‌تر تقریر نمودند. معاون‌الملك گفت: «خبر همین مجلس دیروز ما و این دستخط که به نایب‌السلطنه و مستوفی‌الممالك و وزیر امور خارجه رسیده بود تغییر حالت داده. انگاره کارها را طوری گرفته‌اند که یك هفته مجلس ما برقرار نماند و از حالا در پی

تخطئه و تخریب ما افتاده‌اند.»
امین‌الملک گفت: «کدام مخرب ازخودتان برای مجلس حاضرتر ازساعت اول به تردید و وسواس افتاده‌اید. تضییع وقت شاه وخودتان گناه است. اگر راستی مرد میدان نیستید بروم به شاه عرض کنم از شما منتظر فایده و ثمری نباشد.» مخبرالدوله از جاجست که به این زودی شاه را مأیوس کردن درست نیست چرا دستهای خود را ببندیم هیچ‌چیز از حیز امکان بیرون نیست باید نشست و گفت و شنید و قراری داد. نصیرالدوله مناسب مقام شعری خواند. ناصرالملك به تقویت قول امین‌الملك و مخبرالدوله تقریری کرد. دیگران ساعتی به هم نگران و در بهت و سکوت بودند. قلیان و قهوه دور زد. سرفه‌های آبدار عالم بی‌صدایی مجلس را تغییر داد. علاءالدوله به زبان آمد که چه ضرر دارد قدرت خودمان را امتحان کنیم، در چند مسئله به حضور شاه فهرست بفرستیم. رأی ما را ممضی داشتند چه بهتر و اگر رد کردند به آبرومندی خود را کنار می‌کشیم مثلا در دوایر دولت غلطکاری بسیار است مردم ناقابل نامناسب در سر کارها بسیارند، در این باب شرحی بنویسیم و ببینیم از شاه چه قسم همراهی می‌شود. امین‌الملك گفت به مدلول دستخط همایون مراجعه نموده درست ملاحظه کنید که از معنی و مقصود دور نیفتاده باشید. ناصرالملك و مخبرالدوله هم مؤکد این قول گفتند: «بدواً در آنچه به مجلس محول می‌شود به دقت و صحت کار بستن مقدم است تا بـه مطالب دیگـر پرداختن.» بالجمله در این مجلس وچند مجلس دیگر به‌همین تردیدات گذشت و آنچه از طرف همایونی به مجلس می‌رسید به اهتمام امین‌الملك معطل نمی‌ماند، بی‌آنکه از ارکان مجـلس همتی و تـوجهی مصروف باشد.

در این بین از حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار عرایض رسید اهمیت کار آذربایجان را از ملکی و قشون بیشتر وانمود کرده، برای قراردادو ترتیبات آیندهٔ آن مملکت ضروردیده بودکه درخدمت‌ولیعهد به طهران بیاید. شاه مسئله‌رابه‌مجلس وزرا حواله‌فرمود. بااینکه نایب‌السلطنه ازاحضار سپهسالار اکراه داشت و می‌ترسید آمدن او مقامی راکه دروزارت جنگ گرم کرده است‌تنگ کند، وزرا به‌رعایت میل خاطر پادشاه ازآمدن سپهسالار به‌طهران امتناع نکردند و احکـام

تلگرافی هم به‌احضار ولیعهد وسپهسالار صدور یافت و به‌زودی به طهران رسیدند.

سپهسالار می‌خواهد امور آذربایجان را مستقل نماید

فهرست سپهسالار در امور آذربایجان و تعهد خدمت آنجا مفصل بود و اجمال آنکه می‌خواست آن مملکت از ایالات موضوعه و ممتازه باشد. دربار طهران به وجهی به‌امورمالیه‌وملکیه و عسکریهٔ آنجا مداخله نکند. دستورالعمل‌مالیاتی وصورت‌جمع وخرج‌را به دفترخانهٔ‌طهران نفرستد. ادارهٔ‌قشون‌آذربایجانی‌ازهرگونه حکم‌وتصرف وزارت‌جنگ ایران مستثنی شود. ژنرال قنسولهای دول متحابه مخصوصاً به تبریز مأموریت داشته‌باشند بی‌آنکه سفرای مقیمین طهران ووزارت امور خارجه دولت را به کار آنها تصرفی باشد. فهرست مزبور را در مجلس وزرا نپسندیدند و محمدرحیم‌خان علاءالدوله‌خدمت آذربایجان‌را تقبل کرد و مقارن این‌حال که اسکندر دوم‌امپراتور روس به صدمهٔ‌نارنجك زمرهٔ نهیلیست کشته‌شده‌بود شاه سپهسالار را به‌تبلیغ تسلیت‌وتهنیت به‌دربار روس مأمور نمود.

ناصرالدین‌شاه ولیعهد را موقتا در طهران توقیف می‌کند

ولیعهد درطهران توقیف شد واقعهٔ اکراد واختلال مهام آذربایجان ساحت ولیعهد را در خدمت شاه غبارآلوده و مکدر داشت و مکرر در حضور همایون سخن از توقیف دائمی اودر دربارطهران می‌رفت که مقام ولایتعهد اقتضای آن دارد در پایتخت بی‌آلایش هیچ مشغلهٔ دولتی مقیم بوده، به مجاری امور واحوال واقف و به‌عوالم نوکرهاورجال دولت عارف شود. ازجانب بردران هم‌درکدورت خاطر پادشاه‌ازولیعهد وقصور اطلاع وکفایت‌او اسباب مختلفهٔ خارجی درکاربود. سپهسالار سفارت فوق‌العادهٔ خودرا به‌خوبی انجام داد، پس‌از ورود به‌طهران ایالت خراسان را استدعا کرد. مستقلا والی وفرمانفرمای آن مملکت شد. علاءالدوله نیز درآذربایجان به‌یك درجه‌موفق به‌اصلاحات شده، کار مطالبات معوقه وحقوق سنواتی قشون آنجا راقطع وفصل نمود.

شاه از سر تقصیرات ولیعهد می‌گذرد

شاه به‌مزید استقلال علاءالدوله که‌لقب امیر نظامی یافت، مصمم شد که مظفرالدین میرزا ولیعهد، عیال واتباع‌خودرا از تبریز به طهران آورده و حکمرانی کرمان درادارهٔ اوباشد. ولیعهد این‌حکم راموهم خلع‌خودازمقام‌ولایتعهد دانسته از در ضراعت وزاری برآمدو به‌انابت واستغفار عمامضی ملتزم گردید که با امیر نظام معناً موافقت نموده، مداخلات شخص خود واطراف وتبعه‌را درامور جزئی وکلی آذربایجان متروك دارد و به معاودت تبریز مجاز وبه‌این صوب روانه‌شد.

حسنعلی‌خان گروسی با خدعه و نیرنگ فتنهٔ حمزه آقای منگور را خاتمه می‌دهد

حسنعلی‌خان وزیر فواید که درحدود ساوجبلاغ به انتظام اطراف و تامین عشایر ودفع اشرار اقامت داشت، درمقابلهٔ حمزه‌آقـا رئیس عشیرت منگور واعوان او در مانده شده، از درمکر و خدعه بر آمده به وسایل و رسایل بااو طریق ملاطفت گشود واورا به‌کلام‌الله‌مجید مهر کرده و ایمان مغلظه اطمینان داد و به نزد خودخواست، حمزه‌آقا مطمئناً به‌اردوی‌حسنعلی‌خان‌آمد و به‌خیمهٔ‌او واردشد. درعین‌و بین‌مهر بانیها، برحسب مواضعه [ای] که از پیش ممهد داشته بودند، حسنعلی‌خان برخاست و به‌خیمهٔ دیگر رفت. یکباره ازپس‌خیمه چندتیر تفنگ‌گشاد دادند. حمزه و کسانش مجروح و فراشباشی حسنعلی‌خان هم که در آن چادر بودکشته شد. این شیدشوم وکید مذموم که‌به مذهب امرای‌ایران مباح‌ومرسوم‌است و ازمقولهٔ بدقولی و نامـردی شمرده نمی‌شود، در پیشگاه شاه موقع استحسان پذیرفت.

فوت حاج‌میرزا حسین‌خان سپهسالار اعظم در مشهد ۱۲۹۸ قمری

حاج‌میرزا حسین‌خان سپهسالار اعظم از مشهد مقدس عزیمت‌کلات ووارسی به‌امور قراول و مستحفظین وابنیه وقلاع‌آنجا کرده مزاجش منحرف ودر معاودت به‌ارض اقدس بدرود زندگانی کرده[۱] از جانب شاه به سیرهٔ جاریهٔ حقوق وراثت اثبات و در اموال او استیفا سهم‌کافی و حظ‌وافر فرمود، خانه و اسباب خانهٔ اوهم‌به ضبط دیوان اعلی‌رفت.

۱. در سن ۵۷ سالگی.

یحیی‌خان برادرش را بالوراثه مشیرالدوله لقب دادند. مستوفی‌المالك را ریش سفید و وقع و وقر مفطور طبعاً رئیس مطلق کرده است. برای آقا ابراهیم امین‌السلطان نیز مشاغل و رجوعات در تزاید است.

با وساطت میرزاعلی‌خان عواید گمرکی متمرکز می‌گردد

ادارهٔ گمرك ایران‌را نیز ضمیمهٔ سایر مشاغل نموده، چون باامین‌الملك اظهار موافقت می‌کرد، به‌توسط اوشاه رابه‌این‌مقام آوردند که تفرقهٔ گمرکها و آنچه را که درعداد وجوه گمرکی است وحکّام ولایات مداخله می‌کردند کلیه به‌اداره گمرك جمع‌شود. ازاین راه به دولت ضرری وارد آمد که در ولایات به‌عنوان گمرك موضوعی‌ازجمع حکومت مبلغی تخیف بردندو امین‌السلطان برگشت ازولایات را به صورت‌اضافه‌در نظرشاه‌خدمتی به‌خرج داده و به‌قوت‌شخص او و تقربی که به‌حضورشاه داشت مستأجرین وعملهٔ گمرك درهمه‌جای ایران به‌هرگونه تعدی و ظلم‌دست یافتند وبدعتها در رسوم گمرکی و راهداریها رواج گرفت. حتی به هیزم و زغال و چوب و تخته تحمیلات گذاشتند.

به بذر و حبوبات و سایر مایحتاج چندان بار گمرك سنگینی کرد که رعایا و کسبه در معاملات آنها به تقلیل پرداختند. شاه چون حساب نمی‌دانست و جهات انتفاع به‌شخص اومجهول بود، در عمل گمرك‌هم مثل عمل ضرابخانه فریب خورد.

ناصرالدین‌شاه ازروی جهل‌مسکوکات طلای ممتاز خزانه‌را باأشرفیهای ناسره تعویض می‌کند

از عجایب حال ناصرالدین شاه که‌قابل ثبت و مستوجب عبرت استاینکه در خزانهٔ خود مبلغی باجاقلو داشت واین مسکوك کهنه در میان سایر مسکوکات طلای دول به‌پاکی طلا معروف وممتاز است.

روزی تمام باجاقلوهارااز خزانه بیرون آوردند که‌به‌ضرابخانه ببرند و به‌تومان ایرانی‌تبدیل شود. خواص خلوت شاه جسارت کرده معروض داشتند که برای ذخیره همین‌مسکوك باحسن صورت وصحت معنی بهتر است و چه داعی شده است خرج تبدیل سکه بدهید و با عدم احتساب دارالضرب باجاقلو راتومانی کنید وندانید که عیار

واقعی و حقیقی آن چیست. شاه جواب داد که با امین‌السلطان حساب کرده‌ایم شش‌هزار اشرفی عدداً افزوده‌می‌شود. گفتند: «درصورت کسر وزن عیب وعیار ازتکثیر عدد منفعتی نخواهید برد.» شاه ملتفت نکته نشد.

باجاقلوها یکجا به‌خانهٔ امین‌السلطان رفت وعوض آن اشرفی ناسره و مغشوش از منافع پول مس که بی‌حساب سکه می‌کردند، به‌شاه دادند. عیب عیار بی‌اعتدالی گمرك در معاملات عمومیه ضرر خودرا آشکارکرد وآنچه تجار ازتنزل پول ضرر بردند به‌قیمت امتعه افزوده شد، یاوجوه امانات مردم را که نزد آنها بود به‌دعوی افلاس بردند نرخ اجناس واسعار، مأکولات وضروریات طبعاً بالا رفت وواحدی‌را قدرت آن نبود که باعث این‌ضرر شایع را به‌زبان بیاورد.

وقایع تازه در حرمخانهٔ سلطنتی

ونیز درحرم پادشاه زبیده خانم گروسی که‌سابقاً به‌سبیل اجمال از حال او اشارت رفت، رئیس قهوه‌خانه و متصدی خدمات شخصیه و مخصوصاً ناصرالدین‌شاه شد وچندان توجه شاه رابه‌خود جلب کردکه باپستی رتبه و سمت کنیزی‌و بااینکه درعدادجواری و همخوابگان شاه نبود، باخواتین بزرگ و محترم حرم دم ازبرابری می‌زد، بلکه برهمه برتری می‌جست. درمکر و حیله چاچول ودروغ جادویی و دستان خدعه وچاپلوسی، نادرهٔ زمان و مادرشیطان بوده مذاق ومزاج شاه‌را به‌خوبی شناخت و آنچه راکه دربیرون آقا ابراهیم قالب زد او در اندرون پرداخت و این‌دوآفت شبانروزی،روز وشب شاه را از تکالیف سلطنتی غافل داشت.

بالمثل چندی شاه به‌گربه‌هایی که‌زبیده زبده کرده بود مشعوف ومشغول می‌شد مجازگویان چربك زن‌چرب زبان که‌در خلوت‌شاه‌بودند اشتغال شاه را به گربه کریه نمی‌شمردند سهل است که به چندین پیرایه‌ها رکالت آن را کتمان وحب‌الهرةمن‌الایمان مـی‌گفتند تـا در سفرها قفس گربه‌ها حمل‌ونقل و دردفترخانهٔ دولت صرف طعمه و مواجب للهٔ‌گربه ازصیغ معموله‌شد. این مرحله‌قباحت که‌پیموده‌وعشق گربه سرد شد، طفل رضیع برادر خود را که جوهر کثافت و چکیدهٔ چرك و عفونت بود به اندرون حرم‌آورد. وقتی است که پس از چندین

سال قطع ولادت از زوجات پادشاهی نخست یکی از اخوات مجتمعه، که پیش از مسافرت فرنگستان داستان عشق او را یاد کردیم دختری آورد. همه گفتند شاهزاده نیست سترونی و عقیمی سنوات برآن شاهد بود. پس‌از دوسال آبستنی دوشاهزاده خانم که درسلك اتباع حرم بودند، لوث‌تهمت را ازدامن‌عصمت مخدره شست، دیگر جواری به آوردن بنین وبنات قوهٔ توالد شاه رااثبات کردند.

علاقهٔ شدید شاه به زبیده‌خانم گروسی و برادرزادهٔ او ملیجك

اما شاه‌را مهرزبیده‌خانم‌گروسی‌که امینه اقدس‌لقب یافته‌بود، ازتوجه وتفقد به‌اولاد خودمنصرف وسرگرم برادرزادهٔ مکروه مهوع اوکرده بود.

ناصرالدین‌شاه‌خلقت لطیف‌داشت. طبعش‌نظیف وازپلیدی‌وناپاکی نفور و به‌پاکیزگی اهتمام‌می‌کرد. قوهٔ شامه وحس زکی‌این پادشاه از مسافتی معلوم‌می‌کردکه‌کسی سیر یاپیاز خورده،یابعداز غذا دست وروی خودرا باصابون‌نشسته است. باچنین طبع‌نازك‌و نظیف به‌هرگونه کثافت آن طفل ناپاك متحمل‌بود. اما راز ازپرده بیرون نیفتاده و در خارج گفتگویی ازاین بازیچهٔ متعفن نمی‌شد، یامتملقین‌خلوت شاه‌را به‌قصهٔ محمود و ایاز ونظایر آن جرئت دادند. قباحت این کار راکه خود به‌یك اندازه ملتفت بود ازنظرش بردند. طفل را از حرمسرا بیرون آورده گاهی آفتابی می‌کردند وچندان مکروه بود که متملقین خلوتی نمی‌توانستند در مدیح او و تحسین‌سلیقهٔ شاه لفظی وعبارتی پیدا کنند، در حرمخانهٔ شاهزاده خانمها وخواتین محترمه بـه‌ملامت شاه برخاستند که‌این چه مشغلهٔ زشت وبازی قبیح است که به‌هیچ صورت تعبیر وتأویلی نمی‌پذیرد. اگر به‌خـلاف تـربیت و تکلیف بخواهید مشغول پرستاری اطفال‌شوید، کودکان نو آوردهٔ شما به‌توجه مستحق‌ترند. لجاج فطری شاه وکراهتی که ازنصیحت و موعظه در مزاجش پیدا شده‌بود، از اعتراضات خواتین به‌مهر وعشق برادرزادهٔ امینه‌اقدس افزود و ازافضل اوقات شبانروز شاه قسمتی مشغول این طفل شد.

اصل و نسب ملیجك

نام او غلامعلی لقبش ملیجك، پدرش میرزا محمد برادر امی زبیده خانم، مادرش دختر سید ابوالقاسم بزاز، خلقتش ناموزون، اخلاقش خشن، ناپاکی ظاهر و باطنش به‌کمال اینك معشوق شاه که به اشتیاق متملقین خلوت پادشاهی ازسرادق جلالت گاهگاه خودنمایی می‌کندو اگر اوراکسالت ونقاهتی می‌رسید راستی خاطر شاه پریشان می‌شد ازطرفی هم میل وهوس شاه به‌تن‌آسایی ولذات بدن بیشتر وازتحمل زحمت و تأمل در کارهاطفرهٔ اوغالب و به‌تجدید فراش از طبقهٔ ادنی و اوباش راغب شده‌برای نوکرها ووزرای ایرانی و پسرهای شاه‌که جز انتفاع خود و بستگان خودخیالی نداشتند فرصت به‌خوبی به‌دست آمد.

دخالت در محاسبات و جمع و خرج دولت

شاه می‌خواست خود ازمحاسبات و جمع وخرج دولت‌مطلع باشد و به اقتضای بدگمانی که‌از دفتر استیفاو متصدیان امور حاصل کرده بود غالباً به‌قلم خود حساب عواید و صورت مصارف را مرقوم و تعیین باقی می‌فرمود و درعمل خزانه و مخارج کلیهٔ اختراعات می‌کرد وضرر بزرگ دولت ازهمین مراقبت وتصرفات شخص‌پادشاه بود که‌ندانسته به‌ضرر خود سند می‌داد و خرج غلط را ممضی می‌داشت‌واگر کسی عیب‌حساب واختلاف عمل وزیان دولت را توضیح می‌نمود به غرض شخص محمول‌می‌افتاد. اهتمام‌کامل‌شاه متوجه بودکه‌هیچ‌خرج‌ومواجب و مرسوم بی‌تعیین محل برقرارنشود واین محل از اضافات جمع و مرسومات غائبین و متوفیات معین می‌شده مکرر مردم دقیق و اهل تحقیق به‌شاه عرض‌کردندکه خوب‌است‌مخارج ومرسومات‌به محل‌باشد نه موقوف به‌تعیین محل زیرا که‌من غیر استحقاق طبقات نوکرها از شاه دستخط میگرفتند که‌ازمحل غائب و متوفی مواجب ببرند و مستوجب نبودند .چندین بار به صوابدید وزرا یاحکم شاه مرسومات مردم راجرح وتعدیل وکم‌وکسر کردند. اول دروزارت مرحوم میرزا تقی‌خان امیربود. درصدارت میرزاآقاخان‌مرحوم عشری ازمرسومات کاسته شد. مرحوم میرزا محمدخان سپهسالار هم‌دستی به‌این کار برد. پیش‌از مسافرت موکب پادشاهی به‌عراق عرب‌نیز مستوفی‌الممالك از

استصوابیها و سیورسات و خانواری وغیره‌وغیره‌کاست. حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار هم‌درزمان صدارت خودقلم قطع و نسخ‌وکم‌وکاست به‌مرسومات‌مردم راست‌کرد. این‌اوقات باز مستوفی‌الممالك به تعدیل وکسر مرسومات مأمور است شنیدم میرزا علی‌خان امین‌الملك به‌شاه عرض کرده بود: «به‌جای این زحمت مکرر و تزلزل ارباب وظایف و مرسومات با تجارب عدیده[ای] که دولت هیچ صرفه نبرد و مردم ضررها کشیدند بهتر است که چند روزی وزرای دولت بنشینند صیغ مرسومات را که مواجب و مقرری و مستمری و تکلف، و انعام استمراری و متفرقه و استصوابی و جیره وعلیق‌الدواب و خانواری و مدد معاش و شهریه است توجیه کنند، معلوم شود هریك از این صیغ و عناوین برای چه‌طبقه و به‌چه‌شرط و مأخذ و مبلغ آن به‌درجات چقدر خواهد بود. و این صورت را پس از تصحیح، شاه امضا فرماید. دو سالی نگذرد که طبعاً این‌کار به انتظام می‌آید و دولت و مملکت فایده می‌برد.» به این قول اعتنا و توجهی نشد و انتظام عواید و مصارف دولت رو به‌انحطاط و اختلال گذاشت.

فزونی القاب و امتیازات دولتی

مکرر به‌دستخط پادشاهی، احکام اکیده صادر می‌شد که القاب و نشانها و دیگر امتیازات دولتی منسوخ است یا جز به‌شرط استحقاق و لیاقت داده نمی‌شود و در روزنامهٔ دولتی صورت حکم همایون درج و یاسای دولتی منتشر می‌شد. روزی چند نمی‌رفت که پسرهای شاه قدغن پدر خود را می‌شکستند و برای هر بی‌سروپا امتیازات و شئونات را خوار و خفیف می‌کردند وزرا و ارکان خلوت هم از شاهزادگان باز نمی‌ماندند و به‌اصرار و ابرام بیشتر از بیشتر القاب و امتیازات داده می‌شد و شاه از حکم خود که در روزنامه هم چاپ شده و به‌اطراف فرستاده بودند شرم و آزرم نداشت، بی‌خجالت می‌گفت که الحاح و ابرام مردم نمی‌گذارد یك حکم جاری و یك قاعده برقرار بماند. از عزائم ملوك و استقامت سلاطین به‌خاطر عاطر نمی‌گذارد در ولایات که به‌پسرهای شاه سپرده شده ابواب جور و ظلم مفتوح و اسباب زور و بی‌حسابی فراهم شد و شاه را در مقابل استیلای شاهزادگان ضعف و سستی عارض آمد که گویا رفع و ردع تعدیات وکف‌ید بی‌اعتدالی

ایشان از قوهٔ شاه بیرون است. شاهزاده‌ها اضطرار پدر خود را شناخته به‌تاخت و تاراج رعیت قانع نشدند. برای دولت نیز به‌صور مختلفه خرج‌تراشی می‌کردند و هرساله مبلغ‌گزاف از مالیات مملکت در کورهٔ طمع و حوزهٔ آز ایشان حذف می‌شد. حکام دیگرهم از کار شاهزادگان درس می‌گرفتند و غلط آنها را سند صحت اعمال خود می‌شمردند. دادخواهی منسوخ و راه تظلم مسدودگردید چراکه درهر مورد می‌خواستند به‌شکایت عارض‌گوش دهند و شرط تحقیق و احقاق به‌جا آرند، از شاهزادگان و حکام فریاد برمی‌خاست که تظلم به‌تحریك مدعی است ورسیدگی موجب تجری رعیت و نتیجهٔ سوخت مالیات دولت. هوش و فطانت شاه از کار نیفتاده معایب دستگاه حکمرانی را احساس می‌فرمود و وسایل اصلاح می‌جست که دولت و مملکت را از خطر و نکبت برهاند. دوچیز آرزو را در دل شاه ناروا می‌گذاشت اول طرحهای غلط خود شاه، دوم بی‌علمی و نااهلی وزرا و کارگزاران که از مصلحت خود و وطن خود به‌کلی غافل بودند. علاءالدوله امیرنظام نیز در ارومی بی‌مقدمه به‌مرض قولنج وفات کرد میرزارضا مازندرانی ملقب به‌صدیق‌الدوله راکه در نزد ولیعهد وشعاع‌السلطنه سابقهٔ خدمت‌داشت به‌پیشکاری‌مالیات‌آذربایجان‌گماشتند و حسنعلی‌ـ خان وزیر فواید، رئیس قشون آذربایجان و به‌سالارلشکر ملقب آمد. این واقعه قدری دست اتباع و اطراف ولیعهد را به‌تصرفات در امور مملکت گشود. ثانیاً اوضاع آذربایجان محل ملاحظه شد. تدریجاً نوکرهای کهنه و آزموده‌هم که با همهٔ معایب و بی‌اطلاعی و خودبینی و خودآرایی اعتبار و تجربه حاصل‌کرده بودند می‌میرند و شاه درتهیهٔ عوض وتربیت امثال آنها مسامحه می‌کند. شنیدم روزی در سردرب قصر قاجار غلام پیشخدمتان و غلامان کشیکخانه از سان حضورهمایون می‌گذشتند، یك نفر سردسته و پنجاهباشی را شاه به‌میرزا تقی‌خان اتابك اعظم تشبیه می‌فرمود که کانه‌هو. آقاعلی امین‌حضور عرض کرده بود «ازکجا که قابلیت این شخص هم مثل اندام و سیمای او نظیر مرحوم میرزا تقی‌خان وزیر نباشد. توجه فرمودید او میرزاتقی‌خان شد. به‌این آدم هم توجه‌کنید میرزاتقی‌خان می‌شود، اثر در نظر و همراهی شاه است.» میرزاعلی‌خان امین‌الملك گفت: «این‌قول و رأی نحیف قابل عرض حضور پادشاه نیست، نمایندهٔ استعداد و قوابل

صورت و قالب نمی‌شود و به‌توجه فوری شاه یك آدم بی‌نام لیاقت وزارت پیدا نمی‌کند میرزاتقی‌خان بزرگ‌زادگی و نجابت نداشت. یك قرن در دایرهٔ میرزابزرگ قایم‌مقام ومیرزا ابوالقاسم قایم‌مقام و محمدخان امیرنظام تربیت یافته تحصیل مقامات کرد، با خسرومیرزا به‌پطرزبورغ رفت، برای‌معاهدهٔ دولتین یك‌سال متجاوز در ارض‌روم [ارزنة‌الروم] ماند و در معاودت به‌خدمات عمده مجرب و رتبهٔ وزیر نظامی آذربایجان به‌او دادند، قابلیت‌فطری او را طی این مراتب مزروع و منبت ساخت تا توانست آنطور وزیر بی‌نظیر شود. توجه پادشاه منشأ اثر حقیقی است اما به‌مرور اوقات و لیاقت محل.» شاه که تملق‌پسند و لاف‌طلب بود امین‌الملك را تصدیق فرمود و می‌توان یقین‌کردکه شاه اگر مردم‌درست و راست و خیرخواه در اطراف می‌داشت و حقایق را از شاه پنهان نمی‌داشتند و راه صلاح و صواب را عاری از اغراض شخصیه بازمی‌نمودند کار دولت و سلطنت ایران به‌تباهی و آشفتگی نمی‌رفت، افسوس که همه به‌مقابلهٔ انتظار شاه امتحان خوب دادند و اگر در آن میان مرد درستکار و صداقت‌شعاری بود به‌چوب دیگران رانده و حکم براغلب جاری می‌گردید.

میرزاعلی‌خان امین‌الملك [نویسندهٔ این خاطرات] به‌امین‌الدوله ملقب، می‌گردد

میرزاعلی‌خان امین‌الملك را شاه به‌صرافت خاطر امین‌الدوله لقب داد و حسن‌ظن به‌او قوت می‌گرفت. آقا ابراهیم امین‌السلطان فرصتی یافته آقا علی‌اصغر پسر دوم خود راکه صاحب جمع و مباشر دواب دیوانی بود به‌منصب پیشخدمتی داخل خلوت پادشاهی کرده لقب امین‌السلطان در مرجوعات دولتی خود با بی‌سوادی استادانه حرکت با لقب خانی به‌جای او صاحب‌جمع دواب‌کرد. انصاف باید داد که امین‌السلطان در موجوعات دولتی خود با بی‌سوادی استادانه حرکت می‌کرد و در هرشعبه از خدمات با مراقبت تامه و بیداری اطراف را ملاحظه و صورت کار را منظم می‌داشت. حرص و طمع او هرقدر غالب بود سادگی و بی‌پیرایگی ناشی از لئامت و خست او نمی‌گذاشت، که مسالك او از اندازه بیرون رود، عقل و تجربهٔ او در نوکری لایق تحسین و میل او به‌جانب اعتدال بود. موافقت و دوستی با میرزا علی‌خان امین‌الدوله را شرط لازم کار خود می‌شمرد و اگر همه باطناً

با او در نهایت دشمنی بود او را به‌هردست‌که ممکن می‌شد با خود همراز و همداستان می‌خواست. پسرهای شاه هم با امین‌الدوله اظهار خصومت می‌فرمودند و ظل‌السلطان بیشتر دوستی و اتحاد امین‌الدوله را به‌خود شهرت می‌داد و چون ظل‌السلطان اشتیاق و میل خود را به ترقیات و اصلاحات و تنظیمات وانمود و از نوکرهای بزرگ و مجرب دولت در خدمات مرجوعه به‌خود به‌کار می‌داشت و استقامت و کفایتی در معاملات اظهار می‌کرد، در خارج و داخل حسن اشتهار یافته اعتقاد و اعتماد پدر را به‌خود جلب کرده بود.

ظل‌السلطان و نایب‌السلطنه

تاآنکه شاه عزم کرد ظل‌السلطان را از اصفهان که مرکز حکمرانی و مسکن دائمی او شده است به‌طهران بخواهد و ادارهٔ کل قشون ایران را از نایب‌السلطنه منتزع و به‌او واگذارد و این خیال گویا ناشی از عیبجوییهای ظل‌السلطان در کار برادرش و تعهد انتظام و تقلیل مصارف قشونی بود که در طی عرایض محرمانهٔ خود به‌شاه می‌نوشت. شاه یک‌روز میرزاسعیدخان وزیر امورخارجه ومحمودخان ناصرالملک و میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله و میرزا عباس‌خان معاون‌الملک و علیقلی‌خان مخبرالدوله و آقاابراهیم امین‌السلطان و میرزاعلی‌خان امین‌الدوله را به‌حضور خود خواست و این راز را محرمانه باآنها در میان گذاشت ازکفایت و عرضه وکارگزاری ظل‌السلطان تحقیقات فرمود و از رفتار نایب‌السلطنه در امور قشونی بیان نارضامندی کرد و صوابدید آنها را درتفویض وزارت جنگ به‌ظل‌السلطان و اینکه در صورت خلع و عزل نایب‌السلطنه او را به‌چه باید مشغول داشت درخواست نمود و مقرر شد که اگرچه روز جمعه و دربار در حالت تعطیل است به‌باغ امین‌الدوله بروید و اطراف مجلس را از بیگانه خلوت‌کنید، سر و روی مسئله را به‌دقت ببینید رأی متفق خود را فردا صبح به‌عرض برسانید. این جمع از حضور شاه مرخص و به‌باغ جدیدالبنای امین‌الدوله رفتند و پس‌از صرف ناهار و قهوه و قلیان که اصول مجالس شور ایرانی است از مبحث شروع شد و غالباً درسطح عمل و پیروی میل شاه سخن می‌رفت. از امین‌الدوله رأی پرسیدند گفت: «من همه‌جا به‌دوستی ظل‌السلطان متهم و به‌اقتضای این دوستی

باید بی‌تأمل تصدیق کنم وزارت جنگ به‌ظل‌السلطان واگذار شود، اما نوکر و پروردهٔ نعمت شاهم و چون شاه حکم قطعی نفرموده کار را به‌مشورت وصوابدید وزرا گذاشته است باید جوابی حاضر کرد که خجالت بار نیارد، شاه نگوید که بی‌غور و فکر و مطالعهٔ اطراف جواب گفته‌اید. اولا تعهد ظل‌السلطان را در امور قشون نمی‌دانید مبنی بر چه اساس است، طرح و اسلوب و محکمی دارد که یقین کنیم صرفه به دولت عاید می‌شود یا فقط استقلال یك شاهزاده و اضمحلال شاهزادهٔ دیگر خواهد بود. ثانیاً شاه با نایب‌السلطنه چه‌کند که البته بعد از عزل خود شاه را دچار زحمت می‌کند.» بیان امین‌الدوله صورت‌مجلس را تغییر داد و آن تصدیقات شاداب‌که بدواً می‌شدخاموشی وفراموشی گرفت و پس‌از آنکه در باغ امین‌الدوله چای و عصرانه هم خوردند جز این نگفتند که باید تعهدات ظل‌السلطان را معلوم کنیم و شاه را در تلافی عزل ببینیم به‌نایب‌السلطنه چه مرحمت خواهدکرد. حدس امین‌الدوله مصاب بود، فردا صبح که وزرا به‌حضور شاه رفتند دیدند که مشکلات موقع شاهزاده حاضر و عدم اطمینان به‌تعهدات والتزامات شخص غایب شاه را از این تغییر منصرف‌کرده است و اینکه مسئله به‌گوش نایب‌السلطنه رسیده و او را سخت متزلزل و بی‌تاب‌کرده بود شاه فرصتی یافته به‌او نصایح فرمود وقدری ازخرج‌تراشیهای وزارت عسکریه تقلیل کرد. بدیهی است‌که نه اثر نصیحت دوام می‌گیرد و نه راه خرج‌تراشی بسته می‌ماند و چندان طول نکشید که ظل‌السلطان را غلبهٔ حرص و طمع و تعدیات بی‌اندازه در ایالات مفوضه به‌خود و پراکندگی نوکرهای بزرگ از دایرهٔ او و افراط در بردن پول دولت به‌عناوین مختلفه و بدقولی در معاملات به‌روز برادر خودنشانید در نزد پدر بزرگوار از آن اعتبار افتاد و معناً کار او به‌سستی مایل شد شاه در هرقدم و هرمرحله معنی شعر طغرایی را می‌دید:

غاض‌الوفاء و فاض‌الغدر و انفرجت
مسافة الخلف بین القول والعمل

از عموم نوکرهای و مردم نومید می‌شود، همه را مدعی و مفتری، واعظ غیرمتعظ، متقلب غدار می‌شناخت و در این میان به‌اصابت رأی و عقل فعال خود بیشتر مغرور می‌شد و شاید درست دانسته بود اما به‌تنبلی و تن‌آسایی و هوس سفر و صید به‌افکار و خیالات این

پادشاه مجالی نمی‌گذاشت. طبقات نوکر نیز از بدگمانی و نومیدی بدین مسلك بودند و روز به‌روز فتور قوای دولت‌که از ثمرات یأس و سوءظن دو پهلو است شایع‌تر می‌شد.

انتقاد از کشورداری ناصرالدین‌شاه

باز شاه گاهگاه به‌خیالات تازه مردم و ارکان دربار را سرگرم و به‌یك حرف و طرح تازه مشغول می‌کرد. دراین موقع به‌وضع قانون که از حرفها و خیالات میرزاعلی‌خان امین‌الدوله در خاطر شاه مانده بود فرمایش رفت. امین‌الدوله معروض داشت که با مقررات شرع شریف به‌تحریر قانون جدید حاجت نداریم. باید موجبات حفظ و اجرای قانون را مرتب‌کرد. شاه این خدمت یعنی تحریر و تدوین قانون را مطابق قواعد شریعت مقدسهٔ اسلام به‌عهده میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك وزیر امور خارجه‌گذاشت که او از اهل علم و در ادبیات عرب و شرعیات تمتع‌کامل داشت. در خانهٔ وزیر مشارالیه مجلسی آراسته شد از علما و متبحرین انجمنی ساختند و ازکیسهٔ دولت خرجی به‌این اسم رفت و چیزی به‌دست نیامد، حتی نسخهٔ آن هم در نزد میرزا سعیدخان ماند و به‌کتابخانهٔ دولت نرسید. شاه را پیوسته خیال اصلاح امور و تنظیم کارهای مملکت هیجانی می‌داد و به‌این تکلیف مهم توجهی می‌فرمود اما همیشه عزم و ارادهٔ شاه بی‌نتیجه و احکام صادره بی‌اثر می‌ماند زیراکه شاه خود علم واطلاعی ازقواعد سیاسیه نداشت و برحسب عادت و طبیعت به‌جزییات می‌پرداخت و از اصول وکلیات منصرف بود و ضعف و تردید به‌خاطرش مستولی، هوس استبداد و استقلال در مزاجش غالب. از طرفی‌هم کارگزاران و وزرا و اعیان دربار و ارکان خلوت مردم بی‌علم، گرفتار هوی و حرص، و شیفتهٔ انتفاعات شخصیه بودند، برای مصلحت خود البته شاه را از تنظیمات و اصلاحات منصرف می‌کردند، روزی شاه وزرا را به‌حضور خود خواست و به‌میرزا علی‌خان امین‌الدوله خطاب کرد که «می‌خواستم با وزرا مفصل‌گفتگو کنم چون فرمایش و مقصود خودم را در دستخطی به‌عنوان تو نوشته‌ام بهتر است‌که در همین باغ وعمارت‌گوشهٔ خلوتی انتخاب‌کرده، دستخط مرا نزد وزرا بخوانی وجواب ایشان‌را به‌عرض برسانی.» همه بیرون آمدند و درکناری نشسته مهر از سر نامه

برگرفتند. دستخطی مشروح و مفصل بود. خلاصه اینکه از اول دولت در زمان سلطنت خودمان صدراعظم مقتدر مستقل برقرار کردیم، همه در پرده و آشکار می‌گفتند وجود اینطور وزرا و صدور مانع آسایش عمومی و ترقی امور دولت است، کارها را درمیان وزرا قسمت کردیم و خودمان زحمت کلیات را به‌عهده گرفتیم، شکایت کردند که به‌این ترتیب حفظ مصالح مملکت و رعیت نمی‌توان کرد، پس‌ازآن چه کردیم و چه کردیم (تمام تفننات و اختراعات و تصرفات خود را در امور دربار شرح داده بود) همه محل شکایت و حقیقتاً نتیجه و ثمر بود. حالت حاضره دربار دولت و ترتیب امور باز مورد اعتراض است که نظمی و نسقی، خیریت و صلاحی، تربیت و رونقی نیست، پس رأی خودرا ساقط نموده و از وزرا می‌پرسم که به‌اقتضاء دولتخواهی خود صریح بگویند تکلیف ما چیست و به‌کار چه صورت و سیرت بدهیم که مردم راضی باشند و کار دولت فی‌الحقیقة منظم باشد. همینکه امین‌الدوله قرائت دستخط پادشاهی را به‌پایان آورد وزرا به‌یکدیگر نگریستند ساعتی سر به‌جیب تفکر فروبردند. آقای مستوفی‌الممالك گفت باید فهمید که باز کی و ازکجا خیال شاه را پریشان‌کرده اعلیحضرت را به‌مقام این سؤال آورده است. همه از امین‌الدوله دانستند و او منکر بودکه به‌حضور شاه از این مقوله عرض نکرده است وگفت به‌هرحال لازم‌است جوابی عرض‌کردن‌که اگرکارها منظم و اسباب راحت خلق فراهم است شاه مطمئن باشد. چنانکه قصوری در ترتیبات هست و اصلاحی ضرور است تصریح و توضیح کنید و استقبال خود شاه را مغتنم بشمرید مدتی به‌خود پیچیدند و هریك عرض جواب را به‌گردن دیگری می‌انداخت. امین‌الدوله به نایب‌السلطنه روکرد که شما و آقای مستوفی‌الممالك در این مجمع رئیس و مطاع هستید رأی خود را بگویید تا دیگران هم عقیدهٔ خودرا به‌عرض برسانند جوابی به‌حضور همایون فرستاده شود وخاطرشان نگران نماند. نایب‌السلطنه به‌مستوفی‌الممالك رو آورد که آقا اسن و اقدم و رئیس‌کل است هرچه بگوید و بنویسد من تبعیت می‌کنم. مستوفی‌الممالك به‌معاون‌الملك که قوام‌الدوله لقب یافته است خطاب کرد که جواب دستخط شاه را از طرف من بنویس. «شاه را از تمام کائنات اعقل و ابصر و به‌رموز دقایق امور اعلم می‌دانم همیشه تغییر

و تبدیل و جرح و تعدیل امور و مأمورین به‌صرافت رأی همایون بوده است و بازهم به‌مقتضیات ارادهٔ علیه موقوف است حالت حاضره را خوب می‌بینید ابقاء فرمایید، بد می‌دانید تغییر بدهید.» نایب‌السلطنه پس‌از تحسین بلیغ به‌رأی و رؤیت مستوفی‌الممالك در حاشیهٔ همان عریضه نوشت که عقیدهٔ من‌هم موافق اعتقاد جناب‌آقا است. وزرای دیگرهم تبعیت‌کردند و امین‌الدوله این جواب را به‌حضور شاه برد با اینکه مخالف انتظار شاه بود و گمان می‌کردند که چاکران صدیق دولتخواه از سر راستی و در حقگویی معایب و مضار احوال را وانمود و راه اصلاح و انتظام را خواهندگفت خواه‌وناخواه تملق و طفره وزرا را قبول نموده فرمان دادندکه در حالت حاضره تکالیف وزرا مشغول و مسئول را امین‌الدوله موافق اصول و قواعد سایر دول تحریر و تعیین‌کرده پس‌از تصحیح و تنقیح در مجلس شوری به‌عرض و امضای همایون برساند و التزامات وزرا را برطبق آن بگیرد و ضبط‌کند. این مأموریت برای امین‌الدوله بسیار خطیر و مشکل بود چراکه همهٔ وزرا قدرت خود را لایتناهی و بسط ید خویش را از گاو تا ماهی می‌خواستند تکلیف ایشان را محدودکردن و در معنی عرصهٔ آزادی آنها را محصور نمودن از تولید هرنوع گله و رنجش مصون نبود اما امین‌الدوله استادانه جنبیده به‌مذاق هریك صورتی ساخت‌که هیچ معنی نداشت و اوراقی به‌خطوط خویش پرداخته شد و اینك نامهٔ عمل مسئولین که شاه امضا فرموده به‌دست راستشان سپرد و همه چپ‌گرفتند و به‌کجی رفتارکردند. نتیجه ازاین‌زحمت و اقدام وزارت دربار آقاابراهیم امین‌السلطان شدکه بعداز مأموریت علاءالدوله به آذربایجان و وفات او این وزارت اسماً معطل بود و نیز دو وزارتخانهٔ تازه اختراع کردند آقاعلی امین‌حضور محصل محاسبات وزیر بقایا شد و محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات. شاه بهتر ازهمه می‌دانست که این تفنن هم مثل اوضاع سابق بیهوده است به‌تصرفات و توجهات شخص خود نمی‌گذاشت رشتهٔ انتظام صوری‌گسیخته شود کار آذربایجان به‌ترتیبی که پس‌از مرگ علاءالدوله مقررگردیده بود به‌درستی پیش رفت و صدیق‌الدوله کفایت پیشکاری آن ملك را نتوانست. حسین‌علی‌خان‌گروسی را که سالارلشکر لقب داده بودند در امور ملکیه و عسکریهٔ آن طرف مبسوط‌الید داشتند، لکن اهل‌نظر

و ارباب خبر می‌دیدند که در احوال حکمرانی هرخطه سستی و اختلال عارض و فساد معنوی دربار به‌هرجانب ساری و جاری است.

تعیین مرز ایران و روس در صحرای ترکمان

سفارت روس مقیم طهران هم به توسط وزارت امور خارجه محرمانه به‌شاه تکلیف کرد که چون قشون و مأمورین ما پس از فتوحاتی که در صحرای ترکمان برای آنها حاصل شد از پیش‌رفتن ناگزیرند خوب است از نقطهٔ بابا دورمز که منتهی‌الیه نقشه و حدود نامهٔ سابقه است تا هریرود خط فاصل میان خودمان و ایران را تعیین کنیم و در حرکات عسکریه از آن نواحی اختلافی بین‌الدولتین حادث نگردد و نقشه را که مهندسین روس رسم کرده بودند برای تصدیق و امضای همایونی به میرزا سعیدخان سپرد. شاه را سهوی که در معاملهٔ سابقه واقع به وعده‌های «زناویف» سفیر روس فریفته شده بود بیدار و هشیار داشت. از وزرا سه‌تن انتخاب و در گفتگوی قرارداد این تکلیف تازهٔ دولت روس شریك فرمود. اشخاص سه‌گانه، محمودخان ـ ناصرالملك و میرزا عبدالوهاب‌خان نصیرالدوله و میرزا علی‌خان ـ امین‌الدوله بودند که با مؤتمن‌الملك وزیر امور خارجه در حضور شاه به‌این‌مبحث می‌پرداختند و دراطراف مسئله، معلومات و صوابدید خودرا معروض می‌داشتند. وزیر امورخارجه را مدتی دوری ازکار و تولیت آستان مقدس رضوی از اصول دیپلوماسی تارك و خاطرش را از حقوق دول و ملل تاریك کرده بود و هم می‌خواست که برای استحکام موقع و مسند خود با سفارت روس موافقت‌کند. نصیرالدوله نیز در این زمینه اطلاع و تتبعی نداشت. ناصرالملك و امین‌الدوله متون و حواشی کار را بهتر می‌دیدند و بیانات آنها نظر شاه را روشنی می‌داد. این‌کار چندین روز مطرح گفتگو و مطمح ملاحظات این مجلس خاص بود و شاه در مقدمات خیلی به درستی و استقامت پیش آمده. در مقابل تطاول سفارت روس خوب ایستادگی کرد لکن واسطهٔ تبلیغ جواب مؤتمن‌الملك و به‌رضاجویی وزیر مختار روس مایل است هر روز که تجدید مطلع می‌شود ترتیبات و ادله و تکالیف این‌طرف را که در مجلس روز گذشته مسلم شده است کان‌لم‌یکن شیئاً مذکورا هیچ و پوچ انگاشته به پلهٔ اول برمی‌گردد و پیله می‌کند.

شوخی بامزه امین‌الدوله!

شنیدم درآن مجمع امین‌الدوله شوخی بامزه[ای] کرده‌بود کالملح فی‌الطعام جملهٔ معترضه را درج می‌کنیم. نصیرالدوله به‌حسن بیان خود معتقد و در تقریر مستعجل بود. چند مجلس که این وزرا با هم نشسته در باب حدود مملکت و حقوق دولت مباحثه می‌کردند هر نکتهٔ بدیع و دلیل مسلم و قول درست که از طبع و خاطر امین‌الدوله و ناصرالملک میرزا، قابلهٔ قریحهٔ نصیرالدوله در قنداق حافظهٔ خود می‌پیچد و همینکه به‌حضور شاه می‌رفتند وحسب‌العادت شاه از امین‌الدوله حاصل کلام و خلاصهٔ مشورت را می‌پرسید، نصیرالدوله‌دستها را بلند و زبان را درازکرده می‌گفت بگذارید من عرض‌کنم و چنان جلوه می‌داد که این‌همه آوردهٔ افکار او است. امین‌الدوله به ناصرالملک گفت امروز رأی وعقیدت خودرا از نصیرالدوله پنهان می‌کنیم و آنچه مجلسی می‌گوییم حرف لغو و پریشان و دور ازحقیقت خواهد بود که در خدمت شاه نصیرالدوله جز افکار و خیالات خود نتواند خرج بدهد. این مواضعه بینهما مسلم شد. در مجلس جز تصدیقات بیجا به بیانات وزیر امور خارجه و حرفهای پرت و پریشان دور از مطلب و دورأی نحیف حسی‌البطلان نگفتند. وزیر امورخارجه خواست زبان بگشاید ناصرالملک که نزدیك او نشسته بود به اشاره ملتفت و ساکتش کرد تا شاه فرستاد و وزرا را به حضور خواست و از اطلاعات امروز مجلس و نتیجهٔ مشورت سؤال نمود. نصیرالدوله بی‌تأمل و تعقل که گفته‌های امروزی از قماش مقالات پیش نبود به عجله پیش رفت و با آب و تاب همان مزخرفات را تحویل داد. شاه با هوش کذا و تتبع بی‌منتها دانست که اینها حرف صحیح مجلس نبوده است. امین‌الدوله شاه را منتظر نگذاشته آنچه در شب گذشته و صبح آن روز با ناصرالملك سنجیده و آماده کرده بودند به‌عرض رسانید و نصیرالدوله را از عجله و خودنمایی خجلتی حاصل شد. بالجمله با این دقت و صرف اوقات ضعف قلب و تنگی حوصلهٔ شاه نگذاشت که در سر حقوق مسلمهٔ ایران ایستادگی شود. به‌عرایض مهیب و مدهش میرزا سعیدخان و آنچه باز از مساعدت دولت روس وعده مکذوب می‌دادند دل از دست و به‌تکلیف دولت روس تن داده و کار آن‌طرف یکسره به مراد دولت روس شد. این اوقات از شاهزادگان بزرگ

اعمام پادشاه و رجال واعیان مملکت وفیات عدیده بود شنیدم درجهٔ نومیدی شاه از مردم و امتحاناتی که در اخلاق خلق کرده بود او را به مقامی آورد که به تلف نوکرها دیگر اسف نداشت و از رفتن پیرها دلگیر نمی‌شد. به‌این تعبیر که ناصح و فضول کمتر می‌شود به تلافی ضعف پیری که از هیبت سلطنت بیم نکرده برسر او تاختن می‌آورد به فراغ خاطر و هرگونه خوشی و راحت خیال و بدن می‌پرداخت و دستگاه قهوه‌خانهٔ اندرون و ترتیبات امینه اقدس میدان کامجویی و هوسناکی پادشاه را وسعت می‌داد و بر همهٔ چاکران دربار و امنای حضرت فرض بود که جز به‌میل و ارادهٔ شاه سخن نگویند جز اغفال شاه از خطرات و پوشیدن مفاسد مملکت چیزی به‌خاطر نگذرانند.

[سفر دوم خراسان]

شاه ارادهٔ سفر دیگر به‌جانب خراسان کرد که عظم و هیبتی که از روس در دل مردم آن مملکت افتاده قدرت و عزم آن دولت اسم و رسم شرارت ترکمان را در آن حدود منسوخ کرده است به تجلیات جمال و جلال شاهنشاهی حیران شود و هم از حصول امن و راحت آن‌طرف که خوانین وسرکردگان دیگر بر دولت ایران ناز ندارند و نیاز دارند به سوارهای بی‌پا و مصارف بی‌جا قلم نسخ و تعدیل کشیده شده به‌فزودن مالیات و کاستن اخراجات عواید خزانه بیشتر شود، احکام لازمه به‌اعلان مسافرت همایونی صادر و به همه سمت فرستاده شد. آقا ابراهیم امین‌السلطان که وزیر دربار وخزانه و گمرك و غیره و غیره است و عمدهٔ کار مسافرت از ترتیب دواب بارکش و پرداختن حقوق معوقهٔ نوکر و تهیهٔ وجوه مساعده برای طبقات ملتزمین و آماده‌کردن پول کافی که با اردوی پادشاهی باشد و جمع‌آوری سیورسات و آذوقه در منازل و مواقف همه به‌عهده او است در این هنگام بیمار شد. اختلال سینه و اشتداد سرفه که علامت سل بود او را بستری نمود. شاه اصرار می‌کرد که به هرحال او باید ملتزم رکاب باشد و بیچاره را احساس مرگ و بدرود زندگی به عجز آورده به وسایط و وسایل، عدم تمکن خود را به‌حرکت و مسافرت معروض می‌داشت. لاجرم حکم شاه نافذ بود و همینقدر ترحم کردند که او را با تخت روان و کالسکه از طریق مستقیم بفرستند. اولاد و اصحاب

او از راه ییلاق که شاه برای خود تعیین کرده بود ملتزم رکاب باشند. در عمارات دوشان‌تپه نقل مکان شد که دنبالهٔ اردو برسد و آن‌روز که بایستی از آنجا حرکت کنند شاه پیش از طلوع آفتاب بیرون آمد، طوری در حرکت تعجیل فرموده بود که اسب و کالسکهٔ پادشاهی نرسیده به کالسکهٔ یحیی‌خان مشیرالدوله که شبگیر کرده و در دوشان‌تپه حاضر بود نشست و به سرخ‌حصار تاخت. زاید نمی‌دانیم این نکته را برای اطلاع خوانندگان شرح دهیم که ناصرالدین‌شاه عادهٔ سحرخیز نبود و به خواب راحت صبحگاهی میل داشت اما روز اول هر سفر مطلقاً و به تخصیص در سفرهای بزرگ پیش از صبح از حرمخانه می‌گریخت سبب اینکه قدرت وسطوت پادشاهی در مقابل استیلا و تسلط نسوان مقاومت نمی‌کرد فحول کفات در جمع ضرتان مضطر و پریشان‌اند. این پادشاه که از عهد صبی به‌اجتماع زنهای مختلف و متنوع شروع کرده و همه را نگاه‌داشته موت و طلاق را به ندرت در این جنجال راه بوده است باید دچار زحمت و دشواری بیشمار باشد.

ناصرالدین‌شاه از گرفتاریهای خود در حرمخانه گفتگو می‌کند

کمتر شبی بر ناصرالدین می‌گذشت که به‌کدورت و ملالت منتهی نباشد. یکی از خاصان خلوت از زبان خود شاه روایت می‌کرد که «مقارن غروب آفتاب پس از گردش در حیاط اندرون با فوجی غلام بچگان و خانه شاگردان به عادت هر روزه که جماعتی از خواتین و جواری به‌آنها پیوسته می‌شوند، عرض حاجات ومبحث شفاعات‌شروع می‌شود و در آن میان حرفی و بهانه به‌دست خواتین افتاده کار را به مجادله و نزاع منتهی می‌کنند و ناگزیر به‌کج‌خلقی و تعرض به‌اطاق می‌گریزم وضو و نماز حد فاصل و سد حایل آن محضر ناگوار است. بعد از نماز شام می‌آورند. انیس‌الدوله نشسته است. دیگری کتاب گشوده که تا سفره در میان است تلاوت کتاب مقالات ناصواب را مانع باشد اما خواتین طبقهٔ ثانیه که از اتباع و جواری هستند صف‌آرایی و خودنمایی می‌کنند. صمت و سکوت هم درطبیعت زنها نیست و از علم و ادب بهره ندارند که حرف معقول بزنند. با یکدیگر شوخی و مزاح آغاز و به جدال و نزاع انجام می‌دهند.

بدخویی و زشت‌گویی آنها مرا از جا به‌در برده، شام و طعام را به‌من حرام می‌کنند. برمی‌خیزم و همه را می‌رانم. در اطاق تنها چراغها را برمی‌دارند و جز یك شمع افروخته نمی‌ماند که آن‌هم دور و بر کنار است یك دو نفر غلام‌بچه و خواجه در تاریکی نزدیك درب ورود ایستاده‌اند. من به‌تاریکی تنها و افسرده چند ساعت می‌نشینم و گاهی خود را به شبچره مشغول می‌کنم تا وقت خواب برسد و به بستر بروم.» این عیش غالب ناصرالدین است و چون در سفرها دم آخر و زمان حرکت عرایض و توقعات هجوم می‌آرد وانگهی سفری که به ارض اقدس و به‌عنوان زیارت باشد و همهٔ اهالی حرم و بستگان ایشان عزم رحیل کنند البته باید شاه با ستاره‌های بامدادی همچشمی و در طلیعهٔ فجر فرار کند. بالجمله ملتزمین رکاب و مشایعین موکب پادشاهی در سرخه‌حصار به شاه رسیدند. امین‌الدوله هم از کسانی بود که به مشایعت وداع به‌اینجا رسید. شاه به او فرمود که برای سفارشها و فرمایشها راجع به‌امور درباری و کارهای دولتی لازم است چند منزل در رکاب همایون باشد. او هم بی‌بنه و اسباب سفر تا دماوند ملتزم حضور شاه بود و با یك کتابچهٔ یادداشت مطالب او را به طهران معاودت دادند و اردوی پادشاهی به‌طرف خراسان حرکت کرد.

فوت آقا ابراهیم امین‌السلطان (آبدارباشی)

آقا ابراهیم امین‌السلطان را چنانکه گفتیم از راه معمول خراسان منزل به‌منزل می‌بردند در نواحی شاهرود و بسطام پیك اجل به او رسید، اوزار آمال و بارهای وبال را گذاشته به سرای دیگر سد رحال نمود. شاه را از فوت او مطلع کردند پس از دریغ و افسوس، کل مرجوعات دولتی را که به‌عهده آقا ابراهیم بود به خاندان او ابقا فرمود. آقا علی‌اصغر پسرش را به لقب امین‌السلطانی مخاطب و آقا شیخ اسماعیل برادر او را لقب امین‌الملکی دادند. آقا محمدعلی پسر بزرگ آقا ابراهیم که به‌امین حضرت ملقب در کار آبدارخانه به‌جای پدر بود با سوابق خدمت که سفر عراق عرب و سفرهای فرنگستان و اسفار داخله ملتزم رکاب و شب و روزش به‌مواظبت‌تکالیف می‌گذشت و خود را طرف مرحمت می‌دانست از اینکه آقاعلی‌اصغر برادر

کوچکش وارث مقامات جلیله شد دلتنگ و تدارك افسردگی خاطر را به نشاط باده به کار بست.

مقایسهٔ سفر اخیر با سفر سابق شاه به‌خراسان

شاه منازل طی می‌کرد تا به مشهد رسید، نمی‌توان گفت که از تغییر احوال مملکت خراسان و تأثیر استیلا و اقتدار دولت روس در آن سمت و آمدن ژنرال (کروپاتکین) حکمران آن دولت به اردوی پادشاهی ناصرالدین‌شاه متأثر نشده به فرصتهای از دست رفته تأسف نمی‌کرد، اما افسوس بر گذشته را بیهوده شمرده برای آینده هم کسی نمی‌دید که به دست او کاری ساخته شود و همین تصور بی‌اعتنایی شاه را به‌کار و وادادگی او را در احوال شدت می‌داد. ژنرال مشارالیه با چندتن ارباب منصب آتاماژور خود به اردوی شاه آمد به اینکه چشمش را به احترامات و ضیافت و اعطای نشان و عطایات دیگر می‌بستند پیدا بود که در دستگاه سلطنت ایران چه می‌بیند و خود ما هم که به‌نظر تأمل نگاه می‌کردیم این سفر شاه را با سفر سابق او به‌خراسان در یك تنزل بین و پستی آشکار می‌دیدیم. از اکابر و اعیان کسی به‌جا نمانده، پیرامن شاه به یك دسته جوانان بی‌علم و ادب منحصر شده، بی‌انتظامی معنوی و فقدان حقوق و احترامات به‌همه جا شایع و مستولی در ضیافتی که از جانب شاه به ژنرال مشارالیه داده بودند پیشخدمتان پادشاهی واعیان از دور دیده بود که از مراحل عمر هنوز قسمتی طی نکرده‌اند اما غرق امتیازات بزرگ دولت و صاحب نشان و حمایل از درجات اولی هستند. ژنرال پرسید که برای دولت ایران آنچه در همسایگی اطلاع داریم موقع مشکل و امر مهمی پیش نیامده بود که این جوانان هنرمند به این همه امتیاز نایل بشوند مگر در شکارگاه پادشاهی صدای تفنگ شنیده با طیر و وحش جنگی کرده باشند.

دستورات پادشاه به محمدتقی میرزا رکن‌الدوله

لاجرم شاه در مشهد به محمدتقی میرزا رکن‌الدوله برادر خود که چند سال است در خراسان حکومت می‌کند دستورالعمل مفصل و یادداشتهای مشروح داده‌که به‌نقد امنیت اطراف و ممنوعیت ترکمان

را از شرارت غنیمت شمرده قرا و قصبات ویران خالی از سکنه را دایر، نهرها و قنوات آنها را تنقیه و منقح کنند. اسباب زراعت و آبادی آنجاها را فراهم و قسمت عمده از بلاد سرحدی خراسان را که به‌بهانهٔ آشوب و فتنهٔ ترکمان از مالیات معاف و در عوض سوار چریك می‌دادند ممیزی کرده از روی قاعده منال دیوانی بگذارند و چیزی را که شاه بیش از همه تأکید کرد انتظام کلات و مرمت قلاع آن و ایجاد قلعهٔ جدید در سرخس نادری و ترتیب زراعت و احداث انهار و غرس اشجار در آن نقطه بود.

کاردانی امین‌السلطان ثانی وتقرب اوپیش شاه

موکب همایون ازخراسان معاودت کرده به‌طهران رسید در این سفر از آقاعلی‌اصغر امین‌السلطان ثانی آثار رشد وکفایت مشاهده فرموده و به‌پاس خدمات پدرش نسبت به‌او توجه مخصوص مبذول می‌داشت این امین‌السلطان جوانی خوش‌سیما وخوبروست به‌خلاف پدر خود دست‌و دلی گشاده و دادودهش به‌اندازه دارد. ازخط وسواد بی‌بهره نیست، طبع موزون او شعرپسند و شاعردوست و بامسلك عرفان واعتقادی‌که به‌انفاس اهل ذکر دارد زهدفروش‌و ظاهرالصلاح است. پدرش درکار محتاط ودرکارگزاری آنقدر حرص داشت که وقت واسبابش کفایت می‌کرد وگاهی مرجوعات پادشاهی‌را که‌از حوصلهٔ خودبیرون و به‌عالم خود نامناسب‌می‌دید بطور ادب استعفاوکناره‌جویی‌می‌نمود. خلاف‌این خلف‌الصدق که‌شوق وحرصش درکار بی‌نهایت وبارهای سنگین که ارثاً به‌او واگذار است هل‌من‌مزید گویان به‌چپ وراست دست‌اندازی می‌کند گروه ایرانیان به هرکس که خزانهٔ دولت در دست او است و می‌توانند به تملق وتقلب ازاو پول بگیرند دست ارادت درآستین و سر بندگی برآستان‌دارند. این‌امین‌لسلطان باخوبرویی ومحاسن‌اخلاق به‌جای پدر نشسته‌ضنت وخست‌پدر را ندارد ومی‌خواهد به‌جودوکرم معروف شود. البته مرجع خلق می‌شود.

زیانهایی که از مرگ امین‌السلطان اول به‌خزانهٔ دولت واردآمد

از وفات آقاابراهیم اول ضرری که به دولت واردآمدهفتاد هزارتومان وجود موجوده از اقساط مالیاتی و گمرکی بود که باخبرمرگ‌امین‌ـ

السلطان مقارن به طهران رسید. شیخ اسمعیل امین‌الملك به همدستی میرزا فضل‌الله خان نوری که در دایرهٔ خزانه نویسنده و محاسب است این نقد را بلع کردند باتوجه و تقویتی که شاه به اولاد آقا ابراهیم داشت کسی نتوانست ازاین سرقت سخنی به‌میان آرد ضرر دوم از هلاك آقا ابراهیم این بود که به‌مفاسد بی‌نهایت ضرابخانه ملتفت شده می‌خواست حاج محمد حسن اصفهانی را به‌پای حساب بیاورد و با دست اشخاص که از تقلبات او در مسکوکات خبیر بودند معاملات او را فحص کند. بیماری و زمین‌گیری و اشتغال او به‌لوازم سفر شاه این کار را معوق گذاشت تا مرگ او دررسید و حاج محمد حسن قلابی خلاص شد بعلاوه در نزد آقا علی‌اصغر امین‌السلطان مکانتی مخصوص یافته به حاجی عمو مخاطب بود. ضرر سوم کار حسینقلی‌خان مافی و محمد حسن‌خان برادر او بود که آقاابراهیم به عربستان و بنادر خلیج فارس فرستاده و به تقلبات آنها در وجوه و حقوق دولتی مطلع شده می‌خواست هر دو را به طهران بیارد و برکار آنها رسیدگی کند. سفر خراسان و مرگ ناگهان امانش نداد و این دو برابر به امین‌السلطان ثانی سازش کرده وزیر و مشیر او شدند اما خدمات مرجوعی به آقا ابراهیم که بالوراثه در دست اولاد او است به ترتیبی که او مقرر کرده بود و اشخاصی که به سمت هر شعبه گماشته بی‌زحمت حرکت می‌کرد و علی‌الخصوص که تقویت و توجه شاه نمی‌گذاشت از هیچ‌طرف خللی وارد آید. امینه‌اقدس هم به‌آقا علی‌اصغر مهری پیوسته او را فرزند خود می‌خواند و در خلوت اندرون اگر نقص وفتوری در کار او محتمل است جلوگیری و جبران می‌شود. نظام امور درباری برمدار سابق، آقای مستوفی الممالك فی‌الحقیقة رئیس مطلق است و مرجع مهمات دولتی مجلس وزرا است.

نامهٔ میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله از لندن

این اوقات میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله که‌سفیر ایران و مقیم دربار انگلیس است کاغذ مفصلی به امین‌الدوله نوشته ازاستیلای دولت‌روس به‌ماورای‌خزر و اینکه موقع سابق ایران تغییر کرده حد فاصل میان انگلیس وروس نیست ودر اشتغال دولتین مزبورتین به‌مدافعات قوای‌یکدیگر دولت ایران که‌برکنار است باید مسلك بی‌طرفی پیش‌گیرد وشرط

بی‌طرفی آماده داشتن خزانهٔ معمور و یك دسته قشون جرار منتظم است که هیچیك در ایران وجود ندارد و نیز تا ایران درجوار صحرای بسیط و ترکمانهای وحشی بوده پرده درکار خود داشت امروز که روس به آن نواحی استیلا کرده و برحسب اصول ملکداری و تکلیف سلطنت خود راههای آهنی و آبادیهای مهم و شرایط امنیت درآن سمت فراهم داشته است دولت ایران نمی‌توان به حالت سابقه باقی و از اجرای وظایف پادشاهی و نگاهداری ملك و رعیت غفلت کند و البته نظر قضات و ارباب فتوا و سیاسیون عالم استحقاق حکمرانی و ملکداری را به آن طایفه تصدیق خواهد کرد که به مجرد ورود و استیلا به نواحی وحشی و میدان تاخت و تاراج و قتل و غارت فوراً آن را ساخت، شهرها بنا کرد، نظم و امنیت گماشت، اوضاع تجارت و زراعت فراهم آورد. اگر دولت ایران هم درمقابل متصرفات جدیدهٔ روس، املاك قدیمهٔ دایرهٔ خود را منظم و آباد نکند و به اجتماع همان اسباب دست نزند. طبعاً اهالی ایران به آن طرف مایل و این سمت را ویران می‌گذارند و در ضمن این بیانات دولت ایران را به اصلاحات تحریص و به انتفاعات حاصله از آن تطمیع کرده بود. شاه این کاغذ را به دقت خواند و خیلی پسندید و دستخطی صادر فرموده که امین‌الدوله در مجلس وزرا بخواند و همت اولیای دولت را به این موضوع متوجه نماید. امین‌الدوله انجمنی از بقیهٔ شاهزادگان بزرگ و وزرا و ارکان مشورت ترتیب داده و دستخط شاه و کاغذ میرزا ملکم‌خان را که کتابی مفصل بود قرائت کرد همه شنیدند و به جودت ذهن و حسن بیان ناظم‌الدوله آفرین گفتند. امین‌الدوله گفت مراد از اجتماع ما دراین مجلس و خواندن این دفتر فقط تحسین قریحه و بیان ملکم‌خان نبوده فرمایش شاه این است که طریق وصول و وسیلهٔ حصول تنظیمات و انتفاعات و نیکنامی و ادای حق ملکداری که این‌همه گفتند و نوشتند و خودمان رفتیم و دیدیم و در این کاغذ هم ملکم‌خان اجمالا اشاره کرده است چیست و مارا چه افتاده که ترقیات و شئونات و پیشرفتها را در اطراف خودمان حتی میان افغان و ترکمان می‌بینیم روزبروز درتنزلیم. حاضرین مجلس متفقاً گفتند بلی شاه درست فرموده است حیات و بقای دولت موقوف به اصلاح و ترتیب کار به سیاق اوضاع وقت و روز است اما اینکه ملکم می‌نویسد مالیات ایران را باید به هفتاد کرور رسانید حرف

بی‌معنی به‌نظر می‌آید. باز امین‌الدوله اصرار کرد که به‌فرمایش شاه چه جواب‌می‌دهید، مقصود همین خواندن کاغذ و تحسین بلاغت او نبود، همه سکوت کردند. نصرت‌الدوله فیروز میرزا گفت ملکم در اواخر کتابچهٔ خود تصریح می‌کند که این‌کارها با اطمینان عمومی و امنیت جان ومال رعیت می‌شود. تدبیر این‌کار را بکنید مقصود حاصل است. قوام‌الدوله شاهزاده را تصدیق کرد. امین‌الدوله به نایب‌السلطنه و مستوفی‌الممالك روکرده گفت دونفر از ارکان مجلس رأی خودشان رابیان‌کردند شماهم بگویید که جواب دستخط و فرمایش شاه را بنویسیم. نصرت‌الدوله به عجزو الحاح‌از امین‌الدوله خواهش کرد که رأی وبیان مرا فراموش کنید و اگر به شاه عرض خواهید کرد از زبان من نباشد. دراین بین پیشخدمتی از طرف شاه‌به احضار اعضای مجلس آمد برخاستند و به‌حضور شاه رفتند و از امین‌الدوله توقع می‌کردند که اگر شاه نتیجهٔ مجلس را بخواهد به تشکیل مجلس دیگر باید موقوف دارید شاید بتوانیم جوابی حاضر کنیم. در ورود به‌خدمت شاه همه را نشانیده از کاغذ ملکم و درستی استحکام بیانات او فصلی گفتند و از امین‌الدوله پرسیدند چه‌کردید. کاغذ خوانده شد دستخط مرا دیدند و چه به‌نظر اهل مجلس آمد. اگر چه گفتگو ناتمام ماند و به این سبب فهرست و جواب مجلس راتحریر نکردیم اما اجمالا رأی وعقیدهٔ مجلس‌را می‌توانم عرض‌کنم می‌گویند آنچه ملکم نوشته است صحیح و تحسینی که از طرف همایونی به او شده است بجاست و نکتهٔ کار و کلید اصلاح راهم خود ناظم‌الدوله می‌نویسد که برای کارها علاوه بردست کارگر و مساعدت طبیعت سرمایهٔ کافی ضرور است و این شق اخیر یعنی اجتماع سرمایه‌های کوچك و فراهم شدن وجوه و مبالغ کلیه و دوران آن برای آبادیها موقوف به‌حصول امنیت عمومی است که به‌این وسیله شرکتهای‌بزرگ و کارهای عمده ساخته شود. شاه گفت بسیار خوب تدبیر حصول همین امنیت راباید در مشورتخانهٔ دولت بکنید و چرا باید اطمینان وامنیت در ملك ایران از مردم سلب شده باشد.

اظهارنظر امین‌الدوله در حضور شاه و درباریان

امین‌الدوله عرض کرد من هم در مجلس مطابق فرمایش همایونی

اعتراض کردم و پرسیدم چرا هرکس به تفرقه پول خود را به احداث قنوات و آبادی املاك صرف می‌کند در معاملات شخصی و اختصاصی این امنیت شرط نیست اما در شرکتها و اجتماع سرمایهٔ کلی و اقدام به‌کارهای بزرگ از پی امنیت موهوم می‌گردند. مجلس ساکت و امین‌الدوله به ناله حرف را قطع کرد، شاه فرمود آخر به تو چه جواب دادند؟ امین‌الدوله معروض داشت که اگر اجازت فرمایند جواب مجلس را در ضمن یك مطلب خارجی عرض کنم. در ماه گذشته یك شبی که در دوشان تپه شرفیاب حضور همایون بودم تحقیقی از معاملات نقدینهٔ طهران می‌فرمودند و بالاخره گفتند اگر صدهزار تومان نقد به تو بدهم در سال چه منفعت می‌توانی بدهی عرض کردم این مبلغ چون همیشه و متوالیاً درکار نیست برروی هم صدی‌دوازده سود مسلم می‌دهد. فرمودند خیلی خوب است برو سند بنویس پول حاضر است و با دقت به کار بینداز من دیگر دنبال این فرمایش را نگرفتم، نه سند نوشتم نه پول خواستم اگر سند را نقد تقدیم کرده بودم صد هزار تومان را می‌دادند یا نه؟ شاه فرمود به شرط اطمینان البته می‌دادم. امین‌الدوله عرض کرد نکته در همینجاست، وقتی که پادشاه مملکت باکمال قدرت اطمینان را شرط قرار بدهد و در معامله تردید کند رعیت چگونه مطمئن می‌شود و با چه امنیت اندختهٔ خود را به میدان خواهد آورد. شاه را این تمثیل امین‌الدوله خجل کرد و باز تأکیدی در تدابیر مقتضیه فرموده نه شاه می‌دانست چه می‌خواهد و نه وزرا می‌فهمیدند چه باید کرد و ظن غالب اینکه اگر از وزرا و اعیان دربار مصمم می‌شدندکه احوال سلطنت وحکمرانی را تعدیل و امنیت و آسایش خلق را تحصیل کنند و با زبان و اصطلاح ناصرالدین موافقت می‌کردند البته این پادشاه که به آسودگی مایل شده است سر از اصلاح کار باز نمی‌زد. دریغ که همه به‌خود مشغول و به فواید شخصیه مولع بودند و شاه را از قبول تنظیمات معرض می‌دانستند. باز تکرار کنیم که شاه از نوکرها مأیوس و نوکرها از شاه نومید بودند.

دخالت ماموران دولت در کارهای داخلی ایران

رکن‌الدوله از خراسان نوشت که برحسب دستور و فرمایش همایونی

به سرخس نادری مقنی و عمله و اسباب زراعت فرستاده بودم و به کار مشغول بودند از طرف حکومت روس علیخانف آمده اقدامات ما را منع کرد و آنها خود در خیال آبادی آن سمت هستند. شاه برآشفت و به توسط وزارت امور خارجه به‌سفارت روس مقیم طهران و مأمور ایران متوقف پطرزبورغ اظهارات کردند فایده نبخشید که بالصیف ضیعت‌اللبن در تکلیف آخری و نقشه که به توسط میرزا سعیدخان محرمانه به امضای شاه رسانیدند و مشورت وزرا در این موضوع مؤثر نیفتاد کار گذشته و سند به دست آن طرف افتاده بود. همینکه شاه از اهتمامات درباری خود خسته شد تدبیر دیگر اندیشید و این خیال‌کاشف از قیاسات شخصیهٔ اعلیحضرت است‌که با تتبع وممارست یك قرن در امور و احوال دولتی هنوز گمان می‌فرمود که در عوالم پلتیکی شخصیات را اثر هست و آنچه از اشخاص در وجود خود اثـر دیده در دیگری نیز مؤثر نمی‌دانست.

فرستادن یحیی‌خان مشیرالدوله به پطرزبورغ برای رفع مزاحمت ماموران روسی

علی‌الصباح امین‌الدوله را به حضور خواستند، در باغ سلطنت‌آباد با حضور امین‌السلطان ثانی، شاه شروع به مطلب کرد که برای عمل سرخس نادری و امتناعات غیرحقهٔ مأموریـن روس دیشب خیالـی کرده‌ام، یحیی‌خان را به‌عنـوان سفارت مخصوصه بـه پطرزبورغ بفرستیم، چون اسکندر سوم امپراتور روس را در ولیعهدی‌او ملاقات کرده‌ام و چندان گرمی نکردم حالا که به سلطنت رسیده است نامـهٔ دوستانه بنویسم، شمشیر مرصعی بفرستم و از اینکه یحیی‌خان با روس خصوصیتی دارد او حامل نامه باشد و چون ابرام و اصرار او را مکرر دیده‌ام به‌او مأموریت بدهیم قرارکار سرخس و رفع‌مزاحمت مأمورین روس را بدهد و به امین‌الدوله خطاب فرمود «تو را خواستم با اطلاعاتی‌که از سابقه و لاحقه داری دستورالعمل کافی برای یحیی‌خان بنویسی امین‌الدوله می‌خواست جوابی عرض کند و بی‌حاصلی این‌اقدام را به‌ادله واضحه بگوید ملتفت شدکه یحیی‌خان مشیرالدوله حاضر شده است. در حضور او نمی‌توان بیهودگی و عیب این اقدام را بیان کرد. شاه مسئله را با خود مشیرالدوله هم در میان گذاشت و او به مذاق همایونی تحسینات بی‌اندازه به خیال ملکانه و تعهدات

صریحه در اجرای مأموریت گفت و رخصت یافت که برای تهیهٔ سفر به منزل برود. امین‌الدوله حسب‌المقرر دفتری جامع اطلاعات و ایضاحات و دقایق و حقایق امر تحریر کرد پس از یك هفته مشیرالدوله به پطرزبورغ روانه گردید اما نتیجهٔ مأموریت مزبوره همانطور شد که امین‌الدوله به شاه عرض کرد. دربار روس اعتنا به اظهارات یحیی‌خان نکردند و او از تعهدات خود که در خدمت شاه ملتزم شده بود به معاذیر بی‌حقیقت مدافعه می‌کرد.

محمودخان ناصرالملك متصدی وزارت امور خارجه می‌گردد

این اوقات که میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملك پس از بیماری ممتد وفات نمود شاه وزارت امور خارجه را به محمودخان ناصرالملك محول داشت. انتخاب شاه در این مورد مستوجب تحسین بود که برای این خدمت از او مناسبتر نداشتند. عیبجویان ایرانی این شخص را به قبض ید و خست طبع نسبت می‌دادند و حق نداشتند که از حیث تبذیر احتراز داشت این یحیی‌خان مشیرالدوله چون مشتاق وآرزومند مقام مزبور بود از ناصرالملك بدگویی می‌کرد خاصه نزد سفرای خارجه واین معنی در حضور شاه مکروه واقع‌شده رفتار او را نکوهش می‌فرمود. اما یحیی‌خان که مدتها در خلوت شاه و متصدی خدمات حضوری بود شاه را به درستی می‌شناخت و یقین می‌دانست که غالباً ابرام و اسباب چینی در مزاج شاه مؤثر است وثوق و اعتماد شاه به‌ناصرالملك و موافقت و دوستی که میان او و امین‌الدوله استحکام داشت‌کار او را محکم می‌کرد احتیاط و دقت او هم درکار به‌اعتبارش می‌افزود.

آمدن حاج محسن‌خان معین‌الملك به تهران

در خلال این احوال تحریرات حاج محسن‌خان معین‌الملك سفیر ایران و مقیم دربار عثمانی رسید متضمن مطالب عمده که بعض ایضاحات آن را به شرط اجازت همایونی موقوف به حضور خود گذاشته بود. او را اجازه دادند که موقتاً به طهران بیاید. امین‌الدوله با آنکه از فوت چند اولاد خود در ظرف چند روز بی‌نهایت افسرده بود و کمتر به‌کارها اقبال می‌کرد دوستی چندین سالهٔ او با معین‌الملك و عهد

انتسابی که بایکدیگر داشتند او را برانگیخت که شاه را با حاجی محسن‌خان مصمم کمال مساعدت کند، از قابلیت و کفایت و معانی او شاه را تشنه و احترام او را که سفیرکبیر و نمایندهٔ پادشاه در دربار یك دولت بزرگ است الزام کرده بود و خانهٔ خود را برای اقامت او تعیین کرده روزی‌که به طهران وارد می‌شد از طرف دولت فوق‌العاده لوازم استقبال و توقیرات رسمیه معمول افتاده که نسبت به‌هیچ‌کس از محترمین خارجه و داخله چنان تشریفات مرعی نشده نظیر آن را ندیده بودیم. دیدار شخص معین‌الملك که‌از چندین سال‌قبل به‌طهران نیامده بود نه درنظر شاه و نه درپیش مردم آن جلوه را نکردکه انتظار داشتند خاصه در حضور شاه که به عکس آنچه می‌پنداشتند ظهور کرد، در بیانات و خیالات او آن معانی را که توقع داشتند ندیدند و بعلاوه در طهران به معاشرت و دید و بازدید خود وقع ووقر نگذاشت و مخالف اقتضای سن و مقام خود به‌سور وسرور و تمتعات نفسانی اشتغال کرد و کسانی که مایهٔ حرف والتقصه و مضمون روزنامه‌های مخفی را به هرقیمت می‌جستند به رایگان دست آوردند و با شاخ و برگها به‌شاه عرض داشتند. امین‌الدوله آنچه به نصیحت می‌گفت در او اثر نداشت چرا که غالب عمر خود را براین منوال به سر آورده بود.

متضرر شدن امین‌الدوله از میزبانی معین‌الملك و تاسف او در این مورد

بعلاوه میزبانی امین‌الدوله او را مجبور می‌کرد که به میـل مهمـان محترم از سفرای خارجه و دیگر فرنگیان متوقف طهران ضیافت کند و چون ترتیب ضیافات به اختیار معین‌الملك بود در مجالس زنهای فرنگیان هم مهمان می‌شدند، تکرار و توالی چنین مجالس که به‌شاه قصه می‌شد از امین‌الدوله هم خاطر همایون را مکدر و متغیر می‌کرد.

مردم دقیق می‌دانستند که امین‌الدوله از ورود و شهود حاجی محسن‌خان به طهران چه‌مقدار ضرر اعتباری برده است و این همه از اثر بخت بلند آقاعلی‌اصغر امین‌السلطان بود که میدان ترقیـات او وسعت می‌یافت. مع‌القصه پس از چند ماه حاج محسن‌خان معین‌ـ الملك را مقضی‌المرام به‌استانبول معاودت دادند. ناصرالدین [شاه] درهمهٔ امتحانات ومطالعات خویش مردم را معیوب می‌بیند و از اعتقاد

و اعتماد خود به مردم می‌کاهد و در یك نفرت مأیوسانه به تن‌آسایی و لذات نفسانی راغب‌تر و از قید مملکت و رعیت فارغ‌تر می‌نشیند. اسباب راحت و هوسهای پادشاهی در اندرون به دست زبیده خانم امینه اقدس است و در بیرون به تصرف امین‌السلطان به این معنی که خورد وخواب و تنقل و تفنن اندرونی و آوردن دوشیزگان سیمین تن و دختران ماه‌جبین به مراقبت امینه اقدس مرتب می‌شود و چنان جانسوزی و امانت به شاه می‌نمایدکه ذخایر اندرونی خارج‌از خزانهٔ پادشاهی سپرده با دست نقد و جواهر و امتعهٔ نفیسه را بی‌حساب به او تحویل می‌کنند و در بیرون آبدارخانه که متضمن مشروب ومأکول و تنقلات است و دواب دیوانی که اسباب سفر و تفرج مسیر شاه است و پول که مشکل‌گشاست به کفالت و کفایت امین‌السلطان واگذار، در این صورت شاه از دیگران مستغنی است و هیئت دربار و دستگاه دولت از مقولهٔ تشریفات و لزوم مالایلزم به حساب می‌آید.

علاقهٔ شاه به ملیجك هنوز باقی است

غلامعلی خان ملیجك نیز دم بدم دردل و دیدهٔ پادشاه تجلیات معشوقانه می‌کند عزیزتر وگرامی‌تر می‌شود اوقات عزیز شاهنشاه ایران بیشتر به این کودك زشت بدنژاد مشغول است و هرچه از بیرون و درون ملامت می‌شنود به لجاجت افزوده بیشتر اظهار عشق می‌کند. اتباع و بستگان ملیجك زنانه و مردانه در خارج و داخل کارفرما ومتصرف در امور شده‌اند و هرگونه تعدی و تطاول از آنها صادر و ساری است از تبعهٔ قهوه‌خانهٔ اندرون هم که به تازگی خود ناز بی‌اندازه دارند و از نوازش شاهانه غروری ساز و دستگاه خودنمایی بازکرده‌اندجای خود دارند.

برای شاه فرصتی نماند که مثل سوابق ایام به‌کارها رسیدگی وتوجهی‌کند ومتصدیان امور را بی‌اعتنایی شاه نوعی دلسردی‌آورده از ظاهرسازی پیش هم باز مانده بودند.

ناصرالدین شاه از شاهزادگان و درباریان گله‌مند است

یك روز که شاه در کامرانیه قصر ییلاقی کامران میرزا نایب‌السلطنه مهمان بود و جماعتی از وزرا هم حاضر بودنـد ناصرالمـلك وزیر

امور خارجه کاغذی از وزیر مختار انگلیس به شاه نموده بود که گویا به اختلال امور دولت ایران و خطرات محتمله دلالت داشت. شاه را مطالعهٔ آن کاغذ برآشفت، چند تن از وزرا را به حضور خود خواست، ناصرالملك و امین‌الدوله و قوام‌الدوله و نایب‌السلطنه را نشانید و دیگران را رخصت حضور نفرمود.

از کسانی که حاضر و به جلوس اجازت نیافت یحیی‌خان مشیرالدوله بود. به اظهار ملالت و دلتنگی از سیاق کارها و نفاق کارگزاران شروع کرد و به‌حال یحیی‌خان تمثیل نمود که آنچه می‌بیند و می‌شنود فوراً نقل مجالس فرنگیها و مخصوصاً سفارت روس است و امثال او لایق هیچ‌کار و محل امانت اسرار نیستند. پس از آن از رنجهای خود در نظم امور مملکت یاد کرده قصور نوکرها را در حقایق دولتخواهی و وظایف نوکری شرح داده که آنچه کردیم نتیجهٔ معکوس و روش احوال منحوس شد و امروز که به دقت کار خود را می‌سنجیم فساد عمده و مانع اصلی در پیشرفت و اصلاح امور پسران من هستند. آذربایجان از قشونی و ملکی به مداخلات ولیعهد مختل شده است. ظل‌السلطان هم با آن نمایشها که در اوایل حال کرد و سستی که به اطراف و اکناف مملکت انداخت جز تاختن رعیت و اندوختن ثروت و مکنت و ضایع کردن ترتیب قشون و نوکر ولایات جمعی خود کاری ندید. نایب‌السلطنه نیز در وزارت جنگ و ایالات جمعی و ادارات محوله فضیلتی ننمود و همین مداخلات و کارگزاری شاهزادگان نظم طبیعی را از سایر شعب و دوایر دیگر برداشته، هزار بهانه و عذر به دست نوکرها داده است. اعتقادم این است که ولیعهد و ظل‌السلطان را به طهران بخواهیم و با حضور خودشان هر سه برادر را مسلوب‌الاختیار و فکر بکر و محکمی در اصلاح دوایر دولت کنیم، بیش از این مورد ملامت بیگانگان و خودی نباشیم و در این میان به امین‌الدوله رو آورده فرمود «تو دیشب در خانهٔ خود چه خیال می‌کردی و از نظم امور دولت چه می‌گفتی» امین‌الدوله عرض کرد میدان خیال وسیع است و زمینهٔ تصورات هرکس در پیشگاه همایون معلوم اما شهدالله تعالی از خیالات خود یك کلمه به زبان نیاوردم زیرا که اهل راز نداشتم. باز به امین‌الدوله فرمود که اگر از تو بپرسند چه‌کار داری و مسئول چه هستی چه خواهی گفت

جز اینکه کار مستقل ندارم و ذمهٔ من به نظم کاری مشتغل نیست، بیانات شاه بی‌اندازه سوزناك و از روی تأثر خاطر بود و چند نفر که شرف حضور داشتند متأثر کرد خاصه نایب‌السلطنه را که به گوش خود نوای عزل می‌شنید. بالاخره شاه به امین‌الدوله گفت «بنویس ظل‌السلطان و ولیعهد را خبر بدهند فرداصبح در تلگرافخانهٔ اصفهان و تبریز حاضر شوند حضوری با آنها گفتگو کنیم. حالا هم بروید و در گوشه[ای] بنشینید و بی‌ملاحظه بگویید که تکلیف ما چیست و چه‌کنیم که آنقدر در نظر دوست‌و دشمن پست نشویم.» وزرا بیرون آمدند و در کناری نشسته حرفها و خیالات آنها چیزی نبود که قابل ثبت و واگویه باشد. نایب‌السلطنه شرح برائت خود را از تصورات شاه نسبت به خویش گفت و در بی‌انتظامی امور قشون و مفاسد عمل مقالات پدر بزرگوار خود را تصدیق کرد و در قبول اصلاحات و تنظیمات قشونی بیاناتی مشتاقانه نمود که لازم می‌دانند یك نفر صاحب‌منصب بزرگ با اتباع و اصحابی که لازم است از فرنگستان بیاورید امور قشون ایران را مرتب کند من به همه قسم تابع و مطیع او بشوم و در این امتحان معلوم کنند که شخص من مانع و مخل کار نیست. از امین‌الدوله خواهش کرد که همین طور به‌شاه بنویسد. لاجرم امروز گذشت و فردا با ولیعهد و ظل‌السلطان از احضار به طهران گفتگوئی به میان آمد معاذیر و دفع‌الوقت ایشان و تردیدات شاه آن طرح و نقشه را که به نظر آورده بود متروك و منسی گذاشت. رسیدن فصل تابستان و موسم ییلاقیش شاه را به‌ساخت شهرستانك و رودبار کشید. در قلل جبال و خلوات شکارگاه شاه را اندیشهٔ ضعف و فتور به چاره‌جویی انگیخت و به رغم آنکه دیگر دولت ایران رمق و استعداد آن ندارد تا قائم به‌نفس باشد و ناگزیر باید قیام بغیر نماید.

اقدامات خصوصی شاه توسط مشیرالدوله

یحیی‌خان مشیرالدوله را به شهرستانك طلبید و او را به سفارت روس مقیم طهران رسول قرار داده شاه به خط خود فصلی در اتکال واعتماد به‌دولت روس نوشت وخواهش کرد که سفارت مشارالیها مدلول دستخط شاه را به پطرزبورغ تلگراف کند و از امپراتور روس

در این معنی وثیقه بخواهد. یحیی‌خان که چنین فرصت را از خدا می‌خواست با هزاران پیرایه در سفارت مزبوره عرض خدمت کرد که شاه را دست بسته تسلیم آن دولت کرده است و در خدمت شاه عظمت و اهمیتی به این خیال همایونی گذشت که از این راه راحت و سلامت ایران را به مفت تحصیل کردید بی‌آنکه کسی بداند در پرده چه کرده‌اند و موضوع اقدامات چه بوده است شاه مکرر در پیش عملهٔ خلوت خود گفته بود خیالی عالی و فکر بکری کردم یحیی‌خان هم به درستی فیصل داد و مقصودی را که به چندین سال جنگ و خونریزی و صرف کرورات مقدور نبود بی‌هیچ ضرر و زحمت حاصل کردیم یحیی‌خان جایزهٔ خدمت را به گرفتن لقب و مواجب برای دختر خود و صدور احکام تیول و غیره منحصر نکرد. جادهٔ وزارت امور خارجه را نیز برای خود کوبید. در معاودت موکب همایونی از ییلاقات خارج و توقف شاه در شمیران باز رازهای دولتی میان شاه و مشیرالدوله دراز و کسی نمی‌توانست شرح ماجرا را معلوم کند تا شاه به شهر آمد و یك روز طرف عصر که به باغ جدیدالبنای خود موسوم به باغ شاه رفته بود امین‌الدوله را از دارالشوری احضار فرمود و پس از فرمایشهای مختلف پرسید که خط ملنیکف[1] وزیرمختار روس را می‌شناسی عرض کرد هم امروز رقعه از او رسید و خط او معروف است ورقه از بغل بیرون آوردند فرانسوی‌العبارت امین‌الدوله خواند و عرض کرد خط خود وزیرمختار است شاه فرمود مطلب را دانستی امین‌الدوله معروض داشت نتیجهٔ اقدامات و مأموریت مشیرالدوله یقین به همین جواب منحصر شده است گفتند همین است و خواستم اصل تلگراف را که در جواب از پطرزبورغ رسیده است برای سند ما بدهد راضی نشد مگر این سواد را با مهر سفارت روس بگیریم و ضبط کنیم. امین‌الدوله معروض داشت حد من نیست که با علم و احاطهٔ همایونی عرض عقیده و اظهار اطلاع کنم اما در این جسارت ناگزیرم که این جواب متضمن معنی و مدلول مخصوص و ممتازی نیست و به هیچ تعبیر و تأویل نمی‌تواند دولت ایران را به عهد جدیدی از دولت روس تأمین کند. با این حال به مهر سفارت روس

---

۱. Malnikoff

مسجل فرمایید یا بدین صورت ضبط کنید علی‌السوی است.

تلگراف وزارت امور خارجهٔ روسیه

از وزارت امور خارجه روس به ملنیکف وزیرمختار خودشان تلگراف کرده‌اند دستخط شاه را که به عنوان سفارت مامقیم طهـران صادر شده بود با تلگراف شرح داده بودید به عرض امپراتور رسید. دولت روس دوست خالص‌الوداد ایران بوده‌است و روابط محبت بین‌الدولتین محکم و برقرار است. و در حسن همجواری شرایط مودت مرعی و مسلوك خواهد بود این جواب عامل و طبیعی را که هیچ سندیت ندارد بهتر آنکه اهمیت ندهد و مسکوت بماند. دولت ایران اگر بخواهد در نزد همسایگان خود محل اعتبار و بقا و دوام خود را اثبات نماید باید امور مملکت و قشون ایران را منتظم کند. به همان راه ترقـی بیفتد که دیگران پیموده‌اند. سه دولت همسایه البته در دوستی و اتفاق با ایران مسابقت خواهند نمود. موقع ایران خالی از اهمیت نیست. مملکت ایران استعداد ترقی و ثروت طبیعی‌دارد، باید اهتمام فرمایید طرق مراودات از همه سمت سهل شود، تجارت مملکت پیش برود، سایر ملل فرنگ در این مملکت علایق تجارتی و صناعتی پیدا کنند، سرمایهٔ خارج درایران به‌کار بیفتند، برای ایران شهود معتبر و مددهای معنوی و روحانی پیدا شود در این حال می‌توانید از دشمن و بدخواه فارغ و ایمن بنشینید و دوستان را از خود امیدوار کنید. شاه امین‌الدوله را تصدیق کرده بود اما اثر این بیان همین‌قدر شد که در گرفتن اصل تلگرام از سفیر روس یا مسجل‌نمودن سواد آن، دیگر اظهار و اصراری نکردند، و ازاینجا معلوم‌شد که ورقهٔ تقدیمی ناصرالملك در کامرانیه و عرایض محرمانـهٔ او از روی اظهـارات سفارت انگلیس بوده است و شاه را به‌مفاسد امور و احوال وضعف دولت ایران ملتفت و از استیلای روس به این مملکت تهدید کـرده بودند. به جای آنکه تدارك اصلاحات شود، یأس، شاه را از اسباب کار و میل به تن‌آسایی و راحت‌طلبی که می‌خواست از ریاضات بدنی و خیالی فرارکند، چاره را به‌تعلق و تألف به امپراتور روس وتمهید آسودگی موقتاً منحصر کرد. این مسلك شاه، نوکرهای قدیم و غیور را سرد می‌کرد و غلبهٔ نومیدی آنها را به سکوت و حیرت می‌انداخت

و بهترین فرصت و موقع به‌دست امین‌السلطان جوان می‌افتادکه میدان را به جولان خود اختصاص دهد. چندی نگذشت که به مقتضای وعده، محمودخان ناصرالملك را از وزارت امور خارجه انفصال داده با لقب فرمانفرمایی به خراسان فرستادند.

انتصاب یحیی‌خان مشیرالدوله به وزارت امور خارجه و اعتراض سفارت انگلیس به این کار

و با معرفتی‌که به‌حال یحیی‌خان مشیرالدوله بود موقع باریك وخدمت مهم وزارت امور خارجه به‌او مفوض گشت. آنها که به دقایق کار ملتفت و مطلع بودند دانستند که ناصرالدین شاه این غلط‌کاری را برای اثبات یك‌رنگی با دولت روس کرده است. اما عدم اعتماد شاه به شخص یحیی‌خان، اطلاع شاه به نابلدی و قصور معلومات او، سبب شد که شاه خود به جزئیات و کلیات امور دایره رسیدگی کند و مطالب مهمه وزارت مزبوره را بلااستثنا به مجلس وزرا بفرستد.

امین‌الدوله در مبادی احوال خود در وزارت امور خارجه مستخدم و به اصطلاحات پلتیکی آشنا بود در حضور شاه مراسلات رسمیه و یادداشتها و تلگرافها را مسوده می‌کرد. مشیرالدوله به داشتن اسم وزارت و انتفاعات و عواید آن قانع بود. با این حال سفارت انگلیس ساکت ننشست. مستر (نیکلسون)[1] شارژدافر دولت مشارالیها از شاه بارخواسته و در حضور شاه بلاواسطه تقریرکردکه ما در اظهارات رسمیهٔ خودمان به یحیی‌خان مشیرالدوله مطمئن نیستیم و او را نوکر و مأمور ایران نمی‌شناسیم. اگر در مشغولیت او به امور وزارت خارجه مصلحتی دیده‌اید برای اظهارات و مطالب ما واسطهٔ دیگر معین کنید.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله بین سفارت انگلیس و شاه واسطه می‌گردد

شاه مستر نیکلسن را تلطیف کرده گفته بود که چون یحیی‌خان تازه به وزارت خارجه منصوب شده است خلع او مناسب نیست. شما کار-های تبعه و اتفاقات عادیه را به وزارت امور خارجه بفرستید ومطالب

---

۱. Sir Arthm Nicholson

مهمه[ای] که دارید به توسط میرزا علی‌خان امین‌الدوله به عرض ما برسانید. مشیرالدوله از ماجرا مطلع‌شد. سازش باسفارت انگلیس و تأمین آنها هرگز برای او مقدور نبود و از امین‌الدوله وحشتی داشت‌که بامعلومات ثابتهٔ او در خدمت شاه بااین وسیله مسند وزارت خارجه را از او برباید. اتحاد و اتفاق با امین‌السلطان را پشتوان خود کرد. میان او و امین‌الدوله منافرت و مناقشت افکند. او را به معارفه و مراوده با سفرا تحریص نمود، در ضیافتها که از سفرا و مأمورین‌خارجه می‌کرد او را ترحیب و تجلیلی فوق مقام او می‌گذاشت تا ذوق مداخلات به امور پلتیکی و دیپلوماسی در کام امین‌السلطان چاشنی داد و به وسایل مختلفه با سفارت انگلیس مخصوصاً مراوده ودوستی خود را محکم نمود. یحیی‌خان بی‌آنکه عاقبت‌کار را بیندیشد امین‌السلطان‌را از مراودات صبح وشام خود خسته می‌کرد وهرچه از حالات شاه وطرف ضعف و موازین مغلوبیت او به تجربهٔ چندین ساله دانسته بود به‌او می‌آموخت و از پستی همت و سستی عنصر مردم، او را دلیر می‌ساخت.

بلندپروازی امین‌السلطان

درسهای مشیرالدوله همه به‌کار آمد و در دماغ امین‌السلطان تخم بلندپروازی کاشت، برای پیشرفت خود به تهمت و افترا هرکس را در پیش شاه زشت می‌کرد و اسباب احتیاج شخصی ناصرالدین شاه را به خود تکمیل می‌نمود و با پیوندی که با امینه اقدس داشت فضل و کفایت غیرواقع او در ذهن شاه راسخ می‌شد و این غرور و نخوت او را از نگاهداری ترتیبی که پدرش در کارها مقرر کرده بود غافل کرد. امین‌الملك برادرش در وجوه دیوانی و پرداختن حواله و برات فواید خود را پیشنهاد و از نظم وصول و ایصال چشم پوشید، در جواب شکایتها که از این باب به شاه می‌رسید با تندی و تعرض حسد مردم را به مقامات و اغراض آنها را در حسن خدمات خود می‌گفت و شاه از بیم آنکه به راحت شخصی او خللی وارد آید عذر ناموجه امین‌السلطان را می‌پذیرفت. از ارکان و اعیان دربار میرزا علی‌خان امین‌الدوله را بیشتر دشمن می‌داشت که مثل دیگران با او طریق

تملق پیش نگرفته بود و غالباً شاه به او اظهار اعتماد و اعتقاد می‌کرد و هنر او را در مکاتبات تحسین می‌فرمود.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله متهم به جمهوری‌خواهی می‌گردد

رغم و رقابت او با امین‌الدوله قوت گرفت و از این که هیچ‌بهانه و دست‌آویز برای خذلان او به دست نمی‌آورد و در پیش شاه عقاید باطن و نیات پنهان امین‌الدوله را نکوهش می‌نمود که جمهوری طلب و مخالف سلطنت مستقله است. شنیدم از این مبحث چیزی به گوش امین‌الدوله رسیده یك روز با حضور امین‌السلطان به‌شاه عرض کرده بود: «بداندیش را روی نیکی مباد. گویا معروض داشته‌اند من جمهوری‌طلب و برضد سلطنت مستقله هستم اقامه بینه و اظهار برائت را قبیح‌تر از تهمت بدخواه می‌دانم. همینقدر جسارت می‌کنم که از گوینده سؤال فرمایید معنی جمهور چیست و سلطنت مستقله و مشروطه کدام است من از معتقدین قدرت و قوت دولت و بلند نامی و شوکت پادشاهم که امور منظم و اوامر نافذ باشد. آنها که به‌خودخواهی و حرص و هوس کارها را پریشان و انگشت خود را داخل هر ثقبه می‌کنند و حکم شاهنشاه را آلت معطله کرده‌اند مخل استقلال سلطنت‌اند.» در ذیل کلام گفته بود که علامت صحت مزاج و سلامت بدن این است که به‌اراده قلب و دماغ بتواند عضو خود را حرکت دهد و به‌کار دارد وقتی که آدمی اراده کرد انگشت پا یا دست خود را بجنباند و نجنبید دلیل اختلال مزاج و اعتزال کالبد است و باید عضو فالج را علاج کند. می‌بینیم دولت انگلیس از مرکز حکمرانی خود که لندن است می‌خواهد در دماغهٔ امید یا اقصی نقاط هند تغییری دهد، یادولت فرانسه درمتصرفات بعیدهٔخود مانند تنکن یا ماداگاسکار
دهد، یادولت فرانسه درمتصرفات بعیدهٔخود مانند تنکن یا ماداگاسکار
قراری بگذارد به مجرد صدور حکم در مقصد اجرا شده است. این علامت را به حیات و صحت آن دولت دلیل می‌گیریم. اما اوامر همایونی را که نمی‌گذارند از عمارت سلطنتی خارج شود و با هزاران تمهید و تأکید در هیچ طرف مجرا نیست چگونه، به وجود و استقلال مصدر حکم قائل و قانع شوم.

شاه با دقت این حرفها را می‌شنید و با هوش و ادراك دقیق خود خوب می‌فهمید و آرزو داشت که حکمش نافذ و دولتش منتظم باشد اما باور نمی‌کرد که اصلاح کار ممکن باشد زیرا امتحانات غلط و اختراعات ناقص او همیشه نتیجهٔ بد داده بود. امین‌الدوله در این مسلك تنها و در مخالفت جمهور به‌خطا می‌رفت.

امین‌الدوله بامتاع کاسد خود جوش مشتری و شور خریدار توقع می‌کرد و عمر ضایع می‌گذاشت در طبع شاه شعلهٔ غیرت‌خاموش، ودیعهٔ سلطنت مغشوش شده بود. مرگ نوکرهای بزرگ و شاهزادگان بزرگوار نیز دایرهٔ دولت را خالی و اطراف شاه را بایر می‌ساخت.

[آغاز دوران صدارت امین‌السلطان]

چنانکه مستوفی‌الممالك پس از چند سال اسم صدارت‌که به‌او گذاشته شد اگرچه تصرفی در امور نداشت‌صورت دربار را احترام واعتباری از هیکل او حاصل بود. او هم وفات یافته‌سدی از جولان امین‌السلطان جوان برداشت. وزارت محاسبات به‌اسم میرزا حسن مستوفی‌الممالك پسر میرزا یوسف صدراعظم برقرار مانده و همانطور که در حیات میرزا یوسف، میرزا هدایت‌الله بنی‌عمش، با لقب وزیر دفتر کفایت امور محاسبات می‌نمود مستوفی‌الممالك را که دوازده سال بیش نداشت با احترام راه می‌برد. وزارت داخله به‌میرزا عباس‌خان قوام‌الدوله محول گردید. چندی برنیامد که گرمی امین‌السلطان با سفارت انگلیس و نمودارکردن خطیئات یحیی‌خان مشیرالدوله او را از مسند وزارت خارجه برانداخت و از خدیعتها آنچه به‌امین‌السلطان آموخته بود اول به‌کار خود او رفت. وزارت خارجه را به‌قوام‌الدوله تحویل و در امور داخله امین‌السلطان مبسوط‌الیدشد. و از اینکه قوام‌الدوله مردی خسیس‌الطبع ولئیم بود و محضر و مخبر او به‌فرنگیان پسندیده نمی‌آمد، امین‌السلطان در امور خارجه نیز به‌مداخلات عملی پرداخت و اینك عرصهٔ‌ایران‌گوی‌خم‌چوگانش. شاه‌سرمست عشق‌غلامعلی‌خان ملیجك ملقب به‌عزیزالسلطان که نیستش خبر از هرچه در دو عالم هست همانا بدبختی‌سلطنت ومملکت‌ایران درخوشبختی امین‌السلطان بود. شاه که میل و مشغله‌اش به بازیچهٔ زشت و عشق بی‌محل انحصار

یافته به‌خلاف عادت دیرین خود از کار مـی‌گریخت. اغفال و اضلال امین‌السلطان ملایم طبع و مطابق دلخواه می‌آمد اما قصور واردات و فزونی اخـراجات او را از خیال انتفاع و جستجوی فواید و عواید آسوده نمی‌گذاشت.

کار اوراق و اسناد تمبردار به امین‌الدوله واگذار می‌گردد.

از افکار یك نفر بارن اتریشی که به‌عنوان اداره و تعلیم فنون مالیه و ثروت اجیر دولت شده و او را به‌نایب‌السلطنه سپرده‌بودند لایحه به‌حضور شاه رسید که از وضع اوراق صحیحه و مهرهای دولتی راجع به مطلق معاملات و مستندات عمومیه شرحی نوشته و دخل دولت را از این راه وانمود کرده بود، ازطرف همایونی با دستخط مؤکد به ملاحظات مجلس شوری حواله‌شد. وزرا که هیچیك از این معاملات و رسومات اطلاع نداشتند به‌رعایت میل شاه و تصور منفعت، فهرستی متضمن‌تصدیق‌نوشتند بالمناسبه‌بایستی به‌دست‌نایب‌السلطنه‌اجرا‌شود گویادرترتیب‌دفاترومجالس وقیمهٔ‌اسباب‌و‌مواجب‌اصحاب‌تکلیف‌خرجی به شاه کردند. شاه را به‌خاطر گذشت که امین‌الدوله کار پست و برید ایران را بی‌خرج و زحمت دیوان دایر کرد این عمل را هم کـه مثل مکاتیب و نامه‌ها به‌تمبر و نشان مخصوص محتاج است باید بی‌خرج و رنج به‌امین‌الدوله راجع نمود. به‌تحکم امین‌الدوله را به‌اجرای این کار مأمور فرمود بی‌آنکه در مصارف آن امدادی کنند. امین‌الدوله که به‌کارهای تازه و تأسی به‌قواعد فرنگستان شور و شوقی داشت تن به تحمل داده خود را به‌عبث دخیل کرد. اوقاتی و وجوهی در این راه صرف نمود و خواست بلاعوض پول از مردم گرفته نشود، اوراق و اسناد تمبردار را رجحان‌ومزیتی باشد و‌به‌مردم فایده‌بدهد. دستوری در ثبت ومجالسی برای تحقیق و تصحیح اسناد مقرر داشت و‌به‌ولایات احکام فرستاد، در روزنامه فصولی درج کرد. نخست از طرف علمای اعلام اعتراض شد که در معاملات و اسناد سجلات‌حکام‌شرع‌از‌هرگونه تحقیق و تصدیق مستغنی و برای اعتبار اوراق مهر ملاها کافـی است. اینکه تمبر و نشان دولتی را معتبر می‌شمردند موهم بی‌اعتنایی و سلب اعتبار از خط و مهر علما است. در طهران شبهه را به‌زودی از آقایان رفع کردند و ثابت شد که اساس تصحیح و مبنای عمل تمبر،

به‌مطابقهٔ قواعد شرعیه و سجلات علما است لکن در تبریز که ضعف حکومت عرفیه علما و ارباب عمائم را بی‌اندازه قوت داده بود گفتگو و مباحثه طولانی شد، کذلك در بعض ولایات علما زمزمه منع و رد می‌کردند. امین‌الدوله مجبوریت را در ترویج مهر دولتی مسکوت گذاشته مأمورین را به‌مدارات و ملایمت سفارش نمود.

دخالت محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه در این کار

عامه ملتفت فواید آجل شده می‌خواستند به‌رغبت متابعت کنند که در این بین محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه مجموعه[ای] از مرسومات معموله هردولت و مملکت بر تنباکو و دخانیات ترجمه و چاپ نموده چندین نسخه به‌حضور شاه‌آورد که به‌وزرا و ارکان‌شوری تقسیم شود. دراین چشمه انتفاع دول غور و تأمل نموده ایران را از این فایده بی‌نصیب نگذارند و اعتمادالسلطنه خود درطرز اجرای این‌عمل رأیی اندیشیده صلاح‌بینی کرده بود و متملقاً به‌شاه گفت که چون این کار در عداد اعمال گمرکی و راجع به‌وزارت مالیه است به‌امین‌السلطان بسپارید من‌هم به‌سمت مستشاری‌معلومات خود را به‌او تلقین می‌کنم. اعتماد‌السلطنه مورد تحسین ملوکانه و مخلع شد و گویا به‌سمت مستشاری در دایرهٔ امین‌السلطان راه یافت از میان همهٔ قواعد شکل مخصوص و معجون مرکبی ممتنع‌الاجرا اختراع و اختیار کردند و از مردم سفلهٔ گرسنه که در حواشی دستگاه خود داشتند گروهی به‌این خدمت گماشتند. حاصل و خلاصه اینکه چون در غالب اقطاع ایران زراعت تنباکو معمول و درپیش همه استعمال و استهلاك دخانیات متداول است استیفای رسومات به‌سیاق سایر دول امکان ندارد و به‌تخمین که در هر خانه چه مقدار قلیان و چپوق صرف می‌شود و در هریك چقدر تنباکو و توتون می‌سوزد دربلاد و قصبات و قرا حتی عشایر چادر‌نشین رسوم آن بازیافت شود. رعیت فقیر و مردم تنگدست ایران که قسمتی از ملك خویش را در تنزل وجوه رایجهٔ دارالضرب باخته و از وفور پول مسین حاجی محمدحسن وزنگار آن مسموم بودند، با تطاول و تاراج حکومتی که به‌آنها رمقی نمی‌گذاشت، این تحمیل شبانروزی و مالیات نو را ضرور داشتند. وانگهی به‌دست این طبقه مأمورین نجیب دلنواز نخست از آنجاها آغازکردن خواستند که زراعت

تنباکو بیشتر است، نزدیکترین نقاط محال ورامین و خوار و سمنان بود:

شعر

برق گشتند و زدند آتش به‌جان خشك و تر
نه به‌خرمن رحم، نه برخوشه چین آوردند

اغتشاش سمنان

نایرهٔ جور محصلین رعایا را به‌هنگام زراعت و برداشت محصول پراکنده مساکن آنها را به‌شرر بیداد آکنده داشت. در سمنان مردم به‌جان آمده به‌پیرامن دارالحکومه انجمن شدند. انوشیروان میرزا ضیاءالدوله که حاکم بود دراین معامله دست نداشت و منع مأمورین نمی‌توانست خواست به‌پنهانی واحتجاب زمره متظلمین‌را جواب‌دهد. به‌اندرون‌رفت و پیام‌فرستادکه مرا درتبدیل‌وتعدیل‌حکم‌اقتدار نیست. نومیدی پردهٔ حرمت را ازمیان ربود و قفل زبانها را گشود. هرگونه ناسزا گفته و به‌سرا درآمدند با سنگ و کلوخ در و دیوار را کوفتند. شاهزاده بیرون دوید که به‌ملایمت بی‌گناهی خود را تقریر کند، متظلمین تقصیر نکردند به‌پرتاب یك سنگ ازپا درآمد و به‌خون پیشانی صورتش خضاب شد. از تلگرافخانهٔ سمنان ماجرا را به‌شاه اطلاع دادند امین‌السلطان را خواستند که از ماوقع پرسشی کنند. عرض کرد «اضطراب خلق از عمل تمبر و اوراق‌صحیحه رسوم‌تنباکو را بهانه کرده است و به‌طور یقین از همه جا صدا بلند می‌شود.»

شاه بی‌آنکه تأمل و تحقیقی کند عموماً حکم تلگرافی فرستاده که مقررات جدیده، چه تمبر و اوراق صحیحه و چه رسوم تنباکو، منسوخ ابدی است و امر قدر قدرت همایون را در جوامع و منابر به‌مردم گوشزد نمایند. در چنان موقع چنین حکم‌ارباب عمائم راهار و مفسدین را بیدار کردکه تن‌پرروی و عشق پیری قوای سلطنت را علیل و باطل و قلب شاه را ضعیف کرده است و خود این حکم بی‌تحقیق و انصراف از اموری که تادم‌پیشین‌احکام استقرار و نفاذ آن‌به‌امضای شاهانه می‌رسید دستوری شدکه شاه را به‌چه‌حربه می‌توان عاجزنمود. امین‌الدوله را هم احضار فرموده اطلاع دادند که مأمورین و اسباب خودرا ازولایات بازپس خواهد. شنیدم امین‌الدوله درضمن تحسین

شاه ازصدور حکم ورفع بدعت عرض کرده‌بود «سیاق فرمایش بی‌رویه و نتیجهٔ آن‌درمطلق اوامر و مقررات دولت وخیم خواهدشد» شاهنشاه آسایش طلب که عاقبت اندیشی را از پیشگاه خود معزول فرموده و به‌تمهید استراحت آنی کارمی‌بست. این‌خطا راسهل‌شمرد. متصدیان امور رابه‌سهل‌انگاری وترك صلاح‌بینی درس تازه داد و همه به‌تدبیر منافع شخصیه‌وسدباب خیر ونرسیدن هرگونه اطلاعات به‌شاه مشغول بودند.

امین‌السلطان به‌قلم‌خودبیجا وبلامحل مواجب می‌داد، سیورسات و خانواری می‌بخشید، به‌تخفیف مالیات ووظایف و تکلفات بلندنامی می‌جست و به آب حمام دوست می‌گرفت. اطلاق مهروقلم او جای پاك نگذاشت وهرکس دراین‌باب التفات واطلاع خاطر شاه‌راخواست بی‌التفاتی دید و گوش شنوا ندید. نایب‌السلطنه نیز درمیدان وزارت جنگ از امین‌السلطان کمتر ندوید و این دو آفت دولت‌کش برای سرگرمی شاه که به‌خود مشغول شده به‌آنها نپردازد و مسائل واسبابی به‌دست کردند رنگهای‌طرفه ریخته می‌شد وشاه را به‌عیش وشادکامی غوطه‌ور می‌خواستند.

عزیزالسلطان، ظل‌السلطان و امین‌السلطان شاه را به‌خود مشغول می‌دارند

قوت حال عزیزالسلطان وبسط دایرهٔ تفننات کودکانهٔ‌اورا درحصول مقصود خائنین نعم‌الوسیله‌بود. اسباب سفروحضر بازیچه‌های مستدام ومستمر او شاه را غرق می‌کرد و در آن قسمت از روزهم که پادشاه به‌کار سلطنت می‌نشست‌گوشهٔ خاطروحواس باطن‌وظاهرش‌ازملیجك منصرف نمی‌شد. ظل‌السلطان موقع رادید که به‌طهران بیاید بااینکه به‌بهانه‌های غیرمشروع از امین‌الدوله گسسته و به‌امین‌السلطان پیوسته بود وطمع وزارت جنگ می‌پخت، افزودن ولایاتی دیگر به دایرهٔ وسیع خود می‌خواست وحصول مقاصد راپیش‌پا افتاده‌می‌دید، به نیرنگ دوستارنوهمهٔ حکومتها راباخت و حوزهٔ فرماندهی او به اصفهان حصر گردید زیرا که خیالات اورا درنظر پدر تاجدارش فتنه‌انگیز و مفسده‌آمیز جلوه داده‌بودند والحق پایهٔ ظلم و بیداد در ادارات او اندازه نداشت. این اقدام واهتمام امین‌السلطان در منع ضر و رفع شر مستوجب تحسین بود، دریغ که بخت مملکت در خواب

ومقدرات ایران مقتضی هلاك وخراب است، امین‌السلطان که خود را اکنون به‌وزیر اعظم مشهور کرده است می‌خواهد خدمتی نمایان ازتوفیر دخل و تقلیل خرج به پادشاه جلوه دهد منافع و تفاوتی را که ظل‌السلطان از هر ولایت ظالمانه دریافت می‌کرد به نمایندگی مباشرین و اصحاب منافق شاهزاده معلوم و به شاه تقدیم کرد باتعهد آنکه یك کرور تومان به‌خزانهٔ دولت عاید و وارد خواهدشد.

امین‌السلطان زمام امور را به دست می‌گیرد

شاه از نفع معین مست و به‌کباب آهوی ناگرفته سیرشد پایهٔقدر وزیر اعظم بلند و درنزدشاه بیش‌از پیش عزیز وارجمند گردید. ولایات سپرده به‌نایب‌السلطنه هم‌اگرچه بالطبع به‌اختیار امین‌السلطان رفت اما قسمت قشونی راکه ظل‌السلطان تصاحب‌کرده بود وحالابه‌وزارت عسکریه ملحق می‌شود برای تسلیهٔ نایب‌السلطنه کافی است. یك‌دسته ازگرگان گرسنهٔ دربارطهران به‌تکاپوی افتادندوپروانه آسا به‌پرتو جهان‌افروز امین‌السلطان خودکشی می‌کردند تاحاکم هر ولایت‌تعیین و پیشکشیهای ملوث مأخوذ شود. حاکمی که باپیشکش به‌خرخودسوار می‌شود و امیدبقا ودوام ندارد در اولین فرصت بار خودمی‌بندد و چون پیشکش داده است از ظلم وجور نمی‌توان بازخواست کرد، عادة به‌حکومت فروخته‌شده همراهی‌وتقویت‌درکار نیست‌و شرایط‌استقلال وحفظ نظم به‌او داده نمی‌شود تاسرکشان ومفسدین هرجا را به‌جای خودبنشاند دیگر درحساب نفع و دخل‌سهوی رفته بود که تنها عواید ظل‌السلطان رابه قلم آورده وظایف وتکلفات علما وسادات بلد راکه حق‌السکوت تاراج رعیت است فراموش کردند. حکام نو نتوانستند اضافات را بگیرند تا مستمریات را ندادند ونیز ظل‌السلطان به زور بازو وسختی رو درديوان اعلی زیربار مصارف مختلفه نمی‌رفت. به مستوفی ولشکر نویس‌وعزب دفتر ومحصل‌محاسبات ودیگر کارگزاران رسومات وتعارفات نمی‌داد که‌آن‌هم به‌محل طرح وتحمیل شود. خلاف حکام تازه که از صدر تا ذیل مکلف به‌ادای رسوم و تقدیم وجه معلوم بودند وباید همه ازکیسهٔ رعیت بالمضاعف بیرون بیاید ای وای که به‌نشد بتر شد نظم وامنیت ازهمه‌جا برخاست، آتش ظلم وجور از همه سمت زبانه کشید. به کفن دزد اول رحمت فرستادند تفاوتی در

دخل خزانه به هم نرسید. از ضعف و اختلال حال حکام نوآورده مبلغی به‌عنوان باقی محل وخرج‌مهمل زمینه خالی ماند. امین‌السلطان هم شکرانهٔ بازوی توانارا در صدور احکام‌مواجبهاو مستمریات وانعامات تخفیفات بی‌محل‌ادا می‌کردوآیین‌کرم را از نو زنده‌داشت. ازضرابخانهٔ دولتی علاوه بروجوهی که‌قسمت می‌برد و هر ماهه یکصد تومان‌ربع قران‌حاجی محمدحسن به او می‌فرستاد و هرصبح که‌ازخانهٔ خودبه دربار می‌آمد گداهای کوی وفقرای دعاگوی درمعبر صف زده‌منتظر بودند دست‌درم‌پاش اوهر کاهل کلاش رابه‌یك پنج‌شاهی مباهی می‌ساخت وبه شرط تصوف باقلندران جهانگرد و درویشان بی‌سامان سازش داشت. طبقهٔ روضه‌خوان که غالباً از علم و فضل بی‌خبرند و ننگ مجلس و منبر، مردم قلاش‌اند و نخود هر آش به وقاحت و فضاحت عرض اسلام و مال مسلمین می‌برند، ازفقدان احتساب وغفلت و احتجاب رؤسای دین ودولت زبان ستایش ونکوهش راتیز ومردم گول احمق را به این سرمایه تطمیع و تهدید می‌کنند، به جود او مخمور و معمور وبه‌نشر محامدش مأمور شدند. سادات موالی را دست حاجت به او دراز نمی‌شد جزاینکه بامقصود دمساز می‌شدند. به این وسایل آوازهٔ سخا و مکرمت را بلند کرد با زهد فروشی که خود را مواظب طاعات جلوه می‌داد، به جای‌قند نبات‌می‌خورد. از مناهی وملاهی‌پرهیز نداشت، بدین‌داری شهره شد و شاه را یکی از علل وثوق و موجبات اعتماد همین بودکه اوازفسوق وفجور احتراز دارد و به‌می دامن خود نیالوده‌است. اماعشق سرکش اعتماد بی‌جای پادشاه رابه‌زودی تکذیب کرد.

عشق ورزی امین‌السلطان به‌یکتن ازخواجه سرایان حرمسرا

وزیر اعظم را با یك تن از خواجه‌سرایان حرم همایونی الفتی پیدا شد که طلعتش ماه را تاب می‌داد وطره‌اش سنبل را آب، عارضی به طراوات گل، ذقنی به‌صفای سیم لطفی به‌غایت و ملحی بنهایت، اندامی ظریف و اطرافی فراهم.

وشادن وجهه بالحسن مخطوط　　وخده بمداد الخال منقوط
لوکان یدر که لوط النبی‌لما　　ینهی‌الوری أبداً عن مثله لوط

و نعم ما قال ابونواس:

رشا لولا ملاحته خلت الدنیا من الفتن

بیچاره گرفتار و مفتون بود وراز ازپرده بیرون افتاده کار از نظر بازی به‌دست درازی کشید که تاب و شکیب دردل‌مشتاق نمی‌گنجد. صبوری دستوری باغرور و شور برنمی‌آید، علی‌الخصوص کسی را که طبع موزون است چگونه دوست ندارد شمایل موزون، همانا در قاطرخانه وانس باقاطرچیان که نخستین مکتب و مأدب اوست خوی بد در طبیعتش نشسته بود، شاه را اگر چه‌غیرت و تعصب مانند دیگرقوا سستی‌گرفته دیده ودانسته را به‌تجاهل وتکاهل موهوم ونامعلوم می‌شمرد. ازاین معنی البته متأثر شد، لیکن با اشتغالات اندرونی خودش به‌کار بیرونی مجال پرداختن نداشت و درفساد ناموس به‌آه و افسوس قناعت می‌کرد.

انتقاد ازشعرا وارباب عمائم

خودپسندی و شهرت طلبی امین‌السلطان متاع کاسد شعر و صناعت فاسد مدحت سرایی را رواج داد. جوایز و صلات به عشرات و مآت بالغ شد. ارباب عمائم که جامع ذمائم و در وادی طمع‌هائم‌اند از پی شعرا باب دعا واستدعا باز کردند در هر پیچ وخم دستار توقعات‌خام استوار و به‌اخذ مال حرام اصرار کردند. چندین صد هزار تومان تفاوت گمرك ایران که‌به‌دیوان نمی‌رسید و ازواردات خاصه وزارت اعظم بود پیشکشهای مستمر و تقدیمات متوالی حکام ومباشرین عوایدمختلفهٔ درباری منافع املاك وتیولات موروثی است به‌صوابیهای نقدی وجنسی اگر صدیك صرف نام‌جویی وحسن اشتهار می‌شدباك نبود، اما طاقت دیدار وتحمل محاورهٔ این‌نوع مردم در اونماند.

انتقاد از طرز کار امین‌السلطان

بی‌خوابی شبها که باخواص خود تاسحرگاه بیدار بود و هنگام بیداری اهل‌تقوی به‌خواب می‌رفت واستعمال معاجین مکیف وچای وقلیان پی‌درپی و رغبتی که به‌صحبت سفله ومسخره داشت اورا ازپذیرفتن و پژوهش ارباب حاجات نفرت داده ناگزیر راه‌گریز و طریق اختفا پیش‌گرفت. از اندرون خانهٔ خود وقتی‌که بیرون می‌دوید کالسکه در کریاس آماده بود، مکث ودرنگ نداشت و هیچکس را با او مجال گفتگو

نبود، راه به‌سرعت طی میشد، همینکه به‌عمارت پادشاهی می‌رسید فراش و دربان اهل کدیه را ازدخول مانع بودند. به‌خلاف مردم‌دیگر را که باوزیر اعظم دولت سروکار داشتند وبایستی حاجات شخصی و مهام دیوانی را به‌او عرضه دارند چون وزارتخانه برای دوایرخود تشکیل نکرده و همهٔ مشاغل ایران درخرجین آبداری انباشته‌بود، در باغ‌خاص سلطنتی که هیچکس بی‌اجازت همایونی اذن دخول نداشت و هریك از امرا و اکابر به‌تقریبی در دایرهٔ خاصه پادشاهی بلامانع راه می‌یافت. به‌اکفاء واقران خود مفاخرتها می‌کرد.

وزیراعظم صلای عام درداده، پردهٔ هیبت پادشاهی را تا دامن دریده بود. ازبام تا شام هرطبقه و صنف در ضلعی از باغ و عمارت سلطنتی که‌مجاور دستگاه آبدارخانه بود مجتمع بودند. بزرگان و محترمین باسفله ورعاع‌الناس مخلوط و درحواشی باغچه‌ها پراکنده، امین‌السلطان دروررود به‌باغ دریك نقطه‌قرار می‌گرفت که‌ازدحام حضار او را رنجه نکند. در حرکت و گردش به‌ملاطفت یا پرخاش کار هرکس را می‌ساخت. فرمانها، براتها، احکام، تلگرافها در دست هرکه بود به‌سهولت نخوانده وندیده به‌مهر می‌رسید. تفرقهٔ اعیان ومحترمین بهانهٔ مشروعی پیدا کرده وزیر اعظم به‌حضور شاه برود تا آنها بیرون بروند. شاه از این جنجال واجماع مختلط وبی‌نظم در خانهٔ خودش دلتنگ بود، اماوقت عزیز را که ممکن بود به‌کار عزیز‌السلطان صرف شود به‌انتظام منزل خودحرام می‌دید مصرف کند و به‌تصور آزردگی خاطرامین‌السلطان ازحکم وترتیب این‌کارصرفنظر می‌فرمود. همت وزیراعظم هم درهرفرصتی که به‌دست می‌کرد برآن مصروف بودکه غفلت و تکاهل وطمع وناقابلی رجال وکارگزاران مملکت را درنظر شاه وانمود ونومیدی شاه‌را ازاسباب کارشدت دهد تاتوجه اورا به‌شخص فریدورکن سدید تکمیل و تأکید نماید. نایب‌السلطنه هم‌از طرفی فارغ و غافل نبود که‌اهمیت موقع خودش رابه پدر بزرگوار اثبات وامنیت خاطر وساحت شاه‌را برای بازیچه بچگانهٔ اندرونی به‌وجود خودنسبت‌دهد وبه‌آب گل‌آلوده آسان‌ترماهی بگیرد.

ناصرالدین شاه سید جمال‌الدین اسدآبادی را به ایران دعوت می‌کند

دراین هنگام محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه مترجم حضور همایونی ورئیس دارالترجمهٔ دولتی از میان روزنامه‌های خارجه که برای شاه می‌رسید روزنامهٔ عربی‌العباره به‌نام عروةالوثقی لاانفصام‌لها منطبعهٔ پاریس به‌دست آورده اصل و ترجمهٔ آنرا به حضور شاه آورد. سراپا قدح دولت و ملت انگلیس از قوت فکر وقلم نگارندهٔ آن‌شیخ‌جمال افغانی، به‌مبالغه وگزاف تحسین کرد. شاه‌که هرگز چنین هوسها نداشت و به‌ارباب افکار جدیده و مردم جهاندیده فرنگستان گشته هیچ مطمئن ومعتقد نبودبه‌حکم قضا جلب شیخ‌جمال رابه‌ایران‌تقاضا و به‌توسط‌اعتمادالسلطنه او را به‌طهران دعوت کردند. تحقیقاً به نگارندهٔ این‌داستان سبب وباعث معلوم نیست، می‌توان به‌حدس و قیاس گفت که‌شاه رانصایح ومواعظ سفارت انگلیس وتأکید وتهدید دولت مشارالیها به‌استقرار عدل‌وامنیت وتنظیم مهام مملکت خسته کرده، محمدحسن‌خان هم متمایل به‌پلتیك روس بود از این دو فکر خواستن شیخ جمال‌الدین بی‌هیچ مناسبت و ضرورتی نشأت نمود. چندی نگذشت که‌مشارالیه ازجنوب ایران به‌بندر بوشهر رسید و به طهران آمد. حاجی محمد حسن اصفهانی امین‌الضرب مقدم او را گرامی داشته و درخانهٔ خود منزل داد، چرا که فساد معاملات و شیاع تقلبات حاج مشارالیه را معناً متزلزل و باطناً متوحش داشت. همیشه سلامت عرض و مال‌خودرا به‌برکت‌قدوم پیروان حق‌وصاحبان انفاس قدسیه می‌خواست، پیوسته تکیهٔ او به‌یك صاحب فکر و ذکر بود و به جمال‌الدین ندیده ونشناخته ارادتی کامل کرده‌بود. پس‌از ورود او به‌طهران معلوم‌گردیدکه سید جمال‌الدین از مردم اسدآباد افشار است و اینکه به‌شیخ افغانی معروف شده نتیجهٔ سنین اقامهٔ او درقاهرهٔ مصر و تولیت تکیهٔ افغانی آنجا بوده است. وضوح سیاست او نیز به مراتب ارادت حاجی محمدحسن افزود، چند روزی پس‌از ورود به پایتخت شرف حضور ناصرالدین رادریافت باعمامهٔ سبز ولباس منقح عربی و بیانات ملمع فصیح در خدمت شاه جلوه‌گر شد و چون در همان مجلس اول درتنظیمات و اصلاحات و ضرورت وضع قانون مبحثی به‌میان آورد، به‌نظر شاه خوب جلوه نکرد.

طرد سید جمال‌الدین

شایددر این ضمن‌امین‌السلطان هم‌ازجانب‌سر هنری درمندولف* وزیر مختار انگلیس که دوست جانی او بود به‌گوش شاه تعـوذی خوانـده تحذیری کرده بود. دیگر شاه اورا نخواست و ندید و اعتمادالسلطنه که‌واسطهٔ دعوت وعلت ضیافت سید بود به‌گمان اینکه شاید به‌کار روزنامهٔ ایران دخیل شود با او دشمنی‌آغازید. سید البته ازاین‌مهمانی و مهمان‌نوازی آزرده شد وهرچه‌بیشتر درطهران ماند فساد احوال‌را روشن‌تر وآزردگی جمهور را از سیاق امور بیشتردید. درحکمت‌عملی و امور سیاسی تبحر نداشت. از دیگر فنون وفضایل هم‌بهره ونصیب کامل نبرده معلوماتش محدود و به‌قوت حافظه ولافظه آنچه را که از افواه رجال واوراق روزنامه ذخیرهٔ خاطر کرده بود به‌طرز خوش می‌گفت وموقع ومحك نمی‌شناخت. از باب وطن وناموس وحقوق به افسردگان خام و عوام کالانعام قصه‌ها می‌خواند. از ضرورت قانون‌و معرفت حقوق وحریت فکر وقلم وامنیت جان و مال سخن مـی‌راند. عیبجویانش حکایت پیش جانان بـردند به پیدا و پنهان شاه را از آنچه سید به مردم تقریر می‌کند خبر دادند. آیت معنی بر او نـازل شد- الانسان حریص علی‌مامنع. باحریفان سخن بی‌پرده گفت، سوز دل هم به‌گرمی نفس اومدد کرد، خفتگان دل‌مرده وافسردگان آزرده را چشم و گوشی باز شد و از تودهٔ خاکستر دودی برخاست. نایب‌السلطنه به‌زعم آنکه سید مهمان حاجی محمد حسن ودرپناه امین‌السلطان‌است باشاخ وبرگ مسئله را به‌حضور شاه‌قصه کرد. امین‌السلطان نیز که دراین هنگام هواخواه انگلیس بود و به‌ریسمان سفیر آن دولت می‌رقصید، بعـلاوه کلمات سیدرا ماحی‌اقتدار وناسخ اعتبار خود می‌دید درپیش شاه به‌انکار سیداصرار داشت.

اخراج سید جمال‌الدین از ایران

لاجرم‌ازطرف شاه حاج محمدحسن به‌اخراج سید جمال‌الدین وروانه کردن او از جهت شمالی ایران به‌خاك روس مأمور شد و سید رادلتنگ ونومید ازسمت مازندران بیرون فرستادند واگرنه ارادت حاج محمد حسن بود راحت ایام اقامت و اسباب سهولت مسافرت هم برای این

*. Sir Henry Drmmond Wolff

مهمان‌محترم فراهم نمی‌شد. اینك نخستین لگدی است‌که ناصرالدین‌ـ شاه باپای خود به‌خفتگان ازعالم بی‌خبر ایران می‌زند.

تاثیر سفر سیدجمال‌الدین درایران

چنانکه گفتم سید جمال‌الدین راپایه و مایهٔ علمی وعملی بسی‌کوتاه بود اما درایران که‌معارف ومعلومات به‌اعلی درجه مخفی و معدوم وفضایل وعلوم به‌آموختن لغات والفاظ عربی‌منحصر است ودانستن اشعار وامثال وقدری تاریخ غلط وناقص‌رابرای مجلس آرایی‌کافی می‌دانند، چراغ دانش سیدجمال‌الدین که‌از خرمنهای‌عالم خوشه‌ها برچیده بودجلوه خورشیدی می‌توانست. علی‌الخصوص که استیلای دونان بداصل وغفلت پادشاه ازحال رعیت همه رادرعین بی‌خبری و مدهوشی خسته کرده بود. کلمات سیدجمال اندکـی به‌خاطر تجار و کسبه و ارباب عمائم ثبت‌شد و به‌مطالعهٔ روزنامه‌های فارسی و عربی که در خارج ایران طبع و منتشر می‌شد رغبت خلق قوت گرفت. چندی برنیامد که به‌تکلیف وزیرمختار انگلیس رودکارون را به‌سیر سفاین مفتوح‌کردند و شاه تسهیل مراودات تجارتی واصلاح طـرق جنوبی ایران را و عده کرد. سرهنری درمندولف وزیرمختـار انگلیس ایـن فقرات را بیش از آنچه درخوربود بزرگ شمرد و برای هنرنمایی و اثبات کفایت خود در روزنامه‌های انگلیسی به‌مبالغه فصولی درج‌نمود

نارضایتی دولت روس از ایران

رغم ورغابت اولیای دولت‌روس متهیج شد. پرنس دالغورکی* سفیر آن‌دولت نزدشاه آمده نارضامندی ویأس دولت متبوعهٔ خود را به‌زبان آورده شاه را به‌تغییر نیات دوستانهٔ دولت روس تهدیدکرد. تلطیف خاطر وزیرمختار روس و تسکین غضب دربار آن دولت را به وعده ساختن راههای تجارتی شمال ایران و اصلاح بنادر بحرخزر و افتتاح عموم رودخانه‌ها و مردابها که به‌دریای مزبور می‌ریزد مقرر داشته سند مؤکد دادند. اما روزنامه‌های مسکو وپطرزبورغ ساکت ننشستند و اوضاع امور ایران را به‌قبیح‌ترین وجهی یاد کردند. در اسلامبـول حاج محسن خان معین‌الملك روزنامهٔ اخترا که‌به‌زبان فارسی نشر

* Prince Nicolos Dolgorouki

می‌شد به‌مجادله انگیخت. درجواب یکی ازروزنامه‌های پطرزبورغ‌که به‌لغت آلمان چاپ می‌شود فصلی نوشتند. زبان گشودن اختر پردهٔ حجاب رایکبارگی برداشت. حقایق احوال ایران وایرانیان را به فضاحت ورکاکتی هرچه تمامتر روی دایره ریختند. میرزا محمودخان علاءالملك که وزیر مختار ایران و مقیم دربار روس است مندرجات روزنامه‌ها را به‌سیدجمال که آن زمان در پطرزبورغ اقامت داشت نسبت داد. شاه بیشتر از خیالات سید رنجید.

ترس ناصرالدین شاه ازاصلاحات

ظهور این حالات طبع شاه را زائداً علی‌ماسبق از معاملات و معلومات فرنگستان نفرت داده‌بود وبارها درخلوت به‌زبان می‌راند که نوکرهای من‌و مردم این مملکت باید جز ازایران وعوالم خودشان ازجایی خبرنداشته باشند وبالمثل اگراسم پاریس یابروکسل نزد آنهابرده شود ندانند این دو خوردنی‌است یا پوشیدنی.

امتناع ناصرالدین شاه ازدادن امتیاز بانك به‌انگلیسیها

به‌قوت وقت و اقتضای زمان ازآنچه سابقاً به‌فرسخها گریزان بود بی‌مقدمه وبلاتأمل وقوع می‌یافت. افتتاح رودکارون وگفتگوی طرق وشوارع ومسئلهٔ مردابها ورودخانه‌های گیلان‌ومازندران و استرآباد بارها به‌میان آمده انکار واعراض شاه سدباب می‌کرد و احداث بانك را در ایران به‌مثابه سم‌قاتل می‌شمرد. به‌تخصیص دراین چند سال راحت‌طلبی واشتغال به‌عیش وبازیچهٔ کودکانه از کارهای فرنگی به کلی گریزان بود. اتفاقاً طامسن نام انگلیسی وکیل بانك شرقی لندن به طهران آمد و خواست شعبه[ای] از بانك مزبور در طهران‌و بعض بلاد ایران برقرار نماید، ازجانب شاه‌امتناع بلیغ می‌شد لیکن مفید نیفتاد و سفیر انگلیس به مدلول معاهدهٔ بین‌الدولتین حمایت‌کرد که صنعت و عمل صرافی در عداد امور تجارت است و نمی‌توان مانع شد برقراری این دستگاه وحشت شاه را از اسم ورسم بانك تخفیف‌داد

به‌وساطت سفیر انگلیس بانك شاهنشاهی تاسیس می‌گردد

صیت اقتدار وشهرت نفوذ سرهنری درمندولف، مسیورویتر صاحب

امتیاز راه‌آهنهای ایران راکه به‌موجب اسناد وادله حق خود راثابت ونقض عهد دولت ایران رادرتعطیل عمل خودمخالف عدل وانصاف می‌دانست به ادعا انگیخت، پسرش را به طهران فرستاد و به پایمردی سفیر انگلیس سند،پنجاه هزار لیره وثیقه که‌درتحصیل امتیاز مزبور درپیش شاه‌داشت استرداد کردوبه‌ترضیهٔ اوامتیاز تشکیل بانک دولتی و ایجاد پول کاغذی به او داده شد و این کارهاکه باسلیقه و اعتقاد ناصرالدین از ممتنعات بودبه‌دست قدرت امین‌السلطان جاری می‌شد. اولیای دولت روس ثانیاً استقرار بانک شاهنشاهی ایران را به دست انگلیسها هدف اعتراض کردندوقلباً ازوزیر اعظم که‌رابطهٔ این‌همه پیشرفت و ترویج انگلیس در ایران است اعراض نمودند و در روزنامه‌های روس باز نغمهٔ قدح و ذم ایران ساز وزبان توبیخ بازشد.

امین‌السلطان البته اهتمام می‌کرد که‌این خبرها به‌شاه نرسد واگر هم می‌رسید شاه را از اعتنای به‌آن منصرف می‌کرد. از طرفی وزیر اعظم و از جانب دیگر نایب‌السلطنه حواس شاهنشاه ایران را بازیچه و یابه‌خبرهای واهی و مطالب بی‌اصل وبی‌معنی مشغول می‌خواستند که فرصت پرداختن به‌آنها والتفات به‌مفاسد بنیان‌کن نداشته باشد، قضا و قدر هم به‌مراد آنها شاه را درعشق ملیجک کور و کر کرده بود وتاممکن بود نمی‌خواست حقایق احوال مملکت رابداند. فقط برای گرمی بازار و رونق دربار از نوکرهایی که هنوز زنده و باقی بودند با مهر شاهانه تفقدات می‌فرمود و مجلس شوری را که مجمع وزرای‌غیرمسئول و اعیان بیکار بود برقرار می‌خواست. باز برویم به سر مطلب واسبابی که مقدرات غیبی فراهم می‌کند.

داستان میرزا رضا سمسار کرمانی

میرزا رضا نام سمسار کرمانی از دست فروشان طهران، جوانی باریک اندام معمم بود، شال کشمیری و کرمانی آغری و برک و عبای کرمان و چیزهای دیگر از قبیل خز و سنجاب و پوست بخارایی و منسوجات پشمینهٔ خراسانی به‌خانه‌ها می‌برد واز فروش‌آنها وانتفاع جزئی معاش می‌کرد. روزی به‌مجلس دربار و مجمع وزرا واعیان وارد شد وازنایب‌السلطنه شکایت آغاز نمود که‌دوسال بیشتر است متجاوز از هزارتومان طلبم درنزد کارگزاران ایشان مانده، ازدویدن کفشها

پاره کرده‌ام و ازکسب وکارآواره شده به‌در دم چاره نمی‌شود. ازطرف مجلس به‌نایب‌السلطنه نوشتند جواب نوشت که‌اگراین شخص باکسان من حسابی داشته باشد قدغن می‌کنم معین ومفروغ کنند. مدتی براین گذشت، یك‌روز که به‌ضرورتی نایب‌السطنه درمجلس وزرا حضور داشت میرزا رضا ورود وتجدید تظلم کرد. صورت ابتیاعات را که نایب‌السلطنه خود به‌تدریج از او برده بود به میان گذاشت و سخت نالید. نایب‌السلطنه گفت اورا بفرستند تمام طلبش پرداخته شود. میرزا رضا رابردند وطلب اورانقدحاضر کردند واداى آن به‌حکم شاهزاده مشروط به‌آن شدکه در شماره و تحویل هریك تومان یك‌سیلی به‌پس‌گردنش زده‌شود. میرزا رضا به‌این‌قضا رضا داده وطلبی را که‌ازوصولش نومید بودبه‌تحمل این‌رنج گرفت. اماکینه وخشم‌نایب‌السلطنه به‌این ضربات فرونشست و اورا به‌عقوبتهای دیگر تهدید کردند وبااستیلای حکومتی برای اوبهانه‌جویی می‌شد. میرزا رضارا تشویش خاطر، عاکف مجالس زاهد و درویش نمود، اسلوب دادوستد از دست‌داد، درپناه پیر مرشد خودداری می‌کرد.

رونق بازار جادوگری درطهران

خوب است این‌نکته هم از نگارنده فوت نشود که ازآثار مرحوم حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار در طهران دراویش صاحب نفس ورمال و جفار چربدست واعدادیون با مهارت و اقطاب کارآزموده دکانی گشوده داشتند متاعی آماده وازپی‌مشتری دامها نهاده، گاهی دختران بی‌خریدار وزنهای هوودار، عشاق بی‌پول، خدام احمق وگول را با ایشان سروکار بود. طلسم ودعاجز درپیش این طبقات وسرو گهوارهٔ اطفال مستعمل نبود. امین‌السلطان از نو این بازار را آذین بست و براین نیر نجات احمقانه وقعی گذاشت. نایب‌السلطنه هم که جانشین سپهسالار است دراحیای این آثار کمتراز اونمی‌جنبید. پیوسته یهود ومسلم، درویش و معمم دراین دودایره مشغول خدمتند واصحاب‌نفس و همت‌ختوم و طلسمات‌ازدور و نزدیك درکار و وجوه‌به‌دعاوی‌شیادان دور می‌زند، انگشتریهای نقره که‌مربع ومخمس مثلث و مسدس به اعداد منقور یا عقیقهای بی‌اندام که یادگار مرشد و ودیعهٔ پیر طریق است درانگشت دارند، مذهب و مسلك رؤسا را مرئوسین تابع‌اند و

حوزهٔ اشخاص احمق فریب رونقی دارد. درهــرج ومــرج ودستگاه بی‌حساب به‌هرکس سختی وبدبختی رومی‌کند، چارهٔ کار ووسیلهٔ اصلاح نمی‌بینند، به‌دامن این مشعبدین بی‌دین دست می‌زنند، خاصه اینکه می‌گویند امینه‌اقدس هم درخدمت شاه پایه ومقام بلند را به طلسم ودعایی که از فلان‌مرشد به‌او رسید تحصیل کرده است و اگر به شاه آب جادو نخوراند و طلسمات به‌کار نبرد چگونه عشق شاه با او و برادرزادهٔ متعفنش می‌جوشد.

چشم درد امینه‌اقدس

دراین هنگام مشغلهٔ مهم و کاردشوار که‌برای ذات همایون‌شاهنشاهی پیش‌آمد و زحمت بزرگ تولید شد رمد امینه اقدس بود که گویــا چراغ دولت بی‌نور و اجاق سلطنت کور شده است از جراح وکحال و جفار ورمال جار وجنجالی فراهم کردند وباعث درد چشم راگزند چشم‌بد تشخیص دادند. از دوا و دعا کار ساخته نشد، کجی و چشم قربانی طلسم ونزله‌بندی فایده نداد واطبای فرنگی وایرانی را که در دربار دولت سالها نعمت برده بودند هم زحمت ندادند چــرا که اقدامات اولیه یکی ازچشمهای جهان‌بین اورانابیناکرد و دفع چشم زخمی‌که رسیده بود نتوانستند از اجتماع پزشکان و امتحان هر دارو و درمان درد افزون‌گشت وحاجت ناروا اطبای‌فرنگی که‌مانند ایرانیان دروغ مصلحت‌آمیز نمی‌دانند راست فتنه‌انگیز را به‌حضرت شاه بــاز گفتند که‌حق نان ونمك واثر دروغ وخیانت به‌چشمهای امینه‌اقدس زده آب سبز آورده قابل علاج‌نیست. شاه را انس ووفاداری بی‌تاب کرده راستی راحت وخواب‌نداشت، می‌خواست به‌قوت سلطنت قلاب‌ــ القدر شود و به‌او اعادهٔ بصر فرماید.

آوردن میرزا حسین کحال‌زنجانی برای معالجهٔ چشمان امینه‌اقدس

فرنگیهارا بی‌علم وخبرشمرد ودست به‌دامن مطببین متملق خرایرانی برده چندی شاه را امیدوار و مشغول کردند. انعام وخلعتها بردند تا عجز آنها آشکار شد وکار به‌آوردن حاجی میرزا حسین کحال زنجانی کشید. میرزا را باریش بلند وعمامهٔ گرد به‌طهران کشیدند. شاه

چنانکه پیشتر گفتیم به‌مردم ساده‌لوح و بی‌سواد اعتماد داشت وامینه اقدس به‌طراری وعیاری کوری خودرااز شاه‌پنهان می‌خواست پس به‌عوی متعلقین دروغگو و به‌قول بی‌حقیقت امینه‌اقدس چندی شاه منتظر شفا وعافیت نشست‌وحاجی میرزا حسین ازنوال پادشاه‌محسود امثال شد تا چشم دیگر امینه‌اقدس هم که ممیز ضوء و ظلمت و مدرك اشباح و ظلال بود تاریك وسرمخفی روشن گردید. شاه دانست که اطبای فرنگی راست گفته‌بودند وتعهدات ایرانیان علی‌العمی یا محض تعمیه بوده‌است جادویی وشعوذهٔ امینه‌اقدس باز خاك به‌چشم بینای شاه پاشیدوازبسیاری گریه وزاری امینه‌اقدس مصمم شد او رابرای معالجه به‌فرنگستان بفرستد. امین‌السلطان میل شاه رامی‌دید ورعایت جانب امینه‌اقدس را درنظر داشت عزم وارادهٔ شاهانه را الهام غیبی می‌گفت و به بی‌عیبی این اقدام مرغبات می‌شمرد.

فرستادن امینه‌اقدس به فرنگستان برای معالجه

امین‌الدوله به‌شاه‌گفته بودکه‌فرنگستان رادیده‌اید واوضاع آن‌مملکت را می‌دانید، سفر زنهای روبستهٔ ایرانی و پرستاری کور درمانده منسوب به حرم پادشاهی در نظر آن‌قوم البته مورد تشنیع ولوم است وانگهی در حالی‌که‌شفا وعلاج مشکوك باشد بهتر اینکه امینه‌اقدس را به‌عنوان سفر حج از راه استانبول روانه کنید، شهر اسلام است وعبور زنهای ایرانی از آنجا غریب‌نیست وهم‌تجار وکسبهٔ ایرانی از اهل ملك خود عیال دارند همزبانی وپرستاری می‌توانند کرد، در ورود آن شهر منزل مناسب برای امینه‌اقدس معین می‌شود وبه‌عنوان استعلاج هرمدت که‌بخواهند به‌راحت وبی‌غایله اقامت می‌کنند اولین‌طبیب‌چشم را ازوینه وپاریس‌ممکن است دوروزه‌حاضر کنند واگرمعالجه‌مقدور باشد باحق‌العلاج معلوم‌که از صرفه دور نیفتد قراری می‌دهند. شاه رأی امین‌الدوله را پسندید وامینه‌اقدس رامستقیماً به وینه فرستاد بامصارف زیاد وزحمت کلی، دربازگشت همان بود که‌رفته‌بود.

اوضاع مغشوش پولی ایران

درخلال این‌احوال و هجوم چنین غموم‌فساد امور مالیه ونقصان اقساط مالیاتی اطراف و تعطیل مرسومات اهل خدمت و شکایت قشون از

نرسیدن جیره نیز برای شاه مایهٔ کدورت خاطر شد. غالباً قلم حساب از دست مبارك شاهنشاه ایران نمی‌افتاد و پس‌از تخمین جمع و خرج که تعیین وجوه معوقه به‌قلمداد امین‌السلطان می‌شد و پولهای لاوصول را از عواید مسلمه تعداد می‌کرد. از امین‌الملك وزیر خزانه سندی می‌گرفتند و به‌دیوار خزانهٔ اندرون می‌آویختند معادل آن پول نقد می‌بردند، تمسکات امین‌الملکی تالی‌سبعهٔ معلقات خزانهٔ مخصوص راهم خرابه غیر مرصوص کرده حتی نقرفی‌الناقور که فلز نقره در معادن امریك زیـاد حاصل شده وکرثت مستخرجات فضی مـوازنهٔ سابقهٔ قیمت این‌جنس‌را باطلا باطل‌کرده است، درکل‌ممالك به‌رعایت حفظ رواج ووقایع ضرر تجارت محدود بودن مسکوك نقره را واجب شمردند وادخال پول سفید از مملکتی به‌مملکت دیگر به‌تحت‌ممنوعیت شدیده‌آمد فقط عرصهٔ ایران میدان معاملهٔ سیم دغل و نقره مردود شد که‌از فنون تجارت وعلوم ثروت خبر نداشتند و حاجی محمد حسن خائن‌الضرب[1] علاوه برآنچه ازپول مس و کسر اوزان انتفاع داشت از آوردن نقرهٔ‌کم‌بها وساختن دوقرانی‌مختلف الاوزان مغشوش‌العیار سود سرشار می‌برد. این‌نکته‌ازمافوت نشود که‌چرا مسکوك نقره را به‌دوقرانی حصر کرده وقران ودهشاهی هیچ نمی‌سازند بافقر مردم و حاجت ناگزیر به‌پول کوچك که مدار معاملات جزئیهٔ بازاری‌برآن است.

ولی‌خان نصرالسلطنه دارالضرب دولتی را به‌اجاره برمی‌دارد

توضیح آنکه در دارالضرب دولتی برای سکه سه دستگاه‌کاری موجود است و هرروز صد هزار عدد دوقرانی ساختن از تفاوت قیمت نقره وباری که به‌آن می‌گذاشتند دوهزار وپانصد تومان نفع خالص کیسهٔ حاجی محمد حسن عاید و وارد می‌کرد. نایب‌السلطنه در ایـن هنگامه بی‌پولی دولت فرصتی غنیمت شمردوتعهد ولی‌خـان نصرالسلطنه را در اجارهٔ دارالضرب دولتی به‌عرض شاه رسانید که بیست‌وچهار هزارتومان تقلبی حاجی محمدحسن راکه همه‌خرج سازی و حساب بازی بود نصرالسلطنه صدوبیست هزار تومان می‌دهد و هرماه ده

۱. شدت گفتار امین‌الدوله شاید ناشی از برکنار ساختن او از کار مسکوکات ایران باشد. نگاه کنید به‌صفحهٔ ۶۹ همین کتاب.

هزار تومان به‌حضور همایون می‌آورد مشروط که این هم به‌خورد امنای خزانه نرود ومخصوص جیرهٔ‌قشون حاضر رکاب باشد. به‌خلاف عادت وانتظار شاه به‌امتناع امین‌السلطان اعتنانکرد و نبودن پول محرك امضا و قبول شد. نایب‌السلطنه به مراد و نفرات گرسنهٔ قشون به‌نوا رسیدند. نصرالسلطنه علاوه برصدوبیست هزارتومان تقلبی ماهی هزار تومان به نایب‌السلطنه و مبلغی به‌امین‌السلطان می‌داد و خود نیز فایده می‌خواست تا نقره بود بی‌حساب سکه می‌کردند همینکه نقرهٔ موجود ساخته وپرداخته می‌شد بازپول سیاه می‌ساختند وبه‌رویه حاجی محمدحسن به‌تداول می‌گذاشتند. حوصلهٔ ایران ازتحمل این مقدارسکهٔ مس تنگی می‌کرد و زنگار آن‌مستلزم قی‌واسهال بود.

فریاد خلق ونالهٔ ارباب معامله را گوش دولت شنیدن و دانستن نمی‌خواست که نفع عاجل وصرفهٔ نقد مغتنم بود. براین حال سالی گذشت و حاجی‌محمد حسن شب و روز در تدبیر اضمحلال و تدمیر نصرالسلطنه با امین‌السلطان کنگاشها داشت تا ذهن شاه را از کسر اوزان وفساد عیار مسکوکات مشوب‌کردند وبه‌توسط غلام علی‌خان‌ـ امین‌همایون که به‌امتیاز بی‌سوادی و بی‌خبری از احوال عالم درنظر شاه مکانتی یافته و به‌انتساب خانوادگی باامین‌السلطان اول قهوه‌چی‌ـ باشی وپس‌از چندی سرایدارباشی شده بود وشاه به‌بیانات عوامانهٔ‌او اعتمادی داشت بکلی شاه را معتقد کردند که نصرالسلطنه از وزن پولها کاسته و به‌بار و عیارآن افزوده است.

به فرمان همایونی مسکوکات نصرالسلطنه را می‌سنجند

به‌حکم همایون درتکیهٔ دولتی از وزرا وتجار واعیان وصراف انجمنی ساخته یهودیهای قالگر آوردند دم و دود وکوره و اسباب کار فراهم کردند وبرای امتحان ازبازار و دکهٔ صیرفی یك کیسهٔ‌پول نقره تازه خواستند از خزانه یك کیسه قران از مسکوکات چند سال پیش بیرون آوردند که هر دو را وزناً و عیاراً بسنجند غش و صحیح‌و غث و سمین معلوم و ممتاز شود وپرده‌از روی کار بیفتد. دراین‌انجمن نصرالسطنه یارو‌باور نداشت و از خدعهٔ حاجی محمدحسن غافل بود؛ شیخ‌اسمعیل امین‌الملك، محمدعلی‌خان امین‌السلطنه، غلام‌علی‌خان امین‌همایون، صرافهای خزانه که همه از اتباع و اعوان امین‌السلطان وطرفدار

آقاغلام‌حسین خازن‌الممالك، صرافهای خزانه که همه‌از اتباع واعوان امین‌السلطان وطرفدار حاجی محمدحسن بودند هنگامه را گرم واسباب مغلطه را جمع‌داشتند. از پیش دربازار سفارش شده بود که سکه‌های شکسته‌و نازك و کم‌وزن پیداکنند وکیسه ببندند و هذا امرقضی بالامس از این طرف امین‌الملك که به‌خزانهٔ اندرون رفت از دوقرانیهای حاجی محمد حسنی بیرون نیاورد که باپول نصرالسلطنه هم‌ترازو شود بلکه از کیسه‌های یك‌قرانی زمان تصدی امین‌الدوله برداشت که وزن آن‌سنگین وعیارش‌سالم‌بود. بعلاوه میزان‌عمل‌را به‌کف‌کفایت‌صرافان خزانه‌دادند الذین اذاکالوهم او وزنوهم‌یخسرون. یهودیان قالگر نیز به‌مقتضای حرفت وجنسیت به‌اشارات حاج محمدحسن کار می‌بستند.

دارالضرب دولتی به دست غلام‌علی‌خان امین همایون می‌افتد

الحاصل تیر تدبیر حاجی محمدحسن به‌نشانه آمد. قال یهودی و قیل مدعی اثبات تهمت والزام‌عزلت نصرالسلطنه کرد. حاجی محمدحسن مصلحت ندید که بلافصل دستگاه ویرانی ایران را تصاحب کند وهم ترضیهٔ غلام‌علی‌خان امین همایون لازم بود که به دستور حاجی و حامی او به‌بیانات عامیانه شاه‌را به‌مقام تحقیق آورد. ضرابخانه را به نام امین‌همایون و کام حاجی کردند ولایخفی لطفه که چون امین‌ـ همایون اندك طرف وثوق واعتمادشاه شده‌است اوراهم داغ‌باطله زدن وبه خیانت آلوده کردن به‌مذهب‌وحدت‌وجود امین‌السلطانی واجب‌شد. تعهد نصرالسلطنه را تنصیف وضرابخانه رابه‌امین همایون تحویل کردند. حاجی‌محمدحسن اسماً ورسماً پیشکار و کارگزار امین‌همایون و در این عمل به او راهنمون بود. شاه به کفایت و صداقت او بیشتر اعتقاد بست وبه‌مثل اوکه خواندن ونوشتن نمی‌دانست وگفتگوی مجلسی نمی‌توانست وزارت تجارت نیز مرجوع آمد. دیگر درنظرها غریب نبودکه‌غلام‌علی‌خان وزیر تجارت شود زیرا همه می‌دانستند هیچ وزارتخانه وجود معنوی نداردآنچه هست درخرجین آبدارخانه، وبرای استیصال واضمحلال دولت‌کلیهٔ امور معطل است. حاجی‌محمد حسن ازطرح خود خارج نمی‌شد امین همایون را به‌منافع دارالضرب ترغیب و مداخلات اورا دراین کار صورهٔ مستقل و منحصر می‌کرد او هم برای شئون وزارت به مداخل کم‌قانع نبود باز به‌سکه مس

پرداختند و به صحت عیار و وزن نقره اعتنا ننمودند. از اطراف شکایت برخاست وازاینکه امین‌السلطان به‌خرابی امین همایون مایل بود شکایتها بلامانع به‌عرض شاه می‌رسید. نتیجهٔ انفصال غلامعلی خان واستقلال حاجی‌محمدحسن‌شد. رجوع تجارهم بالتبع ازاومنصرف گردید.

[سفر سوم فرنگستان]

لاجرم دراین فرصت مغتنم شاه هوس سفر سوم به‌جانب فرنگستان کرد. اوضاع درباری هم‌قصد شاه را تشویق می‌کرد. امین‌السلطان می‌خواست فرنگستان را ببیند، نایب‌السلطنه کامران میرزا میل داشت بلامانع درپایتخت ایران کامرانی کند، به‌زودی کارسفر دیده وبارسفر بسته شد. تشویشی‌که در خاطر امین‌السلطان خلجان داشت رمیدگی وبدگمانی اولیای روس بود که‌شاید پیوستگی او رابه‌پلتیك انگلیس به‌نظر آورده تقصیر بشمرند وتحقیرش کنند. شاه درباطن اورامطمئن فرمود که‌ترضیهٔ روس هم به‌فداکردن قسمتی از حقوق ایران آسان است ازراه آذربایجان اردوی پادشاهی به‌حرکت آمدوبه کنار ارس رسیدند. حسب‌العاده مهماندارها و مأمورین دولت روس مقدم همایون را پذیرفتند .ملتزمین رکاب منتخبین شاهنشاه مالك‌الرقاب بودند که عزیزالسلطان درمیان ایشان جلوه کند. ملیجك و اصحاب او همه‌جا انگشت‌نما و مایهٔ رسوایی و شاه را دربعض اقطاع فرنگ چنانکه باید وقع ووقر نگذاشتند وروزنامه‌ها بی‌ادبانه زبان اعتراض و تخفیف بازکردند. درسنت پطرزبورغ سید جمال‌الدین در دستگاه شاه نمودار شد، ازبدگمانی که‌علاءالملك سفیر ایران به‌او برده بود برائت جست، غیرت و دولتخواهی خویش را به‌خلاف مردم بد اندیش اثبات‌کرد، دم نرم وگرم به‌کارش بردند و با او سازشی کردند. شاه سه چهار روز درپایتخت روس اقامت وبه لطایف‌الحیل برودت اولیای آن دولت را به‌تعهد موافقت وبه‌شرط آنکه نگویند از گذشته حکایت کاربست.همینکه به‌لندن‌رفتند وسرهنری‌دورمندولف وزیر مختار انگلیس زمینهٔ دلربایی وحسن پذیرایی را به‌مذاق شاه عیاش ووزیر جوان چنان ساخت که‌عهد سنت پطرزبورغ فراموش و ثانیاً اولیای دولت روس را از ایرانیان مأیوس کردند خودپسندی و

حسد هم درمیان امین‌السلطان و ناظم‌الدوله ملکم‌خان سفیرایران‌مقیم لندن‌القای عداوت‌نموداما دست دست‌امین‌السلطان‌بودکه‌سردرمندولف اورا به‌دربار انگلیس بهترین آلت‌انتظام ایران وحصول مقاصددولت متبوعهٔ خود معرفی می‌کرد. در معارضهٔ امین‌السلطان و ملکم که شاه به‌ترضیه وتلطیف هردو می‌پرداخت ناظم‌الدوله امتیاز عمل لتری در مملکت ایران گرفت وامین‌السلطان ماژرتالبت نام‌را برای انحصار معاملهٔ دخانیات ایران باخود آورد وخواه‌وناخواه باتجربهٔ سابقه از شاه امتیاز انحصار مزبور را به‌اسم او تحصیل نمود تا بعد از این‌معلوم شود از این دو اقدام بی‌مشورت چه نتیجه عاید شاه خواهد شد.

ملاقات شاه با سیدجمال‌الدین در مونیخ

پس‌از دور وسیر که گذر شاه به‌شهر مونیخ پایتخت باویر افتاد ثانیاً سید جمال‌الدین پیدا شد با وزیر اعظم ملاقات کرد و به حضور شاه رفت وگویا درتغییر اوهام وتعدیل مندرجات روزنامه‌های روس و غیره عرض خدمتی کرد وموردتحسین شد. شاه و وزیر سید را باز به‌طهران دعوت کردند که عذرمامضی خواسته شود وتلافی مافات در مناسباتی بجا آید. سید تاوینه پایتخت اتریش هم‌درحـوزهٔ ملتزمین رکاب شاهنشاهی دیده شد وازآنجا عودت کرد که خودسازی نموده برحسب دعوت روانهٔ طهران شود شاه نیز در جناح تعجیل به جانب مملکت خود عزیمت فرمود زیرا که‌دیگر عرصهٔ گشت وگذارنداشت و حاج محسن‌خان معین‌الملك شاه رااز‌عزیمت استانبول و دیدارسلطان عبدالحمید خان منصرف کرده بود. در ورود به‌حدود آذربایجان مزاج شاه راتناول فواکه وتغییر هوا وغذا ازاعتدال بیرون برد. ضعف‌و نقاهت چنان مستولی شد که درحرکت ازتبریز ولیعهد مظفرالـدین میرزا را به‌رسیدن هنگام سروری تهنیت کرده بودند اما قوت بنیهٔ ناصرالدین شاه سورت بیماری راشکست قرین عافیت وسلامت به پایتخت خود رسید. نایب‌السلطنه وکارگزاران طهران که در غیاب شاهنشاه انتظام امور درباری را نگاه داشته بودند بـه تخصیص و الطاف ملکانه نایل شدند. دراین مسافرت سوم که شاه اقطار فرنگ را سیاحت کرد دیگرنه اهالی ایران ونه‌اقوام بیگانه منتظر نتیجـه نبودند زیرا شاه بی‌پرده نیت خود را فاش کرده و همه‌راگوشزد نموده

بودکه‌جز گردش و تفرج قصد و غرضی در کار نیست. دیگر فی‌الحقیقه به‌هوس اصلاحات و تنظیمات یافریب وسرگرمی مردم نبود.

بیانات شاه راجع به‌اصلاحات در حضور اعضای مجلس شوری

روزی به‌امین‌الدوله حکم رسید که اعضا و ارکان شوری را به‌حضور شاه ببرد بااینکه بخت امین‌السلطان و بدبختی مملکت از وزرا و شاهزادگان کمتر کسی به‌جا گذاشته بود معدودی که باقی بودند با امین‌الدوله در پیشگاه همایونی حاضر شدند، پس‌از تفقد و ملاطفت به‌هریك، که از سجیت این پادشاه است به‌امین‌الدوله خطاب فرمود: «در ایام توقف ورشو روزی که به‌کارخانه‌های‌نزدیك آن شهر رفتیم توبامن بودی و به‌خاطرداری به‌ژنرال حاکم آنجا گفتم چند سال پیش که از این‌طرف گذشتم بارها به‌این نواحی گردش کرده این ابنیه و آثار کارخانه‌ها وجود نداشت، جوابی‌گفت که به‌من خیلی سنگین و ناگوار آمد و مثل فحش و دشنام در من اثر کرد. گفتم یادداشت‌کن و در طهران بیار اگرچه یادآوری نکردی من خود به‌صرافت طبع امروز اعضای مجلس را طلبیدم و حرف حاکم ورشو را به‌آنها می‌گویم امیدوارم همانطورکه به‌من تأثیر کرد ایشان هم متأثر شوند و از روی غیرت و حمیت ننگ و عیبی راکه به‌خود بسته‌ایم بردارند. ژنرال حاکم به‌من جواب دادکه ترقیات و آبادیها لازمهٔ امنیت ملك است و در سایهٔ قانون وجود و ظهور این چیزها امر لازم و طبیعی است چه داعی شده است که ایران به‌عدم امنیت و بی‌قانونی مشهور آفاق شود و از این نقص و ننگ در پیش بیگانه و خویش سرافکنده و شرمگین باشیم فریضهٔ ذمت شما است‌که در قواعد و قوانین هردولت و مملکت غور و فحص کنید و آنچه راکه ملایم طبع و موافق مزاج این مملکت می‌بینید بنویسید و به‌اجرای آن متفق‌الکلمه و مجتمع‌الهمه باشید. پیشترهم به‌وزرای سابقین گفته بودم محض طفره و بهانه‌جویی‌گفتند باوجود شرع اسلام به‌قانون چه حاجت است. درصورتی‌که قانون دولت به‌امور مذهب ربط و شباهت ندارد. از این ساعت بروید لوازم تحریر قانون را از کتب و اطلاعات ومترجمین و نویسنده‌ها فراهم‌کنید. این‌خدمت را به‌دولت و مملکت خودتان به‌فرایض و واجبات دینی مقدم دارید.»

ارکان شوری از حضور شاه مرخص شدند و آنهاکه از عوالم و

احوال اطلاع کافی داشتند به‌خود بالیدند، از بیانات شاهانه اظهار تأثر و غیرتمندی کردند و با شور و شوقی بی‌نهایت در این مبحث به شرح و تفصیل عنوانات به‌میان آوردند.

بدبینی امین‌الدوله نسبت به‌بیانات شاه

امین‌الدوله ساکت نشسته بود، همه به‌او روآوردند که خاموشی گناه است، بیان شاه و انفعالی که از طعن حاکم ورشو در ایشان دیدیم ما را از خود به‌درکرده است، باید همت‌گماشت و از این ننگ و تقصیر بیرون رفت. امین‌الدوله گفته بود من‌که بارها این مقاله را شنیده‌ام اگر از جا نروم شگفت مدارید. جواب شاه را به‌سؤال مقدر ندانستید به‌کجا برمی‌خورد. روی خطاب با من بود و عتاب برمن زیرا سابقاً من گفتم شرع شریف اسلام ما را ازقانون بی‌نیاز می‌کند و دیگر درحضور شاه خلاف آیین ادب دیدم از این مبحث چیزی بگویم حالاکه می‌پرسید من نیز از شما می‌پرسم که سایر ملل درکیش خویش برای سیاسات حکمی ندارند. تنها شرع شریف اسلام است که در آداب و اخلاق و امور سیاسی و نظام مهام نکته[ای] ترك نفرموده آنچه راکه مصالح معاشیه و تنظیمات هیئت مجتمعهٔ انسان است مقرر داشته پس احکام قانونی و سیاسی در نزد اقوام سایره تحکمی است و برای مسلمین‌امر اعتقادی که به‌متابعت و مخالفت آن خود را در یوم‌الحساب مستوجب ثواب وعقاب می‌شمردند بااین‌حال چرا دیگران را ملل مقننه‌می‌گویند و ماکه قوانین سیاسی را حکم‌الله و اذعان و عمل برآن را واجب می‌دانیم گروه بی‌قانون می‌خوانند. اگر به‌نوشتن کار راست می‌آید و قوانین نوشته به‌پای خود جاری می‌شود اینك درکتابخانهٔ من‌چندین کتاب قانون حاضر است و سالها جریان آنها را در این مملکت منتظر شدم هیچ از جا نجنبید مگر این‌بار همت بزرگان مددکنند و طلسم شکسته شود.

عباس‌میرزا ملك‌آرا ریاست مجلس تحریر قانون را بعهده می‌گیرد

اعضای مجلس گفتند فرمایش امروزی شاه با آن همه تأثر و تحسر به گفته‌های پیش شبیه نبود و بر ما فرض است که مأموریت خود را فیصل کنیم. امین‌الدوله گفت مترجمین را مخبرالدوله از مدرسه بفرستد

کتابها را من می‌دهم و خوب است نواب ملك‌آرا عباس میرزا با تتبعات علمیه و اطلاعات وافیه که مخصوصاً در شرعیات دارد به مجلس تحریر قانون ریاست فرماید. ملك‌آرا با اعراض و تجافی که داشت به تحمل این تکلیف مجبور شد از دارالشوری قرارداد خود را به خاکپای همایون فهرست نمودند و شاه ریاست ملك‌آرا را تصدیق و تعجیل در ترجمه و تحریر قانون تأکید فرمود. چند روزی برنیامد که مقدمات قانونی نگاشته شد فصول و ابوابی از مبانی و اصول به حضور شاه تقدیم گردید.

امین‌السلطان وزیر اعظم به توهم ضعف قوا و فتور استقلال و استیلای خویش صد جادویی پیش کشید تا شاه را از امضای اوراق و انحای اشواق منصرف داشت و خیال وضع قانون در کانون اغراض دنیهٔ او سوخت، چنانکه حاصل تدابیر سر درمندولف سفیر انگلیس در استقرار امنیت و آزادی حقوق و اموال ایرانیان و ورقه[ای] که به انشاء میرزا نصرالله‌خان دبیرالملك و رسوایی حکومت ایران و اثبات جور و عدوان سندی عجیب بود و چاپ کرده رسماً به سفارتخانه‌های دول متحابه و کل دوایر دولت و حکام و اهالی ولایات تقسیم و توزیع کرده بودند و شاه به محافظهٔ مدلول و مفاد آن همتی گماشته بود. به خدیعت این وزیر اعظم و القائاتی که به مخالفت عهد و وعد مزبور به خاطر و قلب شاه وارد می‌کرد کان‌لم‌یکن شیئاً مذکورا متروك و منسوخ ماند. بی‌حاصل است که باز نوحه کنیم و بیچارگی پادشاه مقتدر مستقل ایران را در سرپنجهٔ این جوان متهور بدخواه شرح دهیم.

به دعوت شاه سیدجمال‌الدین اسدآبادی دوباره به طهران می‌آید

باز به قصه برگردیم در این حال سید جمال به طهران آمد و با چنان گرمی و خوشی که ازمیعاد مونیخ در سر داشت وزیر اعظم و شاه را دیدار کرد و در وثاق حاج محمدحسن امین‌الضرب مرید مشتاق خود رحل اقامت افکند. از شاه و وزیر باز روی خوب ندید و پیمان آنها را مواعید عرقوب دید زبان تعبیر خویش را تغییر نتوانست داد، با هر پخته و خام سخن از آغاز و انجام به میان می‌گذاشت، مفاسد اوضاع و قبایح احوال را شرح می‌کرد، فضایل امن و عدل و علم و عقل را

می‌شمرد و بی‌پرده از سوء ادارهٔ تدبیر و غفلت شاه و وزیر می‌گفت.

رفتن امینه اقدس به زیارت آستان قدس رضوی

چند ماهی در کار سید مسامحه و مدارات شد و سبب اینکه امینه اقدس در کوری صبوری نتوانست و عسر علاج را از مسافرت فرنگ و التجاء به فرنگیان دانست خواست به ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی رود و از توسل به آن آستان درد خود را درمان کند. امین‌السلطان داد فرزندی داد و به سرعت برق و باد بار سفر بسته و کار زیارت ساخته شد و جماعتی از طبقات نوکر دیوانی مثل فراش و مهتر و جلودار و قاطرچی و ساربان وسرباز وسوار به‌خدمتکاران مخصوص امینه اقدس افزوده شده بود. عملهٔ دواب چون از خواص اصحاب امین‌السلطان بودند پشتگرمی به او و التزام خدمت امینه اقدس را فرصتی شمرده و شرارت و شقاوت مفطور را کاملا به معرض ظهور آوردند. برق گشتند و زدند آتش به جان خشك و تر، نه به خرمن رحم و نه بر خوشه چین آوردند. در طی طریق علی‌التحقیق پا به هر وادی که گذاشتند آبادی نگذاشتند. از حاصل باغ و صحرا تا اسباب خانه و دکان هرچه به‌نظر می‌آمد الجهٔ اشقیا می‌شد و ازهرگونه شناعت خودداری نمی‌کردند. طبقات دیگر هم که باقاطرچیان هم طویله بودند خوی آنها را آموخته آتش بیداد افروختند. حتی خواجه‌سرایان‌و خدمهٔ مخصوص امینه اقدس نیز در مایملك مردم اولی به تصرف شدند و هرگز درهیچ سفر زیارت اینقدر ثواب و نیکنامی اندوخته نشده بود.

سیدجمال‌الدین از طهران به قصبهٔ شاه عبدالعظیم نقل مکان می‌کند

همینکه این دسته را به این تفصیل به سفر فرستادند سیدجمال‌الدین به‌خاطرشان آمد که خانهٔ حاجی‌محمدحسن را آشیانهٔ فساد کرده است در طهران هرچه مظلوم و مأیوس بود بیانات سید را که به قدح وذم آیین حکمرانی انحصار داشت مروحه کبد حراء و مرهم دلهای مجروح خود کرده با سید دمساز می‌شدند و از این نوع مردم در آن شهر کم نبود. باز امین‌السلطان به‌حاج محمدحسن ملتجی شد که‌مهمان‌عزیز خودرا از سرباز کند و آتش فتنه را بنشاند، حاجی‌محمدحسن مسئله را با سید در میان گذاشت و مناسب دید که او به قصبهٔ شاهزاده عبدالعظیم نقل

مکان نماید. جمال‌الدین از طهران بیرون رفت و در قصبهٔ مزبوره که بیش از دو فرسنگ مسافت نیست برای خود منزلی ساخت و البته به رونق بازار سید افزوده این بار پرده از سراسر برگرفت، اعیان بیکار و مردم فکار که هر هفته به زیارت حضرت‌عبدالعظیم میدان خیال و حفره خاطر می‌جستند در پیرامن سید انجمن شدند و سید بداندیش آشکارتر از آنچه پیش می‌گفت اسیران بندبلا و دلبستگان دام جفا را راه نجات می‌آموخت اما خبر مجالس وعظ سید و دود آتش فساد او کمتر به شاه می‌رسید زیرا که حکومت قصبهٔ شاه عبدالعظیم از دایرهٔ حکمرانی نایب‌السلطنه خارج بود.

جمال‌الدین به محاورات و بیانات زبانی قناعت نداشت. به آشنایان طهران و ولایات هم که احتمال سوز و سازی در آنها می‌رفت مکاتبه می‌کرد و به هر وسیله و بهانه امت و هوا خواه برای خود می‌ساخت. تعجب نباید کرد که سیدخیال افتاده باشد، زیرا درهر مملکت که اهالی راه ترقی و تحصیل معاش و ثروت را باز ببینند عطاء به غیر محل، اعانه به‌غیر مستحق، ترجیح مفضول برفاضل، تفضیل نامعقول به عاقل، توهینات ناروا و احترامات بیجا معمول باشد مردم بیچارگی و تنگی حوصلهٔ خود را به استعمال تریاك و چرس و اشتغال به‌خیالات واهیه و تقلبات داهیه تلافی می‌کنند. بیکاری، بیعاری، دل‌ریشی، درویشی، نومیدی، بدخواهی، تنگدستی، ولگویی و مفسده‌جویی می‌آورد. این ایام از هر صنف در این مسلك بسیار بودند و سید را از گرویدن و ارادت ورزیدن گرم می‌کردند.

بازگشت امینه اقدس از مشهد

امینه اقدس از مشهد مقدس برگشت و مسافرت ظالمانهٔ او که برای حکام و رعایا ارزان تمام نشد حاجتش از آستان رضوی علیه‌السلام روا نگردید کور و پشیمان به طهران عود نمود حالا بگوییم که مردم بدبخت ذلیل ایرانی از ضعف نفس و خدانشناسی چه تملقات خنك که نکردند و چه خودشیرینهای تلخ که به کار نبردند تا چند منزل مستقبلین به یکدیگر سبقت می‌جستند و از غبار موکب این کور کحل‌البصر می‌ساختند. شنیدم یکی از اعیان دربار روز ورود امینه اقدس به طهران با جنیبتهای جنب خود و جار و جنجالی به استقبال

رفت، همینکه کالسکهٔ کور از دور نمودار شد در کنار جاده از اسب فرود آمد و چندین بار رکوع و سجود آورد، رفیق او سر به گوشش برد که ای احمق اگر این زن چشم می‌داشت در این گرد و دولاغ نمی‌توانست سجدات تو را ببیند در کوری به طریق اولی به خرجش نمی‌رود چه داعی است که بیهوده چنین ذلت نفس و نکبت شخص به خود می‌پسندی. گفته بود اگر نکنم چه کنم خودش ندید خداش می‌بیند. سیدجمال‌الدین با این مایه مردم می‌خواست عزت وطن و حیثیت قوم و شرافت ناموس و معنی حقوق ترویج کند. اما در همین شوره‌زار تخم هنگامه پراکند تا کی سبز شود و چه ثمر دهد.

عداوت شدید بین امین‌السلطان و میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله

اما ملکم‌خان ناظم‌الدوله و امین‌السلطان که در عبور و اقامهٔ شاه در خاك انگلیس کارشان به مشاجرت و منافرت کشیده بود مانند سباع که در سر طعمه، و لقمه حقد و غضب آنها مستولی است به یاد حق‌السعی (رژی) سوز و التهاب داشتند و به یکدیگر مخلب و ناب می‌نمودند. تعهد مردی مجهول‌الحال فرانسوی موسوم به ویکنت دولاری در امتیاز لتری حربهٔ تازه به دست امین‌السطان داد. به شاه عرض کرد امتیاز لتری را که ملکم دولتخواه به مفت گرفت اینکه شخصی به صد هزار تومان مشتری است و این سخن در پیش شاه ملکم را به‌خاك سیاه نشاند چرا که بی‌پولی دستگاه دولت و بی‌احتسابی دفاتر مالیه و توارد مصارف ناگزیر شاه راچنان تشنه‌و بی‌قرار ودچار استیصال واضطرار کرده بود تا اسم پول برده می‌شد با همهٔ هوشیاری گول می‌خورد و هر مراد و مقصود را به طمع دراهم معدود می‌توانستند در حضرت پادشاهی انجام دهند.

انفصال میرزا ملکم‌خان از کلیهٔ مشاغل و شئون دولتی

چنان مصلحت دیدند که مرموزاً به ملکم تلگراف کنند چون لتری نوعی قمار و به نص کتب آسمانی با آیین مسلمانی مخالف و اجرای آن در ملك ایران از حیزامکان بیرون است باید امتیاز مزبور را لغو دانسته تصدیق و امضای شاهانه را معجلا به طهران بفرستی. ملکم‌خان که‌به قوت سفارت ایران کار را شب‌مانده نکرده و به ازای پنجاه هزار لیرهٔ

انگلیس اسهام آنرا به معرض فروش گذاشته بود دل از دخلی مفت و هنگفت برداشتن و این بی‌اعتباری را به خود خریدن نتوانست. جواب را آنطور سست و ملایم نداد که باری شاه و وزیر را چند روزی مردد و منتظر بگذارد. وزیر اعظم هم چندین فرصت را از خدا می‌خواست، مهلت نداد و کار ملکم را چنانکه باید ساخت به جرم تمرد و خودسری به حکم شاه تلگرامی به او فرستاد که نه تنها امتیاز لتری را دولت بنابه مصلحت لغو و باطل می‌کند بلکه شخص او هم از کلیهٔ مشاغل وشئون دولتی و امتیازاتی که‌در عمر خود اندوخته است عاری و به چشم خائن و جانی مخلوط است.

میرزا ملکم‌خان با انتشار روزنامهٔ قانون می‌خواهد از شاه انتقام بگیرد

ملکم هرگز این شکست فاحش و فحش بنیاد کن را در خواب ومخیله نمی‌دید و چون به موازنهٔ معنوی دانست که اختیار و اعتبار وزیر اعظم چگونه بنای عقل وتدبیر رااز حوزهٔ حکمرانی ایران برانداخته است پولهای خورده را هضم وجواب شاه و وزیر رابه انتشار روزنامهٔ موسوم به قانون مقرر داشت. مندرجات روزنامه بدواً از شرح‌فضایل و نجابت امین‌السلطان و کفایت او در خرابی ایران و خواص قاذورات قاطرخانه و اعجاز خرجین آبداری تجاوز نمی‌کرد. سراوراق مزبوره به طهران باز شد و به ملاحظهٔ شاه رسانیدند. اگر چه امین‌السلطان به معلومات چند ماههٔ سفر فرنگستان به نشر چنان روزنامه و شرح چندین فحش راست و درست وقعی نمی‌گذاشت و به اهمیت موقع خود حمل می‌کرد، لیکن شاه تاب و تحمل نتوانست. هم اسم‌قانون را طبعاً دشمن می‌داشت هم نسبت به وزیر برگزیده فحشهای مسلم‌را به خود می‌گرفت. به جای اسکات ملکم و سدیاوه سرایی او که مشکل نبود ورود و انتشار روزنامهٔ ملکمی را در ایران منع شدید فرمود. باز این تدبیر خطا جسارت و جرئت ملکم را تقویت کرد که حقیقت گویی را بیشتر لعاب دهد و بی‌پرده‌تر بگوید و داغهایی که در کانون سینه داشت به اوراق قانون مرهم می‌کرد.

امین‌الدوله به حکم شاه اوراق روزنامهٔ قانون را توقیف می‌کند

شهرت روزنامهٔ قانون را منع دولتی بیشتر کرد و حرص مردم به‌دیدن

وداشتن آن از امتناع دیوانیان بیشتر شد با اینکه امین‌الدوله به حکم شاه در پستخانه‌های ایران اوراق قانون و کاغذهایی را که به تضمن این روزنامه‌مظنون بودضبط و توقیف می‌کرد، بازچه‌ازممالك عثمانی، چه از نواحی قفقاز، چه از سمت عراق‌عرب به دست تجار ومسافرین آنقدر که جمعی به مطالعهٔ روزنامه تسکین اشتیاق کنند به اطراف ایران داخل می‌شد و از این نشریات داغدیدگان مملکت که حقوقشان در خرجین آبداری پوسیده، مشامشان از گنـد سرگین قاطـرخانه آزرده شده‌بود هیجانی گرفته، مضامین روزنامه راکم‌کم نقل‌هرمجلس و نقل هر محفل می‌کردند.

بیانات آبدار سید جمال چنین شاهد غیبی را منتظر بود که دلها و دماغها را از غشیه واغما برهاند ودر عروق افسرده و خاموش خون غیرتی بدواند. باز هم نخواستند زبان و قلم ملکم را به وسایلی که مشکل نبود ببندند. درطهران برادر فالج گوشه‌نشین اوراکه ازبرادر خود بیزار و بی‌خبر بود گرفتند و از پس قطع مرسوم بی‌زاد وراحله به خاك روس انداختند

دستگیری میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله

درتبریز میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله به‌تمهت مکاتبه‌و خبرنگاری به‌ملکم گرفتارو پس‌از غارت اثاث‌البیت و ضبط تمام نوشتجات تحت‌الحفظ به حبس طهران فرستاده شد و بوالعجب که این حکم به دست حسنعلی‌خان امیرنظام مجری گردید که او خود مسلماً با ملکم دراین شایعه هم داستان بود. لاجرم شرارهٔ خیالات و اقدامات ملکم به جان جمعی افتاد. برای نایب‌السلطنه و امین‌السلطان رشتهٔ نو و وسیلهٔ تازه به‌دست آمد که اغراض خود را با بدبختان مملکت از این راه مجری دارند. هر روز خاطرشاه را از یك‌نفـر اندیشه‌ناك و قومی را از پادشاه مهربان رمیده و نومید می‌کردند

عزل و احضار معین‌الملك از استانبول

چندی برنیامد که به حاج محسن‌خان معین‌الملك سفیر ایـران مقیم استانبول نیز به تهمت هم‌خیالی با ملکم قلم عزل کشیده شد و خارج از رویهٔ جاریه که نمایندگان دولت را اگر چه مصدرخیانتی شوند در

محل مأموریت مفتضح نمی‌کنند بلکه به عنوان احضار و تعیین شارژدافر و کارگزار بعداز ورود به‌دربار عوض می‌فرستند و به‌موقع تفتیش خیانت می‌آیند او را به تصریح عزل و تلقین سلب‌الطاف پادشاهی به‌طهران خواستند. این حال برای اضطراب معین‌الملك که سالها به خوشی و راحت خو کرده و به‌دوستی امین‌الدوله بدانچه می‌خواست کامروا بود کفایت کرد و طوری پریشان و درمانده‌شد که خودداری نتوانست. پریشانی روزگار و بیچارگی و اضطرار او به عرض سلطان عبدالحمیدخان رسیدو به عادتی که نزدپادشاهان متداول است و نوعی از مودت و اختصاص معدود می‌شود سلطان به شاه تلگرامی فرستاد و ابقای معین‌الملك را در مأموریت خود درخواست نمود. به جای آنکه شرط‌ادب رعایت شود و اجرای اغراض شخصیه را به صورتی بیاورند که زحمت و ضرری پیش نیاید خواهش سلطان را به التجاء حاج‌محسن‌خان حمل کرده خاطر شاه رابه‌او چندان متغیر نمودند که زبان و قلم مودب و پاك ناصرالدین به دشنام عرضی نسبت به حاج‌محسن‌خان‌جاری گردید. در تأکید آمدن او به طهران سلطان عبدالحمیدخان را آزردند و حاجی محسن‌خان چنان به وحشت افتاد که به‌قبول تابعیت دولت‌عثمانی متمایل شد و به‌عذر بیماری از حضور به طهران حاشی کرد تا به اهتمام امین‌الدوله تأمین و پس از چندماه به طهران جلب گردید. به‌نقددر مجالس طهران بدگویی و عیب‌جویی از دولت و سلطنت تکلیف مهم و جزء متمم است و بی‌پرده هر طبقه، حتی مردم بازاری، هرچه در دل داشتند به‌زبان می‌آوردند.

حاج سید علی‌اکبر فال اسیری در منبر از دولت انتقاد می‌کند

کار یك درجه بالا گرفت، علما و اهل منبر به‌ذم‌وقدح دولت ودولتیان زبان گشودند و اول کسی که فضاحت آغازید آقای حاج‌سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری بود. در شیراز شیرازهٔ احترام دولت و سلطنت را گسیخت و آبروی حکومت ریخت. از دربار همایون به قوام‌الملك تعلیمات فرستادند یك‌روز که برحسب عادت سید پیاده و تنها در بیرون شهر قدم می‌زد، مأمورین قوام‌الملك از کمین جستند و دست و دهانش بستند و به قاطری سوار کرده به سمت بوشهر بردند. راست است‌که خبر این معامله باسید در شیراز هیجانی آورد و ملاها قوام را لعن

کردند، بی‌دین و شقی خواندند اما به زودی آتش غیرت متدینین فرونشست و سیدفال‌اسیری ازنکال اسیری نجست. همان اوقات در طهران هم حاج‌ملافیض‌الله فاضل دربندی راکه درمنبر نسبت به شاه و وزیر بی‌حفاظی می‌کرد و حق می‌گفت بی‌احترامانه بیرون و به عراق‌عرب فرستاده بودند لاتثنی الاوقدوتثلث نوبت به جمال‌الدین رسید.

توقیف و اخراج سید جمال‌الدین اسدآبادی از ایران

به‌مختارخان حاکم قصبهٔ شاه عبدالعظیم حکم فرستاده شد که او را اغفال‌کرده به‌ناگهانی دستگیر و با چند سوار که از دربار تعیین شده بودند به‌سرحد عراقین برسانند و مقصود اصلی امین‌السلطان در این اقدام به‌دست‌آوردن کاغذهای سید بود که تحریرات مردم را به‌سید دست آورده به‌برچیدن خاندان دشمنهای خود دست‌آویزکنند. مختار خان مردم را بهتر می‌شناخت که سادات علوی وفاطمی در دست اقتدار بنی‌امیه به‌انواع عقوبات‌کشته شدند و از هیچکس صدا برنخاست. سید را در صحن حضرت عبدالعظیم‌گرفت و بیرون‌کشید و محض اینکه اهالی قصبه نگویندکه در بست این‌مزار شریف‌کسی را مأخوذ کردن آن‌هم از سادات و اولاد رسول خلاف حرمت زاویهٔ مقدسه است فریاد برآورد که این مرد سید نیست سهل است اسلام او مشکوك و غیرمختون است در بازار بندازار او را بریدند و مکشوف‌العورة با سروپای برهنه به‌یابو بستند و به‌سواران‌مأمورسپردند و درسرمای سخت زمستان او را تحت‌الحفظ به‌جانب خانقین و سرحد عثمانی حرکت دادند. از اعوان و اصحاب سید هیچکس به‌او یاری نکرد مگر میرزا رضای‌کرمانی که سراسیمه به‌چپ و راست می‌دوید، قفا می‌خورد و ملامت می‌دید، فریاد می‌کشیدکه مردم این سید است و از اولاد پیغمبر شما است، از بزرگان علما است، غیرت‌کنید و نگذارید مظلوم‌کشته شود. فغان و اشك و تلاش وکوشش رضا فایده نداد. سید رفت و او به‌جاماند. مأمورین حکومت به‌منزل سید تاختن آوردند. از کتاب و کاغذ هرچه به‌دست آمد بستند و سربه‌مهر خدمت وزیراعظم فرستادند. امین‌السلطان رایت فتح برافراشت. شبانه به‌دوشان‌تپه رفت، کیف و دفتر سید به‌همان مهر و نشان به‌حضور شاه بردکه ازآن

میان خون جمعی ریخته و خاندانها برانداخته شود. در آن صندوق جز لعنت نیافتند. تیر وزیر به‌سنگ آمد و شاه خشنود شد که از مردم معروف و نوکرهای دربار کسی با جمال‌الدین همداستان نبوده است.

عرایض امین‌الدوله به‌شاه در خصوص تبعید علما به‌عراق عرب

شنیدم پس‌از صدور اوامر تلگرافی که حاج سید علی‌اکبر فال‌اسیری راهم از شهر بوشهر به‌عراق عرب روانه کنند امین‌الدوله به‌شاه عرض‌کرده بود: «از تشکیل این‌گونه مجمع در عتبات عالیات که سراپا زحمت است چه مقصود دارید، آشیان اکابر علما و انجمن طلاب ایرانی است، خاك این دولت نیست که امرونهی شما آنجا جاری باشد، این سه‌تن منفی ومردود در مجالس پیشوایان بزرگ شیعه که در اقطار ایران واجب‌الاطاعة و نافذالحکمند به آزادی و با دل سوخته آنچه ناگفتنی است به‌زبان می‌آورند، هرسه از اهل علم و ذوات‌السنهٔ حدادند، دونفر آنها مجتهد و معروف طلاب ایرانی هستند. مقالات آنها از سوء تأثیر خالی نخواهد ماند. بستن زبان ایشان بی‌آنکه حرمتشان برود سهل بود وهمینکه به بی‌احترامی مأخوذ شدند چرا به یك سمت از ایران نفرستادید که زبان و قلمشان اندر حکم باشد. شاه تصدیق فرموده بود اما فرمان رفته بازگشت نداشت.»

تحریکات سید جمال‌الدین و ملکم‌خان در خارج

سوءالقضاء حاج سید علی‌اکبر و سید جمال‌الدین را در بصره مصادف کرد. سوته‌دلان گرد هم آمدند، هرچه را حاج سید علی‌اکبر از دور شنیده بود و جمال‌الدین به‌مکاشفات و عیانات خود بیان و به‌آتش او دامان زد. در صحبت او نامهٔ عربی العباره به‌لفظ فصیح و معنی بدیع به‌حاج میرزا حسن شیرازی رئیس‌العلماء فرستاد. نامهٔ مطلع آن سوز دل و آفت جان ــ نامهٔ مقطع آن رنج تن و خون جگر. خود از راه دریا به‌فرنگستان رفت و با ملکم‌خان هم‌آواز شد. کاغذی راکه به‌جناب میرزای‌شیرازی‌نوشته بود درمطبعهٔ قانون چاپ و منتشر کرد. مفاسدی را که در کانون دماغ می‌پخت به‌دایره ریخت. اسباب کار را قضاوقدر فراهم می‌کرد اهتمام امین‌السلطان در پریشانی کار دولت ومملکت نه خاطری مجموع و نه دلی شادمانه گذاشته بود. شعلهٔ نارضامندی مردم

و نافرمانی رعایا از هر ناحیت خودنمایی می‌نمود و به‌جای آنکه در اطفای نایره همتی شود آتش را در پنبه پنهان و خرابی پنهان را به پیرایش ایوان کفایت می‌کردند. گاهی در خراسان صدایی بلند می‌شد، گاه در همدان ملاعبدالله را به‌مخالفت حکومت جلو می‌انداختند، گاه در اصفهان آقای نجفی علم استقلال برمی‌داشت و از قتل و اعدام یهود و نصارا سخن می‌رفت.

[واقعهٔ رژی و... عدالتخانه]

از انحصار عمل دخانیات و اقدامات دستگاه رژی که فصل و ابواب آن را به‌مردم گوشزد نکرده و در دفتر مخصوص وزارت اعظم نهفته بودند، زاد فی‌الطنبور نغمة وفی‌الطین بله، مردم بهانه وسیله به‌دست آوردند که شکایتهای دیگر را از این نقطه اظهار کنند. گفتگوی تجار و کسبه در طهران چون به‌صورت تظلم بود اثر نکرد. در تبریز جوشش خون اهالی و غلبهٔ غیرت و تعصب خلق پرده برداشت و شورش انگیخت. علما ترک جوامع و مدارس گفتند، کسبه از بیع‌وشری‌ممنوع شدند، حکومت در اسکات مردم و تسکین فتنه عاجز ماند از درمداهنه برآمد. و عدهٔ رفع و منع بدعت داد، از طرف ملوکانه مأمور مخصوص با دستخطهای شاهانه رفت به‌عطیات و الطاف‌وتهدید و توبیخ‌خواستند علما را منعطف و اهالی را منصرف‌کنند، حکم و مأمور هنوز در راه بودکه تبریزیان سگ‌کور وکری را به‌ریسمان بسته‌کاغذی به‌گردنش آویختند و درکوچه‌ها گردیدند. مأمور دولت و فرمان پادشاهی را به این صورت نمایش دادند. اصلاح این احوال را تدبیر خطا به‌عزل و احضار حسن‌علی‌خان امیرنظام اکتفا کرد.

بدرفتاری نایب‌السلطنه به‌مردم

نایب‌السلطنه هم در طهران فرصتی مغتنم یافته از اتهام مردم عاجز وگرفتاری بی‌دادرس فارغ نمی‌نشست. چه برای جلب نفع، چه مشغول داشتن شاه و اهمیت موقع حکمرانی خود به‌بیچارگان معترض می‌شد. مأمورین حکومت ازاین‌عنوان نان می‌بردند. هرکاسب‌فقیر را که عصر به‌خانه خود برمی‌گشت به‌گوشش می‌خواندندکه تو را بابی یا شیخ جمالی گفته‌اند از اضطراب هرچه از اندوختهٔ روز در جیب

داشت به‌مشت فراش می‌گذاشت. غالباً عبا و کلاه هم در این راه می‌رفت. همچنین کدورت نایب‌السلطنه از امین‌السلطان و اینکه در معاملهٔ رژی منافع و عواید را به‌خود و اعوانش منحصر داشته، نایب‌السلطنه و دیگران را سهیم نکرده بود، آتش هنگامه را دامن می‌زد تا پیشرفتی در این کار نباشد و حتی‌المقدور غائله تولید شود. غفلت شاه هم که اوقات خود را به‌لذات جسمانی مشغول می‌خواست میدان وسیع و بی‌مانع به‌حوادث و انقلابات می‌داد.

بی‌اعتنایی امین‌السلطان به‌کارهای دولتی

امین‌السلطان نیز پس‌از سفر فرنگ، انتخاب انواع فسوق و فجور را علناً مباح شمرده همه شب در باغ خود اسباب لعب و طرب آماده داشت، از خمار و قمار مجال کار نمانده نشاط می و نالهٔ چنگ و نی، ذوق رقص و شور عشق وقتی نمی‌گذاشت که به‌شغل دیگر پردازد. احکام ناسخ و منسوخ، اوامر بی‌رویه، لطف بی‌هنگام، قهر بی‌سبب حکام را از آنچه بودند بی‌اعتناتر کرده و در معاملات خود یکباره بی‌پروا شدند. متظلمین از هر سمت که به طهران می‌آمدند مجاور ابدی بودند. ارباب حاجات را جزمناجات راهی نماند. امورعادیه همانقدر فیصل می‌یافت‌که وزرا ومباشرین دوایر دولت می‌نوشتند و بی‌ملاحظه به‌مهر وزیراعظم می‌رسید، یا فرمایشی که از شاه صادر می‌شد و اجرای آن ناگزیر بود مردم‌کوته‌بین هنوز در اشتباه بودند و آنقدر تظلم و انتظام راکه در امور باقی می‌دیدند به‌کفایت امین‌السلطان نسبت می‌کردند، اما در پیش صاحبنظران پیدا بودکه اثر شخص ناصرالدین و آنقدر پرسش وکوششی که در کار داشت و توجهی‌که از افراد نوکر سلب وقطع نمی‌نمود چرخ سلطنت‌را ازگردش نینداخته در امور جمهور حرکت مذبوح باقی‌گذاشته است. دریغ‌که فریبندگی و اغفال امین‌السلطان و اغراض شخصی نایب‌السلطنه آن همه لیاقت و سماجت ناصرالدین‌شاه را ضایع و خطرات ملك و دولت را نزدیك می‌کرد و برای اشتغال خاطر شاه واهمیت موقع خود هرروز به‌تقریبی شاه فرشته‌سیرت مهربان را از مردم آزرده و اندیشناك و دل مردم را از پادشاه رنجیده و متوحش می‌کردند. جماعتی را در کار اوراق و نشریات ملکم شریك و دخیل و قومی را با سید جمال هم‌راز و یکدل

می‌شمردند بهانه‌جویی که نتیجهٔ آن اقتدار امین‌السلطان و انتفاع نایب‌السلطنه بود پاپی بیچارگان بودند. روزنامه‌های مخفی و عوانان آشکار پلیس وحکومت هرروز به‌گرفتاری و زحمت جمعی سبب می‌شد تاکار به‌کلی بی‌پرده شد.

دستگیری میرزا محمدعلی سیاح‌محلاتی، میرزا رضای کرمانی و محمدعلی‌خان همدانی

حاج میرزا محمدعلی سیاح محلاتی راکه به‌بستگی و خصوصیت ظل‌السلطان شهره بود و نایب‌السلطنه مسلك او را خوش نداشت با میرزا رضای‌کرمانی که در تحصیل طلب خود از نایب‌السلطنه راه و رسم ادب را گم‌کرده بود و سزای این معامله را کارکنان حکومت طهران دستورالعمل مؤکد داشتند با میرزا محمدعلی‌خان همدانی که چندی در سفارت ایران به‌سمت نویسندگی، صحبت ملکم را دریافته و دونفرکاشانی نوکر و منسوب میرزافتحعلی‌خان صاحب‌دیوان و یك طبیب طهرانی دستگیر وگرفتار غل و زنجیر شدند و در محضر نایب‌السلطنه به‌معرض تهدید و استنطاق آمدند. به‌کنایه و تصریح و اشاره و تلویح آنها را می‌آموختند که بعض معاریف دربار و اعیان دولت را به‌همدستی خود و مخالفت و بدخواهی پادشاه نسبت دهند و تهمت نهند در این میان کار به‌مراد نایب‌السلطنه و امین‌السلطان شود شاهزاده مال ایشان را به‌رایگان ببرد و وزیراعظم مخالفین خود را بمالد. خلاف انتظار همه این چندتن‌که به‌بی‌دینی و خدانشناسی متهم بودند آلت فنا و باعث ابتلای بیگناهان نشدند حاج سیاح شبانه خود را از پنجره به‌کوچه انداخت‌که سرنیزهٔ چاتمهٔ قراولان او را هلاك کند، بختش نیاورد و به روی سنگها به زمین آمده پایش شکست. میرزا رضا در زجر محبس چاقویی به‌دست آورد و شکم خود را درید، مستحفظین خبر یافته، جراح و طبیب بردند و علاجش کردند. همانا دست روزگار آلت خرابی بنیان سلطنت را باقی می‌خواست تا در پای سیاح و زخم شکم رضا افاقتی حاصل آمد. میرزا یوسف‌خان تبریزی ملقب به‌مستشارالدوله هم که به‌خیالات عصر حاضر و ترقیات ملت و دولت قایل و مایل بود به‌آنها پیوسته به‌زنجیر بیدادکشیدند و به قزوین فرستاده به‌سعدالسلطنه آقاباقر حاکم آن ولایات سپردند. هنگامهٔ استیحاش‌گرمتر شد اضطراب شاه و رعیت بالاگرفت. آقا

بالاخان وکیل‌الدوله که در خدمت نایب‌السلطنه برق جمالی نموده و پایگاه مهندس برق و نسیم عیار پذیرفته بود و به‌فوج مخصوص شاهزاده که همهٔ اوباش پار دم سائیده بودند فرماندهی داشت میدانی به‌پهنای فلك گرفت. گاه از زمرهٔ بابی سخن می‌رفت گاهی طلیعهٔ جمالیون دل می‌برد. شبی نارنجك (دینامیت) به‌دست می‌آمد، روزی به‌عساکر زعفرجنی شکست می‌افتاد و همه به‌ارتقاء رتبه بالاخان و انتفاع و استقلال شاهزاده کامران وسائل بود. طبع نازك راحت‌طلب ناصرالدین‌شاه‌را انبوه بیم‌وهراس به‌تشویش و وسواس‌می‌انداخت و امین‌السلطان راهم وقت خوش بود و بخت سرکش، که شاه از خود به غیر نمی‌پردازد. ناگاه مردم بدخواه حرف تنباکو و توتون را در طهران عنوان و اشکال شرعی در بیع و شراء آن به‌میان آوردند.

منع استعمال دخانیات توسط حاج میرزا حسن‌شیرازی مجتهد بزرگ

به‌جناب حاج میرزا حسن شیرازی فتوایی نسبت داده شدکه استعمال دخانیات تا عمل رژی و فروش اجباری برقرار باشد حرام و درحکم محاربه با امام است. استعداد مردم‌که چند سال آزردگی از دیوان و تخلف از فرمان در مزاج آنها نضج یافته بود حکم موهوم میرزای شیرازی را بی‌سند معلوم مفترض‌الاطاعه و واجب‌الاجرا شمرد. یکباره در طهران و همهٔ بلدان ایران چپق و قلیان ترك شد. فرنگی‌مآبان یعنی جوانان بی‌مبالات زمان‌نیزکه به‌فرائض ومستحبات دینی اعتنا و اعتقاد نداشتند به‌اهل دین و آیین مقدسین تأسی کرده سیگار و سیگارت نکشیدند. قهوه‌خانه‌ها بسته ماند و دل تریاکیان شکسته، از زمرهٔ علمای طهران آقا سید عبدالله بهبهانی مخالفت جمهورکرد و در سفارتخانه دولت عثمانی سیگارت کشید. قدح تو بیخش مهمل نماند، کفر و زندقه‌اش به‌مهر دیگر علما مسجل گردید. چندروزی براین نسق کار طهران بی‌دود و دم گذشت و اگر چندروزی هم گذشته بود شاید طبایع خلق استعمال و استهلاك دخانیات را مباح می‌کرد.

دستخط شاه به‌میرزا حسن مجتهد آشتیانی

تنگی خلق شاه که در دربار و حرمخانه پادشاهی حکم میرزای شیرازی

را به‌حکم خود مقدم می‌دید و تدبیر خطای وزیرکه به‌رعایت منافع خود از عمل رژی شاه را به‌سختی و خشونت و صدور احکام بی‌رویه بدآموزی می‌کرد سبب شد حکمی به دستخط شاه به نایب‌السلطنه رفت و به‌خلاف عادت این پادشاه‌که دست و زبانش از نوشتن وگفتن دشنام پاك بود در این دستخط میرزا حسن مجتهد آشتیانی را به‌بد یادکرده[۱]

---

۱. دستخط ناصرالدین‌شاه به‌قرار زیر بود:

جنابا بعضی احکام بود خواستم با یك نفر زبانی برای شما پیغام بدهم دیدم مفصل بود بهتر دانستم بنویسم و بعد از آنکه این دستخط را ملاحظه کردید جواب عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به‌حضور.

در فقرهٔ عمل دخانیات هیچکس عقل کل نیست و احاطهٔ کلی در بشریت منحصر است به وجود پاك پیغمبر ما علیه‌السلام والصلوة، انسان گاهی یك خیالی و کاری می‌کند بالاخره از آن پشیمان می‌شود، در همین عمل دخانیات مدتی بود که من می‌خواستم انحصار داخله از کمپانی فرنگی سلب نمایم و به‌جناب امین‌السلطان دستورالعملها داده بودم که کم‌کم با فرنگیها حرف زده طوری بکنند که هم عمل داخله انجام بگیرد و هم آنها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخلهٔ داخلیه فرنگیان که الحق مضر بود شوند، مشغول و در تدارك بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی از اصفهان یا جعلا یاحقیقتاً بروز کرد و کم‌کم به‌طهران رسید و شما که علمای عاقل بزرگ هستید بدون اطلاع دادن به دولت به‌دهن خواص و عوام انداختید که غلیان را ترك کنید و این همه قال و مقال و اسباب بی‌نظمی را در پایتخت فراهم آورده آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه می‌کردید در دفع عمل، ما هم که در تدرك بودیم بدون این‌هایهو و ترك غلیان همینطور که به انجام رسید احکام صادر می‌شد، بعد از آن از جاجرود به‌جناب امین‌السلطان ونایب‌السلطنه حکم شد مجلسی از علما و وزرا فراهم بیاورند سؤال شود که خلاف شریعت دراین قرارنامه در کجا است بنمایید تا رفع شود، مجلس اول همه حاضر شدند بجز شما که تمارض کرده بودید جهت و معنی این را نفهمیدیم مجلسی که به‌حکم ما شما را برای همچو کاری احضار بکنند و حاضر نشوید مجلس دیگر که حاضر شدید بعض عبارات گفته بودید که هیچ ربطی به‌عمل نوشته نداشت، مثلا بانك و راه‌آهن وغیره را عنوان کرده بودید، بعد از آن عرایض حسابی شما در باب دخانیات به‌ما رسید آن بود که حکم فرمودیم جناب امین‌السلطان به‌شما قول بدهد که موقوف خواهد شد در داخله کتباً و تلگرافاً اظهار تشکر و مسرت عامه به‌عرض رسید مگر از شما، معنی این راهم نفهمیدیم که یعنی چه و عمل صحیح و به‌قاعده با احتراز از فتنه و فساد آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات شما می‌رفتید در مسجد و منبر به مردم مرحمت والتفات ما را اعلان می‌کردید و هم استعمال دخانیات را فوراً تجویز می‌کردید، چرا که به‌قول ملاها مفقود و مقتضی موجود بود آن سببی را که تنباکو را حرام کرده بود رفع و تمام شده چرا این‌کار را نکردید سبب و جهتش را هیچ نفهمیدم و مثل این است که ابداً دولت در موقوفی این‌کار اقدام نکرده باشد، اینطور قرار نبود بکنید، به‌عوام کالانعام یعنی چه آیا عوامفریبی به‌نظر شما رسیده یا مسند خود را می‌خواهید به‌این واسطه رونقی بدهید و باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین و تمجید برضد دولت و اولیای دولت حرف می‌زنید، یعنی چه من شما را آدم فقیر و شخص ملای بی‌غرض و دولتخواه می‌دانستم حالا برضد آن می‌بینم که اقتباس به‌مجتهد تبریز و آقای نجفی اصفهانی وغیره می‌کنید:

←

به‌تأکید او را الزام نمود یا خود قلیان بکشد و مردم را به‌کشیدن قلیان تحریص‌کند یا ترك اقامت طهران نموده بیرون رود. نایب‌السلطنه به‌جای آنکه در تبلیغ حکم به‌رسول و پیام اکتفا کند عین دستخط پادشاهی را نیز برای میرزا حسن فرستاد. این‌کار به‌عمد بود یا سهو هوشمندان بهتر می‌دانند. جواب میرزا حسن پس‌از مطالعهٔ فحش مکتوب و تهدید نامرغوب البته تعجیل به مهاجرت بود و تجافی از هرگونه مساعدت و باطناً نمی‌خواست. کلوخ‌انداز را بی‌پاداش و دشنام را بی‌پاسخ گذارد. به‌ملاهای دیگر طهران‌که در این هنگام باا‌و همراز و دمساز شده بودند ماجرا را قصه کرد طلاب و معممین مدارس راکه قسمتی در خدمت او و درس‌خوان و از اوقات سپرده به‌او ریزه‌خوارند خبر فرستاد. مجلس تدریس تعطیل و کجاوه و پالکی میرزا به کوچه گذاشته شد.

اغتشاش در محلهٔ سنگلج

آقایان به‌عنوان وداع و طلاب به صوت امتناع به خانهٔ میرزاحسن مجتمع شدند، میرزا مصطفی ولد ارشد میرزاحسن که در لباس شرع کار اهل دولت می‌کند و اوباش شهری در کنکاش او همدست و همراهند موشك را دوانید، گربه را رقصانید فضای کوچهٔ میرزا که درمحلهٔ سنگلج و براساس‌کج و بنای‌معوج‌است از درخونگاه تاگلبندك از زن و مرد ازدحام شد. سیدی مجهول‌الحال به‌بازار رفت و ندا در داد که ایهاالناس پیشوای ملت، شافع امت، مجتهد زمان، حجةالاسلام را از شهر شما اخراج می‌کنند، تمام شهر شوریده است بازار آشفته را به‌دزدان بازگذاشتن خلاف حزم و عقل است و تخلف از جیش اسامه

→
آیا نمی‌دانید که اگر خدا نکرده دولت نباشد زن و بچهٔ شماها هرکدام به‌دست قزاق روسی و عسکر عثمانی و قشون انگلیس و افغان و ترکمان خواهد افتاد حیف از شماست که با علم وعقلی که دارید عقل خود را به‌دست چند نفر طلاب و اراذل واجامر محله و شهر بدهید و به‌میل آنها حرکت کنید خلاصه چون خیلی لازم بود محرمانه این دستخط را به‌شما نوشتیم دیگر خود دانید، یك دفعه نصیحت لازم است و عجب خدمتی به ملت و مردم می‌کنید هر کس هم‌که تریاك‌کش نبود، حالا چپوق تریاك می‌کشد، غلیان چرس را عجب رواجی دادید، مرد که بی‌جهت غلیان‌را ترك نمی‌کند، لابد است برود یا تریاك بکشد یا چرس یا هر نجاستی که گیرش بیاید سرغلیان بگذارد و بکشد و دیوانه شود ناخوش شود بمیرد، حقیقتاً خیلی اسباب استسقاء شده والسلام.
نقل از تاریخ بیداری ایرانیان: تألیف ناظم‌الاسلام کرمانی

معارض نقل، در این‌حال از سوراخهای سقف بازار به‌دست احداث و گزمه‌های شهر که مرید میرزا مصطفی و تابع رفقای او بودند قدری خاك و خاشاك فروریخت کسبه و تجار به‌اضطراب و اضطرار دکه‌ها را بستند و به تحقیق واقعه شتافتند. در این معامله دو مقصود حاصل گردید. بستن دکاکین و افزودن عدد متجسسین. شاه از کار شهر بی‌خبر خواب نوشین بامدادی را به راحت به‌سر آورده، استحمام کرده تر و تازه ازحرمخانه قدم بیرون گذاشت. چند تن از وزرا برای اوامر مخصوصه احضار شده بودند. وزیر اعظم نیز سری از خمار بادهٔ دوشین گرم و چشمی از بی‌خوابی مخمور، به‌خلاف عادت هرروزه برحسب تأکید همایونی زودتر به‌دربار حاضر آمده بود پیش از آنکه شاه به‌عمارت خود برسد عریضه از نایب‌السلطنه رسید مشتمل به فهرست کدخدای محله و رئیس پلیس که در سنگلج هنگامهٔ بزرگ و بازارها بسته شده است. شاه از این خبر برآشفت نایب‌السلطنه را طلبید و موجب واقعه را پرسید. «گفت به‌حکم دیروزی شاه به میرزاحسن پیام فرستادم گفته بود حلال‌کردن تنباکو مقدورم نیست به‌عتبات عالیات سفر می‌کنم و علی‌الفور پالکی و کجاوهٔ خود را به کوچه گذاشته شبانه چاروادار خواست و امروز صبح در کار حرکت بود که علمای شهر برای مشایعت آمده طلاب به‌آنها متابعت کردند و این حال ظهور کرد که می‌شنوید.» در شاه که به راحت و آسایش خو گرفته و از مشغله گریز داشت ظهور غایله سخت دشوار و سنگین آمد و خواست به تعجیل جلوگیری و تسکین شود. نایب‌السلطنه‌را به‌اصلاح امر و تدبیر تفرقهٔ مردم فرستاد و از پریشانی خاطر خودداری نتوانست. تمام حواس به‌غوغای محله سنگلج منعطف شد و از آنچه به وزرا بایستی فرمایش شود منصرف شدند. امین‌لسلطان در حضور شاه از میرزاحسن به بدگویی آغاز کرد. امین‌الدوله گفته بود «میرزا عاقل و مآل‌اندیش است از خود او تفرقهٔ خلق و تسکین آشوب را بخواهید اولی است مداخلهٔ حکومت و تواتر پیام وسلام فتنه را بیدار و کار را دشوار می‌کند.» اما بی‌تابی شاه و اهتمام شاهزاده در غلظت مادهٔ، فرصت ر از دست برد.

دامنگیرشدن غوغای سنگلج

دنبالهٔ اجتماع مردم به‌نواحی ارك پادشاهی نزدیك شد. با اینکه روز دوشنبه و دوایر دولتی تعطیل بود سران سپاه در خدمت وزیر جنگ انجمن شدند و اضطرابی به نایب‌السلطنه رو داده به استحکامات ارك و عمارت خود می‌پرداخت، در هر نقطه قراول می‌گماشت، دروازهٔ ارك را از یك طرف بستند و توپها را به‌میدان کشیدند. همهٔ این اقدامات به اوباش شهری قوت قلب داد و به ضعف دستگـــاه دولت علایم و امارات بوده قد و بالای آقا بالاخان غرق سلاح و سربازان فوج مخصوص نایب‌السلطنه به پاسبانی مخدوم خود آماده شدند. خبرهای وحشت‌انگیز شاه را به تشویش آورد. از تأکیدات شاهانه که متوالی و متواتر به نایب‌السلطنه می‌رسید و ملامتها که از کم‌دلی و بیمناکی به وزیر جنگ ایران می‌شد شاهزاده مجبور شد که در میان جمـــع خودنمایی کند و به‌یك جلوه دل از شوریدگان ببرد. نخست سربازان ترك قراول پادشاهی را فشنگ دادند که اگر مردم به‌اطراف عمارت سلطنتی بریزند دفع داده تیراندازی کنند. ترکها به صراحت گفتند که برادران دینی مظلوم خـــود را نمی‌کشیم. نایب‌السلطنه از جـــواب آنها بیشتر دل باخت خواه و ناخواه از عمارت خورشید، مانند ماه طلوع کرد و سران سپاه چون دختران نعش به پیرامن جدی اطراف شاهزاده را گرفتند، کارکنان حکومت طهران و فراشان پاتختی پیش افتادند و از بیم بداندیش غلغله در افکندند و این خود دعـــوتی از شورشیان بود که بدانند دایرهٔ سلطنت چگونه ترسیده و تا چه اندازه به اضطراب افتاده است.

طلاب به‌قصد جهاد حرکت می‌کنند

به‌خانهٔ میرزاحسن خبر رفت که نایب‌السلطنه با توپ و سرباز به‌این طرف رو کرده است. از علما و طلاب جمعی که پایهٔ اجتهاد داشتند به قصد جهاد حرکت کردند و به‌مردم شوریده گوشزد نمودند که هان وقت جانبازی و سعادت اندوزی است. بکوشید تا جامهٔ زنـــان نپوشید. اینك خزانهٔ دولت و کوه بلور و دریای نور و تاج و تخت کیان بلامانع قدوم شما را منتظر است. اوباش گرسنهٔ بی‌سر و پا بـــه

هوای تاجداری و کلاهبرداری جنبیدند و سادات گدا به داعیهٔ فرمانروایی جان بر کف دست تاختن آوردند. سربازهای مخصوص نایب‌السلطنه به‌فرمان وکیل‌الدوله چند تیر تفنگ در هوا رها کردند تا مگر هراسی به مجاهدین رو داده جرئت پیشقدمی نیابند. صدای تفنگ که از ارك دولتی برخاست، ملاها فریاد برداشتند ای‌قوم جای درنگ نیست که ظلمه به‌خون مسلمین دست گشودند. اگر مسلمانید خونخواهی کنید و سزای ظالم را بدهید. تکبیرگویان حمله آوردند، به باغ میدان داخل شدند. حرکت جاهلانه که قصد معلوم و نیت محکم ندارد، غریدن ابرهای تابستان و گرمای آفتاب زمستان را مانند است، اگر کسی کاردیده در میان می‌بود و از فراز دروازهٔ میدان و طاق نقارخانه چند کوزهٔ آب به‌سر واردین می‌ریخت آتش آن جمع خاموش و خودسری فراموششان می‌شد. اما نایب‌السلطنه با بیمی چنان که ارکان وجودش را متزعزع و دل و جانش را متزلزل کرده بود رسولان مصلحت‌جو و پیامهای صلح‌آمیز به‌دستهٔ بهادران فرستاده به‌جرئت پیش آمدند و صفوف آردل و فراش و قراول و جنداول شاهزاده را شکستند. نایب‌السلطنه یقین کرد که تیر مرادش به‌نشانه رسید، نظرات فتانش بنیاد فتنه را برانداخته به‌عشق سبیل مردانه بساط آشوب جاروب شده است، دل و پا قوتی گرفت و قدمی چند شورشیانی را استقبال کرد. با پوزخند و طنازی دهن به‌مداهنه باز، آهنگ تمویه و ملاطفه ساز کرد.

تصادم نایب‌السلطنه با یکی از شورشیان

یکی از اکابر معممین جهاراً آیت یأس و قنوط خواند و کار صلح را به الغای عمل رژی مشروط داشت که تا از شاه خط و وثیقه نیارید و بساط انحصار توتون و تنباکو نسخ نشود برنمی‌گردیم و از آن میان سیدی با شمشیر آخته به نایب‌السلطنه تاخته هنوز شربت شهادت و ضربت سیادت به‌او نرسیده از پای درآمده عوانان معاونت کردند، شاهزاده را به‌سر دست به جایگاه اول باز گرداندند. این شجاعت و دلاوری از فرزند عزیز شاه و وزیر جنگ ایران اوباش شهری را جری و جنود مجندهٔ دولت را فراری نمود. اتباع نایب‌السلطنه

گریزان، شورشیان گرازان، به درب عمارت خورشید رسیدند، سربازان فوج مخصوص که پیوسته شاهزاده را به جانبازی خود نویدها می‌دادند به نیت وقایه نظم با غلیظ‌کردن مفسده چند تیر تفنگ به‌دستهٔ مهاجم رها و کوچهٔ ارك را از کشتن چند نفر کربلا نمودند. با اینکه سر مردم برگشت و از ارك دولتی بیرون رفتند در شهر هنگامه را از سر گرفتند و از این خبر ازدحام عام در اطراف خانهٔ میرزاحسن بیشتر شد. نایب‌السلطنه در منزل خود بیخود افتاده کاهگل و گلاب، عرق کاسنی و بید مشك، تخم ریحان و ترنجمشك، به‌کار می‌رفت و حضرت والا را مشت و مال می‌کردند تا به حال بیاورند.

مسلح‌شدن قراولان شاهی

از آن طرف خبر به شاه بردند که کار تباه و روز دولت سیاه شده است و وزیر جنگ سرش به سنگ آمد و چون در میان مردم شهری و قشون خون افتاده، فتنه خوابیدنی نیست، اینك ارك دولت و عمارات سلطنت خزانه و تاج و تخت پادشاهی در معرض خطر و بانك شاهنشاهی دستخوش غارتگران. شاه را طاقت نماند در اطاق خود با خیلی بیتابی پنهان شد. شکارچیان و تفنگداران مخصوص مسلح و مکمل اطراف اطاق پادشاه را احاطه کردند. به‌فوج سوادکوهی قراول داخلهٔ عمارات فشنگ دادند. مردان دلیر خلوت همایونی مانند مهدیقلی‌خان مجدالدوله، جعفرقلی‌خان حاجب‌الدوله، برادرش میرزا محمدخان امین خاقان، پدر عزیزالسلطان، سید محمدخان شهیر به مردك، دایی عزیزالسلطان، حاجی‌حسینقلی‌خان رئیس‌فوج سوادکوهی و نظایر او از خواجه‌سرایان و پیشخدمتان و فراشان خلوت تفنگها در دوش پیشتاب و قمه در کمر خود را به جانفشانی در نظر شاه جلوه می‌دادند و فی‌الحقیقة هیأت و سیمای آنها دل شاه را از جا می‌برد که البته حادثهٔ بزرگ و خطر نزدیك شده است.

فسخ انحصار دخانیات

وزیر اعظم نیز دل از دست داده در کنج آبدارخانه هراسان نشسته در چاره‌جویی حیران و منتظر انهدام بنیان. لاجرم تفقد و پیامهای

پی‌درپی شاه وزیر جنگ را به تنگ آورد. از جا برخاست و به‌حضور شاه رفت واقعه را با مهابتی بی‌نهایت به‌شاه قصه کرد و پدر تاجدار بزرگوار خود را الزام نمود که به‌خط و مهـر همایونی نسخ و فسخ انحصار دخانیات را مرقوم و مختوم و به‌دارالسلطنهٔ میرزای آشتیانی بفرستد و توفیق شاهانه را در منابر بخوانند و به بلاد ایران تلگراف کنند. چنین کردند و خونبهای کشتگان معرکه را متعهد شدند. همان طلاب قلاب و سادات فسادات که بامداد دکاکین و حجرات را به زور و زاری می‌بستند، ندای‌فتح وکامکاری در دادند علمای‌اعلام هریك از گوشه فرار رفتند و قلیان و چپوق حرام را به حلیت اعلام فرمودند. شهر آشفته آرام و کار به‌کام آقایان شد[1].

---

۱. امتیازنامهٔ انحصار دخانیات به‌قرار زیر بود:

صورت فرمان امتیازنامهٔ تنباکو و تتن منوپل خریدوفروش و ساختن از داخل و خارج کل تتن و تنباکویی که در ممالك محروسه به‌عمل آورده می‌شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصارنامه به (ماژور تالبوت) و به شرکاء خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.

فصل ۱ ـ صاحبان این امتیازنامه همه ساله مبلغ پانزده هزارلیرهٔ انگلیسی به‌خزانهٔ عامره اعلی کارسازی خواهند نمود اعم از اینکه از این‌کار نفع ببرند یا ضرر این پول هرساله در پنج ماه از سال گذشته پرداخته می‌شود.

فصل ۲ ـ فقط محض تعیین از تنباکو و تتنی که در ممالك محروسه به‌عمل آورده می‌شود صاحبان این امتیاز ثبت از زارعی که می‌خواهد عمل زراعت این امتیاز را بکنـد نگـاه خواهند داشت و دولت علیه به‌حکام محلیه‌حکم اکیدی خواهد فرمودکه زارعین تنباکو و تتن را مجبور به‌دادن ثبت نمایند و اذن واجازه‌نامچه از برای فروش و معامله وغیره تتن وتنباکو و سیگار و سیگارت وانفیه وغیره حق خالص صاحبان این امتیاز است و احدی جز صاحبان این امتیازنامه حق صدور و اجازهٔ نامه‌جات مزبوره ندارند و نخواهند داشت اصناف تتن و تنباکو فروش که مشغول این حرفتند در کسب و معاملات داخلهٔ خود برقرار خواهند بود مشروط به‌داشتن اجازه‌نامه کـه دارندهٔ امتیاز خواهد داد.

فصل ۳ ـ بعد از وضع جمیع مخارج متعلق به‌این عمل و تقسیم صد وپنج سرمایهٔ خودشان بین صاحبان این امتیاز یك ربع منافع باقیمانده سال به‌سال تسلیم خزانهٔ عامرهٔ اعلی خواهند نمود و دولت ایران حق وارسی به‌دفاتر هرسالهٔ آنها خواهد داشت.

فصل ۴ ـ جمیع اسباب کارخانه و ملزومات این کار که صاحبان این امتیاز داخل ممالك محروسه می‌آورند از جمیع عوارضات گمرکی وغیره آزاد خواهد بود.

فصل ۵ ـ حمل و نقل تتن و تنباکو در ممالك محروسه بلااجازه صاحبان این امتیاز ممنوع است مگر آنچه که مسافرین برای استعمال یومیهٔ خودشان همراه داشته باشند.

فصل ۶ ـ صاحبان این امتیاز باید جمیع تتن و تنباکویی که در ممالك محروسه به‌عمل آورده می‌شود ابتیاع در عوض آن نقد کارسازی نمایند تا آن درجه که قابل استعمال باشد باید تمام تنباکو وغیرها که فعلا موجود است ابتیاع نمایند قیمت که باید به‌عمل آورنده یا مالك داده

←

عرایض امین‌الدوله به شاه در باره قدرت علما

روز دیگر باد به‌زخم شاهنشاه خورد، چه فایده که تیر از شست و کار از دست رفته بود. به تدارک قضیه برخاست و هرچه کرد در انظار

→

شود دوستانه بین عمل آورنده یا مالك و صاحبان این امتیاز قرار خواهد شد ولی در صورت عدم رضایت طرفین به‌حکمیت مرضی‌الطرفین رجوع خواهد شد و حکم قطعی مجری خواهد شد.

فصل ۷ ـ دولت علیه متقبل می‌شود که به‌هیچوجه علاوه و اضافه برمالیات و عوارضات و رسوم گمرك حالیه دربارهٔ تتن و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه تا مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این امتیازنامه ننمایند همچنین دارندهٔ امتیاز و شرکای او متعهدند که تمام رسوماتی که بالفعل از تنباکو عاید دولت ایران می‌شود کماکان عاید گردد.

فصل ۸ـ هرکس یا کسانی‌که بخواهند از این فصل گریزی اختیار نمایند در مورد سیاسات و مجازات دولت خواهند شد و هرکس یا کسانی‌که در پیش آنها خفیهٔ تنباکو و تتن وغیره به‌جهت فروش این معامله پیدا شود نیز به‌جریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهند شد، دولت علیه حمایت و تقویت صریح هرچه تمامتر خود را دربارهٔ جمیع عمال صاحبان این امتیاز مرعی خواهد نمود و صاحبان این امتیاز تعهد می‌نمایند که به‌هیچوجه از حقوق خود موافق این امتیازنامه تجاوز ننمایند.

فصل ۹ـ صاحبان این امتیاز مختار خواهند بود تمام حقوق یا امتیازات و یا تعهدات و غیره خود را به‌هرکس و یاکسانی که میل دارند منتقل نمایند ولی از وقت به‌اولیای دولت اطلاع خواهند داد.

فصل ۱۰ـ عمل آورنده یا مالك، تتن وتنباکوی خودرا حاصل نمود باید خود به‌نزدیکترین وکیل صاحبان این امتیاز اطلاع بدهد که حاصل ایشان بچه مقدار است تااینکه صاحبان این امتیازنامه بتوانند تعهدات مقررهٔ فوق را در فصل ششم به موقع اجراء بگذارند و آن را به‌زودی ابتیاع نمایند.

فصل ۱۱ـ صاحبان این امتیاز حق نخواهند داشت اراضی ابتیاع نمایند مگر به‌اندازهٔ لزوم اجرای این امتیازنامه به‌جهت انبار و مورد لزوم آن.

فصل ۱۲ـ زارعین برحسب تفصیل مشروطات که از جانب صاحبان این امتیاز به‌همراهی دولت مقرر می‌شود و محق می‌شود که به اندازه (فی) برای حاصل خود پیشکی به آنها داده شود.

فصل ۱۳ـ اگر از تاریخ امضای این امتیازنامه تاانقضای مدت یکسال کمپانی اجزای آن تشکیل نشود وشروع به‌کار نشود این امتیازنامه از درجهٔ اعتبار ساقط و باطل خواهد شد مگر اینکه جنگ یاامثال آن که مانع تشکیل کمپانی باشد واقع شود.

فصل ۱۴ـ درصورت وقوع اختلاف مابین دولت علیه ایران و صاحبان امتیاز آن اختلاف رجوع به‌حکمت مرضی‌الطرفین خواهد شد و در صورت عدم امکان رضایت طرفین حکم اختلاف را رجوع به‌حکمیت قطعی حکمی به‌تعیین یکی از نمایندگان دولت اتازونی یا آلمان یا اطریش مقیم طهران خواهد شد.

فصل ۱۵ـ این امتیازنامه به‌دو نسخه مابین دولت علیه ایران و (ماژورتالبوت) به‌امضای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادله شده و مضمون فارسی آن محل اعتنا خواهد شد ـ تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۰۸.

نقل از تاریخ بیداری ایرانیان

خلق به قوت علما افزود و از اعتبار و اقتدار سلطنت کاست. مثلا کنت دمنت فرت، نظم‌الملك، از وزارت پلیس معزول شد، همه گفتند از ترس ملاهاست. رفع و منع ظلم و جور مباشرین و استحکام و انتظام آئین معدلت و تشیید اساس دیوان عدلیه تأکید می‌شد، می‌گفتند به‌خاطر ملاهاست و گویا از این راه نبود بلکه شاه در محضر وزرا به مناسبت وقایع این ایام از مطاعیت و استیلا و قوت و استعلاء ملاها شکایت می‌فرمود. امین‌الدوله عرض کرد «تدبیر و کفایت علما باعث تقدم و شدت نفوذ ایشان نشده است چرا که نفاق و خلاف خودشان با یکدیگر و آن همه معاملات فضیحه و احکام غیر مشروعه که از دوایر آنها صادر و حقوق خلق را ضایع می‌کنند و خونها که از ظاهر و باطن این قوم در دل مردم هست بایستی مرجعیت مسلمین یکباره از ایشان منصرف شده باشد. بی‌اعتنایی و ناحسابی و شر و شلتاق دستگاه دولت و سیاق حکمرانی مردم را نه از روی اعتقاد و اعتماد و نه به دلخوشی و امید به آقایان ملتجی کرده است. از کام شیر به دهن اژدها می‌روند. هرروز که دولت یك محکمهٔ منظم و دادخواهی معتدل موجود کند و مردم ببینند که عرض و مال آنها به‌میزان حق و عدل محفوظ است برای علمای اعلام جز مسائل حلال و حرام و فتاوی صلوة و صیام نخواهد ماند.» به هر تعبیر خاطر پاك شاه به‌اصلاح امور مملکت و ترفیهٔ احوال رعیت متوجه شد و با عزم ثابت خواستند دستگاه تحقیق و اسباب احقاق فراهم کنند.

فرمان شاه برای تحکیم کار عدالتخانه

به‌حاج محسن‌خان مشیرالدوله که وزارت عدلیه و تجارت به‌عهدهٔ او محول بود فرمایش رفت که باید عدالتخانه همانطور باشد که حق این مقام و در محاکمه و حفظ حقوق مردم طوری مستقیم و محکم باشد که تکلیف یك وزیر عدلیه است. من که پادشاه شما هستم از این ساعت تمام قوت سلطنت خود را وقف و صرف عدالت و تقویت عدالتخانه خواهم کرد. شما نوکرها هم البته اهل غیرت و هواخواه دولت و مملکت خود هستید خاصه شخص تو که پیوسته برای کار دولت ناله‌های زار داشتی.

بیدادگری به‌دست دولتیان و طلاب ادامه دارد

یا مشیرالدوله نخواست و نتوانست یا دربار دولت و دستگاه سلطنت به‌سیرت اولی حرکت کرد که هیچ تغییری در مجاری امور ظهور ننمود. آنچه هرگز به‌خاطر نگذشت احقاق حقوق بود و اغاثت ملهوف و در این میان علمای طهران قوت و استخوانی گرفته به نخوت و خودبینی افزودند و در تصرفات مطلقه زبردست شدند. چشم ولایات دیگر هم به‌طهران بود، اخبار و آثار مرکزی در تمام ولایات ایران حکومت عرف را ضعیف و مطاعیت ملاها را قوت‌داد خاصه دراصفهان که دست ظل‌السلطان در کار بود و خراسان که آقا سید زین‌العابدین سبزواری جماعتی طلاب مدارس را پیرامن خود انجمن نموده بالقب جندالله مرتکب هرگونه شرارت و شنیعت می‌شدند و از همه‌جا بدتر همدان بود که ملاعبدالله بروجردی‌الاصل به صورت زهد و جلوهٔ تقوی صید خاطر خلق نموده قومی اشرار بلدهٔ طیبه و نواحی نیز ارادت به آخوند را راه خودسری و پناه سرکشی کرده حکومت ملغی عن‌العمل و احکام دولتی را مهمل و معطل داشته بودند.

دوستی نایب‌السلطنه و امین‌السلطان با ملایان

نایب‌السلطنه و امین‌السلطان به مصالح شخصیه و اینکه کار مغشوش و شاه مشغول باشد و در این اشتغال فتنه و اشتغال فطنه، پادشاه، موقع ایشان اهم و سررشتهٔ اصلاح گم شود. هر یك با طبقهٔ ارباب عمایم طهران دون بعض، بنای خصوصیت گذاشتند. همین رفتار، ملاهای طهران و همه را به ضعف سلطنت بیشتر ملتفت کرد و برای دولت بیشتر ضرر مالی و حالی آورد. به‌دست این دو حریف انعامات و احسانات به اسم هر ملا و سید و وکیل محکمه، واعظ و امام محله، محرر دارالشرع و روضه‌خوان تقاضا می‌شد و همه را آقایان جزیه و باج حساب می‌کردند به بی‌اعتنایی آنها و بی‌اعتباری دستگاه سلطنت می‌افزود.

انگلیسها توسط امین‌السلطان از شاه تقاضای خسارت می‌کنند

از طرفی امین‌السلطان وزیر اعظم بی‌خجالت که چنین زخم کاری و سم قاتل در کار دولت کرد و مایهٔ چنان فسادی سلطنت‌کش شد به

شاه درآویخت که خسارت شرکت رژی را سفیر انگلیس مطالبه می‌کند اگر ندهیم دولت انگلیس می‌رنجد و اعتبار ایران در فرنگستان ضایع و زایل خواهد شد در مقدمه چنین می‌نمود که مطالبه منحصر به آن مبلغ لیرای نقد است که به شاه پیشکش کرده‌اند و به چربدستی وزیر اعظم و براتبازی امین‌الملك برادرش هباء منثورا شده بود. شاه به اکراه جواب داد که این حادثه از غوایل غیرمنتظره و امور غیر مترقبه بود، در وقوع هرج و مرج بر ما حرج نیست. نه دولت انگلیس حق رنجش دارد نه کمپانی حق مطالبهٔ خسارت. به‌این‌فرمایش شاه همهٔ وزرا اتفاق داشتند چرا که مخالف رأی امین‌السلطان بود اما وزیر اعظم سینه سپر کرد و این رد و بحث در او اثر نکرد. لایحهٔ مخارج شرکت رژی و مأخذ خسارتی را که از ایران می‌خواست به میدان آورد و معلوم شد مطالبه به پیشکش تقدیمی شاه انحصار ندارد، مواجب چند سالهٔ مستخدمین فرنگی، مصارف ذهاب و ایاب آنها، خریداری خانه، ساختن عمارات، آنچه به مستخدمین ایرانی داده‌اند، آنچه تنباکو و توتون خریده‌اند، اسباب و آلات لوازم دفترخانه، تزیینات منزلی بعلاوه مبلغ کلی بی‌اسم عوض حق‌السعی و حق‌السکوت و تعارف و تکلف دستگاه دولت در این لایحه درج بود. شاه از این تکلیف بما لایطاق برآشفت از هیئت وزرای دولت استمداد نمود. همه به‌شاه گفتند حرف ناحساب را به‌سختی باید جواب داد. به خلاف آنچه می‌گویند نه این‌کار به دولت انگلیس مربوط است که به عوالم و داد بین‌الدولتین خلل برساند نه قبول این تحمیل ایران را در فرنگ اعتبار می‌دهد، بلکه فرنگستان ما را تقبیح خواهد کرد که همه کور و کر بودند و یك نفر به‌علم حقوق واقف نبود من غیر حق ادعای بی‌معنی شرکت رژی را قبول و تصدیق کردند وانگهی عمارات و بنائی و مواجب عمله و اسباب و جنس موجودی چرا به‌حساب دولت نوشته می‌شود. تعارف و حق‌السعی بی‌اسم را که به‌مردم داده‌اند چرا دولت عوض بدهد. شاه اندك ایستادگی کرد و خواست بداند بیشتر از پیشکش شاه، دیگران چرا حق‌السعی و تعارف گرفته‌اند. امین‌السلطان گفت اسامی را پرسیدن و آنچه زنانه و مردانه در دایرهٔ سلطنت برده‌اند روی دایره ریختن چه ثمر دارد، هیچکس خورده را

بازپس نخواهد داد و بهتر آنکه مستور و مکتوم بماند.

شاه برخلاف میل خود و عقیدهٔ وزرا مجبور به قبول خسارت می‌گردد

لاجرم مخالف میل و ارادهٔ همایونی و به‌ضد عزم و عقیدهٔ وزرا شاه را به‌قبول و تصدیق خسارت مزبوره الزام کرد و بیشتر برای این بود که از اوراق شرکت رژی وزیراعظم ایران حظ وافر و سهم اکثر داشت و شاه را به این خدعه و فریب رام کرد که به قبول خسارات وارده به شرکت تنباکو، انگلیس را از شما خیلی ممنون می‌کنـد و قرار داده‌ایم چهل‌ساله به اقساط اصل و فرع را بپردازیم، آن مبلغ که خودتان گرفته‌اید پس نمی‌دهید، معادل قسط دو ساله هم از قیمت عمارات و تنباکو و توتون موجود و اسباب و اثاث‌البیت کـه بـه ما واگذاشته‌اند محل ادای قرض داریم و من متعهدم که بعد از دو سال محل اقساط این دین را از اضافات گمرك و غیره تعیین کنم. به‌دولت هیچ ضرر وارد نیامده باشد به‌قول و گول کودکانه، پادشاه پیر مجرب نرم شد و به‌این دم گرم به‌دام افتاد. چهل نسخه سند وام رژی بـه امضای شاهنشاه به بانك تسلیم و گمرك بنادر خلیج فارس را به‌گرو این قرض تعیین کردند، که ای صوفی شراب آنگه شود صاف که در شیشه بماند اربعینی. غیرتمندان ایرانی در مصیبت این چهل سند برای چهل سنه عزای اربعین قتل امام شهید را تجدید نمودند. عجباً که انگلیسها خود حیرت داشتند و همهٔ فرنگیها که در طهران بودند تقبیح و تشنیع می‌کردند و با احوال و دقتی که از شاه مسبوق بود باور نمی‌شد که تن به‌این ناحساب و ناصواب بدهد اما آن‌کس کـه واقف حقایق و مطلع به اسرار است تعجب نمی‌کند، همان دست که امتیاز و قرارداد سد اهواز دکتر طلزان را به آب انداخت و قرارنامهٔ بارن رتر را در باب راههای آهن ایران به باد داد این معاملهٔ تنباکو را هم به آتش سوخت و داغ چنین ضرر را به ناصرالدین‌شاه گذاشت تا بعد از این رمق و جرئت هیچکار نداشته در پس آینه طوطی صفت آن گوید که استاد می‌گوید این شعلهٔ جواله‌وطن‌سوز به قوت آن دست و بازو به ارکان دولت و سلطنت افتاده است.

پیشنهادی تازه برای تسهیل کار پرداخت قروض ایران

شاهد معنی آنکه شنیدم در غیاب شاه چند روزی که حسب‌العاده به شکارگاه جاجرود رفته بودند مسیوارن اشتین رئیس دایرهٔ رژی امین‌الدوله را ملاقات کرده گفته بود «حالا که اعلیحضرت شاهنشاهی فوق انتظار ما مساعده فرموده خسارت شرکت تنباکو را علی‌الا کمال به ذمه گرفتند، می‌خواهیم یك راه سهل و ساده بنماییم که هم به مصلحت و راحت دولت ایران نزدیك است و به یك دفعه از قرض خلاص شده‌ایم و هم شرکت تنباکو ضرر خود را جبران و انتفاع حاصل کرده است. ما به حکم امتیاز و اختیاری که در کل معاملهٔ دخانیات داشتیم توتون و تنباکویی را که از خاك ایران خارج و در ممالك عثمانی مستهلك و مصرف می‌شد به ادارهٔ رژی عثمانی واگذاشتیم و از این ممر هیجده هزار لیران عثمانی قرار داده‌ایم به دولت ایران برسد دولت عثمانی نیز رسومات خود را با دایرهٔ رژی خود از این بابت به شصت هزار لیرا تجدید نموده و بر روی این مبلغ چنانکه مطلع هستید و در روزنامه‌های خارجه خوانده‌اید استقراض جدیدی نمود. چون به مهر و امضای میرزا اسدالله‌خان ناظم‌الدوله سفیر ایران مقیم استانبول قرار داد ما تصدیق شده و دولت عثمانی این مبلك عایدی خود را محل قرض تازه قرار داده، محال است بتوانید معاملهٔ مزبوره را تابع اصل امتیاز ما کرده ابطال نمایید. معاملهٔ ما با رژی عثمانی بیست و پنج ساله است در عوض چهل سال که هر سالی قریب یکصدو هفتاد هزار تومان باید به بانك شاهنشاهی بدهید بیست و پنج ساله همین هیجده هزار لیره را واگذارید و چهل ورق تمسك پادشاهی را بگیرید.» امین‌الدوله سر و روی این حرف را سنجید مسیوارن اشتین را به این صدق نیت تحسین کرده بود. با کمال امیدواری که این مقاوله در حضرت شاهنشاه بشارتی است ماجرا را به وضوح و حسن تعبیر به خاکپای همایون عریضه کرد. به سواری سریع‌السیر سپرد که بی‌فوت وقت به نظر شاهنشاهی برساند. پیك آمد و جوابی به خط همایونی آورد که از گفتگوی شما مطلع شدم پس‌فردا به شهر بر می‌گردیم و در این باب حضوری ملاحظات نموده قراری که لازم است می‌دهم.

گفتگوی شاه با امین‌الدوله

موکب پادشاهی از شکارگاه عودت فرمود و فرمان رسید که امین‌الدوله علی‌الصباح در باغ سلطنتی طهران حاضر باشد و اینك صورت بیان امین‌الدوله است که به‌یکی از محارم خود تقریر و به مسیو ارن‌اشتین به نومیدی مختصر جوابی نوشت. می‌گفت «در باغ سلطنتی راه می‌رفتم که حرکت، احداث حرارت با سرمای صبحگاهی زمستان مقاومت کند. شاه از حرمخانه بیرون آمد و به‌شتاب تشریف‌فرمای باغ میدان شد. به من اشاره فرمود بیا، یعنی دیگران نیایند. در پناه دیوار عمارت که به تابش آفتاب اعتدالی یافته بود نشستند و پس از اظهار مرحمت و تفقد احوال و اجمالی از مساعدت ایام شکارگاه، پرسیدند تفصیل ملاقات ارن‌اشتین چه بود، عرض کردم گویا در عریضهٔ عبیدانه ابهامی نماند که محتاج به ایضاح مجدد باشد. دوباره قصه را از سر گرفته، با دقایق صرفه و رجحان معامله، بیان نمودم. گفتند با اعلانی که در ابطال امتیاز رژی ایران کردیم، تصدیق یك‌قسمت از آن چه صورت دارد گفتم اگر می‌توانستید معاملهٔ آنها را با رژی عثمانی رد و محو فرمایید البته به تجار و سوداگران ایرانی و حقوق خودتان مددی فرموده بودید. لکن چندی است اینها با اطلاع شما با ادارهٔ عثمانی قراری دادند و شما به طمع هیجده هزار لیره فریفته شدید، قرارداد مزبور را امضا کردید. دولت عثمانی مطلع شد از فایدهٔ محصول مملکت شما که به خاك او می‌رود چهار مساوی آنچه به‌شما وعده دادند گرفت و محل قرض تازهٔ خود قرار داد. بلی در صورتی که سفیر شما در استانبول پول نمی‌گرفت و مداخله نمی‌کرد و با مهر سفارت کبرای ایران معامله را تصدیق مجدد نمی‌نمود شاید با الغا و ابطال آن موفق می‌شدیم. حالا قافیه را باخته‌اند و صرفهٔ ما در این است که گوشت خر را به‌دندان سگ بیندازیم. ابتلای چهل ساله را رفع و اسناد پادشاهی را از بانك استرداد کنیم در صورتی که هر ساله هشتاد هزار تومان هم از این ضرر به‌کیسهٔ دولت ایران مانده است.

مخالفت امین‌السلطان با پیشنهاد جدید

«مطلب به یك اندازه ذهنی شاه شد و به محسنات این کار تصدیق

کردند. در این حال وزیر اعظم از دور نمودار گردید شاه به اشاره او را طلبید مسئله را از نو به‌میان‌گذاشتند بی‌تأمل‌گفت عجب خیالی کرده‌اندکه دوباره ایران‌را بشورانند واین‌بار به‌هیچ‌تدبیر اصلاح‌پذیر نباشد. ابداً ابداً نباید نزدیك این حرفها و خیالات رفت دیشب بوتسف وزیر مختار روس پیش من بود و همین مطالب به میان آمد چرا که به من هم اظهار کرده بودند. بوتسف از جای برخاست آمده دامن مرا گرفت که امان است، از این یك خطر گذشتید بار دیگر ما را به زحمت میندازید. ما کل عمل را ابطال کرده‌ایم و به برقراری جزئی از آن اذعان نمی‌توانیم. مخفی مباد که بیرون‌بری و معاملهٔ توتون و تنباکوی ایران همچنان در اختیار رژی عثمانی ماند. نسخ و فسخ نتوانستند و به قدری مأمورین دولت ایران در استانبول و وزیر اعظم ما در طهران به این کار انگشت زدند که هیجده هزار لیره هم بتدریج هیچ شد تا داغ تدبیر آن وزیر بی‌نظیر از همه‌جا در کالبد دولت بماند و به هرطریق در ذلت و استیصال دولت پادشاه ایران پلتیك روس را ترویج کرده باشد.»

دستگیری محمدکاظم ملك‌التجار

به مطلب باز گردیم که ناصرالدین شاه به خلاف آن همه قوت رأی و استبداد و آنقدر هوس و میلی که به حکمرانی و اجرای خیالات خود داشت این اوقات به سهل‌انگاری و طفره از کار متمایل شد و برای حفظ راحت آنی، و اشتغال به عیش شبانروزی به تعهدات بی‌اسلوب و مواعید عرقوب وزیر اعظم قناعت می‌کرد و پند ایام را که از هر گوشه به فریاد و فغان بیان می‌شد گوش نمی‌داد. تنها تحقیقی که از باعث مفسده و مایهٔ هنگامه به‌میان آمد، داستان سرهر‌بازار و اعمال حاجی محمد کاظم ملك‌التجار بود که افروختن آتش فتنه و به باددادن آبروی دولت و به خاك انداختن کار دخانیات به او نسبت داده می‌شد. حتی فتوای جناب میرزای شیرازی را به طریق موثق از مجعولات او گفتند، که نسخه‌ها به هرسمت و هرولایت منتشر کرده به دست طلاب بهانه‌جوی هنگامه‌طلب انداخت. چون استعداد و ترصد مردم این حکم را درست به کرسی نشانید و آوازهٔ نفاذ امر جناب میزا به عرض

رسید ایشان هم به خود گرفته انکار نفرمودند. بالجمله به امر و اشارت همایونی حاجی محمد کاظم ملك را گرفته و تحت‌الحفظ به قزوین فرستادند، که اینك اردبیل ثانی ایران و محبس مقصرین سیاسی این مملکت است.

آزادی زندانیان سیاسی در قزوین

لکن حبس حاجی محمد کاظم وسیلهٔ نجات زندانیان دیگر قزوین هم شد چرا که حاج محمدکاظم شخصی خوشرو و بذله‌گو مقلد و متقلب، حریف قمار، ظریف و مرد کار بود. وزیر اعظم را مجانست به او مألوف می‌داشت. دیری نگذشت که از او شفاعت کردند و به این تقریب محبوسین دیگر قزوین هم آزاد شدند. میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله علیل‌المزاج واز کار رفته به طهران برگشت دیگران هم سر خود گرفتند. میرزا رضا کرمانی را ملاحظات طهران و اطلاع به سر گذشت زمان غیاب از آزادی بیزار کرد. زن رفته، طفل مرده، وظیفه را دیگری برده، خانه خراب، اندوخته برانداخته، حاصل عمر هبا شده، آنها که همیشه به او رعایت و اعانت داشتند از دیدار او نفرت و کراهت می‌کردند. تنها حاج محمدحسن امین‌الضرب نظر به ارادت سیدجمال‌الدین رضا را از خود راضی و معاش او را عاید می‌داشت.

شاه از تنگدستی دولت بی‌اطلاع است

امین‌السلطان هم به رغم نایب‌السلطنه به میرزا رضا مهربانی کرد و برای صیت کرم شهریه به او مقرر نمود فتور قوای آمره، قصور عواید خزانهٔ عامره، پریشانی و آشفتگی هرچه بیشتر می‌شد هنر وزیر اعظم بیشتر جلوه داشت و شاه به هوای تن‌آسایی و بازنماندن از عیش و کامرانی دانسته و فهمیده چشم می‌پوشید که بی‌زحمت روز بگذرد و راحت ملوکانه غبار نگیرد این حال و خیال تا آنجا مساعدت داشت که مصارف یومیه و ملزومات شخصیهٔ همایونی در اندرون و بیرون معطل نمی‌ماند و حقوق و مرسومات و دایرهٔ خاصهٔ سلطنتی و طبقات قشونی و غیره معوق نمی‌شد. وزیر اعظم اهتمام می‌کرد که شاه ملتفت تنگدستی و تنك‌مایگی نشود و هر چه از طرف نایب‌السلطنه و دستهٔ مخالف امین‌السلطان در این باب به عرض می‌

رسید وزیر اعظم به غرض حمل کرده شاه را از کنجکاوی منصرف می‌کرد و ضیق دایرهٔ مالیه را از فزونی مخارج سلطنت و زیاده‌روی وزارت جنگ می‌گفت، وقتی که دستگاه سلطنت لات می‌شد و استیصال و بیچارگی شاه را مات می‌نموده است تدبیر وزیر پیلتین غارغار بر رخ دولت می‌کشید پیاده‌های غیبی خود را به تکاپو می‌گماشت.

یك قدم چون پیل رفته در اریب
یك قدم چون رخ زبالا تا نشیب.

فروش بسیاری از املاك خالصه

لاجرم تدبیر به فروش یك ملك یا تنزیل و تحلیل یك محل انحصار داشت و از این معاملات آنچه به غلط بخشی وزیر اعظم صرف و به کیسهٔ امین‌الملك برادرش وارد می‌شد به‌دوایر دیوانی عاید نبود. املاك خالصه به هیچ فروخته شد و شاه تنها به نگاهداشتن قرای خالصهٔ طهران که محل علیق دواب و سیورسات اصحاب پادشاهی‌است اهتمام می‌فرمود. ناچاری و اضطراب این سدرا هم شکست. نجف‌آباد پشت دروازهٔ شهر را به امین‌الملك فروختند. جی‌وبریانك به نام امین همایون فروخته شد و به کام امین‌الملك بود، حصار امیر را به غلامعلی‌خان عزیزالسلطان بخشیدند تا در دامادی شاه برای روز سیاه خود ذخیره داشته باشد. علی‌آباد و نازآباد حومهٔ شهر به طاق ابرو و چشم شهلای امینه اقدس تقدیم و به او تملیك گردید. عذر رکاکتها که در عشقبازی عزیزالسلطان ساحت پاك ناصرالدین شاه را چرکین کرده بود به ازدواج یکی از بنات شاهنشاهی خواسته شد.

مردم ایران در خواب و امین‌السلطان در غرور و مستی

مردم ایران در یك خواب سنگین مظاهر عجیب و نقشهای مهیب می‌دیدند اخلاط عفنه که مورث چنین کابوس بود نفس ایران را تنگ و بدن مملکت را رنجور و عرق اضطراب را جاری می‌کرد. از بدنهای نیم‌جان آوازهای هولناك برمی‌خاست بی‌آنکه در اجساد حرکتی دیده شود. امین‌السلطان وزیراعظم در غرور و مستی و تکیه به‌اسباب و اشخاص بیرونی و درونی و ختم و نیرنج و جادو و دعا داشت از بی‌اعتنایی به‌کار بالا ترك رفته به‌صاحب‌کار هم اعتنا نمی‌کرد. حکم

شاهنشاه مخدوم خود را قابل اصغا نمی‌شمرد. لاجرم این حال به‌حکم عادت در مزاج او طبیعت ثانیه و خصلت ثابته گردید. تعرض و تنمر درشتگویی و زشتخویی از غیاب به‌حضور و از حجاب به‌ظهور رسید.

بازخواست ناصرالدین‌شاه از امین‌السلطان

با همهٔ بردباری و وادادگی ناصرالدین‌شاه‌که می‌خواست اثبات کند در تحمل و بیعاری پادشاه ایرانیان است پیمانهٔ صبرش لبریز شد و قصد آن فرمود که تعدیلی در کار و اصلاحی در اوضاع دربار دهد. سبب اینکه روزی اعلیحضرت شاهنشاه به‌وزیراعظم خود از پریشانی امور دولت خاصه هرج و مرج مالیاتی‌که گرفتن و دادن حکام صورت حسابی ندارد و مستوفیان در جمع ناروا و خرج بی‌رویه فعال مایشاء شده‌اند شکایت‌کرد. وزیراعظم چندان امان نداد‌که کلام شاهانه ختام پذیرد، برآشفت و بی‌ادبانه‌گفت ازآنکه مسئول امور دولت است بپرسید، من چکاره‌ام وکیل حکام و دخیل دفتر و حساب نیستم‌که از طرف آنها دفاع‌کنم یا مؤاخذ باشم.

ناصرالدین‌شاه مصمم به‌عزل امین‌السلطان می‌گردد

شاه با سه‌تن ازخواص وزرا این راز را به‌میان‌گذاشت و زارگریست که همه مرا به‌این وزیرجوان وآنقدر اقتدار و استیلا که به‌او داده‌ام ملامت می‌کنند و دیروز جواب او به‌من این بود. باید درکارها قراری داد و بنای دولت راکه در شرف خراب و دمار و علی‌شفا جرف هار است، به‌ترتیبی محکم نمود. شاه در این باب به‌ستاری تأکید داشت‌که تا زمان اقدام سر فاش نشود و امین‌السلطان به‌تلاش نیفتد و نیز فرمودکه شاهزاده ظل‌السلطان به‌حکم احضار در راه است و عنقریب از اصفهان می‌رسد، در سر او هم عقلی است و در امور ملکداری، تجربه آموخته است منتظر شوید او برسد. اما خیال خود را معطل نکنید، به‌آزادی افکار در شرایط اصلاح و تنظیم امور آنچه به‌خاطر آوردید. به‌قلم آرید. یادداشتهای خود را آماده نمایید. این مجلس و محبث ارادهٔ چندروزه صید و تفرج شاهانه به‌ناحیهٔ امین‌آباد ورامین بود و اعلیحضرت شاهنشاه با خاصان حرم و خواص خلوت ازپایتخت بیرون رفت‌که در صحرا خیالات خود را صاف و پاك کند.

شاه به‌دوعلت ناچار به‌تغییر رای می‌گردد

ازآنجاکه بخت شوریدهٔ ایران هنوز در خواب بود دوعلت رهزن این عزم شاهانه شد. اول رسیدن نواب ظل‌السلطان به‌امین‌آباد و زیارت پدر تاجدار خود آن جلوهٔ خیالی نکرده‌که انتظار داشتند زیرا شاهزاده به‌مرور سنین همانطورکه فاقد نام و شهرت خود شده بود غلبهٔ حرص و حب مال او تصرف عجیب‌کرده فکر و بیانش آنچه بود هیچ شباهت نداشت و آنقدر اصطلاحات فریبنده و بزرگمنشی بی‌حقیقت که آموخته بود یکباره فراموشش شده منظر و مخبرش حتی به‌چشم پدر خوش نمی‌آمد. علت دوم نشر این ارادهٔ ملکانه از دایرهٔ نایب‌السلطنه شد که با عشق به‌خرابی بنیان امین‌السلطان احتمال حضور و اقامهٔ ظل‌السلطان‌را درطهران آفت جان خود می‌شمرد و باآنهمه تأکیدات همایونی نتوانست خودداری‌کند. در حاشیهٔ خویش از این معنی‌کم وبیش به‌زبان آورد و خبر به‌امین‌السلطان رسید علی‌الفور میرزا نصرالله‌خان مشیرالملك که آلت جارحهٔ وزیراعظم در مهام خارجه بود به‌سفارت روس رفت و به مسیو اسپایر، شارژدافر دولت مشارالیها، محرمانه خبر داد که شاه را مدعیان برآن داشته‌اند مثل امین‌السلطان خادم پلتیك و مایهٔ نفوذ روس را از میان بردارند و ظل‌السلطان با هواخواهی انگلیس در دربار ایران رئیس مطلق و مختار مبسوط ــ الید شود. در ضمن این خبرگویی و سخن‌چینی هم خود را بیشتر به سفارت روس خیرخواه و محرم نمود هم به‌مخدوم خود که به‌وسیلهٔ او جاه و مال می‌اندوخت خدمتی به‌سزا کرد.

نامهٔ سفارت روس به‌شاه

مسیو اشپایر رقعه[ای] به‌اعتمادالسلطنه محمدحسن‌خان نوشت و با یك‌سوارمخصوص ازغلام‌چاپاران سفارت به‌امین‌آباد فرستاد مضمون اینکه از روی اخبار متواتری، اعلیحضرت شاه اراده ترتیب تازه در امور درباری ایران فرموده و در نظرگرفته‌اند نواب ظل‌السلطان را به‌معظمات امور ملکیه دخیل نمایند، به‌مقتضای مخالصت وخیرخواهی من غیررسم به‌شما اظهار می‌کنیم در فرصت مناسب به‌حضور شاهنشاهی عرض‌کنید البته این اقدام در نظر اولیای دولت روس ناپسند افتاده به‌چشم رضا نخواهند دید. اعتمادالسلطنه که به‌سفارت

روس بستگی و تقرب می‌جست و می‌خواست مقاصد سفارت مزبوره به‌دست و قلم او هرچه زودتر و بهتر انجام‌پذیر باشد، رقعه را ترجمه کرد و شبانه به‌حضور شاه فرستاد. این دو، سبب مداخلهٔ ظل‌السلطان را مطلقاً به‌آنچه در نظر همایون بود منسوخ نمود.

شاه هنوز دربارهٔ عزل وزیراعظم می‌اندیشد

لیکن شاه را کمال آزردگی طبع، از بی‌ادبی امین‌السلطان، از جرح و تعدیل کار دربار و تحدید اختیار وزیراعظم به‌کلی منصرف نکرد. روز بازگشت از امین‌آباد که امین‌الدوله و مخبرالدوله در باغ سلطنتی حضور داشتند شاه بی‌تردید از مقالهٔ سابقه و لزوم اصلاحات مقتضیه فرمایشی به‌میان آورد و از آنچه در غیاب موکب همایون این دونفر خیال کرده بودند پرسید باآنکه هردو در عزم و اقدام شاه اشتباه داشتند و مطلب را جدی و جازم تصور نکردند، چیزی در این باب ننوشته بودند.

عرایض امین‌الدوله به‌شاه در این باب

امین‌الدوله معروض داشت که چون اعلیحضرت شاهنشاهی کتمان سر و انتظار ورود ظل‌السلطان را تأکید فرمودند مناسب ندیدیم تا عودت ملکانه انجمنی بسازیم و از تشکیل مجلس مخصوص، مردم را به‌خیال اندازیم، اما خلاصهٔ افکار این است‌که اعلیحضرت همایونی بی‌تملق دقایق کار را خوب ملتفت هستید و پنجاه سال در ادارهٔ امور دولت تجربه‌ها فرموده همه قسم امتحانات کرده‌اید. به ماسبق مراجعه کنید، آنچه خوب مجری، و هرچه معیوب متروك شود. شاه رأی امین‌الدوله را تحسین‌کرد و پرسید که چون ترا از اغراض شخصیه خالی و وارسته شناخته‌ام و از اوایل دولت ما دخیل کار و مطلع به‌احوال بودی بگو کدام وقت و چه ترتیب به‌خیریت و مصلحت عمومی نزدیکتر بود. امین‌الدوله گفت پس‌از عزل میرزاآقاخان‌اعتمادالدوله، تامقام‌وزرای مساوی و حدود وزارتخانه‌ها را محفوظ نگاه می‌داشتید، برای مردم راه تظلم و پناه از جور به‌همه‌طور باز و قوت و پیشرفت احدی سد باب حقایق نمی‌کرد. می‌توان گفت بهار سلطنت قاجار بشمار می‌آمد، شاه با نشاطی کامل و بشاشتی تمام فرمود عقیده و نیت خودم جزاین

نبود و هرچه گفتی راست و درست است باید ترتیب صحیح و محکمی داده شود و هرکس در سرهرکار است مستقل و مسئول باشد، شما در باغ بمانید تا من نماز بگذارم و در این مسئله به‌تفصیل گفتگو کنیم. مخبرالدوله و امین‌الدوله ماندند و شاه به‌ادای فریضه مشغول شد و هنوز فراغت نیافته، میرزا نصرالله‌خان مشیرالملك با میرزا محمود خان علاءالملك وزیرمختار ایران مأمور دربار روس که آن اوقات مأذوناً به‌طهران آمده بود ورودکرده برای مهمی قریب‌الفوت بارخواستند.

به‌توصیهٔ سفارت روس امین‌السلطان برسرکار می‌ماند

شاه اجازهٔ حضور داد هر دو هم زبان و بدانسان که سیمرغ فرموده بود از ملاقات مخصوص با شارژدافر روس و اینکه به‌کلی از مسلك تازه دربار ایران مأیوس است و تغییر اوضاع درباری را مخالف الفت و مورث کدورت ذات‌البین می‌شمرد شرحی به‌شاه خواندند و چنان وانمودند که اگر ذره[ای] از استقلال و اقتدار امین‌السلطان بکاهد، بنای صفا و بنیان موالات ایران و روس خلل می‌یابد. شاه ازآنچه به نظر گرفته بود منصرف و مصمم شدکه با وزیراعظم به‌مدارات کار بندد و به‌دست خود او کارها را اصلاح‌کند دیگر با امین‌الدوله و مخبرالدوله حرفی به‌میان نیاورد و این از موارد سهو و خطای ناصرالدین‌شاه بود که چنین روایات را با عدم وثوق به‌سلسله روات قابل تحقیق نمی‌دانست و به‌تصورات واهیه از عزم خود برمی‌گشت. وزیراعظم را روز دیگر به‌حضور خود خواست درمیان شاه و وزیر حرفها از مهر و محبت و لطف و عنایت‌گفته شد، با اینکه هیچیك باور نکردند به‌خود مشتبه نمودند که خدشه و خلافی نمانده است. شاه به امین‌السلطان گفت که جداً و مستقلا به‌کار بچسب و به‌مدعیان راه اعتراض نگذار. امین‌السلطان به‌شاه عرض‌کردکه به‌این خیالات وقت خود را ضایع و عیش خود را منغص نکنند، مردم و مملکت لایق آن نیستندکه خاطر شاه در اندیشهٔ آن آزرده و مشغول شود دوباره کار به صورت اولیه عود و در بحر تعطیل و اختلال غوص‌کرد. برای شاه مثل عروسی عزیزالسلطان مایهٔ اشتغال پیدا می‌شدکه شوریدگی اطراف و بی‌انتظامی نواحی، شرارت طغات و عجز ولات، نافرمانی رؤسا،

پریشانی رعایا به‌نظر نیاید. وزیراعظم به‌رونق مجالس شب و تفنن در لهو و لعب می‌افزود که مجال ارباب رجوع محدود شود.

تدبیر تازهٔ شاه برای اصلاح امور

باز احساسات ناصرالدین‌شاه نگذاشت که از وخامت عاقبت غافل و به گذشتن وقت قانع شود چاره[ای] به‌خاطر آورد که امین‌السلطان در کل امور مسئول و چندی از خود به‌کارهای دولت و مملکت مشغول شود او را لقب صدراعظم مستقل و مختار دادند. صورت کار بامعنی آنکه هرچه هست در دست اوست مطابق آمد. در مزاج ایرانیان تغییر اسمی و صوری تأثیر دارد و شاه به‌این نکته آگاه بود انتظار و امید مردم به اصلاح امور و احقاق حقوق در همین تبدیل لفظ تازه شد و یقین کردند احکام و اوراقی‌که با مهر صدارت عظمی صادر می‌شود نفوذ دارد و ناسخ ندارد. امین‌السلطان هم چند روزی با روی‌گشاده و ادب و مهربانی مردم را پذیرفت و به‌هرکس وعدهٔ مساعدت داد تواضع و خضوع او مردمی راکه به‌او تمکین نداشتند و او را لایق اطاعت نمی‌دانستند جلب‌کرد. شاه هم می‌خواست باور کند که کار درست، و تدبیر نافعی‌کرده است از صدراعظم تعدیل جمع و خرج و ترتیب وزارتخانه‌ها و اصلاحات کلیه می‌طلبید.

ناامیدی شاه و مردم از امین‌السلطان

روزی چند برنیامد که شاه و مردم فهمیدند به‌هررنگی جامه پوشیده شود قد رعنا همان است. اسم بررسم غالب نمی‌آید. تشریف صدارت قلب ماهیت نمی‌کند. ثمرهٔ التفات شاه و مردم‌که طبیعت‌کار و اوضاع دربار تغییر نکرد و بدتر شد جز یأس هیچ نبود و صدراعظم تسکین قلب و تأمین خاطر شاه را به‌این دو بیت حاصل می‌کرد:

هروقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
پیوند عمر بسته به‌مویی است هوش‌دار
غمخوار خویش باش، غم روزگار چیست

مایوس از اصلاح امور، ناصرالدین‌شاه اوقات خود را به‌تفریح می‌گذراند

شاه در غرقاب نومیدی‌که تجارب حال و ماضی را بی‌ثمر وکار را روز به‌روز بدتر می‌دید رأی صدر را مصدر و مسطر کرد. داد تفنن در انواع ملاهی می‌داد. از خلوتیان معدودی محارم انتخاب شد. به خواستاری دوشیزگان شهری اکتفا نکردند از عاهرات و مؤسسات و زنان بدکار هم که لایق مجلس پادشاه نبودند روزهای جمعه به‌جمع خاص‌پادشاهی می‌بردند. نیمی از هفته به‌یاد مجلس‌گذشته می‌گذشت، نیم دیگر به‌ترتیب عیش‌ونوش جمعه که در پیش است صرف می‌شد. نایب‌السلطنه نیز کار شب خود را رونق داد. آقابالاخان سردارافخم رفیق طریق وقائد فریق بود. عزیزالسلطان و اتباع او کذلك، مجالس شبانه آراسته، مسکر و منکر به‌همه نوع آماده داشتند و لازم نیست بگوییم که این آوازها از صدر جلیل شیوع می‌یافت و درآن دایرهٔ فسوق و فجور کلی بی‌پرده شد.

شاه در حرمسرا داستانی از مجلس عیش صدراعظم بیان می‌کند

یکی از خواجه‌سرایان پادشاهی حکایت کرد که اعلیحضرت شاهنشاهی در حرمسرا وقتی‌که جماعتی خواتین مکرمات و خدمهٔ محترمات حاضر بودند فرمود دیشب صدراعظم سرگذشت بدی داشته خود و اصحابش ناکام از مجلس برخاسته‌اند. شنیدنی وخندیدنی است، با ملایمات و مزه‌ها که مخصوص بیان شاهانه است به‌خانمها قصه‌کردند. خلاصه آنکه دیشب در فلان باغ به‌دعوت فلان شخص به‌علت مألوف بزمی آراسته و پنج شش از فواحش معروفات آورده بودند، هنوز مجلس گرم نشده سرد شده و اول پیاله دردآمد. صدراعظم چنانکه عادت او است به یکی از زنها شوخی‌آغازید و برسبیل هزل به فاحشه فحش داد. ضعیفه جداً دشنام را رد کرد و بدگفت. اصحاب خواستند لنگ بیندازند و میانجی شوند. زنها به‌یکدیگر همدست و همزبان فحش را به‌دوره انداختند. ترجیع‌کلام به‌دشنام صدارعظم می‌گشت. رکاکت و فضاحت طوری شد که طرفین تاب نیاوردند و چون غیرت زنها بیشتر بود برخاستند و مجلس را به‌رجال حمیده خصال گذاشتند. الغرض سور و سرودزهرآلود و انجمن خنك و تلخ شد. شام نخورده هریك از گوشه[ای] فرا رفتند.

خانمهای درباری شاه را ملامت می‌کنند

خانمها به شاه عرض کردند که از این اوضاع خبر دارید و می‌دانید که از روز و شب صدراعظم شما چه‌سان می‌رود پس چرا فکر مملکت و رعیت خود نیستید: شعر

نباشد به‌نزدیك دانـا پسنـد شبان‌خفته وگرگ درگوسفند

شاه ازگفته پشیمان بیرون رفت‌که از پیشخدمتهای متملق حرفهای ملایم طبع و قصه‌های موافق مزاج بشنود.

احوال ولایات ایران

احوال ولایات و اقطاع ایران خوب نبود حکام در مقابل قدرت ملاها و رؤسای قبایل به‌ضعف وفتور می‌زیستند که مجتهدین و ائمهٔ جماعت بلکه طلاب مدارس به شرف عمامه در شهرها حکمران بودند و بیرون از هرشهر، دست‌دست ایل‌بیگی و خوانین و رؤسای صحرانشین بود. حکام و ولات حتی‌المقدور با این دو طایفه سازش داشتندکه بتوانند رعایای فقیر و عاجز را بتازند و تاراجگاه دیگر حکـام عین مالیات دولت بـود. به‌آسانی در جـواب اظهارات بی‌حقیقت خـود از مقام صدارت‌عظمی جوابهای صریح به‌دست می‌آوردند که به‌تأمین فلان ناحیه سرباز و سوار بفرستید، فلان قلعه را مرمت‌کنید، فلان برج و قراولخانه ساخته شود، فلان خرج لازم را معوق نگذارید، تفاوت تسعیر جیره و سیورسات ساخلو و مأمورین را به‌فلان مأخذ برسانید. این مستندات با مبلغی که به‌مستوفی و لشکرنویس و وزیر دفتر و لشکر و محصل محاسبات و عزب‌دفتر تخصیص می‌شد بـرای ندادن اقساط مالیاتی و مصارف دستورالعملی کافی بود، وکیل حاکم همه را برات‌صادرمی‌کرد. بعلاوه‌مستوفی بنایی‌که به‌دایرهٔ‌خاصه صدارت‌تکیه داشت، محض اینکه تومانی دوقران رسوم برات‌نویسی خود را بیشتر گرفته باشد با وکیل حاکـم می‌ساخت، تعمیـرات موهومه قلمدادی حکومت را که شاید در اصل هیچ وقوع نداشت ده‌یك می‌افزود. چرا که امضا و مهر صدراعظم در دست خودش بود.

اوضاع خزانهٔ دولتی

امین‌الملك در این میان قسمت مخصوص و مسلم می‌برد که وکیل و

کسان حاکم از شرارت و وقاحت محصلین خزانه آسوده بمانند و مهلتی برای اجرای تقلبات مزبوره پیدا کنند آنچه را اوایل معامله از اقساط به‌خزانه پرداخته شد و قبض‌گرفته بودند پیشکار و کارگزار حاکم بی‌صدا و در پرده به‌امین‌الملك رد می‌کردند تا مهلت و فرصت سندسازی یافته، تصدیق امین‌الملك هم آن نوع حساب غلط را به‌امضای پادشاهی برساند. حکام از دادن نقد و جنس مالیات فارغ می‌شدند، سهل بود که مبلغی‌هم برات فاضل عمل صادر و از دولت طلبکار بودند و به‌استناد همان برات و همان طلب حقوق عمومی از وظایف و مواجبها و محل قشون و غیره معطل می‌شد و نتیجهٔ آه‌و نالهٔ ذوی‌الحقوق صدور برات و حوالهٔ آنها به‌خزانهٔ عامره بود که یا هیچ نرسد، یا به‌هیچ کارگزاران خزانه بخرند و تمام به‌خرج خود بنویسند. این‌حال همه سال کسر و نقصانی گزاف به‌عواید خزانهٔ دولت می‌آورد و اضافات در مخارج به‌هم می‌رسید. اقساط قرض دخانیات و فائز مطالبات بانك نیز سربار بود. ناصرالدین‌شاه عادات خودرا در پرسیدن اوضاع مالیه و موازنهٔ جمع و خرج کل مالیات و واردات و صادرات خزانه تدارك نمی‌کرد با اهتمام صدراعظم که محلهای ناوصول و وجوه موهومه از قلم نیفتد و درکسر و جاخالی خزانه قسمتی به‌قلم بیاید باز میزان موافق نمی‌آمد و عجز مداخل در پرداخت مصارف آشکار می‌شد. تنها حس شاهانه که باقی و از فساد احوال متألم می‌گردید در همین موضوع بودکه می‌ترسید یك روز دیر یا زود بی‌پولی خزانه به‌مدار امور سلطنت سکته دهد، لکن صدراعظم می‌توانست شاه کارآگاه را به‌تعهدات بی‌اصل فریب داده خیال بلند او را به‌مشاغل پست و عیش زشت متوجه نماید.

عزیمت میرزا رضا کرمانی به‌استانبول

میرزا رضا کرمانی در این هنگام سراً آشنایان قدیم خود را ملاقات و عزیمت خود را به‌استانبول و زیارت سید جمال‌الدین می‌گفت و از هرکس به‌خرج سفر و فرار از طهران استمداد می‌نمود. شاه و صدراعظم هم به‌او انعامی کرده بودند از راه گیلان و خط بادکوبه و باطوم به‌دیدار مرشد خود شتافت و چون در طهران علایق او از مال و زن و فرزند به‌کلی پرداخته و منقطع بود، هرکه او را می‌شناخت و

تجرد او را می‌دانست هجرت او را ابدی گمان می‌کرد و تنها او بود که با دعوی آشکار به ارادت سید جمال دوباره گرفتار نشد و رحلت او را به‌خاك خارج امدادکردند. به‌دیگران که محوجمال، یا درصحب بها بودند چه در طهران و چه در دیگر بلدان ایران مزاحمتها جاری و مردم بیگناه نیز به‌سرپنجهٔ اغراض مفسدین‌گرفتار می‌شدند. این گرفت‌وگیر فقط جیب حکام و مأمورین شقی را پرنمی‌کرد، دل شاه را هم خالی و خاطر مبارکش را مشوش می‌خواستند که فرصت تصرف و خیال اصلاح در امور ملکیه نکند.

صدراعظم ایلات را به‌خودسری وامی‌داشت

شاهکار دیگر صدراعظم این بود که بواسطه یا بلاواسطه با اشرار ایلات و سرکشان طوایف سروسری داشت و آنها را به‌خودسری و راهزنی و مقاومت با مأمورین دولت و استیصال حکام و شکایت قوافل می‌انگیخت که شاهنشاه به‌این بی‌نظمیها مقسوم‌الحواس شود و او پس از فضاحت دولت و اثبات عجز سوار و سرباز و مبلغها خسارت قراء و قصبات و ضررهای قوافل تجارتی آن اشرار را به‌پناه خود بیارد، انعام و شهریه جیره و سیورسات کلی بگیرند، به‌پاداش قتل و غارت و تمرد و شرارت ناز شست و باج زبردستی ببرند. مختصر اینکه روز ایران از اینگونه سیاه و حال ایرانیان تباه شد. بی‌فرصتی صدراعظم و نبودن هیچ دستگاه برای شنیدن و رسیدن عرض متظلمین راه‌التجارا به سفارتخانه‌های روس و انگلیس بازکرد و بااین رسوایی کار متظلمین از دوصورت بیرون نبود یا نومید شوند و از وطن و حقوق خودگذشته به‌عراق عرب یا طرف قفقاز مهاجرت نمایند، یا درغربت طهران به نامرادی جان بدهند.

رواج مسکوکات مسین

معاملات عمومیه وتجارت داخله را هم وفور پول سیاه تعطیل می‌کرد. از هرسو شکایتها برخاست. رواج مسکوکات مسین از اختیار صراف و مأمورین خارج شده تدبیر شیطانی حاجی محمدحسن‌هم دیگر جلوگیری نمی‌تواند بکند. در هرشهر و در هرماه نرخی دارد. یك شاهی‌که پنجاه دینار بود و بیست دانه ازآن با یك قران پول سفید

تبدیل می‌شد به‌سی و چهل و پنجاه و شصت عدد یك قران رسید و آفت بزرگ آنکه جز مسکوك مس چیزی در تداول نمانده بود. به‌ندرت پول نقره می‌دیدند. بیچاره تجار و کسبه و ارباب صنایع و فلاحین، خدمه و مزدوران سرباز و توپچی و غیره و غیره که روز پیش در بیست‌وپنج و سی عدد شاهی و صد دیناری مسین گرفته بودند روز دیگر از تنزل آن ثلث و نصف ضرر داشتند و از این خسارت عمومی از همه طرف مردم را به‌فغان آورده اشکها از چشمها و خونها از دلها روان کرد. آنچه به توسط حکام تظلم می‌شد یاکسبه و تجار و اهالی بلاواسطه عرایض با پست و تلگراف می‌فرستادند هیچ به‌عرض شاه نمی‌رسید و اگر به‌شاه می‌رسانیدند مغلطهٔ حاجی‌محمدحسن و حامی او نمی‌گذاشت که عدل پادشاهی چنین سم تجارت‌کش و آفت مخرب مملکت‌را رفع‌کنددر غالب بلاد ایران نزدتجار و کسبه‌واهل‌حرفت‌جوالها مسکوك مس بی‌رواج افتاده منظر آن هرصبح و شام ناله و نفرین صاحبش را به‌عرش می‌برد.

نقاشی شاه

شاه دیگر نمی‌خواست از اوضاع مملکت چیزی بداند و نوکرها نمی‌خواستند شاه را از احوال مطلع و بیهوده خاطر همایون را از خود برنجانند دراینگونه سکوت مأیوسانه و فراغت مجعول شاه علاوه بر تفنن درکامرانی گاهی خود را به‌نقاشی مشغول می‌فرمود وچون صنعت رنگ‌آمیزی و تناسب اجسام و علم مناظر و مرایا و نمایش قرب و بعد نیاموخته بوددورنما را بد می‌ساخت ومتملقین خلوت پادشاهی چندان در تحسین مبالغه می‌کردند که شاه صفحهٔ نقاشی خود را معجزه می‌پنداشت.

وفاداری شاه به‌امینه اقدس

مدار آسمان و مرور زمان شهد این فراغت ناصرالدینی را بی‌شرنگ و نوشش را بی‌نیش نخواست امینه اقدس را در کوری و گوشه‌گیری به سکتهٔ ناقصه و استرخای یك شق بدن مبتلا کرد بیماری او در کار قهوه‌خانهٔ اندرون و خوابگاه همایون بیشتر از اوقات کوری او سکته آورد. امینه اقدس بی‌حرکت ماندن یکدست و بی‌رفتاری یکپای خودرا

مانند نابینایی نمی‌توانست از شاه پنهان کند اما در همین عجزجوارح چون زبانش در کار بود زمام شاه را از دست نداد و در حرمسرای شاهنشاهی مثل روزگار سلامتش فرمانروایی می‌خواست. وفای ناصرالدین‌شاه نه‌تنها حقوق و شئون و احترامات او را حفظ می‌کرد بلکه خلق کریم شاهانه به رعایت خشنودی او وانمود می‌فرمودکه چشم او را روشن و حواس او را سالم می‌داند در این احوال جواهر مخصوص و وجوه نقدینه راکه درسلامت امینه اقدس به‌او سپرده بود همچنان به‌امانت او تفویض و برای اثبات سهو خود که هنوز به‌بینایی و دانایی او معتقد است ترتیب انگشتریهای‌گرانبها و تنظیم عقدلالی و موزون‌کردن تسبیحهای مروارید را به‌مراقبت و صیانت او مقرر می‌داشت و در محضر این پیرزن کور فالج‌مختل‌الحواس نفایس‌جواهر و اخایر ذخایر ریخته و برچیده می‌شد.

عشق تازهٔ شاه به‌دختر محمدحسین باغبان‌باشی

کدورت خاطر ناصرالدین‌شاه از بیماری امینه اقدس به‌شور و عشق دختر محمدحسین شهیر به‌باغبانباشی تسلی داشت. عشق پیری سر به رسوایی می‌کشید، هوسناکی شاه را بنده می‌کرد. این زن دهقانی را اسیری شاه به‌اشتباه افکنده دلداری نمی‌دانست بیزاری می‌نمود. باور نمی‌توان‌کرد که شخص ناصرالدین‌شاه را ناز و اعراض این زن چگونه پریشان داشت. وشبهایی که وصل او می‌جست و دست‌نمی‌یافت به‌چه بیچارگی اشك حسرت می‌ریخت. حتی نزد پیشخدمتان بیرون خودداری نمی‌توانست و صدراعظم را به‌شفاعت می‌انگیخت. هرکه سابقهٔ احوال واخلاق ناصرالدین‌شاه وآن‌همه‌عفت‌وعصمت‌که به‌وجود مبارك او مخمر بود می‌دانست از شگفتی و حیرت مات می‌ماند. در حضرتی‌که نام منتسبین حرم به‌زبان احدی نمی‌گذشت و سایهٔ‌پردگیان به‌خاطر دیاری نمی‌افتاد و به‌وهم هیچ‌کس صورت مستور آن عکس نمیداد، واسطهٔ صلح، صدر جوان بود و اصحاب مجلس شب، معدودی پیشخدمت و تفنگدار بی مقدارکه چشم آنها با عصابهٔ بی‌تعصبی بسته می‌شد و خواجه‌های حرم عصاکش آنها می‌شدند، کوران مصنوعی به اطاقی ورود می‌کردند که جماعتش خواتین ساخته و آراسته نشسته و برخاسته بودند. خنده‌های زیرلبی گواه نظرات زیرچشمی بود

شوخیهای رکیك و سخنهای زشت به زبان و میان می‌آمد بکلی مخالف آداب و منافی محضر زنان. از این‌مبحث بگذریم که آنگونه گفته‌های ناشایسته‌کتاب ما را ازصواب دور می‌برد وچون مراد، پیداشدن اسباب نامرادی امت و شناختن باعث بدبختی ایران است خوانندهٔ اوراق می‌تواند قیاس کند که برروش چنین دستگاه‌چه نتیجه‌مترتب تواندشد.

سفر عراق و شیوع مرض وبا

شاه بابی‌پولی خزانه و تنگدستی ملتزمین خدمت، به سفرهای معتاد فصول اربعه و شکار و تفرج دوشان‌تپه و جاجرود و قصریاقوت و شهرستانك، کلاردشت و نمارستاق مورد دو:او کجور مسیله و سیاه‌کوه وغیره و غیره قناعت نفرمود، ساز سفر عراق کرد که بروجرد و نهاوند و غیره نیز از سم سمند و نهضت ارجمند ملکانه مشرف گردد. باز این نکته را تکرار کنیم که‌به نزدیکان شاه هم مقصود شاهانه از این سفرها معلوم نبود، نه‌جای تازه‌دیده می‌شد نه لذت و راحت در کار بود، نه صیدافکنی و نخجیربانی در نظر داشت، نه به رفتار ظالمانهٔ حکام تعدیلی، نه به مظلومیت رعیت ترحمی، علی‌الجمله سفر چندماهه به پایان رفت و در تموز و شدت گرما مرکب جهان‌پیما به نواحی طهران رسید به هنگامی که وبا بلامانع از خراسان به پایتخت، ایران ایلغار کرده مردم شهری به ییلاقات اطراف پراکنده شده بودند. شاه بی‌آنکه به طهران وارد شود به ییلاق سلطنت‌آباد شمیران تشریف قدوم داد و چون اردوی پادشاهی در مراحل اخیره سفر به وبا آلوده بود تفرقهٔ ملتزمین وبا رابکل قرای این بلوك منتشر ساخت. شاه به شهرستانك گریخت و فی‌الحقیقة بلای مبرم و وبای مهلك را به ماورای البرز نیز حرکت داد. ملتزمین رکاب از بیم جان شرط صحت و احتیاط از ابتلا را رعایت می‌کردند. دوا و درمان با خود داشتند، از خوردن میوه و هرگونه اسباب ناخوشی احتراز می‌نمودند، به خلاف غلام و فراش و غیره که لوازم زندگی آنها موجود نبود و مستعد مرض بودند و مشتاق مرگ. پی‌درپی به وبا مبتلا می‌شدند، خیمه[ای] به نام مریضخانه نصب و به بیماران وبایی تخصیص شده بود، به جای طبیب و دوا و پرستار و آنچه موجبات علاج است مرضی را ناراحتی و تشنگی و گرسنگی از رنج زندگی فارغ می‌کرد و منظر

این مریضخانه طوری مهیب و منفور واقع شده بود که وبا را مردم فراموش کرده بودند.

مرگ امینه اقدس

لاجرم انقضای موسم ییلاق و تخفیف ناخوشی در طهران و شمیران شاه را به معاودت دعوت کرد. به سلطنت‌آباد برگشتند و چند روزی برنیامد که به امینه اقدس حملهٔ دیگر آمد و شق ثانی بدن تالی قسمت اولی از کار رفت. مشاعر بکلی مختل وسکرات مرگ مستولی گردید. اطبای فرنگی و ایرانی که حال را می‌دانستند نزدیك نرفتند کار به دست بی‌دانشان متملق افتاد. قصه کوته کنیم که این زن دروغزن و مکاره غدار به جزای خیانتها به ایران زمین، و گول وفریب به‌ایران خدیو تاجان در بدن و حس درتن داشت مقدمات عذاب‌الیم و عقاب جحیم را از دست جهال طبیب‌نما چشید و از آنجمله در حملات سکته که مغز و دماغ را باید سرد و خشك کنند تا بیمار راحتی یابد طبیب مخصوص برادرزادهٔ او کلاهی نمدین از فراشها طلبیده به آتش تفته و در کمال داغی و حرارت به سرامینه اقدس گذاشته بود همین درمان بدیع هیجان‌را سریع، بیمار به‌تشنج سخت‌چند ساعته هلاك‌شد.

تاثر شدید ناصرالدین‌شاه

ناصرالدین‌شاه اگر چه در مرگ فرزندان و عزیزان هم خود را گرفتار غم و اندوه نمی‌خواست و در هر مصیبت به ساز و صحبت کار می‌بست که غصه و ملالت از سلامتش نکاهد، به عزای امینه اقدس سخت اندوهگین گردید وفای خود را به متوفی ظاهر نمود مال گزاف او را که همه از سرقت نقد و جنس پادشاه و پیشکشیهای ناروا در حمایت ظالم و از امانت مظلوم فراهم شده بود به وارث وحید او یعنی برادرش تفویض کردند. حتی قریهٔ علی‌آباد و نازآباد خالصه انتزاع نشد و با خصلت ناصرالدین‌شاه که پیوسته میراث ارباب ثروت را به خود مخصوص می‌کرد، از عین مال خود گذشتن و به میرزامحمدخان ملیجك واگذاشتن یك حادثهٔ تاریخی است.

داستان نایب اصطبل شاهی

نامناسب نیست در این مورد یاد کنیم که یکی از عملهٔ اصطبل پادشاهی به رتبه نیابت وفات یافت بیچاره درسنین عمر خود و خدمت دو پادشاه به امساك و لئامت زیسته در مأموریتهای مختلفه و از تفاوت علیق و دزدی کاه و جو مختصر مالی اندوخته بود، در خانهٔ کوچکی با اثاث اندك فرزندان خود را کفالت می‌کرد. چون کسی را بر او وامی نبود و در حد خود نان و نامی داشت همسایگان او را به دارایی می‌ستودند. آغافتح‌الله خواجه که به خبث فطرت و شرارت ذات از نمامی و غمازی و فتنه‌انگیزی وسیلهٔ تقرب می‌جست به شاه عرض کرد که این نایب اصطبل دفینه وگنجینه داشت و در متروکات او صندوقچه پراز مسکوك طلا و جواهر گرانبهاست. شاه فرمود به صدراعظم بگو اگر مال زیاد است حصه و نصیب ما را منظور وموضوع کنند. آغا-فتح‌الله به صدر جلیل گرفت و بی‌آنکه تحقیقی شود و به‌رکاکت وشناعت چنین اقدام پرده بپوشدوکار رابه‌دست‌اولادنایب‌متوفی‌فیصل‌کند، خود آغافتح‌الله راکه دروقاحت‌وقباحت‌صورت وسیرت‌وزشتی منظرومخبر آیتی است مأموریت داد با معدودی فراش سرخ پوش شاهی برود و آنچه به دست آورد از دست ندهد. نگفتن اولی‌که درخانهٔ محقر صاحب مرده جمع وارث منکودالحظ و آشنایان و اقارب نایب مرحوم از ورود آغا فتح‌الله و فراشها چه دیدند و با چه رسوایی و بدنمایی این‌تفحص مجری شد و دزد از خانهٔ مفلس خجل آمد بیرون. اثاث البیت اسباب کهنه و اسقاط طویله بود و فرش، نمدزین پاره و سرمایهٔ متوفی و اعقاب او عفاف و قناعت. در خزانهٔ مشهور نایب فقط هفتصد عدد امپریال طلای روسی یافتند و با شوکتی چنان که گویی مملکتی تازه به ایران افزوده‌اند آغا فتح‌الله فتحنامه خواند و این پول بی-مقدار را به عرض صدراعظم رسانید. چون امین‌السلطان به بدنامی پادشاه اهتمام داشت و می‌خواست در نظر خلق او را به پستی همت و خست و ضنت معروف کند کفایت و امانت آغافتح‌الله را تحسین و وجه نالایق را به ضمیمهٔ نفرین عیال و اولاد نایب به پیشگاه همایون تقدیم نمود.

دختر کهتر باغبان‌باشی

پس ترك تصرف در متروکات امینه اقدس شاهدی به محبت حقیقی ناصرالدین‌شاه به آل‌ملیجك بوداما چنانکه گفتیم دختر حسین باغبان‌ـ باشی مهر ملوکانه راکه امینه‌اقدس در ملك یمین داشت بالاستقلال مالك شد بی‌آنکه قدر این دولت بیدار و گنج‌باد آورد را بداند و دلداری کند، عشق پادشاهی را چندانکه او نپذیرفت در پیرامنش جای دیگر جست. خواهر کهتر او که وی را جمالی نبود، ای شگفت دردل شاه نشست ومهرش درجان ناصرالدین‌شاه ریشه‌بست. دریغا مهربانی هر دو سر نداشت و میخ دوسر به زمین فرو نمی‌رفت خواهر بزرگ تابه تنها معشوق پادشاه بود سریاری پیش نمی‌آورد، حالی که در ملك وجود ملك همشیره دست یافته سلطان خیالش به خلافت نشسته است ناز افزون کرد و بدسری از حد بیرون برد. بیچاره شاه در میان دو دلبر، دودل و کارش یکسره مشکل شد.

رابطهٔ صدراعظم با یکی از زنهای شاه

صدراعظم کار را به کام دید و عیش مدام گرفت. به عنوان نصح و صلح قدمی برداشت و با مخدره دوستی محکم کرد. راز و نیاز وهل و گل‌که به دست و زبان عزیزخان خواجه به‌حرمسرا می‌فرستاد، پیش‌شاه از باب تألیف و اسباب تجلیب و منع برودت و کدورت، تحریض به گرمی و مودت باشاه به شمار آمد و در معنی راه‌الفتی بود که وزیر نیکوسیره با مستوره می‌پیمود. اجرای چنین خیانت و فرصت ملاقات و صحبت به بهانهٔ دیدار مادر و پدر و زیارت مقابر مقرر آمد و چنان بود که کالسکهٔ صدراعظم آمده مخدره را به تفرج می‌برد، آینه غماز شد راز از پرده به در افتاد. خواتین‌که به عشق سرکش ناصرالدین‌شاه رشك می‌بردند و اشك حسرت به دامن داشتند، مجال تشنیع یافتند، زبان به‌ملامت گشودند. نمی‌توان گفت‌که برطبع غیور ناصرالدین‌شاه گران نیامد اما مصلحت وقت و صیانت عرض اقتضای سکوت کرد و لبریزی پیمانهٔ صبر فقط قدرت شاهانه می‌توانست تحمل این همه فضایح صوری و باطنی و قبایح مادی و معنوی کند، اگر گاهی حرفی از اصلاح و منع افتضاح به‌میان می‌آمد، باملایمت عبارات والفاظو به وساطت برادر و داماد بود و جز تعرض و تمارض وزیر بی‌نظیر

تأثیر نداشت.

اندوه‌قلب ناصرالدین شاه

علی‌الجمله تاریکی خیال و اندوه قلب ناصرالدین را محارم او از بیرون واندرون احساس می‌کردند. بارها شب تا سحر می‌شمرد، چه خیالها که گذر کرد و گذر نکرد، بی‌خوابی خاصه زمستان‌رسیدولیالی طوال‌خیال را وسعت‌داده بیشترشبها بعد از خوردن‌شام یا پس از شبچره مونس ناصرالدین شاه‌در اطاق تنها چراغی بود و دفتر و دواتی آنچه به دستخط پادشاهی تحریرمی‌شد برای‌آنکه کسی برآن واقف نباشدفوری به کیف مخصوص همایونی می‌گذاشت و قفل می‌کرد و کلید آن‌درجیب‌شاه می‌ماند چرا که ناصرالدین شاه را عادات بود درجامهٔ خواب با ارخالق و کلجه می‌خفت، حتی در تابستان هم با پیراهن به بستر نمی‌رفت. از این رو اسرار خود را در کیف مخصوص مستور و کلید راز را از نامحرم محفوظ می‌داشت.

آمدن مظفرالدین‌میرزا ولیعهد به‌تهران

هم در این زمستان استدعای مظفرالدین میرزا ولیعهد سلطنت ایران به آمدن طهران و تقبیل آستان پدر مقبول افتاد که بعد مرگ شکوه‌ـ السلطنه مادرش به سفر دربار و وارسی به کار شخصی خود مأذون نشده بود، مردم گمان کردند که احضار ولیعهد را شاید در تبدیل و تعدیل مهام دولت مدخلیتی باشد، برودت هوا به درجهٔ بالا کــه هرذی حیات از برف و یخ زانو پس پشت رفته همچون ملخ بــود. ولیعهد دولت بامزاج علیل، قاطع سبیل و باتن نزار بیمار، پی‌سپار شده در طی طریق شدت بردکار خود کرد. به ورود زنجــان زحمت حصات کلیه، شاهزاده را بیجان و ناتوان گذاشت خبر بدحالی و خطر احتمالی را ادارهٔ تلگراف به مذاق شاه سخت‌تر از آنچه بود می‌گفتند واراجیف طهران وارث تاج و تخت ایران را جز مظفرالدین تعیین می‌کرد. لاجرم ریگ از کلیه گذشت و تشویق از کلیه برخاست.

ولیعهد و پسرانش در خانهٔ عبدالحسین میرزا فرمانفرما اقامت می‌کنند

ولیعهد با دو فرزند خود ملك منصور میرزا شعاع‌السلطنه وابوالفتح

میرزا سالارالدوله به‌طهران رسید و درباغ و خانهٔ عبدالحسین میرزا ملقب به فرمانفرما حکمران کرمان که داماد اوست منــزل گزید. چندی در رکاب و حضور پدر تاجدار زیست و جز عوالم واحــوال عادیهٔ رسمیه، به‌جای اوامری ظهور نیافت. جشن نوروزی به‌پایان رفت از اعتدال بهاری رونقی به‌کوه و دشت آمد. ولیعهد را رخصت انصراف دادند که راه آمده را باز گردد. همانا خیالات ناصرالدین هنوز نضج نیافته یا ولیعهد را در مصالح متصوره دخلی نبود. فرقه از اصحاب به حدس و تخمین گفتند که شاه جانشین تخت ایران را به طهران نخواست مگر که مفاسد درباری را ببیند و بداند و بــه اصلاحات نظــری و تصوری شاهانــه به‌هنگام اجــرا ایمان بیارد. جماعتی برآن شدند کــه اگر خیالی در نظر بــود و ضمیری مستتر نمایش ولیعهد که بکلی ساده بود شاه را از اقدام باز داشت.

نظر ملك‌التجار دربارهٔ آمدن ولیعهد به طهران

حاجی محمد کاظم ملك‌التجار از بدایع افکار خود نقل هرمجلس و نقل‌هر محفل‌کرده همه‌جاتکرار می‌نمودکه هوش و تدبیرناصرالدین‌ـ شاه در هرموقع باریك راههای عجیب و نقشهای تازه پیدا می‌کند. خاطر خطیر ملکانه دریافت که مردم به‌شاه دل بد کرده‌اند و شخص شاه و رفتارش در نظر خاصه و عامه مقبول نیست. ولیعهد دولت را در آن سرمای سخت به‌پایتخت خواست که خلق دربار واهالی اطراف او را ببینند و بقای عمر و عهد ناصرالدینی را از خدا بخواهند. هرچه بود و آنچــه شد انتظار هــواخواهــان دولت در خاك، و بخت سلطنت در خواب ماند و چیزی نشد که قدری ایرانیان را امید دهد. بیشتر شبها در تاریکی و تنهایی اشتغال شاه بــه‌تحریرالواح ترك نمی‌شد. مسطورات مستور و کلید کیف را خود بنفسه گنجور بود. در این اوقات حوادث ملکیه و نقایص مالیه هم ممداندیشهٔ پادشاهی و محرك وسواس نامتناهی می‌گردید. جزاینکه شاه را یك‌تصورمجهول و محظور غیر معقول از سرعت اقدام باز می‌داشت و خــرابی بنیان چــون سنگ غلتان از فراز کــوه به‌پایان یا ــ کریشتهٔ به‌لهاب‌الریح ساطعة ــ لاتستقر علی حال من القلق ــ چنان سریع بود که هرثانیه سالها کار امت به‌عقب می‌رفت.

پیشکشیهای ناحساب

فروختن ولایات و خواستن پیشکش ناحساب از حکام وسیلهٔ منحصره در گردش کار یا برگشتگی روزگار سلطنت بود. بیشتر این وجوه حرام را صدراعظم و برادرش به خود حلال می‌دانستند و با خیلی اشکال دراهمی معدود به‌امرا و جنود می‌دادند. شنیدم شبی یك‌تن از پیشخدمتان فرمان لقب یا مواجبی را که دوبار به‌شاه عرض شده‌بود و از قبول‌آن اکراه و انکار فرموده بودند با ذریعهٔ ضراعت به‌شرایط شفاعت به‌اندرون فرستاد و یکصد دوهزاری طلا به‌آن ضمیمه کرد. جواب او شبانه به‌دستخط همایون‌آمدکه به‌استدعای تو فرمان ممضی شد و یکصد دوهزاری طلا را عجب به‌وقت فرستادی. عملهٔ طرب در حضور بودند و به‌آنها انعامی‌می‌خواستم. خازن صرف جیب ازبیرون گفته بود دیناری نقد نیست. به‌همین پول اهل طرب و اصحاب‌خدمت از سر باز شدند.

داستانی از شاه و عزیزالسلطان

همچنین روزی عزیزالسلطان به‌غرور معشوقیت براتی به‌حضورشاه آورد و برای یکی از بستگان خود التماس انعامی کرد، شاه در امضای برات‌روی مضایقت واکراه نمود و الحاح عزیزالسلطان نجاح نپذیرفت. به‌تعرض وقهر از حضور شاه رفت به‌اشارت همایونی از پی او رفتند. یار جفا دیده و پیوند بریده را باز آوردند. نص حدیث و عین عبارتی که شاهنشاه ایران در تلطیف و تطییب خاطر عزیزالسلطان فرمود این است که بلا تحریف عبرةللقراء درج می‌کنیم: «عزیزجان....... خودت می‌دانی پول نمی‌دهند والامن از تو هیچ مضایقه ندارم برات را بده صحه بگذارم و ببین که آخر برای صاحبش مایهٔ سرگردانی می‌شود.» کار دولت براین نسق می‌گذشت و شاه تألمات روحانی خود را به تعلقات خاطر و عیش و عشق ظاهر مرهم می‌نهاد، مکمینی یا حمیرا می‌فرمود، با دخترهای باغبان‌باشی سرگرم داشت و به‌حفظ صحت اهتمام بلیغ‌می‌کرد و می‌خواست از احوال مملکت‌که حضرتش را افسرده و دلتنگ می‌کند هیچ نشنود و روزگار ایران را نداند. از این تغافل پادشاهی و غرور صدارت و اقتدار بستگان امین‌السلطان و سکوت یأس‌آمیز دیگران صورت

مملکت هم مختل شد و در چشم خلق دولت و سلطنت یکباره خوار آمد، بطوری که مردم سوقه و بازاری و رعاع‌الناس نام پادشاه را به زشتی یاد می‌کردند و بی‌هراس پاس ادب نمی‌داشتند و هرکس که تکیه به‌جایی داشت از هیچگونه شرارت و تعدی به‌حقوق بندگان خدا باز نمی‌ایستاد.

احمدخان علاءالدوله از ستمگری دستگاه صدارت سخن می‌گوید

میرزا احمد خان علاءالدوله می‌گفت روزی هنگام چاشت به‌خانهٔ معین‌الدوله برادرم رفتم و تا نیم ساعت به غروب آفتاب مانده نشستم، همینکه آهنگ برخاستن و بازگشت به‌خانهٔ خود کردم برادرم گفت دیرگاه است و در این شهر پرآشوب رفتن از حزم دور می‌نماید، به حرفش خندیدم که همیشه نیم شب به هرسمت می‌رفتیم، حالا هنوز شعاع شمس باقی واز روز چندین دقیقه بجاست، احتیاط چرا؟ مستهزئاً بیرون آمدم، اسبم با یك جلودار سواره حاضر بود، سوار شده رو به‌خانهٔ خود گذاشتم، در انتهای میدان توپخانه وایستگاه تراموا ازدحامی بی‌حرکت‌دیدم ودربادی نظر جز این محمل به‌خاطرم نگذشت که جماعت آیندگان و روندگان باتراموا هستند. هنوز به آنطرف میدان نرسیده بودم که یك دسته از آن مردم منفصل شده رو به خیابان لاله‌زار گذاشتند و تامن به‌دهنهٔ خیابان‌رسیدم این‌دسته مسافتی پیموده از پیش کنتوار فرانسه گذشته بودند. نزدیك‌شدم، زنی دیدم که در هرچندقدم می‌ایستاد استغاثه می‌کرد و می‌نالید و بی‌آنکه کسی به‌حرف او گوش‌دهد حرکت می‌کردند، هوس تفحص و میل تفتیش دامنم گرفت تاختم و به جماعت روندگان وضعیفهٔ نالان و گریان رسیدم. پرسیدم‌کیست، چه‌خبراست، این زن چه‌می‌گوید؟ هیچکس به‌من جواب نداد، ضعیفه ملتفت شد و فریادکردکه ای‌جوان به‌رضای خدا به‌دادم‌برس. من زن فلان مرد کاسب، ساکن فلان کوچه هستم، باتراموا به‌محلهٔ بیرون دروازه‌قزوین برای‌احوالپرسی‌خواهرم رفته بودم حالا که برگشتم و اینجا پیاده شدم اسیرم کرده‌اند، والله من زن بدکار نیستم، شوهرم و اطفالم انتظار مرا دارند. در این شهر مگر مسلمانی نیست، این شهر مگر صاحب ندارد، یکی نمی‌پرسد که من بدبخت را کجا می‌برند و چرا می‌برند؟ دلم سوخت و حیرت کردم که

سکوت چندین نفر تماشاچی از چه‌روست و اسیری این زن چه‌باعث دارد. پیش رفتم و به‌آهنگ تحکم گفتم «ضعیفه بایست ببینم چه‌می‌گویی، کی‌تورا می‌برد، سبب چه‌چیز است؟» از این جمع سه‌نفر درزی مشتی شهری با کلاه نمدطاسی و پستك کردی، بند دست و یقهٔ پیراهن گشاد پاچه ورمالیده، گیوه‌ها قبراق، زنخ تراشیده سبیل تابیده، برگشتند و به‌من گفتند «آقا توقع داریم راه خودتان را بگیرید و بروید.» برآشفتم که این چه‌حرف است، زن بیچاره را کجا می‌برید کی هستید از طرف کی‌مأموریت دارید؟ یکی از آن سه‌تن ایستاد و مراورانداز کرد و به‌استهزا در من نگریست و گفت آقاجان حکم شهر باشما نیست اگر میل داری با این طپانچه شکمت پردود شود نزدیك بیا، آقای ما کسی است که ناصرالدین‌شاه هم نمی‌تواند به‌ما حکم کند. ایستادم و جلودارم را آواز دادم برود ازخانهٔ من‌که نزدیك بود جمعیتی بیارد و اینها را بگیرند. جلودار من گفت چرا به‌عبث‌شر بپامی‌کنید و خود را بادستگاه صدارت‌طرف قرار می‌دهید. اینها مهتر امین‌الملك هستند و کار هرروزهٔ آنها همین است. اگر دست بردارند و کسی در میانه کشته شود گناه را به‌گردن شما می‌گذارند و هیچکس باعث و سبب را نمی‌پرسد. دیدم راست می‌گوید. ایستادم و تا مسافتی آه و افغان زن اسیر بدبخت به‌گوشم می‌رسید.

ظلم دستگاه عزیزالسلطان

همچنین بود دستگاه عزیزالسلطان و عمله و تبعهٔ او که در کوچهٔ‌پشت مسجد مرحوم سپهسالار شبها راه آمد و شدبسته می‌شد و هیچ زن و طفل غیر ملتجی از آن طرف سالم نمی‌گذشت حتی روز روشن هم به احتیاط می‌گذشتند، منتسبین دوایر خاصهٔ صدارت و برادران و بستگان او نیز مانند مباشرین گمرك و اعضا و اصحاب‌خزانه واجزای قاطرخانه و شترخانه و سکنهٔ میدان امین‌السلطان و ارکان حکومت تجریش و زاویهٔ مقدسهٔ شاه‌عبدالعظیم در شرارت و هرزگی و تعرض به‌حقوق و ناموس مردم از یکدیگر کم نمی‌آمدند. چنانکه در سمت جنوبی طهران و سر قبر آقا مردمی که خانه و مسکن داشتند اگر بازگشت آنها به‌خانهٔ خودشان دیر می‌شد یا به‌ضرورتی سحرگاه از خانه بیرون می‌آمدند از تعرض قاطرچیان ایمن نبودند، بی‌خوف و

تشویش روندگان را برهنه می‌کردند و عرضها عرضهٔ تعرض بود. کارگزاران حکومت طهران نمی‌توانستند به‌زبان بیاورند و درمقام منع برآیند چرا که رفتار آنها را در حضور شاه به‌اغراض شخصیه وامی‌نمودند. مظلوم هم پناه و راه دادخـواه نمی‌دید، به‌هـرجا رو می‌کرد جواب یأس می‌شنید.

[ضرابخانه‌وتنزل‌قیمت‌پول]

وزاد فی‌الطین بله که وفور مسکوکات مسین از حد نصاب گذشت و احتساب‌حاجی محمدحسن‌نتوانست به‌فنون‌صیرفی وشعوذهٔ اصفهانی خاك به‌چشم مردم اندازد و حسیات کارگزاران دولت را برقعی‌رنگین افکند، همهٔ مملکت از این ستم ناقـع و زنگار قاتل مهـوع منقلب و متضعضغ شد، در شهر طهران هم از رواج و تـداول افتاد. حاجـی محمدحسن را به‌مقام بازخواست آوردند به‌آنگونه زبان‌بازی و مغلطه که فن او بود از شاخی به شاخ دیگر جست و بهانه‌ها بـرای طفره و تعلل جست که شتر را به‌درخانه دیگران بخواباند و شر به‌جانب دیگر متوجه شود به‌خرج نرفت. لاجرم به‌حکم همایون مقررگردید که در حضور نایب‌السلطنه معدودی از خاصان خلوت و اعضای حکومت و نخبهٔ تجار انجمن شوند و به‌این‌زحمت وضررعام نهایتی‌دهند مجلس آراسته شد و حاجی محمدحسن بی‌خجالت در زمرهٔ تجار نشست گویا او را به‌مشورت آورده‌اند و مورد مسئولیت نیست. نایب‌السلطنه از امین‌الدوله خواست که چون به‌مبادی و مجاری امر مطلع و به‌حکم و ارادهٔ همایون مسبوق است آغاز سخن و افتتاح کلام کند.

امین‌الدوله صورت حال و مقصود از ساختن انجمن را برسبیل ایجاز و اجمال بیان کرد که چون همه می‌دانند و تجار از طهران و دیگر بلاد ایران بهتر خبر دارند، تفصیل مسئله تضییع وقت است و چون خود امین‌الضرب از همه‌کس به‌فساد و اشکال حاضر و خبیرتر است باید چارهٔ تعدیل عمل و برداشتن آنچه از پول‌سیاه زیاده برحاجت خلق منتشر شده است از خود او خواست. حاجی محمدحسن از حاشیهٔ مجلس به‌متن آمد، مقابل امین‌الملك‌و در سلك اعضای خزانه نشست. با بیانی سلیس عنوان تدلیس کرد. از جانب تجـار و کسبهٔ بازاری ضرر و زحمت افزونی پول سیاه و افتادن از رواج را بیهوده تکرار

نموده و ضمناً گفت آنچه بـه‌نظر می‌آید باعث عمدهٔ تنزل فاحش و کساد بی‌علاج پول سیاه صرافان ره‌نشین یعنی توپچی و سرباز است و اینکه در دوایر پست و تلگراف مسکوک مسی‌را رد می‌کنند و در اجارات و معاملات شهری پول‌مس‌قبول نمی‌شود. با حضور امین‌الملک ـ نایب‌السلطنه و دیگران نخواستند به‌مقالات حاجی‌محمدحسن اعتراض کنند و در معنی با صدراعظم معارضه کرده باشند سرها به‌جیب تفکر بود و زبان در دهان خردمند با کلید تأمل بسته.

اعتراض شدید اعتمادالسلطنه به امین‌الضرب

تنها محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه از میان جمع به‌زبان آمد که جناب حاجی تورا به این مجلس به چاره‌جویـی نخواسته و بـرای مشورت نیاورده‌اند، جواب عموم خلق و پیرزنهای ایران را بگوکه آتش ظلم تو همه را سوخته است. معاملهٔ توپچی و سرباز ره‌نشین و مردودی پول مس در پست و تلگراف و اجارات و معاملات به رفع و منع این آشوب چه ربط دارد. بالفرض که این اعتراض من در مقامات بلند تقصیر بزرگ و گناه لایغفر باشد و مرا به‌این جرم اخراج بلد و طرد ورد کنند هرچه باداباد از زبان ایران و وطن خودم می‌گویم، آنچه طلا و نقره در جیب و بغل و صندوقهای مقفل مردم بود به‌ترویج این پول دغل ربودی و به‌فروش زری بدل، اطلس مهمل، تقلبات دیگر ایرانیها را گدا کردی. امروز به‌جای آنکه متعهد برداشتن زواید پول سیاه و اعادت اعتبار آن در رواج و تداول شوی به‌این پریشان‌گویی طفره در جواب حسابی داری.

پاسخ امین‌الضرب

حاجـی خائن‌الضرب هیچ انتظار نداشت با حضور حماة آواز مثل اعتمادالسلطنه که به‌جبن و ظاهرسازی و تملق مشهور بود این تاخت و توبیخ ببیند. جنگ را به‌جوباره انداخت که شماها در دربخانه با یکدیگرغرض‌دارید، تقصیر من‌فقیرکرباس‌فروش‌چیست. ضرابخانه چنددست گشته است پول سیاه را که تنها من سکه نکردم، دفتر دارد، حساب‌دارد، من دیگر تکلیف خودم را نمی‌دانم، در این‌مجلس بنشینم، شاه مالك‌الرقاب است،، هرچه‌دارم ضبط کنند، سرخود را بگیرم از

این خراب‌شده آواره شوم. امین‌الدوله به‌حاجی محمدحسن پرخاش کرده بود که این کلمات مناسب این محضر نیست، این طفره‌ها ذمهٔ تو را از این مفسده بری نمی‌کند، باید از نشستن وگفتن وبرخاستن نتیجه داشته باشیم. اعتقاد من این است که به‌ماجری رجوع‌کردن و حساب مقدار پول مس که سکه و منتشر شده است از حاجی خواستن وقت ضایع کردن است باید حاجی محمدحسن ملتزم شود همان تدبیر صرافی را که چندین سال در حفظ رواج مسکـوکات مسین معمول می‌داشت وگماشتگان او در هر نقطه وفوری در پول سیاه و تنزلی در رواج آن می‌دیدند به‌یك اندازه می‌خـریدند و اعتبار آن را حفظ می‌کردند کماکان مجری دارد. خودش و مردم آسوده شوند. حاجـی محمدحسن گفت من سهل است ناصرالدین‌شاه هم از عهده برنمی‌آید این‌همه پول سیاه را دیگر کی‌می‌تواند جمع‌کند. امکان ندارد، باید قیمت پول را شکست تا به‌قیمت خود بایستد. از این حرف حاجی‌رنگ از روی تجار پرید و همهٔ حضار مضطرب شدند.

مجلس درجمع‌آوری پول سیاه رأی می‌دهد

امین‌الدوله به‌حاجی تهدید کرد که رأی مجلس تابع میل تو نیست من اینطورگفتم تا دیگران‌چه‌بگویند. نایب‌السلطنه‌امین‌الدوله راتصدیق نمود. حاضرین نیز همداستان شده اجمالی از رأی مجلس نوشتند و به‌حضور شاه بـردند. نایب‌السلطنه و امین‌الدوله در ایضاح عمل تقصیر نکردند وشاه براین قول وقرار امضاداد. روزدیگر صدراعظم و امین‌الملك و حاجی امین‌الضرب به‌حضور شاه آمـدند. آسمان را ریسمان نمودند آفتاب را گل‌اندودکردند. به‌خاطر روشن وعلم محیط شاهنشاه کار را دیگرگونه جلوه دادند.

حاجی محمدحسن نه‌تنها بیگناه درآمد بلکه خدمات او لایـق تحسین ملکانه شد و نظر به‌کفایت و کاردانی که به‌او در سایهٔ همت و معاضدت صدر جلیل حصر است از اومعذرت‌خواسته تلطیف‌خاطرش را به‌واجبی فرمودند و بـا دست مبارك همایونـی ریش حاجـی را گرفتند. به‌توقع دوستانه رفع‌غائله و حل مشکل را درخواست نمودند.

اما شاه و صدراعظم تنها چاره را کاستن بهای پول سیاه می‌دانند

صوابدید حاجی محمدحسن در حضور شاهنشاه ایران این بود و تعهد او چنین که چون اصلاح امر بطوری‌که این‌همه پول سیاه جمع و ضبط شود از حیز امکان بیرون است ناگزیر باید از قیمت رایج کاست و عجالة کـه مردم از صدا بیفتند یك دکهٔ صرافی هم تعیین مـی‌کنم روزی پنجاه تومان پـول سیاه بخرند و پـول سفید بدهند. لاجـرم صدراعظم و امین‌الملك این تعهد امین‌الضرب را از خدمات سابقهٔ او افضل و کفایت و صداقت او را اکمل شمرده قرار دادندکه‌رواج پول سیاه در سی‌عدد یك‌قران اجرا شود. حاجی محمدحسن تفضلا و بامنت بزرگی که به‌شاه گذاشت وعده‌داد که تدریجاً کـار مسکوکات مس ولایات را هم به‌این‌طورها مرتب کند. شاه با امتنانـی فوق‌العاده و رضامندی فوق‌التصور دست مبارك به شانهٔ حاجی محمدحسن‌زده او را به‌مرحمت و اعتماد همایونی مطمئن فرمودند. حاجی امین‌الضرب به زغم خود کار سکه کرد از حضور همایون بیرون آمد و شاهنامه‌ها خواند. حق‌داشت که خائن مجرم، امین و محترم باشد، به‌جای عقوبت تملق ببیند، ضعف و غفلت پادشاه را بسنجد، حمـایت صدراعظم و امین‌الملك را به‌کیسه‌های پنج‌شاهی مخصوص انفاق فقرا و آینه‌های بزرگ بدل‌نما بخرد. البته روی پا نمی‌ایستد روز دیگـر شکستن قیمت و کسر رواج پول سیاه در طهران اعلان شد و جار زدند هرکس پول سیاه دارد در فلان دکان صرافی سی‌عدد به‌یك‌قران نقره تبدیل کند.

اعتراض سفارت روس به‌تنزل قیمت پول

از سفارت روس یادداشت رسمی به‌وزارت امور خارجه آمد که تبعهٔ ما مبلغ کلی پول مس دارند و به‌قیمتی که برروی آن نقش است در معاملات قبول کرده‌اند امروز که دولت کسر رواج آنرا اعلان می‌کند یك ثلث ضرر رعایای روس را باید دولت ایران تلافی نماید. سایر تجار و کسبه که تبعهٔ سایر دول متحابه بودند هم ساکت نمی‌ماندند. شپش به‌کلاه کارگزاران دربار افتاد، وزرا را بـه‌حضور همایـون خواستند که چاره‌جویی و جوابی مقرون به‌حساب برای سفارت روس و غیره حاضر کنند. به‌جای آنکه شاه به‌حاجی محمدحسن متغیرشود

که خیانت او احداث چنین خسارت کرده است یا به‌صدراعظم وامین‌الملك خشم بگیرد که به‌خدعه کار را دگرگونه وانمود می‌کنند از این معنی اظهار ضجرت می‌فرمود که عیب تجارت و معاملات تبعهٔ خارجه همین چیزهاست که حکم دولت اجرا نشود و ما را گرفتار زحمت‌کنند.

کوشش امین‌الدوله در جلوگیری از کار دارالضرب

امین‌الدوله معروض داشته بود که کاش خودتان هم به‌روش سفرا حق رعایای ایران را حمایت مـی‌فرمودید و نفع دولت و مملکت منظور می‌شد و حالا که فساد وفور مسکوك مس اینطور واضح شده‌است پس سرسکه و آلات ضرب آنرا ضبط و مهر کنند که دیگر در دارالضرب پول سیاه سکه نشود. شاه گفت مگر باز مس سکه می‌کنند صدراعظم منکر شد که این مسکوك بکلی متروك است امین‌الدوله عرض کرد که بالفرض سکه نشود بستن ومهرکردن آلات‌ضرب آن مردم را اطمینان و قدری به این سکه مردود اعتبار می‌دهد پس به حکم مؤکد همایونی مقرر گردید که سر سکه‌ها و ته سکه‌های پـول مسین از ضرابخانه اخراج و در کیسهٔ محکمی بسته مهر و ضبط‌کنند. رواج رسمی پول سیاه نیز نظر به اظهار سفارت روس و شکایت سایر رعایای خارجه به صورت اولی بـرگشت یعنی حاجـی محمدحسن از افتتاح دکان صرافی و تعهد خریداری مولدات مغشوشهٔ خود معاف، مردم شوریده حال مسکوك بی‌رواج برهمه وبال، معاملات عمومیه در کمال اختلال ماند نایب‌السلطنه نمی‌خواست خود را در این معرض معرض قلم‌دهد آنچه از همه‌طرف به‌او اظهار می‌کردند به‌شاه ابراز نمی‌کرد لکن کار بقدری مشکل شد و استیصال خلق در معاملات جزئیه بجایی‌کشید که خواجه‌سرایان و اهل حرم شاه را از اشتباه درآوردند. کسبهٔ بازار در بیع و شرا از علما استفتاء کردند و به‌حکم شرع شریف معامله با وجهی که قیمت معلوم ندارد ممنوع گردید. شاه خواه ناخواه بـه مسئلهٔ پول سیاه رجوع فرمود و امین‌الضرب را مجبور کردند که دو صراف در دو محل بگمارد، پول مس بخرند و نقره بدهند. مگر به‌این تدبیر کار معاملات مردم طهران سهل شود. حاجی منتها گـذاشت و نازها کرد و از شاه پیمان خواست که در تحمل ایـن ضرر از دولت جاوید آیت مکافات ببیند و در عوض چشمه‌های نفع و فایده به‌روی

او باز شود. بالاخره از دزدان دارالضرب دوتن به‌تبدیل پول سیاه و سفید تخصیص شدند وشهرت این حکم وقرار وجوه‌مردوده را مختصر اعتبار داد غافل از این‌معنی‌که حاجی‌اصفهانی‌پول‌ازجیب به‌جیب‌و از دست به‌دست نقل می‌دهد و آنکه به‌کار مردم می‌رود وهم و خیال‌است توضیح آنکه سرسکه‌های وجوه مسین با حکم دستور بزرگ و صدر سترك بسته و برداشته نشده همچنان به‌امانت حاجی محمدحسن مفوض بود.

امین‌الضرب مخفیانه پول سیاه سکه می‌کند

حاجی امین هرروز چندبار پول سیاه سکه می‌کرد و در حمل قاطرهای خود به‌شهر می‌آورد. اشخاص مختلف الصورت‌متنوع اللباس‌باخرجین و کیسه و صنوف دسیسه، خانهٔ حاجی حاضر بودند. پولهای تازه به آنها تحویل می‌شد که از پی‌هم به‌دکانهای صرافی بروند و بگویند توراتا نقره باشدمی‌ستانیم. صیرفیان‌که‌دزد دستگاه‌وهمدست خائن‌الضرب بودند به‌راز مستور آگاه و به‌مکیدت اطلاع داشتند تا آدمهای خودشان پول می‌دادند از دیگری وجهی قبول نمی‌شد و عذر آن بود که آنها پیشتر آمده اسامی خود را به‌دفتر ثبت کرده‌اند.

دوستان امین‌الدوله سر حاجی امین‌الضرب را کشف می‌کنند

این سر برای معدودی از فحول تجاری‌که به‌منزل امین‌الدوله می‌رفتند کشف شد، قاطرها و نوکرهای مخصوص حاجی را در نزدیکی دروازه شمیران دیدند چون که از حدبگذرد رسوا کند، یکی ازآن‌میان به‌قرینه و تخمین از نوکر حاجی پرسید بارها پول سیاه است به‌حجره می‌بری یا به‌خانه. نوکر حاجی به‌گمان آنکه سائل صاحب سر مخدوم اوست گفت به‌کاروانسرا می‌برم پرسید همان پول است که به‌فلان و فلان داده می‌شود و اسم آن مشتریهای روزانه وجوه نقره را برد. گفت‌بلی پولی است که برای فردا باید به‌آنها تقسیم شود.

بدگویی امین‌الدوله پیش شاه از حاجی امین‌الضرب

تجار ماجری را به‌امین‌الدوله قصه کردند و امین‌الدوله شرح واقعه را به‌شاه عرض کرد. امین‌الملك حاضر بود به‌استعجاب انکار نمود

که سر سکه ضبط شده است و حاجی محمدحسن جرئت چنین اقدام ندارد. امین‌الدوله گفت از جرئت و جسارت حاجی محمدحسن چیزی نگویید که تمام این زحمت و ضرر دولت و رعیت ایران به‌جلادت او شده است و هرکه به‌جای او بود کار را اینطور از اندازه بیرون نمی‌برد. اما در ضبط سرسکه شاید آدمی که فرستاده‌اید سر سکه‌های شکسته و موجود را داشته اصل قالب را که از آن سرسکه ساخته می‌شود نداده‌اند و خیلی سهل بوده است که به جای سرسکه مستعمل آلات تازه بسازند و به‌کار اندازند.

تأکید شاه در گرفتن آلات ضرب مسکوکات مس

امین‌الملك چون ملتفت این نکته نبود سکوت کرد و شاه با آشفتگی بی‌حد گرفتن قالبها و آلات ضرب مسکوکات مس را تأکید فرمود و دانست که بی‌حسابی و ظلم در کار دولت و نسبت به‌حقوق عامه آنقدر است که دیگر مسامحه و اغماض مورد و محل ندارد، فقط دو سبب شاه را از اقدام فوری به‌اصلاح لازم مانع شد، اول آنکه بقیهٔ سال کهنه بگذرد و تعدیل امور در سنهٔ آتیه اجرا شود، دوم جشن سال پنجاهم سلطنت را که می‌خواست اقامه نماید و شکرانهٔ حد بلوغ پادشاهی به‌سن کهولت، دولت، تلافی غفلت و تدارك فتور قوت فرماید. اجرای یادداشتها و ترتیبات را که مدتی سرا در شبهای تار به‌قلم همایون تحریر شده بود فتح‌الباب سعادت قرن ثانی قرار دهد.

[مقدمات جشن پنجاهمین سال جلوس ناصرالدین شاه]

نوروز رسید و جشن نوروزی با سلامت و اقبال شاهنشاهی به‌پایان رفت. شاه در عید سال پنجاهم جلوس خود تعجیل می‌کند و هنوز زمان تاریخی حلول آنرا تصدیق ندارد و به ایالات ایران احکام فرستاده شد که عموم ایرانیان به‌این جشن سهیم باشند و از هرفوج پیاده و دستهٔ سوار و توپچی یك نفر صاحبمنصب بیرق آن گروه را حامل شود، به‌دربار بیارد و در قرن جلوس شاهنشاهی اعلام نصرت و فیروزی را تازه کند. وزرا و معاریف مملکت و اعیان و تجار هریك علی‌قدر مراتبهم و حکام و بزرگان و ارکان هربلد به‌اندازهٔ تمکن خویش کم و بیش تهیهٔ پیشکش می‌کردند که در این جشن به یکدیگر پیشی گیرند

و وسایل تقرب جویند. در دایرهٔ صدارت عظمی و وزارت جنگ خیالات بافته می‌شد که از این موقع به‌چه وسایل نفع و مداخل حاصل توان نمود. به‌فرامین و احکام نظامی در اعطای مناصب و امتیازات و مرسومات، نرخ و قیمت معین می‌کردند. شاه به‌تفریح باغ و صحرا، تقویت بنیه و مزاج، روز می‌گذرانید و همت ملکانه بدان مقصور بود که کار جشن و سرور چنانکه باید اجرا شود.

بازگشت میرزا رضای کرمانی از استانبول

و هم این اوقات میرزا رضای کرمانی از استانبول بازگشته در صحن حضرت عبدالعظیم به‌یك حجرهٔ فوقانی منزل گرفته ره‌آورد سفر و سرمایهٔ معاش او چند حقه مرهم و دو بسته شمع مختلف الالوان برای جراحات و بعض نسخه‌ها برای علاج کچلی و دمامیل و بثورات بود، حاجی محمد حسن به‌حکم ارادتی که به‌سید جمال‌الدین محکم و با میرزا رضا در مراحل تولا قدم صدق داشت او را می‌دید و به‌معیشت او مدد می‌داد، صدراعظم نیز به‌رجعت او مطلع و به‌رعایت او مولع بود لیکن نمی‌گذاشتند که او از حوزهٔ صحن خارج و درنظر آشنایان شهری آفتابی شود.

لباس مخصوص شاه برای جشن

شاه سرگرم ترتیبات جشن و تفریح بهار است و هرروز که گردش صحرا نیست و نوبت اقامت منزل است بیشتر از وقت شاهنشاهی را به‌ساخت قبای مخصوص که برای جشن سلطنت پنجاه‌ساله دوخته می‌شود صرف می‌فرمایند. از مرواریدها که سابقاً در ملبوس شاهانه به‌کار رفته و عقد لآلی که تدریجاً به‌حضرت ملوکانه آورده بودند و از رشته‌های ریز و درشت به‌کیل و مشت از مخزن اندرون بیرون می‌آوردند. زرگر و زردوز شب و روز در کار و به‌اشکال و نقشه‌ها که به خاطر همایونی می‌گذشت، ساخته را گسیخته، دوخته‌ها را ریخته، طرح نو در می‌انداختند.

---

۱. ناصرالدین شاه در ۲۳ ذیقعدهٔ ۱۲۶۴ در تهران تاجگزاری کرده بود و بنابراین روز ۲۳ ذیعقده ۱۳۱۳ نخستین روز سال پنجاهم سلطنتش می‌شد.

درگذشت محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه

سیزدهم نوروز حسب‌العاده شاه و مردم راه صحرا گرفته، هرکس به مسلك و مذاق خود طریق تفرج و عیشی اختیار نموده، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه به‌قصبهٔ شاه‌عبدالعظیم رفته که آنجا خریداری خانه و باغی در نظر داشت، عصر زودتر به شهر برگشت و با صحت قوه و مزاج نشست و به‌کارهای خود پرداخت. پیش از غروب آفتاب به‌اندرون قدم گذاشت، به‌پلهٔ اطاق مخصوص رسیده بود که پیك اجل او را دریافت و به‌مرگ مفاجات بدرود حیات گفت[1]. روز دیگر که حاج محمدحسن وفات او را شنید به‌خود بالید که مرگ اعتمادالسلطنه جزای پرخاشی است که به‌من کرد و هرکه با من بد‌اندیشید این است سزایش، گویا زمره[ای] از مردم باور کردند و به باطن حاجی ایمان آوردند. لاجرم متروکات اعتمادالسلطنه هم به وصیت خود او به‌شاه تعلق یافت و در دستگاه سلطنت قدیم با آن درجه بی‌پولی معلوم، دراهم معدود کار می‌دید.

دولت عثمانی نمایندهٔ مخصوص به‌جشن سال پنجاهم سلطنت می‌فرستد

علی‌الجمله قبای مروارید دوخته و پرداخته شد. موعدعید قرن نزدیك و اسباب سور و سرور فراهم گشت. فقط از جانب دولت عثمانی یلنف پاشا وزیر معارف که سابقاً به‌سمت وزیر مختاری در طهران مقیم بود منصوب و نماینده معین‌گردید که به‌جشن سال‌پنجاهم حاضر شود. عزیمت او را از استانبول رسماً خبر دادند. مهماندار و لوازم پذیرایی به‌سرحد فرستاده شد. باغ بهارستان و عمارات حاجی‌میرزا حسین‌خان سپهسالار که قسمتی از آن دیوان عدالت عظمی.... است به‌ورود و اقامت یلنف‌پاشا تخصیص یافت. از طرف سایر دول متحابه تهنیت این موقع مسعود به‌سفرا و مأمورین خودشان که حاضر دربار بودند حوالت رفت و آنها که به آیین و سنن دولتی آگاهند می‌دانند که پس از سه سفر سیاحت اقطار فرنگ و معارفه شخص ناصرالدین‌شاه با سلاطین و رؤسای جمهور جشن قرن او را وقعی نگذاشتن نایب و نمایندهٔ مخصوص نفرستادن محول به‌عدم اعتناست. لکن در دربار شاهنشاهی براین بی‌اعتنایی شکری واجب آمد که اگر از هرجانب

۱. برای شرح‌حال اعتمادالسلطنه نگاه کنید به: **سیاستگران دورهٔ قاجار**، صفحات ۱۶۹ـ۱۸۴.

مأمورین‌می‌رسیدند در دایرهٔ سلطنت و بیوتات دولتی نه‌منازل شایسته بود و نه لوازم و مایحتاج پذیرایی موجود و فراهم نه برای میزبانی مهمانهای عزیز پولی در دست.

تعمیر عمارت بهارستان و تزیین بناهای ارک دولتی

غلامعلی‌خان امین همایون سرایدار باشی به‌ترتیب اساس و اسباب عمارت بهارستان مشغول شد، بلعجب که چند نوبت دیگر هم واردین فوق‌العاده دول در این عمارت منزل کرده بودند، فرش و اسباب علاوه برآنچه از سپهسالار مرحوم در این خانه مخلف مانده بود به‌پول دولت تهیه و خریداری شد. باز امین همایون مبلغی کلی بروات صادر و قسمت عمدهٔ اسباب و لوازم به‌عاریت آورد و هنوز کار تفریش و تزیین بطور لایق مرتب نشد، پس قصور همت و عدم کفایت کارگزاران دربار به‌دستیاری مشاطه بهار تلافی می‌شد که بساط سبزه و الوان گل فرش زمردین و دیبای چین گسترده بود. شاه فرصت گشت صحرا و تفرج و تفرج بستان از دست نمی‌داد. حفظ بنیه و تقویت مزاج را واجب می‌شمرد که به‌قرون دیگر پادشاهی خود هم جشنها به پادارد. به‌رسم هرساله قرای شمیران را که در موسم بهار آب و سبزه و گل و سایه دارد می‌پیمود این گشت و گذار سرایداران و عملهٔ تنظیف و تزیین عمارات از ارك دولتی را فرصت می‌داد که بتوانند به‌آزادی‌مشغول تنقیح بیوتات و نصب‌چراغهاو تعمیر و اصلاح‌دیوارها و اطاقها شوند.

توصیف لباس شاه

پنجشنبه ۱۶ ذی‌القعده سنهٔ ۱۳۱۳ دیگر شاه عزم سواری نکرد، پیش ازظهر شسته و پاکیزه باجمال جوانی ومظاهر شادمانی قبای‌مروارید تازه را که مخصوص جشن جدید ساخته بودند زیب پیکر آفتاب منظر فرموده بیرون خرامید و پیش از قدوم همایونی گفتند در جنب اطاق نظام یعنی دایرهٔ عسکریه به‌مجرای‌قنات ناصری‌که به‌حوضها و انهار باغ سلطنتی جاری است خرابی رسیده. آب به‌خیابان افتاده است به عجله رفتند که آب را از مجرا خارج و محل خراب را مرمت کنند شاه با آن تبختر و تجمل و با چنان آراستگی و جمال که فخر برفلك و ناز

بر ستاره می‌کرد با خاصان خلوت و اصحاب حضرت رسید، سرداری مروارید دوزی، ماهوت آبی‌لاجوردی بود و مانند ملبوس عادی شاه فراخ و بی‌اندام دوخته شده، یقه و پیش‌سینه و جلو دامن و سرآستین آن از مرواریدهای ریز و درشت به‌نقش هندی و افغانی‌درهم و برهم طرازی مکلف و کلفت ترتیب داده بودند در گوشه‌های دامن و روی آستین بوته‌های بزرگ و شاخه‌های سنگین گذاشته، وزن لباس بر قیمت آن افزونی می‌گرفت و تنها قامت ناصرالدین‌شاه بود که چنان بار را تحمل می‌نمود. چشم بد دور، در سینه، دریای نور و به‌کلاه کوه نور رشته‌های مروارید درشت سلطنتی به‌گردن، آرایش جشن را امتحانی به‌سزا فرموده خلوتیان و خواصان حضور به‌تجلی طور و لمعهٔ نور نماز بردند و شاه با چنان جمال و جلال حضار را استقبال کرد. دیوارها و اطراف عمارات به‌چراغهای رنگارنگ آراسته بود و از همه سمت به‌فراهم کردن زیب و آزین که بایستی اشجار و زمین و حوالی حوضها و جویبار را بیارایند سرگرم بودند.

خرابی نابهنگام فواره‌های ارك

رسیدن شاه به‌محاذات حوض بزرگ و فواره که تمام آب قنات از آن جاری بود با شروع بنا و عمله و تعمیر و تنقیح مجرا توارد کرد. در منظر همایون بغتهٔ آب روشن فواره گل‌آلوده شد و فرو نشست این مشاهده گویا به‌دل شاه بدآمد و برآن تطیرشد رخسار ارغوانی پادشاه رنگ کاه گرفت وخاموشی فریاد آب یك دفعه تغییری به‌فضا داد. به شتاب و ناشکیبی پرسید آب چه شد آنها که به‌ماجری مطلع بودند خرابی مجری را عرض کردند. به عجله مأمورین عدیده با احکام شدیده و اکیده رفت که تا هروقت از شب و با هرچه از عمله و اسباب ممکن است آب رفته‌را به‌جو بازآرند ومکرر به‌لفظ همایون می‌گذشت که در این موقع و این جشن چرا آب در حوضها و نهرها نباشد، جزء متم بلکه اصل مهم از روح و صفا قوت داشت.

افزایش هزینهٔ زندگی به‌سبب جشن

علی‌الجمله شاه وزرا را خواست و به‌اوامر و مقررات شاهانه مشغول شد و چون شب پیش به‌امین همایون فرمایش داده بودند روز جمعه به

جای تفرج باغهای شمیران به بهارستان می‌آییم که هم باغ مصفاست و هم آنچه برای پذیرایی سفیر فوق‌العاده عثمانی تهیه شده است دیده می‌شود، مشارالیه از خواص حضرت و رجال خلوت دعوت می‌کرد تا به‌حسن خدمت و کمال کفایت خود شهود اقامه کند و خرج تراشیها را از احتمال جرح و رد برهاند. قرب زمان جشن و رسیدن عهد عید قیمت شکر و قند و نرخ شمع و نفت و مأخذ کرایه اسباب چراغ را بالا برد که هرکس محض خودشیرینی می‌خواست قندی به‌آب اندازد، برای خودنمایی مشعلی در مقابل آفتاب بدارد. دلهای مرده و خاطرهای افسرده به‌تکلف نوید نشاط داشتند، گوشهای خسته به‌خود مژده رود و سرود می‌دادند. حرف پول سیاه و یاد حال تباه به‌امید قرن جدید و رأی سدید مسکوت ماند.

بخشودن مالیات قصابی و نانوایی

امین‌السلطان صدراعظم مرحمت خاص ملکانه‌را به‌مصلحت‌عام متوجه کرد که مالیات قصابی و نانوایی در طهران و ممالك محروسه به‌میامن جشن قرن بخشیده شود. از این عنوان عوامفریبی مقصود بود و ضربتی به نایب‌السلطنه که می‌گفتند از معاملهٔ قصابی طهران خون مردم را به‌شیشه می‌کند، لکن در معنی لغو، و مایهٔ هرج و مرج بود. چرا که نانوایی مالیات دیوانی نداشت که از بخشیدن آن مردم ممنون شوند و در قصابی بی‌وضع مهر و نظم ذبح و دخالت حکومت کار بر نسق درست نمی‌گشت که هرچه در بهار و تابستان و هنگام وفور علوفه آوردن مواشی سهل و به‌صنف قصاب صرفه داشت در تهیهٔ کار پائیز و زمستان و نگاه داشتن نرخ لحوم و دسوم بی‌یك تحکم و ترتیب حکومتی البته اختلال ظهور می‌کرد. به‌هر حال مراد امین‌السلطان حاصل و تدبیرش صائب آمد. ملاها او را تحسین کردند، روضه‌خوانهای متملق در منابر او را آفرین خواندند، مردم بی‌خبر به‌انعام عام او دعا گفتند، فرامین چاپی برای اطراف و اکناف ایران صادر شد، بعلاوه سنگهای مرمر آوردند، در تکیه دولتی سنگتراشان چرب‌دست به‌نقاری صورت فرمان پادشاهی مشغول شدند که در مساجد طهران نصب والی‌الابد یادگار خیر و برامین‌السلطانی باقی بماند.
از آب حمام دوست و به‌وهم محض دعاگو بگیرد.

تغییر رای شاه و رفتن او به‌زیارت حضرت‌عبدالعظیم

باز به‌سرقصه بازگردیم‌که پنجشنبه ۱۶ذی‌القعده شاه روز را به‌پایان برد تا اول شب قصد دوشین و جمعه فردا را به‌تفرج بهارستان و وارسی تفریش و تزیین عمارت آنجا تغییر نداده بود. همینکه در اندرون شام خورد با خواص حرم از عیش و سرور جشن قرن سخن آغازید و گفت فردا جمعه‌است و بهترآنکه به‌زیارت حضرت‌عبدالعظیم بروم و شکر حق تعالی که پنجاه سال به‌کامرانی پادشاهی‌کردم گذاشته شود. به‌امین همایون اطلاع دادند که به بهارستان نمی‌روند و به حضرت عبدالعظیم خواهند رفت. صبح عملهٔ تنظیف شهر که مصمم بودند خیابانهای شمال شرقی ارك را جاروب کنند به‌جانب جنوب پرداختند، به‌جاروب گرد و غبار را به‌هوا دادند سقاها آب‌مشك به زمین خشك افشاندند. شاه به‌عادت مألوف دیر از خواب برخاست و به رسم معهود به‌حمام رفت پس از غسل و تغییر لباس بیرون خرامید و نزدیك ظهر به‌حضرت عبدالعظیم رسید.

به‌فرمان شاه صحن و رواق و مقبرهٔ حضرت قورق نمی‌شود

و انظرالی‌الاقدار کیف یسوقنا ــ یوماً نسیر الی الاقدار بالاقدام. قدغن فرمود صحن و رواق و مقبره قورق نشود. مردم را نرانند، زن و مرد،که به‌زیارت آمده‌اند به‌حال خود درآمد و شد باشند با آنکه دورباش سلطنت و شوکت شاهنشاهی مردم را بالطبع پراکنده می‌کرد و ازدحام عام را تفرقه اضطراری حاصل بود باز جماعتی باقی‌بودند. شاه از صحن گذشت و در مقابل مقبرهٔ امینه اقدس فاتحه خواند. به ایوان داخل و به رواق متوجه شد. زیارت‌نامه‌خوان جلو افتاد و به دستور مقرر برای زوار منع وردی نبود. از مرد و زن انبوهی در روضه و حرم بودند.

[قتل ناصرالدین شاه]

شاه پس از زیارت و تلاوت فاتحه اذان‌ظهر شنید و گفت همینجاسجاده بیفکنند و پس از ادای فریضه، به‌ناهار و استراحت برویم. از عملهٔ خلوت و آبدارها دویدند که فرش بیاورند و اسباب نماز آماده کنند.

ناصرالدین‌شاه در آینه‌های حرم سیمای زیبای خود می‌دید. روبه‌رو، زنی چند به‌جمال پادشاهی نگران و به‌شمایل همایون حیران، مشاهده کرد. به‌آنطرف متمایل گردید در ضلع جنوب غربی بقعه، تجلی شاهانه با تیر قضا مصادف آمد و صدای طپانچه به‌فضا پیچید. همانا میرزا رضا کرمانی که از نزد جمال‌الدین به‌هدم بنیان سلطنت ایران مجاز و به‌سوءقصد منتظر فرصت بود به‌یك تیر قلب شاه‌را هدف نمود و مجال آه نداد. مردم به‌گرفتن و کوفتن قاتل مشغول شدند. امین‌السلطان و چند نفر خلوتیان شاه مقتول را از درآن‌طرف بیرون بردند چنانکه هیچکس حتی ملتزمین حضور ندانستند به‌شاه چه‌گذشته است. میرزا رضا را نیز اهتمام صدراعظم از چنگ رجاله خلاص کرد. خدام بقعه او را به‌محبس کشیدند و چنان وانمودند که ناصرالدین شاه را جراحتی خطرناك نرسیده فقط از وحشت بی‌تاب است. بی درنگ کالسکهٔ پادشاهی را نزدیك آوردند و اندام همایون را به‌سر دست به‌کالسکه رسانیده جای دادند. صدراعظم در کالسکه نشست که شاه را پرستاری کند. میرزا محمدخان ملیجك امین خاقان بامروحه تدویر در مقابل جای گرفت. تیپ غلامها و دستهٔ سواران از پس و پیش بی‌کم و بیش جهاندار بیجان را به صورت زندگان تا طهران رسانیدند. حادثه علی‌الفور به‌شهر و دهات منتشر شد چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. یکی می‌گفت زنی به‌شاه حمله کرد، دیگری مردی در لباس و چادر زنانه می‌گفت، یکی جراحت شاه را درپا نشانه می‌داد، آن دیگر عشوه و بی‌حالی شاه را از ترس می‌گفت. جمعی تجار در خانهٔ حاجی محمد حسن امین‌الضرب بودند، وقتی که واقعه را خبر آوردند بی‌آنکه مرتکب معلوم و عمل متحقق باشد حاجی مثل کسی که از کار بی‌خبر نبوده است برخاسته دست به‌هم کوفت و به‌وحشت گفت خانهٔ میرزا رضا خراب شود که کار خود را دید. لاجرم شاه را بدان صورت به‌عمارت پادشاهی رسانیدند و چون دسته‌گل به‌اطاق آینه موسوم به‌برلیان بردند. اطبای فرنگی آمده زخم را گشودند و گفتند گلوله به‌سر قلب برخورده و به‌این زودی و آسانی کسی نمرده است. نایب‌السلطنه که به‌حادثه مطلع و به‌طمع حیات و سلامت پدر تاجدار می‌آمد، در کنار حوض شنید که شاه عرضهٔ هلاك و سر تاجور برخاك است. بی‌آنکه نزدیك بیاید، به‌تکلیف فرزندی حفظ صورت

کند، سورهٔ حمد و اخلاص بخوانـد، لات عین مناص، گفت یك‌سر ارك پادشاهی را گذاشت و به باغ امیریهٔ خود رفت.

صدراعظم به‌جلوگیری از هرج و مرج همت می‌گمارد

امین‌السلطان سعی کرد که در شهر مردن شاه شهرت نکند. عمله و اجزای حکومت را به‌نظم محلات و کار دکاکین نانوایی گماشت کـه وسیلهٔ هرج و مرج و شوریدگی پایتخت به‌دست اوباش نیفتد.

کلنل کاساکوفسکی رئیس سواران قزاق را به‌عنوان گزمه بـه داخلهٔ شهر مأمور نمود. سران سپاه از امیر توپخانه و آجودانباشی و امرای تومان و سرتیپان حاضر شدند وهمه‌جا قراولان و مستحفظین را محکم نمودند در حیاط یعنی جلو قصر ابیض و سمت آبدارخانه فرش گسترده شد. وزرا و امرا و شاهزادگان که وقوع حادثه را می‌شنیدند به‌تحقیق ماجرا می‌آمدند. ترتیبات درباری و صورت دایرهٔ دربار از بسته بودن در و ایستادن دربانان و انبوه سرباز وفراش اگر چه یك امر خطیر را معلوم می‌کرد اما به‌هیچ خاطر نمی‌گذشت کـه ناصرالدین‌شاه را حکم قضا و پنجهٔ تقدیر با پای خود به‌مقتل برده، به‌طرفة‌العین سور قرن به‌سوك و سوز قرین شده باشد، منظر باغ و آنهمه اسباب چراغ و آرایشها که برای دو روز دیگـر آمـادهٔ جشن بزرگ بود، با موج عزا در اوج فضا، بـه‌دیدهٔ صاحبنظران موعظهٔ هولناك و در گوش اهل خرد اندرز انـدوهگین می‌شد واردین سرای سلطنت همینکه به‌وفات واقف می‌شدنـد در مجلس جلو قصر ابیض توقف می‌کـردند و از ایـن روی انجمنی مختلط و گروهی مبهوت نشسته نمی‌توانستند باور کنند کـه بـه تاج و تخت ایـران چـه خاك مصیبت بیخته است. امین‌السلطان در ورود به‌شهر سوءقصد و تیرانداختن به‌شاه را علی‌الفور به‌ولیعهد مظفرالدین میرزا تلگراف کرد به‌صورتی که گویا شاه ولیعهد را بـه تلگرافخانه خبر دادنـد، که رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت[1]. هنوز آفتاب روز جمعه غروب

---

۱. تلگراف امین‌السلطان به‌ولیعهد چنین بود:

چرا خون نگریم، چرا خوش نخندیم — که دریا فرورفت وگوهر برآمد

نقل از تاریخ کرمان، باستانی پاریزی ص ۴۱۶.

نکرده گفتند ولیعهد در تلگرافخانهٔ تبریز حاضر است و سبب تأخیر آن بود که بامداد همین‌روز ولیعهد از ملالت انقلابات و قصوری تنظیمات شهری و کمبودی ارزاق ره صحرا گرفته عزم شکارگاه باباباغی کردو در عبور کالسکه ولیعهدی زنان برای نان هرزه‌درایی و زبان درازی نموده به‌جانب جنیبت شاهزادگان گل و لای افکنده بودند و حضرت ولایتعهد را ظهور این‌حال به‌وقوع هنگامه و هیجان‌کلی تهدید کرده بود. خبر نخستین که هنوز به بشارت پادشاهی اشارت نداشت با مشاهدات صبحگاهی به‌ولیعهد یقین‌قطعی دادکه به‌طنبور نغمه‌افزوده به‌شورش جمهور مدد می‌کند. درعود به‌تبریز تردید و تشویش‌دامنش می‌گرفت، لاجرم تن به‌قضا و به‌بلا رضا داد، یك‌ساعت به‌غروب‌مانده به‌عمارت حکومتی و پای دستگاه تلگراف رسید.

امین‌السلطان برای جلوس شاه جدید از بانك شاهنشاهی اعتبار می‌گیرد

امین‌السلطان از میان جمع برخاست که با وارث تاج و تخت به‌مخابره بنشینند در این حین سفرا و مأمورین دول که از اطبای خود مرگ شاهنشاه را مطلع بودند از پی یکدیگر رسیدند و امین‌السلطان را در سرپا ملاقات نموده تأسف و تسلیت گفتند و با او تا اطاق تلگرافخانه رفتند. فرصت از دست نرفت و در طی طریق امین‌السلطان تهی‌دستی و بیچارگی دستگاه سلطنت را به‌میان آورد که در خزانه پول نیست، مصارف روزانهٔ دربار و جیرهٔ مستحفظین و قشون ساخلو طهران نرسیده است و اگر در این هنگام نرسد هنگامهٔ بزرگ و هرج و مرج بی‌علاج می‌شود. از طرف دیگر ولیعهد در تبریز دیناری ندارد و برای آمدن به‌تهران و جلوس به‌سریر موروث مبلغی خرج ناگزیر دارد، در بانك دیگر اعتبار نداریم چرا که معاملات سابقه مهمل مانده و به‌وعده وفا نکرده شرط عمل به‌جانیاورده‌ایم. وزیرمختار انگلیس به‌عهده گرفت که به‌لندن تلگراف کند و برای مبلغ لازم اعتبارنامه به‌بانك شاهنشاهی بیاید. امین‌السلطان به‌غنیمت بارده‌التهاب خود را تسکین نمود، که هم وسیلهٔ حفظ هیئت درباری به‌دست آمد هم به‌شاه تازه خدمتی غیرمترقب و در گرداب فلاکت و درماندگی دستگیری غیرمنتظره است. سفرا را وداع گفت و ولیعهد را به‌سلطنت ایران خدیوی تبشیر نمود. هلاك ناصرالدین‌شاه را چنانکه واقع شده بود

به‌مظفرالدین خبر داد و از هرمژده بهتر اینکه شاهزاده از مخاطرات و آشوب تبریز به‌لباس پادشاهی می‌گریزد و به‌هنگامی‌که پول واعتبار در دستگاه نمانده است امین‌السلطان شاه جدید را به‌مساعدت بانك نوید می‌دهد. مخابرهٔ تلگرافی آنقدر طول کشید که ساعتی از شب گذشته غلام‌حسین‌خان غفاری امین خلوت آمد و از طرف امین‌السلطان به‌شاهزادگان و وزرا گفت وقت است از این مجمع و هیئت به‌شاه نو تسلیه و تهنیت کنید. مختصری به امضاء همه و بی‌تعداد اسامی نوشته شد.

میرزا رضای کرمانی در زندان

در این فرصت بعض حاضرین از پیشخدمتان و سران سیاه به دهلیز قهوه‌خانه می‌رفتند که زندان موقت رضای کرمانی است و او را از شاه عبدالعظیم به‌آنجا آورده در زیر زنجیر گران داشتند. جوابهای میرزا رضا به هرکس مضحك و آمیخته به‌حقیقت گویی شوخی‌نما بود، قوت قلب و جسارت او همه را حیرت می‌داد و چون همه را درست می‌شناخت جواب مطابق حقیقت به احوال ونیات سائل گفته می‌شد و چنان می‌نمود که با همه در فساد اوضاع مملکت و معایب دایرهٔ دولت و تقصیرات پادشاه مقتول همداستان بوده است. محمدحسن میرزا معتضدالسلطنه از پیشخدمتان شاه نزدیك او رفته پرسید «میرزا رضا، ناصرالدین‌شاه چه‌گناه داشت‌که او را کشتی؟» گفت «کدام‌جرم از این بزرگتر که مثل تو را به‌خلوت خود راه دهد و با همهٔ بی‌ناموسی که در تو جمع است به‌تو مأنوس شود.»

میرزا رضا چگونگی قتل شاه را بیان می‌کند

آنچه از بیانات میرزا رضا برمی‌آمد به‌همین قصد بد از استانبول بیرون آمده و این درجه اطمینان و دلیری او نشان می‌داد که زندگی او را ضمانت کرده و مارهٔ حمایت داده‌اند[1]. می‌گفت روزی که شاه به‌تفرج شمیران رفته بود همه‌جا همراه بودم و دوسه‌بار فرصت خوب

---

۱. داستان قتل ناصرالدین‌شاه در بسیاری از کتب و مجلات بیان شده. مهمترین آنها به‌شرح زیر است: **روزنامهٔ صوراسرافیل**، شماره‌های ۹ـ۱۰ـ۱۱ـ۱۳ـ۱۷؛ **تاریخ بیداری ایرانیان**، صفحات ۷۴ ـ ۹۶؛ ظهیرالدوله «ماجرای قتل ناصرالدین‌شاه» در **توشه** سال اول، شماره‌های ۳ تا ۶۰

و مساعد داشتم که کار را فیصل کنم، دلم گواهی نداد و باز به‌خاطرم گذشت در شب جشن قرن که شهر چراغان است و شاه به‌گردش‌میدان و بازار می‌رود و در خیابانها جمعیت مردم زیاد و شاه در هرچند قدم می‌ایستد باید این کار صورت بگیرد. دیدم شب و میان اجتماع خلق و بحبوحه و ازدحام مرد و زن از کشته شدن پادشاه ممکن نیست که مردم به‌هم نیفتند و خونها ریخته نشود، در این بوك و مکر دیدم شاه خود مقصود مرا استقبال نمود و به‌پای خویش به‌مقام انتقام می‌آید. بقعهٔ حضرت عبدالعظیم را از همه‌جا مناسبتر دیدم و شد اینکه دیدید.

تلگراف مظفرالدین‌شاه به‌درباریان

مختصر اینکه در مجمع اعیان مملکت صاحب‌مرده، به‌جای آه وافسوس برگذشته و حفظ اساس و ناموس برآینده، به‌مقالات و روایات بیهوده وقت می‌گذشت و هنوز یك ساعت از شب نگذشته بود که جواب عریضهٔ تلگرافی حضار را امین‌السلطان از تلگرافخانه مخصوص فرستاد. اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه اکابر و اعیان درباری را به عواطف اقدس همایون اعلی امیدواری بودند. مضمون جواب به‌عموم اصحاب اطمینان داد که دربار تبریز و دایرهٔ ولایتعهد یك‌نفر ندارد که به‌دقایق الفاظ آگاه باشد تا به‌حقایق معنی چه رسد چون امین‌السلطان هم مجلس تلگراف را طول داد وزرا و شاهزادگان و امرا و اعیان برخاستند و به‌خانهٔ خود رفتند.

توصیف‌سرای پادشاهی

تا اینجا احوال درباری بود، نظری هم به‌جانب پادشاه دیروزی ایران بیندازیم که زینت جشن و تشریف قرن او به در و دیوار عمارات باقی است و در همین شب به‌این عمارات وعدهٔ سور و سرور و ساز و نواز، چنگ و چغانه، ضیافت مردانه و زنانه داده می‌شد. سبحان‌الله مالك‌الملك، سرای پادشاهی در یك سکوت مهیب و ظلمت هولناك، نه رونده نه آینده، چراغها یا در فاصلهٔ زیاد روشن شده یا پرتو شمع و شعله نفت به مانیم ناصرالدین شاه دم در کشیده، و پردهٔ نیلگون به‌سر انداخته‌اند. باد اگر به‌شاخهٔ درختان وزد و آب در حرکات خود نغمه

پردازد جز، خاك غم ببیختن و آتش به‌جان افروختن نیست نماند ازو شاقان گردنفراز و آن عشاق مشتاق کـه در حضور ناصرالدین‌شاه روی نیاز برزمین و دست خدمت در آستین داشتند، صف در صف جان گرامی برکف در کار تملق و عرض تعلق شاه ستایش پسند خودشان را خسته می‌کردند، اکنون که روح پاکش آهنگ افلاك کرد و جسم تابناك به خاك ماند عشق و ارادت این قوم بدعهد بی‌وفا نیز شرری گشت و در هوا افسرد.

سوکواری عضدالملك و امین‌الدوله در بالین شاه

در بالین ناصرالدین‌شاه علیرضاخان عضدالملك و میرزا عـلی‌خـان امین‌الدوله به‌سوگواری نشسته اشك خونین به‌دامن و آتش حسرت در جگر داشتند. حاجی فریدون‌میرزا پسر مرحوم بهمن‌میرزا بهاءالدوله که مردی زاهد و درویش به‌حسن و اخلاق و مواظبت عبادات آراسته از آلایش دنیوی پیراسته است با ملاسلطان بربری افغان که به‌تقدس و دینداری معروف و در زمرهٔ ارباب‌عمایم طهران او را مرد خدا می‌توان گفت برای غسل و تکفین بدن نازنین ناصرالدین شاه آمده‌اند این هم به‌همت حاجی ساسان میرزا ملقب به‌بهاءالدوله است که بـه حمایت نوع و خدمت سلسله تعصبی دارد برادر خود را با ملای مقدس منتخب و به‌آخرین خدمت پادشاه ایران حاضر کرده بود.

غسل و تکفین ناصرالدین شاه

حاجی حیدریهٔ خاصه تراش نیز ایستاده است کـه این حمام مخدوم تاجدار هم به‌دست او انجام‌گیرد. آقا نجف نایب سرایدار با سه نفر سرایدار در اطاق سلطنتی ایستاده و تنها مردمی هستند که بربساط مرگ و دستگاه بی‌مزد اثبات وفاداری می‌کنند و حق‌نعمت بجا می‌آورند. لاجرم پیکر پادشاه از لباس عاریت برهنه شد، مانند خرمنی گل که جور خزان به‌آن دست نیافته و تن جوان کـه از دوران پیری فرسوده و فرتوت نشده ناصرالدین‌شاه در یك خواب خوش و سیمای مهوش، خون دل نازنین را که هنوز می‌چکید به‌آب داده کفن خواستند نبود تربتی که این پادشاه بدبخت به دست خود از مرقد مطهر حسین‌ابن‌علی صلوة‌الله‌علیه که پیوسته به آن تبرك می‌کرد و بایستی در این

حین به بدنش آمیخته شود به‌دست نیامد. محمد علی‌خان امین‌السلطنه رختدار و صندوقدار که با بی‌سوادی و ناقابلی به‌توجه و الطاف این پادشاه مکانتی داشت نه خود ماند و نه‌کسی در صندوقخانه گذاشت که لوازم تجهیز پادشاه معطل نماند. پس ازساعتی‌که شاه‌ایران برهنه و بی‌کفن ماند عضدالملك برد متبرك و تربت خالص و ذخیرهٔ روز سیاه خود را آورد و شاه را از خاك برداشت. جنازه را بعداز غسل و تکفین به‌اطاق بردند، حالا شال نیست که احتراماً جسد مطهر را به‌آن بپوشانند چرا که پروردگان نعمت و برآوردگان تربیت شاه مقتول همه پراکنده و به‌خود مشغول بودند، بالاخره امین‌الدوله به‌آقا نجف نایب گفت یك طاق شال ترمهٔ رضایی که به‌مختط دوخته شده بود بشکافد و روی جنازه بکشند.

روز بعد شنبه هفدهم ذیقعده

شب از نیمه گذشت پاسبانی به‌آقا نجف و اتباع او منحصر شد. امین‌الدوله و عضدالملك هم به‌خانه‌های خود رفتند که سحر بازآیند علی‌الصباح باز همین اشخاص که یا مرده را زنده انگاشته و کشته به‌خون آغشته را بیننده می‌پنداشتند یا می‌خواستند درنظر زندگان خود را به‌وفاداری و حق‌شناسی شهره کنند آمدند و به‌سوگواری نشستند. روشنی روز و تابش آفتاب چنانکه هوام و حشرات را ازآشیان بیرون می‌کشد، نوکرهای ناسپاس نمك‌نشناس را جمع آورد و نمی‌توان گفت که محرك این قوم ادب یا رعایت حق نعمت‌بود بلکه برای‌دانستن تکلیف و حفظ مقام و معاش به‌دربار دولت انجمن شدند و پیرامن امین‌السلطان را گرفتند[1]. به‌صوابدید وزرا و ارکان دربار قرار دادند جنازهٔ شاهنشاه شهید در تکیه دولتی که جنب سرای سلطنتی است امانت‌گذاشته شود. امام جمعه را اعلام کردند بیاید و نماز بگذارد در صلوة میت هم که باری واجب شرعی است غالب چاکران مخصوص و برگزیدگان حضرت غائب بودند[2]. جسد پاك ناصرالدین

---

۱. از آثار بسیار خوبی که در این اواخر منتشر شده و مربوط به همین موضوع می‌باشد کتابی است به‌نام تاریخ بی‌دروغ در وقایع قتل ناصرالدین‌شاه قاجار به‌قلم ظهیرالدوله که به‌اهتمام علیرضا حکیم خسروی وانجمن اخوت به‌طبع رسیده است.

۲. ظهیرالدوله شرح واقعه را به طریق دیگری بیان می‌کند. وی چنین می‌نویسد: گویا ←

شاه را از تالار به‌حیاط نقل داده هرکه حضور داشت به‌نماز ایستاد و با دیدهٔ اشکبار فاتحه گفت. در حمل نعش و رسانیدن امانت به‌تکیه که صفهٔ قبلی آن به‌طرز مقبول به‌اشجار و ازهار آراسته و به‌هرگونه چراغ مزین شده بود تمثال شاه را به‌دیوار مقابل نصب و اطراف را سیاه پوشیده بودند، همه مشایعت کردند، امین‌السلطان را مشاهدهٔ این منظرهٔ غمناك بیتاب کرد و خود را به‌خاك انداخت، ناله و فغان برآورد، دیگران از نوحه و زاری‌ولوله افکندند، علی‌الخصوص که خبر مرگ شاه به‌اهل حرم رسیده بود غوغای بیوگی و یتیمی و بی صاحبی از یك فوج زنان برخاسته مهیج نوحه و ندبهٔ نوکرها می‌شد. بالجمله پادشاهی که در این ایام بایستی به‌سلام عام بنشیند و از جشن قرن خود کام یابد از تخت به‌تابوت رخت بست و تارك تاجدار به‌خاك برد.

ناصرالدین شاه چهل و نه سال فرمانروایی کرد

در چهل و نه سال پادشاهی و فرمانروایی که ایران آسوده و فتنه از داخل و خارج به‌خواب بود هرگونه ترقیات و اصلاحات کلی و نیکنامی و سعادت تاریخی را مساعدت دول معاهدین به‌رغم معاندین امداد می‌

→

سه‌ساعت از برآمدن آفتاب گذشته بود جناب سیدزین‌العابدین امام جمعه که هم داماد شاه شهید است با جماعتی از سادات و علما از برابر اطاق موزه پیدا شدند. صدراعظم هم با شاهزادگان و وزرا برخاسته به‌طرف امام جمعه رفتیم من دم در نارنجستان چنانکه در زندگانی شاه شهید در روزهای رسمی جلو تشریفات می‌رفتم باز هم جلو این جماعت که در حقیقت تشریفات امروز است می‌رفتم... در وسط اطاق تخت بزرگی از خاتم‌کاری شیراز گذارده بودند و روی آنرا با شال کشمیری مستور داشته بودند و در وسط آن تابوت شاه را که نیز با شال کشمیری پوشیده بود گذارده بودند. جماعت وارد این اطاق را که زیاده از سیصد نفر بودند تا چشم برآن جسد محترم افتاد بی‌اختیار و بدون ملاحظه احترام و بیباك بنای گریه و زاری را گذاشتند بخصوص شاهزادگان قاجار که حق مخصوص در این کار داشتند پس از آنکه به‌قدر ربع ساعت این کار امتداد داشت جناب امام‌جمعه و حضرت صدراعظم مردم را به‌دور آن تخت نشاندند بعد از تقدیم فاتحه برخاسته غوغای غریب برپا بود... با نهایت احترامات فوق‌العاده و زمین بوسیدن روسا و خوانین قاجاریه کشتهٔ شاه را با تخت به‌دوش گرفته از تالار بیرون آوردند و حاجب‌الدوله و محمد رحیم‌خان نسقچی‌باشی و حاج‌علی‌خان جارچی‌باشی و سایر محترمین اجزای تشریفات از قبیل نایب‌ایشیك آقاسی‌باشی و نایب فراشخانه وغیره چنانکه در زنده بودن شاه رسم بود به‌ترتیب مقرره در جلو آن تخت می‌رفتیم امام جمعه و صدراعظم و شاهزادگان و وزرا و صاحبمنصبان نظامی و غیره نظامی از عقب تخت می‌آمدند. نقل از **تاریخ بی‌دروغ**، ص ۳۷.

کرد. ناصرالدین‌شاه می‌توانست آثار خجسته بگذارد افسوس که به اتفاق محققین و مردم راست‌بین یادگار شایسته از او نماند بلکه آنچه را که قوت وقت و اقتضای عصر به‌زور طبیعت داخل‌می‌کرد به‌تصرف و تفنن شخصی از معنی و حقیقت خود بیرون برده رنگ و روی دیگر می‌دادند تا همه به‌جای فایده و سود به‌مملکت و رعیت زیان آورد و عوض انتفاع، موجب حرمان و خسران شد.

شرح مآثر عهد همایون ناصرالدینی در متون تواریخ مضبوط است مگر انکه بیشتر از آن را به‌تملق آمیخته کاه را کوه و ریسمان را آسمان کرده‌اند مراد نگارنده نه تاریخ‌نویسی است و نه انتقاد مورخین عصر. به‌مقصود بازگردیم، سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی است که بگوییم تقدیر به‌دست قدرت ناصرالدین‌شاه، چه‌اسباب فراهم کرد تا جان نازنین درباخت، و از تخت به‌تابوت شتافت. رضاکرمانی و جمال‌الدین افغانی و مایهٔ ویرانی، همه به‌اهتمام خود شاه ساخته شد، ذلك تقدیر العزالعلیم.

بعضیها صدراعظم را متهم به‌قتل شاه می‌کنند

روایت دیگر هم از محدثین ثقة و طرق خاصه است که اشتغال شاه به یادداشتها و مسودات محرمانه و آن دقت و مراقبت به‌کتمان و پنهانی آن، از گذاشتن به‌کیف مخصوص و بستن و کلید کیف را از خود جدا نکردن خیال امین‌السلطان را مضطرب کرده بود وسیلهٔ اطلاع می‌جست و چارهٔ کشف سر می‌خواست لاجرم دختر باغبان‌باشی را تطمیع نمود که در خواب مفتاح رازنهان به‌دست آورد و رشتهٔ خبر به‌دست دهد. چنان کرد و چون به‌امین‌السلطان آشکارگردید شاه قصد مؤاخذه و سلب اختیارات او دارد و از پس جشن قرن کارها دگرگون می‌شود، خود مؤسس جنایت و منشأ خیانت شد. مار در آستین پرورد که به هنگام ضرورت کار را تمام کند. برفرض صحت این خبر بازآلت فساد و نهال فنا را همت شخص ناصرالدین‌شاه پرورد. مختصر کنیم که نگارنده اگر به‌اصول وقایع و شرح اجمالی از احوال پرداخت از این رو بود که خواننده را عبرتی باشد و بتواند جواب ما را به‌تأمل و بینایی بدهد که گناهکار کیست و ظلم‌ازکجاست. الحاق سطری‌چندهم از روزگار بعداز ناصرالدین شاه و آنچه به‌خرابی ایران وقوع یافت

جملهٔ معترضه وقضیهٔ زایده‌نیست بلکه فایدهٔ آن درتبصرهٔ خوانندگان کتاب و التفات خاطر اولی الالباب البته آینهٔ حق‌نما و چراغ سبب پیداکن است.

شاه‌کش، شاه‌وش آمد و سلطنت و دولت برانداز با شوکت و ناز سرافراز نشست، فریفتگان دورش گرفتند، کلاب و غراب به‌مردار جمع آمدند، حلاوت سرقت نو و تتابع تقلبات ماقبل همه را مشغول کرد، صم بکم عمی فهم لایعقلون. کارهای عمومی و امنیت اطراف را نمی‌توان گفت از اواخر ایام ناصرالدین‌شاه بدتر بود به‌این معنی که غارت قوافل در خطهٔ فارس، بی‌انتظامی و تاراج در خاك عراق، شوریدگی لرستان و عربستان و خراسان، طغیان شاهسون در اردبیل و مشکین تا یك درجه از امور عادیه معدود می‌شد و آرامی خلق ایران که به‌انقلاب و اضطراب کلی مایل نشدند، عقلا می‌گفتند در نهایت نومیدی تاریك، تبدیل سلطنت امیدها را تازه کرد و روز نو را بی طوفان بلا و گردباد جور می‌پندارند.

امین‌السلطان بر مسند صدارت باقی است

امین‌السلطان در عمارت سلطنتی منزل‌گرفت. با پول مساعده و قرضهٔ سفارت انگلیس و سادهٔ وزارت را برتخت پادشاهی افکند، قلم حواله و قدم اطلاقش دوباره ایران و ایرانیان را غرق نعمت کرد. به‌سنت وزرای کارآگاه، پی‌درپی تلگراف و چاپارش به‌حضرت پادشاه می‌رفت و از آن‌گونه دقایق که دستوران مشرق زمین در کار مخدوم خود می‌کنند شاه تازه و بی‌خبر را از بدخواهی عامه‌ناس به هراس می‌انداخت و نوکرهای بزرگ دولت را که با او موافقت نداشتند به تهمتهای بزرگ و همدستی به‌قتل ناصرالدین‌شاه نسبت می‌داد و فهرست خفیه‌نگاران که به‌تعلیمات شخص او مجعولات دور از حقیقت می‌نوشتند با اهمیت مخصوص و اهتمامی تمام به پادشاه فرستاده می‌شد و او را از فرقهٔ بابی و جمالی تخویف و تحذیر می‌نمود که در کجا چه کشفیات داریم و در فلان محل با فروختن آتش‌فساد چه محفل و مجلس ساخته شده بود و برانداخته شد، در فلان شهر چه انجمنها از بدخواهان دیدند و پراکندند، در فلان نقطه که‌معبر موکب شاه‌است دوتن غدار بدکار چشم‌به‌راه داشتند دستگیر شده تن به‌زنجیر دادند.

گرفتاری سه تن از افاضل ایران در عثمانی

در این بین امری که تاریخ انسانیت را ملوث کرد و داغی به رخسار مروت و مردمی گذاشت خوش خیالی میرزا محمودخان علاءالملک سفیر ایران مقیم اسلامبول بودکه سه‌تن از افاضل ایران و هنرمندان زمان را که از جور کارگزاران وطن آواره و سالها در ممالک عثمانی به دانشوری معروف و از کمالات و معارف خود نان می‌خوردند چون دو نفر از ایشان کرمانی بودند و میرزا رضا قاتل ناصرالدین شاه هم از آن بلد گفته می‌شد، در بندر طرابوزون گرفتار کردند و به اسلامبول بردند. تحریرات علاءالملك چنان وانمود محبوسین ثلاثه که میرزا آقاخان کرمانی و حاج‌میرزا احمد کرمانی و میرزا حسن‌خان خراسانی است به نام و نشان، مکیدت و سوءقصد آنها به‌پادشاه و رجال ایران محقق و در گرفتاری آنها حق حیاتی به مظفرالدین‌شاه و خواص حضرت او ثابت کرده است. این فتح نمایان سفیر ایران هم به طنبور طهران نغمهٔ افزود و وجود مخاطرات را از هر جانب برای شاه بی‌گناه ثابت کرد.

شرح حال میرزا آقاخان کرمانی

توضیح آنکه میرزا آقاخان از نجبای کرمان و در افواج کرمانی بالوراثه سرکردگی به خدمت داشت و از آنجا که اولین مأموریت حکام ایرانی تاراج متمولین و ارباب ثروت بلاد است عبدالحمید میرزا ناصرالدوله، حکمران کرمان، به مال او طمع بست، ضیاع و عقار، درهم و دینار او را به هربهانه برد، مواشی و حواشی او را تاخت، پس از نومیدی که در اعتساف حاکم حدی ندید و در سازش با او چاره[ای] نیافت به دربار معدلت‌مدار شتافت و دیرگاهی به دوایر دولت و نزدیکان سریر سلطنت نالید. به وزیر اعظم تظلم کرد اعتنا ندید. از خاکپای همایون دادخواهی کرد جوابی نشنید. اندیشید که شاید به قول عوام بی‌مایه فطیر باشد و کسی به مفت فریاد مظلوم نشنود، بقیة‌السیف املاك کرمان خود را به بیع و رهن داد و نقدی فراهم آورد همانا آنچه از دزد به‌جا مانده بود رمال برد و مرادی حاصل نشد. آیین حقگزاری دولت او را از یار و دیار بیزار کرد.

با مختصر وجهی که به کیسه ماند در کسوت فقر کوس رحلت زد به سرمایه خط و علم در بلاد عثمانی اعتبار و احترام یافت، وقت عزیز ضایع نگذاشت و از عمری که به باطل و بی‌حاصل در نوکری ایران هدر کرده، موروث و مکتسب در آن راه باخته بود استغفار نمود، بالسنهٔ خارجه مطلع گردید در معلومات عصر تتبع کرد، نظماً و نثراً صاحب تألیف و تصنیف شد.

شرح حال شیخ احمد روحی و میرزا حسن‌خان خبیرالملک

حاجی میرزا احمد هم از فضلای متبحر و علمای مستبصر کرمان به ذوق سلیم و طبع مستقیم مخصوص بحکم و معارف معروف به صفات زکیه و اخلاق مرضیه ممتاز بود. در مسافرت حجاز قدر و مقام خود را در ممالك عثمانی معلوم دید و وسائل بسط دایره اطلاعات علوم را در خارج سهلتر شناخت سالی چند در آن ولایت رحل اقامت افکند. اما میرزا حسن‌خان از نجبای خراسان و در خدمت امیراعلم خان حشمت‌الملك حکمران قاینات و سیستان بود. در عزیمت حج شریف به استامبول رسیدند، مناقشتی در میان خادم و مخدوم ظهور کرد و از ملازمت امیر اعتزال جست، از جوانان مستعد و مستعدین مسترشد معدود می‌شد، اندامی ظریف و شمایلی موزون داشت، خط شکسته نستعلیق را خوش می‌نوشت، از انشا و انشاد بی‌بهره نبود، یك‌چند به‌سفارت ایران‌مقیم اسلامبول خدمت می‌کرد و به‌نویسندگی و مأموریت مختلفه می‌پرداخت، یکی از جواری حرم سلطان که از سرای سلطنت مرخص ومکنتی داشت به او عشق ورزید ومهر پیوست از این روی نانش در روغن و عیشش مهنا شد تا هوای وطن او را مشتاق بازگشت نمود و چون خود را از اهل ادب و ارباب کمال می‌دانست با آن دو عالم کرمانی رفیق طریق گردید و دید آنچه دید[1]. لاجرم علاءالملك را امین‌السلطان در گرفتاری این سه‌تن بی‌گناه تحسین بلیغ کرد زیرا که خاطر شاه را از هرسو مشوش می‌خواست و برسر آن بودکه شاه همهٔ مردم ایران را در داخل وخارج مملکت دشمن خود پندارد و در جبین بیم وهراس حفظ وحراست پادشاه، به‌بیداری

۱. نگاه کنید به‌**تاریخ‌بیداری ایرانیان**، صفحات ۱۲۷ـ۱۵۷ و هم **تاریخ کرمان** از باستانی پاریزی، صفحات ۴۳۰ـ۴۳۱.

و کفایت شخص او حاضر شود.

تزلزل موقع و مقام امین‌السلطان

با این همه امین‌السلطان احساس می‌کرد که موقع و مقام او خالی از تزلزل نیست و باید روز بد را به نظر آورد و به صورت اصلاح کار مملکت فکری به روزگار خود کرد. سلامت ایران گفتن و خود را دعا کردن مصلحت عام اندیشیدن و از خود بلا دور نمودن عادت دیرین او است مفت کرم داشتن با تنی چند این را به میان گذاشت و صدق و ثبات خود را به‌ایمان مغلظه مؤکد نمودکه در عهد ناصرالدینی اگر مرا مانع اصلاح و معارض ترقی و مخل امن و نظم می‌دیدید گناه از من نبود، آلت بودم نه علت، در پس آینه طوطی صفت ایستاده و آنچه استاد می‌گفت، کردم. امروز وقت مردانگی است کـه مانع مفقود و مقتضی موجود است بیایید رحمی به وطن و مملکت و ابناء نوع خود کنید، اینك موکب پادشاهی در راه وگروهی ترکان غارتگر در رکابند اگر ماها اتفاق کنیم و طرح معقولی در اصلاحات ملکیه بگذاریم و برآن اساس اقدام و اهتمام نماییم و ناخن نودولتان به رخنه و ریشهٔ کارها بند نشود ذلیل و زبون دستگاه تازه نمی‌شویم و از ما در تاریخ ایران نام بلند به یادگار می‌ماند. کسانی که هنوز ضمیر و خمیرهٔ امین‌السلطان را نشناخته بودند، فریب خوردند، بـه پاکـی ذات و حسن نیت آفرین خواندند، اما آنها که نبض او را در دست داشتند و مزاجش را درست می‌شناختند طوری ندویدندکه برگشتن شرمساری بیارد. این خیال یك‌شبانه‌روز دوام نکرد. جوابهای پادشاهی کـه رسید چون به بقای وزارت و انحصار قدرت او تقویت داشت دفتر اصلاح برچیده شد، اوضاع افساد قوت گرفت، در نشستن به بارگاه دولتی و اعتکاف خانهٔ پادشاهی، ذیل حکمرانی به نیل کامرانی موشح یاروی عفت به نیل کامجویی ملوث بود. ملحد گرسنه در خانه خالی برخوان‌ــعقل باور نکند کز رمضان اندیشدــ با محسنات خائنات که از پیش رسم مؤالفه داشت راه مراوده باز کرد، کار شمب بی‌سمعه بود و بی‌ریا، خواجه‌سرایان راکه به‌ظاهر رأی و روی مردی ندارند رگ مردانگی جنبید، به حفظ ناموس ولینعمت خود غیرت کردند، امتناع

و تعرضی به این بی‌حفاظی خواستند، بانوان بزرگ نگذاشتند که این صدا در بیرون دامن پاك همهٔ پردگیان را می‌آلایید.

[ورود مظفرالدین شاه به تهران]

بالجمله پادشاه تازه نیمی از راه را با بیم و اضطراب پیموده و به دارالملك نزدیك می‌شود، همه را چشم به راه و گوش برآواز بود که از این بحران چه زاید و جسم و جان علیل سلطنتی ایران چگونه از آب درآید. ترتیب استقبال و تشریفات می‌کردند و با وحشت و بدگمانی شاه هیچکس نمی‌خواست موکب پادشاهی را پیشوازکند. فقط تجملات سلطنت از اسب و زین و ستام و کالسکهٔ مخصوص و قبا و شمشیر مرصع مصحوب جهانسوز میرزا امیرنوبان به‌قزوین فرستاده شد چراکه مظفرالدین را در زمان ولایتعهد بااو مهر و الفتی به‌کمال بود و امین‌السلطان شاهزاده را هواخواه خود می‌پنداشت. مختصر کنیم شاه از قزوین گذشت و ورود موکب همایونی را اگرچه به‌رعایت عزای شاه شهید به مبالغه تشریفی نمی‌گذاشتند مقرر شد که در یافت‌آباد چادرها افراشته شیرینی و شربت گذاشته شود. شاه در باغ آنجا دو شب اقامه فرماید، علمای اعلام، وزرای عظام، امرای‌کرام، سفرای فخام آنجا بروند به زیارت شاه بهره‌یاب شوند، تعزیت و تهنیت بگویند. روز دیگر که به ورود مسعود مخصوص است فقط از خارج شهر تا خیابانهای داخل صفوف عساکر و ارباب مناصب قشونی و معلمین مدارس دولتی بایستند، شاهزادگان و وزرا و عموم طبقات نوکر هم در دربار حاضر باشند، لدی‌الورود مختصر سلامی آراسته شود والسلام.

شاه ناگهانی و بدون تشریفات وارد طهران می‌شود ۲۵ ذیحجه ۱۳۱۳

همین نظم و ترتیب به شاه عرض شد مقبول و مصدوق افتاد. همه را براین قرار مطلع کردند. امین‌السلطان از داخل عمارت پادشاهی به اطاقهای دربار رخت کشید. صبح یکشنبه ۲۵ ذیحجة‌الحرام بود که بلاسابقه و بی‌انتظار خبر دادند اینك موکب پادشاهی یکسره ایلغار فرموده و به طهران رسیده است تا به وزرا و چاکران درباری

خبر رسید و خود را به دربار رسانیدند شاه و رجال آذربایجانی گرد‌آلوده رسیده بودند. تشکیل مجلس سلام و تشریفات رسمیه همه‌ساقط شد و هرکه از شاهزادگان و نوکرها به درگاه نزدیك بود به آداب ایرانی به خاك می‌افتاد و پای شاه را می‌بوسید، دیگران از دور شاه را دیدند و شاه هیچیك را ندید.

نخستین علامتی که دل مردم دولتخواه را قوی کرد لباس مظفرالدین شاه بود. کلاه کوتاه قزاقی روسی که ناصرالدین شاه در اواخر عهد خود اختیار فرموده و در معنی سر بربندگی دولت روس سپرد در سر این شاه تازه ندیدیم. همچنین در رخت خود از زر و زیور زنانه نداشت، اصحاب و ملتزمین آذربایجانی پیرامن شاه پره زده نزدیك شدن مردم را مانع بودند و پیدا بود که چقدر این پادشاه را از نوکر و رعیت بیمناك کرده‌اند. شاه یکسر به باغ و عمارت پادشاهی رفت. امین‌السلطان به‌راهرو نشست‌که هیچکس جز خاصان خود شاه داخل نشود. این هم به پاس و احتیاط ناامنی است که گویا مردم دربار دشمن پادشاهند.

آغاز سلطنت مظفرالدین شاه قاجار

گفتیم که مرادنگارنده نه قصه‌سرایی و نه سخن‌آرایی است، اگر کلك ما سر به‌زیر افکنده در پیمودن راه مقصود به سهل و صعب و کوه و دشت می‌تازد و رشتهٔ خیال خواننده را شاخ به‌شاخ می‌اندازد از ایجاز مخل و اطناب ممل عذرگویان به دقت نظر هوشمندان حوالت می‌کنیم که غفلت و سهو در لباس حشو لغو گفته شد تا ذهن خواننده به‌اطراف کار وحقایق حال وقوف یافته بیماری‌وطن و ویرانی بنگاه ما را بداند از کجا و چرا، پس روزگار پادشاهی سلطان مظفرالدین را که شاه فرد قصیده است تفصیل نمی‌دهم.

رب یوم بکیت منه فلما صرت فی‌غیره بکیت علیه

شاه چنانکه می‌نمود به سادگی وآزادگی نپرداخت. تجربهٔ چهل ساله در خاطر مبارك چندان اثر داشت که در اوایل ورود مسعود و جلوس میمنت مانوس،مفاسد و معایب را تشریح و معلومات و مشاهدات خود را از تقلب ارباب صیف و قلم و خیانت طبقات حشم و

خدم توضیح فرمایند اما تصرفی و تدبیری در وضع نظامات و ادخال اصلاحات، اجرای تحسینات دیده نمی‌شد. امین‌السلطان در مقام صدارت عظمی برقرار و بر دست دستوری ملك استوار گردید. و اول حکمی که به دست وزیر صادر شد به تبریز سه نفر که از اسلامبول محبوساً به آنجا وارد کرده بودند بی‌تحقیق کشتند، در محبس طهران و ولایات دیگر هم بی‌گناهان خفه می‌شدند. محمدعلی میرزا پسر بزرگ شاه که به حکمرانی آذربایجان در تبریز به جای پدر مقیم بود ولیعهد سلطنت شد.

میرزا علی‌خان امین‌الدوله به کارفرمایی آذربایجان منصوب می‌گردد

میرزا علی‌خان امین‌الدوله حامل فرمان و شمشیر ولیعهدی و به کارفرمایی آذربایجان مأموریت یافت چرا که حضورش در دربار طهران به طرح و ترتیب جدید موافقت نمی‌کرد. شنیدم امین‌الدوله در ضمن امتناع از قبول مأموریت آذربایجان به شاه عرض کرده بود که اواخر عهد ماضی با حقوق نعمت و تربیت که شاه شهید مبرور برمن داشت و مساعدت و مرحمت قلبی که بنیاد وجودم محکم از او بود مصمم اعتزال و انفصال و کناره‌جویی و دعاگویی شده بودم چنانکه عرایض استعفای من و استماله و استعطاف آن مرحوم در دست است. در جلوس همایون شما به آن عزم مراجعه و به اعتزال اصرار نمی‌کنم اما به شرط صدق چاکری این نکته را یادآوری کردن واجب است که ما همه شیران ولی شیر علم، اثر و نفاذ در حکم و ارادهٔ پادشاهی است وقوت نوکر به پشت‌بندی‌قدرت او، اینك درکنار باغچه ایستاده‌اید، فرمان شاه و حال خود را بالمناسبه تمثیل می‌کنم، بیل تا وقتی که در زمین افتاده است آلت معطله است، آنگاه هنر می‌نماید که در دست کارگر باشد و با زور پا و بازوی توانا خاك را زیر وزبر کند، پس بیل به قوت صاحب خود کار کرده است و اگر باغبان به‌جای بیل سیخ بردارد یا میخ بگذارد زور خویش به‌ناروا هدر کرده از زمین آن مقدار کنده است که ابزار نامناسب می‌توانسته است اگر من عرض کنم بندهٔ فرمانم و شاه اگر لطف بی‌عدد راند با عدم تناسب مأموریت می‌ترسم کار مملکتی بزرگ و موقعی مهم معطل بماند چرا

که آلت این کار که می‌خواهید نیستم. شاه فرمود: «آذربایجان را به بدترین احوال گذاشته آمده‌ام و هرچه ملاحظه می‌کنم جز تو برای این خدمت نمی‌بینم باید بی‌عذر و زود بروی که امور و احوال آن طرف سخت نگرانم ساخته است. اردبیل و حدود مغان روس شوریده و درهم است. کردها و حدود ارومی و ساوجبلاغ آرام نیست. سرحدات خوی و دایرهٔ سلماس از مهاجرین ارامنه و نصارا که از اطراف وان آمده‌اند محل خیلی اعتناست. شهر تبریز بی‌نان و پریشان است و حکمران مملکت بی‌تجربه و جوان.

گرفتاریهای ایالت آذربایجان

لاجرم امین‌الدوله را به تعهد این خدمت مجبور کردند و خیرخواهان او گفته بودند که اگر تقاعد کنی به‌سمت دیگر وسمت دیگر از طهران اخراج می‌شوی. او رفت و به‌زعم امین‌السلطان میدان خالی ماند. امین‌الدوله با فقد اسباب و عجز اصحاب، بی‌پولی و مخذولی، خاطر شکسته، دل و دست از کار رفته، به مملکتی می‌رود که نقد و جنس مالیات به خرج رفته، حقوق قشون و مرسوم ارباب قلم نرسیده، وظایف علما و طلاب و مقرری آعیان بی‌محل، گندمی که برای آذوقهٔ تبریز و حق‌السکوت مردم شریر آن شهر به یکصد و چهل‌هزار تومان ضرر کارگزاران سابق آماده کرده بودند تمام شده، کانت‌الاشاعات تارة همافی‌الاذان و تارة جهراًکالاذان، که امین‌الدوله را در چنین خدمت خطیر به هلاك و خطر می‌فرستند و با مخالفتی که میان او و صدر اعظم است و همه کس می‌داند آیا در تبریز برای او چه افتضاح برپا کنند. مقارن مأموریت او مشکلات دیگر هم در حدود آذربایجان ظهورکرد، در ساوجبلاغ روز عاشورا سربازها دسته‌دسته به‌عزاداری که شعار شیعه است می‌پرداختند، هنگام عبور گمان کردند از تماشاچیان سنی به‌حرکات آنها استهزا و ریگی به‌طرف آنها انداخته، به پرخاش ایستادند و شور عزا شر انگیخت، شرار نزاع افروخته شد، از طرفین قتیل و مجروح به خاك افتاد و مفسده میان فریقین محکم گردید، آقایان و رؤسا و قضات با حکومت محلیه مناقشت و منافرتی داشتند این واقعه رشتهٔ نظم و نفاذ حکم را گسیخت و در

سلماس ظفرالسلطنه رئیس اردوی نظامی و حکمران نواحی خواست برادر علی‌خان شکاك و سرخیل آن طایفه را دستگیر کند او و اعوانش تن به زنجیر ندادند، گماشتگان حکومت را زدند و از کوچه و بازار شهر، مردانه گذشتند، امنیت نیز در معیت آنها سرخود گرفت و از آن ناحیت گریخت. به اشرار اکراد عثمانی که حدود خوی و سلماس میدان نبرد و مجال دستبرد ایشان بود پیوستند، سوار و سرباز اردو چون باسرکشان بر نمی‌آمدند رعایای مطیع را می‌تاختند، بالجمله بلیهٔ عام بود و هیچ نقطهٔ مملکت را از این احوال و اهوال ایمنی نبود.

اقدامات امین‌الدوله در کار نان تبریز

امین‌الدوله به تبریز نرسیده از بیم جان خود به تدبیر نان تبریز پرداخت مبلغ کلی به دست صرافان بزرگ تهیه کرد و مقدار زیاد از محال و بلاد نزدیك گندم خرید که تا خود به آن شهر برسد وسایل و فوز اقدام و موافقت احوال کار بخت بود نه زور بازو چراکه سلامت و دهبکری را که با حکومت ساوجبلاغ مخالف بودند به‌تبریز خواست حتی رؤسای عشایر متوحش، که پا به دایرهٔ آبادی نمی‌گذاشتند همه به رغبت و بی‌وحشت آمدند و اسباب‌راحت شهری و امنیت‌بیرونی فراهم شد. آنها که امین‌الدوله را می‌شناختند می‌دانند اصابت تدبیر وفور اقدام وموافقت احوال‌کار بخت بود نه زور بازو چراکه سلامت ذات و آرامی طبیعت امین‌الدوله و اینکه هیچ به ظاهرسازی و مردمفریبی معتاد نیست و از صولت و شوکت صوری احتراز دارد، به آیین ومزاج‌حکومت ایرانی وفق نمی‌دهد. حکام‌ایران برای ترس رعیت و به‌جای جذب قلوب مردم در اول قدم کسی را به‌جرم ثابت، یا مجرد تهمت به قبیح‌ترین صورت می‌کشند که رعب به دلها افکنده نفاذ امر حاصل کنند، و همیشه به پیرایه و تجملات و زینت و دور باش کار می‌بندند که در چشم عوام بزرگ بشوند.

برانداختن تشریفات حکومتی

امین‌الدوله به خلاف اسلاف سادگی پیشه کرد. لباس مطرز نپوشید، زین وستام زراندود به اسب خود نگذاشت، قطار فراش و آردل، پیشاهنگ خود ننمود و رسم پیشکش را درگذشتن‌کارها برانداخت،

کشتن و بستن و چوب و فلك و آلات ترعیب و تخویف را از لوح فرمانروایی خود محو نمود و این رویه در آذربایجان خصوصاً مایهٔ محو اثر حکومت تصور می‌شد. از طرف فوج سرباز مقیم شهرتبریز که به‌قراولخانه‌ها تقسیم بود به بهانهٔ طول زمان خدمت، وانتساب سرکردهٔ خود به دودمان سلطنت بی‌مقدمه و بی‌آنکه عوض آنها آمده باشد، قراولخانهٔ محلات را خالی گذاشتند و رفتند، به هرفوج که به‌جای آن احضار می‌شد، عذر خستگی از مأموریت پیش و نرسیدن مطالبات سنواتی داشتند. چند ماه شهر بزرگ تبریز بی‌قراول ماند و بالاخره که فوج خلخال با جار و جنجال و قیل وقال رسید تماشا داشت. آن تحت الوائه قوماً جیاعاً یتواررون ذلة وانکساراً، مشاهدهٔ یك دسته از این سرباز که به پایتخت ولایتعهد ایران آمدند مفسر تمام‌مبانی ادارهٔ عسکریه وملکیهٔ آذربایجان می‌شد وتمام‌قراولخانه‌ها که آن شهر داشت چنین سرباز زیبنده بود، نه سقف و نه دیوار و نه علائم و آثار که توان گفت در این مکان امکان اقامت است. گفتند عمارات دولتی تبریز هم از قراولخانه‌های سرحد در آبادی کمتر از قراولخانه‌های شهر نیست، صاحبنظری برسبیل مزاج گفت هر که احوال آذربایجان و پریشانی دستگاه ولیعهدی را با املاك وثروتی‌که رجال و حاشیهٔ این شاهزاده اندوخته‌اند آئینهٔ عبرت کند سرنوشت مملکت ایران را به‌خوبی در جبین کشتی بی‌سکان می‌خواند و خارج از موضوع مطلب و زمینهٔ سخن ماست‌که بگوییم امین‌الدوله در تبریز چه کرد و سایر اقطاع مملکت چه حال داشت و کارها به چه مدار می‌گشت.

اوضاع مرکز و دربار

به مرکز سلطنت ایران عود کنیم و باز ببینیم دیدار آشنا را، شاه بیمار است وامین‌السلطان در کار و مردمان درباری همچنان بی‌خبر از ننگ و عار آنها که بودند هستند و قوم دیگر بانفس تازه و طمع بی‌اندازه دور سفره نشسته و به طعمه گرد آمده‌اند. امین‌السلطان در بساط حکمرانی از فریفتن ایمن است همه را آزمند، به‌یك‌شاهی بند، وبه‌یك لقمه‌خورسند می‌بیند، به‌صندوق بی‌پول حواله‌می‌دهد، از مالیات بی‌محل می‌بخشد، به‌القاب و امتیازات ملوث و فرامین

بی‌معنی، به هریك منتی می‌گذارد. در این میان از عبدالمجیدمیرزا- عین‌الدوله هراس داشت‌که او هم در ایام‌ولایتعهد ادارهٔ اصطبل‌کرده مانند خود امین‌السلطان از بخار پهن عرصهٔ آمال پهن و داعیهٔ ریاست را در ذهن دارد.

ورود عبدالحسین میرزا فرمانفرما به صحنهٔ سیاست و عزل امین‌السلطان

عبدالحسین میرزا فرمانفرما که با عین‌الدوله هم ریش و از اوایل حال به‌او بداندیش بود از کرمان به طهران آورد که با دست او این حریف را هم براند و آسوده به محو اثر سلطنت ایران مشغول شود. تیر تدبیرش راست آمد، عین‌الدوله به‌دست فرمانفرما از مقام خود متواری شد و به حکومت ساری رفت. چون این خار هم از راه مقصودش برداشته شد او را نظر عیش و غرور استقلال گرفت، انا ربکم‌الاعلی گفت: در باده‌گساری شب‌که محفل با اهل و نااهل غاص، و انحصار به‌خواص نداشت جام شراب به شکر انقراض سلطنت نوشید و در مجلس شب دیگر رو به‌جانب دوشان‌تپه کرد که شاه به قصد چند شبه آنجا بود واین بیت را از گلشن راز به آواز بلند سرود:

روا باشد انالحق از درختی
چرا نبود روا از نیکبختی

فرمانفرما را عرق‌حمیت جنبید،دامن همت محکم‌بست، اطراف شاه از اندرون و بیرون با او متفق بودند، مردم درباری و به‌عبارت اخری نوکرهای پایتختی را هم به خود ملحق ساخت و ریشهٔ امین- السلطان را برانداخت. حکم عزل او صادر شد و به میل خود از طهران به قم رفت که پدرش آنجا خانهٔ آخرتی آماده کرده بود.

کابینهٔ جدید جمادی‌الثانی ۱۳۱۴

وزرای مستقل بدینگونه منتخب شدند:

عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر جنگ
مخبرالدوله علیقلی‌خان وزیر داخله
حاجی محسن‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه
میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملك وزیر مالیه

میرزا نصرالله خان مشیرالملك وزیر لشکر
میرزا فضل‌الله خان وکیل‌الملك وزیر خلوت
غلام‌حسین‌خان امین خلوت سابق وزیر دربار
میرزا محمود خان حکیم‌الملك وزیر بنایی

بقیهٔ وزرای کابینهٔ جدید

مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله پسر مخبرالدوله وزیر خزانه،
حسین‌قلی‌خان مخبرالملك پسر مخبرالدوله وزیر تلگراف،
جعفر قلی‌خان نیرالملك برادر مخبرالدوله وزیر علوم و غیره و غیره. از این نوع وزرا که در دربار طهران همیشه اسماً اختراع می‌شد اختیار کردند ولی‌خان نصرالسلطنهٔ تنکابنی هم گمرك ایران را که چند سال در آخور خاص خاندان امین‌السلطان به اخیه وچهار میخ بسته شده بود با سیصد هزار تومان تفاوت تقبل کرد و وزیر گمرك شد. این ایام طهران برای یك سیاح دقیق و صاحب فکر عمیق تماشا داشت که به لاشهٔ مملکت کرکسان گرسنه چطور افتاده‌اند. فرمانفرما به مهارت نمی‌خواست مهار این قطار را از دست بدهد و شاه هم مطلقاً به ریسمان او حرکت می‌کرد.

امین‌السلطان آلت مقاصد سیاسی دولت روس بود

امین‌السلطان مسند صدارت ایران را به ملوث‌ترین شکلی تخلیه کرد که نه حسابی در مالیات و نه دیناری در خزانه و نه محلی درهیچ‌سمت نبود و آنچه از طریف وتالد به‌نظر می‌آمد پیش‌خور شده و دستگاه سلطنت نورا به وجوه استقراضی و پیشکشهای بی‌رویه راه می‌برد، فقط کفایت او را برای مقاصد سیاسی دولت روس بهترین‌آلت باید شمرد که ایران را دست بسته تسلیم آن دولت کند و بی‌خرج و رنج این مملکت به همسایهٔ شمال خود پیوندد. از این روی بعد از عزل امین‌السلطان که سفرا و مامورین دول متحابه به حضور شاه رفته بودند مسیو بوتسف وزیر مختار روس به شاه گفت از این تبدیلی که در هیئت دربار اعلیحضرت شما ظهور کرد اولیای دولت امپراتوری متبوعهٔ من دلنگرانند که امور به مدار مطلوب نرود ودر حسن جوارو روابط محبت زحمتی زاید. جواب شاه که هیچگاه تبدیل اشخاص را

در معانی و مبانی امور دولت مدخلیت نیست به‌او مجال اطالهٔ کلام و تجدید مبحث نداد. با امین‌السلطان از سوء تدبیر فرمانفرما سی نفر سوار قزاق به عنوان احترام یا به معنی مستحفظ تا قم رفت و باطناً به دستور و حکم کاساکفسکی سرکردهٔ سواران قزاق دائمی به خدمت و حفظ وجود او مجاور قم شدند.

حاجی محسن خان مشیرالدوله

خوب است خاطر خوانندگان اوراق را با دستهٔ قزاق به‌قم نفرستیم و سیاست دربار طهران را مقدم داریم همه منتظر بودند در وزارتخانه‌های تازه دو نفر ایجاد تنظیمات بلکه احیای موات‌کنند که هردوقابل و قالب خدمت و باری قوس به‌نظر می‌آمدند. اول حاجی محسن‌خان مشیرالدوله بود که از ایام جوانی در مأموریتهای مختلفهٔ خارجه عمر به پایان برده همه را در فرنگ می‌زیست و خود را در امور سیاسی استاد می‌دانست، همیشه به‌روش کارگزاران ایران ایراد می‌گرفت در غلطهای و سهوها که به تضییع حقوق و فوت صرفه دولت واقع‌شده بود اشك خونین می‌ریخت و با تأثری فوق انتظار از غفلت وخیانت متصدیان امور می‌نالید و به رسم ارتشاء و عنوان مداخل لعنت می‌فرستاد. راست است که در تصدی وزارتین عدلیه وتجارت هیچ‌هنر ننمود و به خلاف انتظار دوستانش سوء شهرتی اندوخت اماعذرش این بود که من برای این‌کارها ساخته نشده موی خود را در امور سیاسی سفید کرده‌ام.

علیقلی‌خان مخبرالدوله

دوم علیقلی خان مخبرالدوله بود که با ادارهٔ چندین سالهٔ تلگراف و اطلاع از احوال همه‌جا و استقامت و استغنا که در شخص او دیده می‌شد و رغبتی که به تحصیل حسن صیت داشت، همه او را برای وزارت داخله بهترین وسیلهٔ خدمت وطن می‌دانستند، و دیگران را مردم می‌شناختند و از آنها منتظر معجزی نبودند. مخبرالدوله به زودی از کار باز ماند و ارباب حاجت را از خود راند و نتوانست به تکالیف فرمانفرما موافقت‌کند. اما مشیرالدوله درادارهٔ امور خارجهٔ مخالف ادعای خود و انتظار خلق مظهر قبایح بود. باب ارتشاء

مفتوح، طمع به جزئیات جاری، خبط و غلط در مهام دایرهٔ متواتر اشتغال به ملاهی مستمر و آنچه هرگز به خاطرش نمی‌گذشت آن عیبها بود که به اسلاف خود می‌شمرد و آن اصلاحات که برسبیل او بود و تحکم تعداد می‌نمود. اما سایر وزرا که محل امید وانتظار او نبودند در دوایر مجموعه به آن سیاق می‌رفتند که از سابقین به‌یاد داشتند.

فرمانفرما و نظام‌الملک

فرمانفرما در امور عسکریه اگر چه می‌خواست دایرهٔ انتفاع و وسایل استفادهٔ خود را وسعت دهد لکن اندکی بـه‌ظاهر سازی و پوشیدن عیبهای فاضح و واضح اعتنا می‌کرد یکی هم نظام‌الملك بود که چون صدارت را از جد میراث داشت به‌حد وزارت مالیه نمی‌ایستاد، طلب معالی را به‌تهیهٔ قالب مثالی و خطر عظیم را به‌یاد عظم رمیم تـدارك می‌خواست. مختصر بگوییم که دراین تبدیل اوضاع درباری رسم وآیین امین‌السلطانی معزول نشد. بنا واساس کار همان بود که‌بود. همگی وزرا و کار گزاران که به‌دستگاه بیداد و استبداد آقا علی‌اصغر امین‌السلطان خدشه می‌گرفتند و عیب می‌گذاشتند، ثابت شد که از غم بی‌آلتی افسرده بودند، به معنی و حقیقت از آن اژدها کم نمی‌آیند.

انتقاد از فرمانفرما و دوستی او با طبقهٔ علما

فرمانفرما مسلك دیگر هم پیش گرفت که در مکتب تبریز از بر کرده درس آنرا درست آموخته بود. به‌مراوده و تملق ملاها و طبقهٔ معممین افراط می‌نمود. گویی از آیات آسمانی تنها سورهٔ اسری دیده و از قصص اولین افسانهٔ شبروی نسیم عیار خوانده است. همه شب بی‌قصدی معلوم یك‌دو مرحله سیر و من غیر اراده در هر محضر اظهـار ارادتی می‌کرد. همین اعتنای بیجا و مفاوضت بی‌رویـه، طـلاب و اصحاب علما را بی‌نهایت جسور و به‌مداخلات و وساطت نـامناسب انگیخت و غالباً مجالس وزرا و کارگزاران دولت از وکلا و محرریـن دارالشرع و منتسبین علمای اعلام خالی نبود. بـه‌هر کـار انگشتی داشتند که لفت و لیس واخذ و عملی کرده باشند و اولیای دولت به زعم آنکه پذیرفتن تحمیلات این طبقه بنیان کار آنها را استحکام می‌دهد و قبول عامه حاصل می‌کنند در آغوش براین قوم گشوده داشتند.

اندك اندك مرده جنبیدن گرفت و اول الغیب ثم ینهمر. به کارهای عمدهٔ دیوانی فرمایش و سفارش از آقایان می‌رسید و باید مطبوع و مطاع باشد در عزل و نصب حکام فتاوی شرعیه صادر می‌شد و اگر مجری نمی‌کردند توهین دین مبین و مستوجب لعن و نفرین می‌گردید.

گرفتن جریمه از امین‌الضرب بابت خسارت پول سیاه

فقط از جانب دولت به یك مسئله عادلانه اقدام شد که حاجی محمد حسن امین‌الضرب را به‌عنوان عیب عیار نقره و طلا و وفورمسکوکات مس به‌پای حساب‌آوردند و مؤاخذه کردند آن‌هم از طریق مستقیم خارج افتاد و به‌جای آنکه مطابق دفتر ثبت تجارتی و روزنامهٔ ضرابخانه به‌دستیاری اهل فن تشخیص دهند و خسارت عمومیه را جبران نمایند. جریمهٔ او به‌توسط مخبرالدوله به‌هشتصدهزار تومان قطع شد که یك قسمت از آن را هم اسناد لاوصول به‌جای پول داد و از تله جست.

شایعهٔ فوت شاه

مزاج شاه این موقع علیل بود و همین بیماری، عذر بی‌خبری صاحب‌کار تاجدار و چریدن دواب بی‌افسار شد، تا روزی در شهر پایتخت شهرت کرد که جهاندار جهان را بدرود گفت و چیزی نماند که کار بشورد و بازار آشفته شود، کارکنان جنبشی کردند و معدودی بی‌گناه را بی‌تحقیق به‌باز خواست و شکنجه کشیدند و لاجرم تهمت به‌کسان نایب‌السلطنه واردآمد. کامران میرزا که چون به‌حکومت طهران مسبوقند دست فتنهٔ آنها قوی است، ماده به‌جزء ضعیف ریخت نایب فراشخانه و نوکرهای بی‌نام و نشانهٔ او طرد و تبعید و بار کربلا بستند. شاه هم با ناتوانی از ریگ کلیه و اورام نقرسی و زحمت بواسیر و ضعف قلب بارعام داد و به‌سلام نشست. اظهار حیات و اثبات وجود کرد، فتنه آرام گرفت.

[آغاز تقرب و کسب مقام امین‌الدوله]

در این بین امین‌الدوله از خدمت آذربایجان استعفا نمود و به‌جای او حسن‌علی‌خان امیر نظام گروسی را از حکمرانی ایالت مرکزیه یعنی

کرمانشاهان و کردستان و همدان و غیره معاف و به تبریز نامزد کردند. عین‌الدوله هم بی‌آنکه از پادشاه و وزرا دستوری طلبد و مقام حکومت مازندران به دیگری سپرده شود به عنوان سوءمزاج از ساری حرکت کرد و به نواحی طهران رسید. هواخواهان فرمانفرما که بر وجود شاه حکم بودند نافرمانی عین‌الدوله را پیرایه‌ها بستند و امر ملوکانه صدور یافت که بی‌درنگ به‌محل مأموریت بازگردد و به‌طهران وارد نشود. عین‌الدوله از قید نوکری رهایی خواست که به‌آزادی رهسپر عراق عرب و مجاور عتبات عالیات باشد. استعفای او قبول‌شد و برای تهیهٔ سفر آخرت در قریهٔ چشمه‌شاهی تیول پدری چند روزی اقامت نمود. دختر شاه هم که عیال اوست به‌مجاورت قبور ائمه اقبال و به‌مدلول این شعر کار بست.

ساطلب بعدالدارمنکم لتقربوا و تسکب عینای الدموع لتجمدا

کاروان زائرین و زائرات به‌راه افتاد و شاه را رأفت پدری چندان هیجان داشت که موسم گرما را شاهزاده‌خانم در ییلاقات همدان توقیف شود و قافله تا به‌حشر لنگ ماند.

ورود امین‌الدوله به طهران

اما ورود امین‌الدوله به طهران بی‌خبر و بی‌صدا بود جز کسان‌خودش که می‌دانستند و استقبال کرده بودند کسی‌او را استقبال نکرد حاجی محسن‌خان مشیرالدوله که به اقتضای قرابت و دوستی بامستقبلین خانواده همراه بود اصرار کرد که‌شاه در دوشان‌تپه است‌و مناسب آنکه یکسره به زیارت آستان همایون روید، امین‌الدوله که از تکالیف و رسمیات می‌گریخت صوابدید مشیرالدوله را رد نکرد مشروط به اینکه در سر راه به‌خانهٔ خود وارد شود و دمی از رنج راه بیاساید با سرو روی شسته هنگام عصر به قصد دوشان تپه برود که شاه ازشکار برگشته و زمان زیارت موافق باشد و هم از مردمی که راحت را به مسافر حرام می‌دانستند ولدی الورود ازدحام می‌کنند بگریزد. چنین کرده و با مقصود مطابق آمد.

امین‌الدوله به‌حضور مظفرالدین‌شاه شرفیاب می‌گردد

وقتی رسید که شاه از راه رسیده و آرمیده بود، امین‌الدوله را به

حسن قبول پذیرفت و بی‌نهایت از خدمات آذربایجان او امتنان و ابتهاج فرمود که قدر زحمت و حسن تدبیر تو در اصلاح مفاسد آن مملکت پیش من به‌درستی معلوم است و در تحسین و ملاطفت چندان مبالغه شد که حاضرین برآن محملها شمردند، و از جمله بیانات ملکانه اوضاع و احوال دربار و شکایت از پریشانی کار بودکه امین‌السلطان بنیاد و بنیان مملکت را طوری برانداخته و دستگاه به درجه[ای] متلاشی شده است که اصلاح‌پذیر نیست.

عرایض امین‌الدوله به‌شاه دربارهٔ اصلاحات

جواب امین‌الدوله حکمت‌آمیز بود و چون به حقیقت مقصود ما را بیان می‌کند لفظ به‌لفظ نقل‌می‌کنیم؛ گفت: «صاحب دولتان‌را نشاید که در کار، نومیدی اظهار کنند و باهمت بلند هیچ مشکل نمی‌ماند. اگر پادشاه از اصلاح امور و اعادت احوال به‌مجاری‌طبیعیه مأیوس شود او را ظالم بنفس و غیر باید شمرد. راست است امروزکه به‌تخت و بخت موروث رسیدید جزویرانی در ایران و خرابی در بنیان نمی‌بینید و به‌هرسو انبوه خاشاك و تودهٔ خاك است و دیوارهای ریخته، سقف و ستون پاشیده، رشته‌های گسیخته هولناك به‌نظر می‌آید و در این زمینه نه طرح نو ریختن مقدور است نه تعمیر، اساس کهنه ممکن، اماپادشاه باید به‌دستیاری عملهٔ‌قوی‌وبنای‌ماهر، به‌اثبات‌قدم به عزم راسخ به تسطیح و تنقیح فضا پردازد، و با نظر تأمل در مصالح و آلات کهنه که در میان ویرانه مستور و مجهول مانده است بنگرد، آنها را از گرد وغبار بسترد و ذخیره نماید و زمین را از بیهوده و ناسزا پاك کند، بر اصول معماری و مبنای هندسه طرح درست و صحیح ریزد، پایه محکم بگذارد، از آن مصالح و اسباب که از بنیان خراب بیرون کشیده و انتخاب کرده است به‌کار دارد، هرچه کسر و نقص آلات و اسباب است به سلیقه فراهم کند، از عمارت تازهٔ خود کامیاب و بختیار شود و به‌روزگار آینده یادگار بماند.»

تقرب امین‌الدوله نزد شاه

شاه را این جواب پسند آمد، و طوری اظهار مرحمت و حسن عقیدت فرمود که حاضرین مقام امین‌الدوله را بلند دیدند. او به‌شهر نرسیده

شهرتش به‌دور و نزدیك رسید و بدانسان که عادت ایرانیان است حضرتش محط رحال و مهبط آمال شد. اعالی و ادانی گردآمدند، شال‌ترمه و کاسهٔ نبات به‌انواع تملقات متواتر بود، با منع حجاب و طعن اصحاب شعرا قصاید غرا می‌آوردند، صلات بیجا می‌خواستند، با آنکه به همت عالی جزکیسهٔ خالی نداشت و ازآذربایجان قرض فراوان آورده بود، همهٔ روز از بام تا شام خوان طعام گسترده داشت و از زحمت واردین روی درهم نمی‌کشید.

فرمانفرما وزارت داخله را به‌امین‌الدوله تکلیف می‌کند

چند روزی بدین نسق گذشت و شبها فرمانفرما به ملاقات امین‌الدوله می‌آمد و وزارت داخله را به امین‌الدوله تکلیف می‌کردند و او از تصدی هرگونه خدمت اعراض داشت تا به‌او تهدید کردند که با این شخصیت و مقام اگر بیکار بنشینی برای آنها که در کارند محل ملاحظه است و ناچار باید از خانمان آواره‌شوی. گفته بود آوارگی برمن چنان‌دشوار نیست‌که پس ازسالها آشنایی‌ودوستی بامخبرالدوله به‌جای او بنشینم و در این حوزه آلودهٔ‌کاری باشم. هنوزشاه‌ازدوشان‌تپه به‌طهران برنگشته بودکه‌درتبریز فتنه برخاست. درگفتگوی‌یك ارمنی نوکر قنسولگری روس با زنی از مسلمین آشوب قوت گرفت. ولیعهد با وحشت و اضطراب به وکیل‌الملك تلگراف کرد و او به رعایت ضعف مزاج شاه که تاب خبر موحش ندارد شبانه به‌امین‌الدوله اطلاع داد و امین‌الدوله بی‌درنگ به تلگرافخانه رفت و با تدبیر تسکین هنگامه کرد. این اقدام هم به نظر شاه جلوه‌گر شد و گفتند وزیر داخله که در کار و مسئول است به تکلیف خود اعتنا ندارد و آنکه زیر بار نمیرددرد کار دارد.

امین‌الدوله ریاست مجلس وزرا را به‌عهده می‌گیرد

لاجرم خواه و ناخواه امین‌الدوله را به تقبل خدمتی مجبور نمودند و او به ریاست مجلس وزرا که در عهد ماضی به عهده داشت راضی شد. مخبرالدوله که برای استراحت پی بهانه می‌گشت از امور داخله کناره گرفت و این بار هم به دوش امین‌الدوله آمد. طبعاً کلیات امور و مرجعیت وزرا به جانب او که منظور شاه است میل می‌کند. اول

مشکل اظهارات علمای طهران و اصرر ایشان به‌عزل حاجی غلامرضا‌خان اینانلو ملقب به آصف‌الدوله حاکم خراسان است. به سبب تنگدستی از وفور خرج و قصور دخل و ناحسابی دیوان که بدحسابی حاکم نتیجهٔ آن است وظایف طلاب و سادات طهران ر انپرداخته سفارش بعضی از آقایان را دور انداخته بود و می‌گفتند فرمانفرما از طرف شاه انفصال او را از حکمرانی به صراحت وعده داده و وفانشد.

امین‌الدوله و علما

دیگر عزل میرزا احمدخان علاءالدوله حاکم عربستان را می‌خواستند که در شوشتر به شقاوت معامله کرده به مسجد شهر و خانهٔ مرحوم حاجی شیخ جعفر توپ بسته و در شورش آنجا دماء مسلمین هدم و پسر شیخ مرحوم زخم برداشته است، علما متفقاً او را تکفیر کردند و از شاه عزل و نفی او و قصاص اعوانش را می‌خواستند چه افراد علما در ملاقات امین‌الدوله این دو مبحث را اظهار و چه هرروزه محررین و اصحاب علما مسئله را تکرار می‌کردند. او از مقدمهٔ مطالب بی‌خبر و از مداخلهٔ اهل شرع به چنین امور متحیر بود و به حرمت مقام علما جواب می‌داد که البته تکلیف رؤسای مذهب و پیشوایان دین همین است. آنچه به علم‌الیقین مطلع شدند به صورت امر معروف انهاء فرمایند باقی وظیفهٔ اولیای دولت خواهد بود که جزای مجرم و پاداش متعدی را بدهند. دیگر تظلمات اطراف بود که بر حسب عادات جاریه عهد امین‌السلطانی و زمان شیاع احکام ناسخ و منسوخ هرکس که از هر نقطه مأیوسانه دادخواهی می‌کرد عریضه به شاه و ذریعه به‌صدر و تظلم به‌دیوان عدالت را کافی نمی‌دید زیرا غالباً متروك و بی‌جواب بود به هر یك از علمای طهران هم که از پس هنگامه تنباکو حجة‌الاسلام و ملاذانام بودند شرحی می‌نوشت، و ایشان برای حسن صیت و جلب توجه خلق و به تحصیل جواب عارض و اصدار حکم غیر نافذ همت می‌کردند، و بیشتر احکامی که در این موارد صادر می‌شد و به‌مهر امین‌السلطان می‌رسید کتاب دارالشرع و نویسندگان بیرونی می‌نوشتند.

امین‌الدوله از تأسی به‌سلف تجافی کردو به‌همان‌حکم وجواب‌که از دایرهٔ دولت می‌فرستادند اکتفا نمود. به‌آقایان می‌نوشت که‌مطابق

آنچه به‌شما عرض شده است به‌شاه هم نوشته بودند به عارض جواب و به‌جای لازم حکم فرستاده شد، تعدد و تکرار حکم، قبیح و موجب بی‌اعتباری است، اینگونه کلمات ملایم طبع و انتظار آقایان نبود. بعلاوه امین‌الدوله می‌خواست اسم و رسم پیشکش را منسوخ کند، مداخل متروك بماند.

علما مسلك امین‌الدوله را نمی‌پسندند

آن تقدیمات و تکلفات که آقایان و ارباب عمایم حق مشروع به خود کرده بودند به یك اندازه مقطوع و ممنوع ماند، ترك عادت موجب مرض و تقلیل دخل مهیج غرض گردید. مسلك امین‌الدوله را نپسندیدند و به‌آنقدر که از او استفاده می‌شد رگ اشتها نمی‌کشت، شیخ اسمعیل ملقب به امین‌الملك برادر امین‌السلطان که در طهران منتهز همین فرصت نشسته بود به فرستادن صره‌های زر و کیسه‌های پر علمای دین‌دار خداپرست را نمی‌گذاشت جود کرم و مزید نعم برادرش را فراموش کنند و تنظیمات و اصلاحاتی را که امین‌الدوله پیشنهاد کرده است و فی‌الحقیقة آفت استقلال و انتفاع آقایان است به غفلت و مسامحه بگذارند پیشرفت کند، در این میان حاجی‌میرزا حسن آشتیانی که پیر و پیشرو قوم و در خصلتان حرص و طول امل از اکفا اکمل و افضل بود نیمی به‌ارادهٔ خود و مبلغی به‌اشارهٔ میرزا مصطفی پسرش ممهد اسباب خلاف و بازداشتن امین‌الدوله از تعدیل و تنقیح امور دولت بود.

شرح حال میرزا مصطفی پسر میرزا حسن آشتیانی مجتهد

قراء این نامهٔ غرا البته بی‌میل نیستند میرزا مصطفی را بشناسند و اگر هم جمله را معترضه تصور کنند و بگویند شناسایی میرزا مصطفی و امثال او را به‌چه کار آید، زودتر برویم ببینیم کار ایران چه‌شد و وطن ما به‌کدامین حربه و ضربه به هلاکت رسید و با کدام دارو و درمان این محبوب عزیز ما از پنجهٔ مرگ و فنا رها می‌شود. نگارنده معروض می‌دارد که شناختن میرزا مصطفی چون معرف دستگاه دولت و دلیل تنزلات مملکت است او را که شناختیم به درد کار بهتر وقوف می‌یابیم. این‌جوان دومین فرزند میرزا حسن‌آشتیانی

است، سیمای او به‌پدر بزرگوار سخت مانند است. آبله از آن مهر که به‌روی پدر گذاشته به چهر پسر هم هـذا سواد مطـابق لاصله نوشته است و در قیافت او من یشابه ابـه فما ظلم گفتند آمیزش با جوانان و اقتضای جوانی ذوق تحصیل علوم دینیه را از او برد از حرفت پدر بیگانه شد، فهم اصول و فقه و ممارست کتب اخبار و رجال نتوانست، آهنگ شاعری نمود در این صنعت نیز که مایهٔ ادب و تبحر در آثار شعرای عجم وعرب ضرور برد، به معانـی و بیان بایستی مبانی و بنیان سخن استوار و به علم عروض و قوافی پایهٔ نظم محکم باشد و این شروط او را مسلم نبود. طبع موزون خود را از میزان ملایی فراتر نبرد. کتابی به‌رویه منظومـات ملابمونـی و حملهٔ حیدری انشاد و دیباچهٔ آنرا به‌مدیح امین‌السلطان آراست و با او الفتی پیوست، به‌برکت جود و سخا و قلم عطای امین‌السلطانی بار خود رابست چنانکه از مالیات وتحمیلات رعایای فقیر ایران بیش‌از دوازده هزار تومان خود و کسانش وظیفه و مقرری بـردند و بـه اسامی مختلفه در سلك مهاجر و انصار و توپچی و سرباز، سید و ملا، بیك و میرزا و قس علیهذا مبلغها برقرار نمود. طبعـاً از زی ملایی تجاوز کرد، خانه مکلف و مزخرف آراست علی‌الخصوص کسی را که طبع موزون است چگونه دوست ندارد شمایل موزون، خـدمت بساط را جوانان سیمین می‌کردند و مایهٔ نشاط هوای شاهدان پر فن بود. انس و مکانت خود را با وزیر اعظم ایران به‌دور و نزدیك وترك و تاجیك خاطر نشان کرد. به‌هرگونـه امور دخالت یافت از طبقات نوکر آنها که خلقاً و عملا از طریق صواب منحرف بودند به او سر سپردند. در لباس علم کار اهل دولت پیش گرفت احکام و فرامین که در دایرهٔ میرزا مصطفی نوشته می‌شد و او خود نـزد امین‌السلطان می‌برد بی‌ملاحظه مهر و امضا می‌شد وبسا کار که در وزارتخانه‌هـا به زحمت و دقت به‌جایی رسیده سر و صورتی پذیرفته‌بود محکوم‌علیه به‌میرزا مصطفی ملتجی و ناسخ قرارداد وزرا را بـلا تأمـل صادر می‌کردند. همچنین در ارتکاب منکرات و فضایح و فضایع از او در السنه و افواه شهرت یافت. یکی‌ازظرفا می‌گفت معجز میرزا حسن آشتیانی همین بس که با پسری مانند میرزا مصطفی دو سخت کرده در مسند شرع بی‌تزلزل نشسته است.

مخالفت علما و رجال با اصلاحات امین‌الدوله

لاجرم از این مبحث هم‌که از آثار عادات امین‌السلطانی است‌درگذریم و باز گوییم که امین‌الدوله چه کرد، این شخص مرد این میدان نبود و مشکل می‌نمود که با تغییر عادات و اخلاق مردم برآید. می‌خواست دروغ نگوید و این صفت در مذهب ایرانیها کفر است، می‌گفت باید کار در منهج حق باشد و هرکس از این قول اکراه داشت حرف از نظم و ترتیب می‌زد در حالی که متصدیان امور دولت و پیشوایان ملت مدار حیات و مبانی قدرت خود را از چشمهٔ بی‌نظمی می‌دانستند به‌نسخ تصرفات ارباب‌قلم و استخلاص مالیهٔ ایران از پنجهٔ مستوفیان ولشکر نویسان مصمم بود، درصورتی که اقتدار ایــن قوم جمعی کثیر از طبقات ملا و سید و نوکر و پیله‌ور و به‌یکبار دوره‌گرد را رهین‌مواجب و جیره و مقرری و وظیفهٔ خیالی و موهوم داشت و یك قسمت عمده‌از مردم مملکت به‌محافظهٔ این خوان یغما و بساط نعما هم‌زور و هم‌آواز بودند و یك خبط و تقصیر بزرگ امین‌الدوله این بود که منکر یکی از اصول دین مملکت شده بود و منع مداخل و محو ایــن لغت از دفتر خیال ایرانی زمزمه داشت، قطع‌المرسوم اشد من قطع‌الحلقوم، کدام طبقه از این آئین‌بری بودند که تحمل حرمان‌کنند و با صاحب چنین عقیده متفق گردند پادشاه و وزرا و اکابرمملکت به‌اسم پیشکش می‌گیرند. در خدمت علما و اهل شرع به‌نام تعارف متعارف و به‌عنوان حق‌الجعاله معامله می‌شود.

رؤسای صوفیه و سالکان طریقت نیاز می‌گویند، ارباب قلم مرسوم می‌خواهند، طایفهٔ بوالفضول حق‌السکوت، سوقه و بازاری جا چند، مباشرین اعمال آب توی کار، نوکر و عملهٔ خدمت مداخل و مدد خرج می‌شمرند و طوری این لقمه لذیذ و عزیز است که افراد نوکر به معاش کافی و حسابی تن نمی‌دهد و به‌ثلث و خمس مداخل هوایی یعنی دزدی و ظلم قانع است.

امین‌الدوله با سستی و سیری به ادارهٔ امور می‌پردازد

خود امین‌الدوله‌گویا عدم لیاقت و تناسب خود را به‌این دستگاه ملتفت بود. باسستی و سیری پی‌کارمی‌رفت جدی وصمیمی‌به‌متون وحواشی امور نمی‌پرداخت، حتی‌المقدور امــور را به‌مراجــع خــود یعنی

وزارتخانه‌ها حواله می‌کرد و می‌گفت هر یك از وزرا در امور خود مشکلی دارند به‌مجلس دربار رجوع کنند و گویا در نظر داشت که کمافی‌السابق و مثل عهدماضی به‌ریاست مجلس دربار اکتفا نموده تن به‌مسئولیت کلیه ندهد.

شاه امین‌الدوله را به دام انداخته و او را وزیر اعظم می‌کند

توجه و تقویت صوری و معنوی شاه خواه و ناخواه امین‌الدوله را زیر بارگران کشید و رغبت و میل قلبی شاه به اصلاحات و تنظیمات واظهار کمال وثوق و اعتماد که می‌فرمود امین‌الدوله را فریفت و از دم گرم به دام افتاد او را وزیر اعظم گفتند و به‌خطاب اشرف مشرف ساختند.

دخالت عبدالحسین میرزا فرمانفرما در کلیهٔ امور دولتی

اگرچه عبدالحسین میرزا فرمانفرما دروزارت جنگ که به‌عهده داشت با کل دوایر دولت مصاف داشت و در هر امر دست و دماغ خود را فرو می‌برد و در عزل و نصب حکام و صدور هر نوع احکام، مسائل مالیه، امور خارجه، محاکمات عدلیه وغیره وغیره مداخله داشت و مداخل می‌برد و سایر وزرا برسر خویش داعیهٔ استقلال واقتدار می‌کردند، میل‌شاه به‌جانب امین‌الدوله و انحصار رجوعات به‌او، قوت را به‌این‌طرف راجع و وزارت اعظم را راجح می‌ساخت. با چنین‌بخت و اقبال هرکه او را می‌دید می‌دانست که عواری زمان را اعتبار نگذاشته از این احوال چیزی به‌خود نبسته است، چندانکه مردم طهران می‌گفتند او مردی طبیعی مذهب است و کار را به‌طبیعت رها کرده، از شرایط حفظ مقام خود غفلت دارد، لکن موقع او مشکل بود قلب ماهیت و تبدیل عادت روزگار درازمی‌خواست و یارانی همدست و از پس آن یکدلی و همراهی پادشاه تا با عزم ثابت و پنجهٔ آهنین هرچه را که از خوی بدبه‌روزگاران درطبع مردم نشسته است بیرون برد.

به‌استثنای فرمانفرما همهٔ درباریان منتظر مرگ شاه بودند

برآوردگان مکتب امین‌السلطان با ترکان یغمایی و حواشی ولیعهدی

پیوسته کار امروز به‌فردا نمی‌گذاشتند و بار خود از غارت و یغما می‌بستند و همه را به‌اتفاق نیت آن بود که عمر مظفرالدین با بیماریهای مزمن بی‌دوام است و فرصت کم تا چشم به هم برزده[ای] ماه تمام است. تنها فرمانفرما به‌این دین نبود. فرزندان و همسران و همه اتباع، حتی میرزا محمودخان حکیم‌الملك که طبیب و حبیب خاص این پادشاه بود، وجود مخدوم خود را در شرف عدم، و دوام و بقای او را غیر مسلم می‌دانست. به‌خود مظفرالدین هم معلوم کرده بودند که مزاج و بنیۀ او بکلی علیل و برء وشفا مشکل است وچون از اعراض مرض کلیه و نقرس اضطراب و ضعف قلب است، شاه را علاوه بر ضعف فطری این اضطراب هم حادث می‌شد. می‌گفتند از امور واحوال مملکت که غالباً موحش و مکره است به‌شاه چیزی نباید گفت.

امین‌الدوله شاه را به زندگی امیدوار می‌ساخت

امین‌الدوله شاه را از اشتباه بیرون‌آورد که به‌این‌حدکه‌گفته‌اند بیمار نیست و در مراجعه به‌اطبای دانشمند و مجرب البته حفظ‌الصحه و علاج مرض امکان دارد، به‌شاه قوت قلب داد و حق حیات ثابت کرد. بالجمله اعتماد و وثوق شاه چندانکه به‌امین‌الدوله می‌افزود حقد و رشك حواشی‌افزون بود، خاصه درسر برادرها وبستگان امین‌السلطان که جماعتی آنها را چراگاه مباح خود فرض کرده بودند و امین‌الدوله با سوابق عدا و عناد با امین‌السلطان همه را در زیر پرحمایت خود گرفته بود تا اثبات نجابت و کرامت کند.

بازخواست حساب از شیخ اسماعیل امین‌الملك

از شیخ‌اسماعیل امین‌الملك حساب چهارسالۀ خزانه وگمرك‌خواستند و باقی ملزمی بلاکلام او را با همه قسم سندسازی و روباه بازی و سهولت صدور برات به‌مهر برادرش خیلی گزاف می‌گفتند. حاجی رضاخان ملقب به‌صدیق‌السلطان پسر مرحوم آقامحمدعلی صراف خزانه صورتی از اجارات و معاملات گمرك ایران از آن سال که به آقا ابراهیم امین‌السلطان محول شده بود بجزء و تفصیل بیرون آورده، تفاوت سنواتی را که به‌دولت نرسیده و خود برده بودند به‌چند کرور بالغ می‌کرد. حساب دواب بارکش دیوانی و علیق آنها و محل خاصۀ

دیوان که برذمهٔ آقا محمدقاسم صاحب جمع، برادر امین‌السلطان وارد بود مبلغ کلی معین شد. محمدعلی‌خان امین‌السلطنه منسوب امین ـ السلطان در حساب ذخایر قشونی و ارباب‌طلب او درزمان صندوقدار گرفتاری سخت‌داشت و در مذهب ایرانیان توهین‌وخواری معزولین و نوکردن هر ادعای کهنه واجب است. فرمانفرما را عشق به‌مداخل و اصرار به‌آزار به‌این سلسله، ساعتی آرام نمی‌گذاشت. دیگران هم به‌این مورد طمعها بسته، کیسه‌ها دوخته، پنجه و دندان تیز کرده بودند آشکار و نهان شاه را به‌سختی مطالبه تحریك می‌کردند.

امین‌الدوله از متهمین دفاع می‌کند

تکلیف امین‌الدوله به‌آیین وزرای ایرانی موافقت با میل و اراده پادشاه بود و تحصیل نفع شخصی و راضی‌کردن یك جمع که با این نعمت خداداد حمله می‌آوردند اما به‌خلاف مصلحت و منفعت شخص خود همه را از تعرض محصلین محافظت نمود و هشتاد هزار تومان سند امین‌السلطان را که به‌حاجی محمدحسن عوض جریمه به مخبر ـ الدوله داده و نصرالسلطنه با کمال سختی و خشونت به‌حکم تلگرافی و مأموریت رئیس تلگرافخانه قم می‌خواست، امین‌الدوله به‌عهدهٔ‌خود گرفت و در برقرارماندن مواجب امین‌السلطان سعی بلیغ کرد. به‌شاه می‌گفت دامن دولت نباید به‌تهمت ناحسابی آلوده شود، میزان عدل را شاخص حق و باطل کنید تا صرفه و نیکنامی شاه‌هردو محفوظ‌ماند. پیش از رسیدگی به‌محاسبات این اشخاص از روی سند و باحضور امنای دولت و خود آنها با کمال دقت و بی‌غرضی، مزاحمت مأمورین و مطالبهٔ محصلین روانیست. این رأی باشتاب‌ترکتازان که فایدهٔ‌آنی و بدنامی و ضرر مخدوم خود را طبیعت ثانیه داشتند موافق نمی‌آمد و در باطن آزرده می‌شدند.

علما و طلاب از رویهٔ امین‌الدوله گله‌مندند

از جانبی دوایر شرعیه و حوزهٔ علمای‌اعلام به‌هرکار که خیال‌دست ـ اندازی و به‌هوای پیش، بلندپروازی داشتند از امین‌الدوله رونمی ـ دیدند و به‌دل می‌گرفتند، هرروز به‌بهانهٔ تولید غائله و عنوان گله می‌شد، به‌اجماع اصحاب، وشورش طلاب نغمه[ای] ساز می‌کردند.

علاءالدوله اگرچه بی‌اجازت دربار راه فرار پیش گرفت و عربستان را به عربستانیها واگذاشت علمای‌دین از طعن‌ولعن به او ساکت‌نبودند و در کفر اومتفق‌الکلمه شدند و هرهفته به‌وسیله کاغذهاکه می‌گفتند پسر مرحوم آقا شیخ‌جعفر از شوشتر نوشته است داغ آقایان تازه می‌شد و داستان شرارت و شقاوت و تکفیر و توبیخ علاءالدوله را از سر می‌گرفتند و اگر همهٔ این غلغله برای علاءالدوله بود می‌گفتم که غیرت دین اقتضای حمایت نوع و وقایه جور کرده است. به‌پادشاه و کارگزاران دیوان طعنه‌ها داشتند و به‌امین‌الدوله که از آغاز و انجام این‌کار بی‌خبر و برکنار بود اعتراض می‌کردند. در خلع و عزل آصف‌الدوله حکمران خراسان وسایل می‌جستند از آن جمله فرستادن چند دسته سادات و ملا به‌خانهٔ امین‌الدوله و فریاد وفغان آنها از تعطیل وظایف‌خود ازخراسان بودکه اهتمام فرمانفرما درفرمانبرداری‌آقایان ومیل مخبرالدوله به‌اثبات نیکمردی و حسن شهرت باعث شد ازخزانهٔ دولت وجهی به‌آنها تقسیم و قبوض راجعه به‌خراسان را به‌فهرست خزانه تبدیل کرده بودند.

اما امین‌الدوله به این احوال اهمیتی نمی‌گذارد

اما امین‌الدوله به‌این احوال اهمیتی نمی‌گذاشت و به‌روش اسلاف خود به آقایان طریق تصلف نمی‌پیمود و با یك قوت قلب و سعهٔ‌صدر هر دشوار را آسان می‌شمرد، چنانکه در حرکت‌دادن جنازهٔ شاه مبرور و نقل‌آن ازتکیهٔ جنب‌عمارت‌پادشاهی به‌مقبره[ای]که درزاویه حضرت عبدالعظیم (ع) و نزدیك به مقتل او آماده شده بود مشکلاتی تصور می‌شود و به‌تواتر از جاهای معتبر مردم موثق می‌گفتند کدورت خاطر خلق و نفرتی که از دستگاه دولت دارند و تعطیلی که در پرداختن مرسومات و حقوق طبقات نوکر و غیره، به‌تخصیص قشون پیاده و سواره و توپچی ظهور کرده بروات چندساله لم‌یصل در دست آنها مانده است، مهیج افکار عامه شده، مصمم بلوا و شورشند که هنگام عبور جنازه بریزند و در محمل آویزند و تا وارث تخت و تاج و گیرندهٔ باج و خراج، وام پدر و دین خود نگذارد، رفتن نعش را به مدفن نگذارند. هرمفسد بدخواه که مبتکر این خیال و مروج این شهره شد. به‌انگیختن فتنهٔ بزرگ و برانداختن سلطنت تازه بی‌قوام،

بهترین تدبیر کرده بود. مردم مفت‌خور گدا و نوکر گرسنهٔ بی‌ناموس را چنین را سهل و ساده بی‌خطری نمودن، البته اقدام و جسارت را متحقق می‌کرد.

بردن جسد ناصرالدین‌شاه به حضرت عبدالعظیم

فرمانفرما وزیر جنگ دولت از شنیدن شایعه، تردید و تعطیل کار می‌بست و امروز به‌فردا می‌گذاشت. درمیان سفرا و مأمورین دول هم گفتگو قوت گرفت و سفارت روس که به‌احوال ایران بیش از دیگران می‌پردازد از مشیرالدوله وزیر امور خارجه شواهد وقوع حادثه دریافت و از امین‌الدوله بیان حقیقت را درخواست کرد و جسد ناصرالدین‌شاه را در تکیه باقی گذاشتن بهتر دیدند، تا براین ایام هنگامه خیز تکیه نمودن. امین‌الدوله گویا مآخذ خبر و منبت ارجوفه را می‌دانست و به‌سلامت افکار جمهور مطمئن بود. شاه را مطمئن‌کرد و شایعه را نزد سفرا تکذیب نمود و به‌تردید و تعلل فرمانفرما وقع نگذاشت و پیش از اینکه خیال خام بدخواه در دماغ فتنه‌جویان پخته شود جنازهٔ مخدوم خود را با احترام و شکوهی که ارزندهٔ پادشاهان زنده است به‌مدفن او برد و ترتیب کار چنان شد که از زن و مرد و غریب و بومی جز غریو سوگواری برنخاست[1]. اهل خبر و مردم مستبصر گفتند که شهرت و خوش‌خیالی از حاجی کاظم ملك‌التجار بوده است که براثر قصهٔ تنباکو خواست سرود دیگر به‌یادمستان آرد و نظیر این داستان احکامی بی‌رویه در عرایض عامه به‌دست آمده بود که به‌خط نویسندگان حضور شاه، متظلم جوشقانی را به‌حاکم‌کرمان، یا گلپایگانی را به‌والی خراسان حوالت کرده به‌فقیر نیازمند یك‌قران انعام نوشته بودند در مجالس از این‌رو بی‌خبر و نالایقی دایرهٔ سلطنت را به‌مضحکات‌خود الحاق می‌کرد و در خدمت علمای‌اعلام سلسله‌جنبان مفاسد و مشکلات می‌شدکه به‌کسان امین‌السلطان‌اثبات وفا وهواداری کنند. شاه را از رفتار او مطلع کرده بودند، اما امین‌الدوله به‌همان مسلك مجهول‌السبب، پرده برعیبش همی پوشید و دامن برگناه.

۱. برای جزئیات و توصیف کاملتری از این تشریفات نگاه کنید به: عبدالله مستوفی، **شرح زندگانی من**، جلددوم، صفحهٔ ۲۲.

نافرمانی نصرالسلطنه

موسم گرما رسید و مردم رو به صحرا گرفتند، هیئت دربار متفرق شد، شاه به عزم شکار ساحت‌آرای لواسان و دماوند گردید. امین‌الدوله مخالف آیین سابقین که در حضرو سفر از قرب شاه کناره نمی‌کردند و در خلوت و حرم پادشاهی عیون و جواسیس داشتند، به حرکات روز و شب شاه و اطراف شاه مراقب بودند به‌محل ییلاق خود رفت و به‌تکالیفی که شرط حفظ مقام است اعتنا ننمود. این رفتار او مردم را به‌اشتباه انداخت که یا در حضرت شاه مکانتی ندارد یا از تحمل مشاق و تصدی مشاغل اعراض دارد. اولین نتیجهٔ شبهات مزبوره رفتار نصرالسطنه وزیر خزانه و گمرك بود. چند قبض ملتزمین رکاب شاه را که امین‌الدوله در حاشیه نوشت قبول نکرد و بی‌آنکه از وزیر اعظم رخصت طلبد در شکارگاه به‌موکب همایون پیوست. باز امین‌الدوله نه به‌رعایت استقلال بلکه‌محض استخلاق خود از زحمت ارباب‌حواله‌ماجرا را به‌توسط همان‌اشخاص به‌شاه‌قصه‌کرد. نصرالسلطنه به‌اتکال فرمانفرما مورد سخط و محکوم به معاودت شد وامین‌الدوله را به‌رکاب همایون خواستند. از این اعتنا و اقبال پادشاهی توهم اقتدار امین‌الدوله قوت گرفت. اگر چه او هرگونه تقویت را از ارکان و مقامات خود دفع می‌داد، و با چنان سادگی و سهل‌انگاری حرکت می‌کرد که گویا مشغول و مسئول امور نیست از طرفی هم به‌شاه و مردم اظهار نوعی بی‌نیازی می‌نمودکه‌گویی‌تقاضا و تمنا در آب و گل ندارد، یا از خواستن ننگ و در خانه گنج دارد. با چنین اخلاق که موافق اصول نوکری ایران نیست بار سفر بست و به‌اردوی پادشاهی پیوست.

انفصال نصرالسلطنه از کار گمرکات

چند روزی که شاه در ییلاقات سیر و توقف داشت ملتزم رکاب بود و آنچه در ایام ملازمت رکات وزیر اعظم را مشغول کرد، نخست تدبیر کارمیرزا احمدخان علاءالدوله بود که از شوشتر چنانکه پیشتر گذشت گریخته از بیراهه خود را به‌لواسان انداخت و از هیبت لعن علما و طعن زهاد چون رشتهٔ تسبیح سوراخ به‌سوراخ می‌رفت. دیگر اصلاح کار نصرالسلطنه که در امور خزانه و گمرك دچار اشکالات

شده ترتیب اقساط او در دادوستد از دست رفته بود. دیگر احضار عین‌الدوله از همدان واستیحاش فرمانفرما ازآمدن او. لاجرم موکب همایون به‌شمیران برگشت ودر پای البرز معدودی شکایت از مأمورین صرافان خزانه کردند که پول مس آن‌هم علاوه برّرواج بازار به‌آنها می‌دهند واین تظلم خاطر پادشاه را بیشتر از نصرالسلطنه آزردکه به‌حکم دولت که برحسب ضرورت هرماه مبلغی پول مس خریداری و جمع‌آوری می‌شود و از نو مسکوك مس به‌میان خلق پراکندن، دیـن حاجی محمد حسن را پیروی‌کردن و به‌سیرت امین‌السلطان و خرابی مملکت افزودن است. مردم بیکار دربار، قرائن انفصال نصرالسلطنه را حس کردند که برای تملق (که اجزای مظفرالدین شاه عادت کرده و جز چاپلوسی و نمامی و آنتریك درس دیگر نخوانده و این اخلاق زشت در آنها از پیروجوان معروف و غیر معروف طبیعت ثانوی و جبلی شده و در دربار این سلطان بدبخت بی‌اطلاع بی‌رأی بی‌عزم، بازار این اشخاص رونق کامل داشت) چه در پیش پادشاه و چه در پیش امین‌الدوله برای برهم‌زدن بساط محمد ولی خان نصرالسلطنه آتش را دامان می‌زدند.

امین‌الدوله غرض شخصی با نصرالسلطنه نداشت و گوش به حرف مفسدین درباری نمی‌داد. تندی و بی‌اطاعتی نصرالسلطنه که اقدامش به تحریك فرمانفرما بود برای امین‌الدوله قابل تحمل نبود و منتهای حلم و حوصله را می‌کرد که رشتهٔ سوابق دوستی پاره نشود، در ضمن اشخاصی که حاضر شده بودند گمرکات شمال و جنوب را به مبلغی خیلی اضافه‌تر از نصرالسلطنه قبول کنند، با بی‌پولی وفلاکت خزانهٔ دولت و ضرورت پیداکردن محل و منافع برای عواید دولت امین‌الدوله نمی‌توانست صرفنظر کند.

میرزا احمدخان مشیرالسطنه وزیر خزانه می‌شود

این بود بساط نصرالسلطنه برچیده شد ومیرزا احمد مشیرالسلطنه که در بی‌فهمی و نادانی معروف و چند سال در تبریز پیشکار شخصی مظفرالدین شاه بود و فتنهٔ شیخ عبیدالله کرد را که داستان آن محتاج به‌تکرار نیست و آذربایجان را دچار آن بدبختی و قشون‌کشی وغارت کرد و به‌همت مرحوم سپهسالار حاج‌میرزا حسین‌خان قزوینی فتنه

آرام گرفت، از سوء سیاست و نادانی مشیرالسلطنه می‌دانستند و به همین جهت در خدمت ناصرالدین شاه سخت مقصر و چند سال خانه‌نشین شد، به‌اصرار مظفرالدین شاه وزیر خزانه شد. امین‌الدوله برای اینکه خاطر شاه رنجه نشود برخلاف عقیده تمکین کرد.

تقسیمات جدید گمرک

حسین‌قلی‌خان مافی نظم‌السلطنه که امین‌الدوله وزارت عدلیه و تجارت را به او داده بود و در ترتیب و سررشتهٔ گمرکات سوابق و اطلاعاتی داشت و در زمان امین‌السلطان گمرکات جنوب سالهای متوالی به مقاطعهٔ او بود، چند فقره پیشنهاد برای گمرکات داد و بالاخره مبلغی اضافه برآنچه نصرالسلطنه تقبل کرده بود حاضر و گمرکات دو قسمت شد، گمرك شمال به فتح‌الله‌خان بیگلربگی رشتی و گمرك جنوب و بنادر را به سعدالملك برادر نظام‌السلطنه واگذار کردند. مشیرالسلطنه می‌خواست ادارهٔ گمرکات تحت اختیارش باشد نظر به اینکه عایدات گمرك برای مخارج ضروری‌و فوری‌لازم بودامین‌الدوله صلاح ندید جزو خزانه باشد و از همان وقت مشیرالسلطنه هم جزو دستهٔ فرمانفرما و بنای مخالفت گذاشت. پیشرفت وقدرت امین‌الدوله روز به‌روز زیاد شد و مظفرالدین شاه فوق‌العاده اظهار اطمینان می‌کرد.

دنباله[1]

دوستان دلسوز امین‌الدوله اورا از فکر اصلاحات برحذر می‌کنند

امین‌الدوله دقیقه[ای] از فکر اصلاحات و ازدیاد عواید و منافع دولت غفلت نداشت. نویسنده درخاطر دارد که بعضی از اجزای پیرمرد دربار مظفری که به‌واسطهٔ کبر سن و آبرومندی خرابی حوزهٔشخصی پادشاه را که حقیقهٔ قابل تحمل نبود طاقت دیدن نداشتند وکناره‌جویی می‌کردند، به وسایل و مستقیماً به امین‌الدوله تذکر می‌دادند که این پادشاه تمیز بدو خوب نمی‌دهد و رأیش اسیر میل حکیم‌الملك و اعوان اوست وعین‌الدوله‌و انصاراو وسید بحرینی روضه‌خوان وطرفداران او و غیره وغیره نباید به حرف او مطمئن شد، تقویت و همراهی او مبنی ندارد و مأخذ نمی‌شود. مردم ایران که هنوز از اصلاحات‌بویی نشنیده و علمای ایران که ندانسته و تحقیق نکرده به محض استماع این کلمه چماق تکفیر را بلند می‌کنند و برای اینکه اصلاحات‌عاقبت به‌ریاست مستبدانه و جاهلانه وفعال مایشایی آنها لطمه بزند از هیچ نوع جنایت و تهمت و خیانت به‌آب وخاك دریغ نمی‌کنند، بایدشما با خیلی احتیاط خیالات خودتان را اجرا کنید والا قطعی است دچار زحمت خواهید شد و این پادشاه که اخلاق و اعمالش تحت هیچ‌قاعده نیست نمی‌تواند شمارا حفظ کند و بی‌جهت خودتان را طرف بغض طبقات مردم بی‌اطلاع و حملهٔ علمای جاهل دین‌فروش دنیا پرست خواهید کرد. نظام‌السلطنه که آدم مجرب و آزموده بود و به قول

---

۱. چنین به‌نظر می‌رسد که این قسمت از خاطرات توسط شخص دیگری، احتمالا محسن‌خان معین‌الملك فرزند میرزاعلی‌خان، که بعد از پدر لقب امین‌الدوله یافت، نوشته شده باشد. انشا و نثر این صفحات استحکام وزیبایی پیشین را ندارد. انتقادات هم مغرضانه‌تر و خالی از ظرافت است.

خودش ۶۰ سال در اطراف، حکومت و نوکری کرده بود، هویت‌علما و مردم را خوب می‌دانست و از دشمنان امین‌السلطان بود کراراً به امین‌الدوله می‌گفت خیالات شما برای امین‌السلطان که در قم معزولا مانده است بهترین وسیلهٔ فساد و تحریك خواهد شد، هنوز این‌مردم معنی و خاصیت اصلاحات را نمی‌دانند و علمای خائن مثل میرزا حسن آشتیانی که خود و اولادش و حوزه‌اش جز منافع غیرمشروع و ریاست‌طلبی قصدی ندارند و جماعتی از جهال را دور خود جمع کرده‌اند، و بعد از مقدمهٔ رژی دخانیات که به‌همدستی حاجی کاظم ملك‌التجار خائن که از عوامل سفارت روس بود آن تلگراف مجعول را جعل کرد، و به‌مرحوم مبرور حاج حجة‌الاسلام میرزا حسن‌شیرازی طاب‌ثراه نسبت دادند و آن‌فتنه را درایران درست کردند که شرحش ذکر شد و هنوز دولت ایران اقساطاً هرسال باید مبلغ هنگفتی از بابت خسارت به‌دولت انگلیس بدهد. این همان آخوند آشتیانی است و این همان جهال و این همان محیط عوام. مثل ناصرالدین شاه پادشاه پیرمرد مجرب و مقتدری در اطراف لوطی‌بازی این اشخاص مرعوب شد، مظفرالدین شاه هرگز مقاومت نمی‌کند و ساعت اول خواهد ترسید و شما عمری تلف کرده خودتان را بی‌جهت خسته می‌کنید نه این مردم قدر می‌دانند نه این پادشاه و در نتیجه جمعی را از درباری و طبقهٔ ملاو غیره‌را با خود دشمن می‌کنید.

پاسخ امین‌الدوله به دوستان

امین‌الدوله به‌آن چندنفر درباری دلسوز که اشاره شد و به نظام‌السلطنه جوابی گفت که من‌عمر خود را کرده هوا و هوسی ندارم و درپی ذخیره و تأمین آتیهٔ خود نیستم. خاطرشما است موقع بازگشت از ایالت آذربایجان وقتی تکلیف زمامداری مملکت را به من کردند جواب‌دادم این شلوغ‌کاری در مالیات و خزانهٔ دولت که امین‌السلطان برای ما ارث گذاشته و این اداراتی که براثر ناسخ و منسوخ ولاقیدی او طوری درهم و برهم است که سالها زحمت بایدکشید تا سروصورتی پیداکند، واین درباریان خودسر طماع و عزیزبی‌جهت که در مکتب دربار تبریز بار آمده و به‌هیچ حرف منطقی و حساب قانع نمی‌شوند، و اخلاق این پادشاه باکسالت مزاج و تفاوت اخلاق و عقیده باب من

نیست و زیر بار نمی‌رفتم، شما یکی از اشخاصی بودید که مرا تحریص و ترغیب می‌کردید حالا واضح و آشکار می‌گویم یا باید به‌قدر امکان برای اصلاح این آب‌وخاك کوشید یا باید این خدمت را بوسید و کنار رفت وراستی امین‌الدوله به جهات مذکور تصمیم قطعی داشت کناره‌جویی کند، اصرار شاه و ابرام طرفداران امین‌الدوله باعث‌شد که به‌خدمت ادامه دهد. بالجمله امین‌الدوله می‌گفت باید مالیه و قشون قبل از هرکاری صورت صحیح پیدا کند تا به‌قوهٔ مالی وقشونی بتوان بی‌نظمی ولایات را مرتب، ایلات و عشایر را مطیع و حدودرا منظم کرد سایر ادارات بالتبع درست می‌شود.

احوالات شاهزادهٔ وجیه‌الله میرزا برادر عین‌الدوله

وزارت جنگ را شاه می‌خواست به‌وجیه‌الله میرزا امیرخان سردار برادر عین‌الدوله بدهد. مجملی از حال این شاهزاده باید نوشت. در اول جوانی این شاهزاده خودی به‌دامن مرحوم حاج میرزا حسین‌خان صدراعظم انداخت در خدمت ایشان با نداشتن سواد که امضای خودش را نمی‌توانست بنویسد منزلتی عجیب پیدا کرد علت قرب و عزت را چون نباید از نزاکت خارج شد به چند نقطه... اشاره، عاقلان می‌دانند که شاهزاده عزتی به‌سزا درخدمت صدراعظم قزوینی پیدا کرد بعد از فوت صدراعظم نظر به‌اینکه خواهرش شمس‌الدوله جزو زوجات ناصرالدین شاه بود به حکومت استرآباد، بروجرد، لرستان و خمسه‌رفت. این شاهزاده به‌درجه[ای] طماع‌و پول دوست‌و لئوم بود که نهایت نداشت و برای جلب نفع از هیچ جنایت و اسباب‌چینی دریغ نمی‌کرد در حکومت استرآباد و لرستان از آدمکشی و طمع‌ورزی فجایعی کرده است که اسباب تطویل کلام خواهد شد در پستی طبیعت و رذالت طبع نظیر نداشت. خدمت دولت را فقط برای جلب نفع می‌خواست و جز این‌کلمه خیالی نمی‌کرد.

انتصاب وجیه‌الله میرزا به‌وزارت جنگ

معلوم است با همچو وزیر جنگی خیال اصلاح قشون امر محالی بود. امین‌الدوله دلایل مذکور را خاطرنشان شاه کرد، مظفرالدین شاه‌نظر به‌اینکه ناصرالدین شاه ریاست قشون را به کامران میرزا پسرش

داده بود می‌خواست یکی از شاهزاده‌ها رئیس نظام باشد و البته عین‌الدوله که داماد شاه امیرآخور و طرف اعتمادش بود، برای بسط نفوذ خودش، در باطن‌شاه را به‌نصب وجیه‌الله میرزا برادرش تحریك می‌کرد. امین‌الدوله نخواست دربدو کار بانظر شاه ضدیت کند و دیگران به ذهن شاه بدهند که اختیار قشون از اراده‌اش خارج می‌شود. وجیه‌الله میرزا تعهدکرد برای‌اصلاحات قشون مطیع باشدامین‌الدوله با علم به‌اخلاق آقا وجیه فقط وفقط برای تمکین به‌میل شاه ساکت شد. بالجمله کارها جریان داشت و امین‌الدوله اتصالا در خیال اصلاحات اساسی و رفع موانع.

ناخوشی مزمن مظفرالدین شاه

مظفرالدین سالیان دراز بود به‌مرض سنگ‌کلیه مبتلا و به‌واسطهٔ **نداشتن طبیب** حسابی مرض مزمن شده بود طبیبش منحصر به محمودـ خان حکیم‌الملك که از علم ذره[ای] بهره نداشت و به‌وراثت پدر یا عمویش که حکیم‌باشی بوده است حکیم مخصوص شاه بود و یك نفر طبیب انگلیسی که اروپاییها اورا طبیب نمی‌دانستند، چون حکیم‌الملك اورا اجیر کرده بود کاملا مطیع فکر و ارادهٔ حکیم‌الملك بود. مزاج شاه بی‌ارادهٔ بدبخت، صفحهٔ سیاه مشق این دو طبیب‌نما روز به‌روز حالش خراب‌تر می‌شد، بدی مزاج و کسالت هم شاه را از آنچه بود بیچاره‌تر و در دست طبیب اسیرتر کرده بود.

دشمنی حکیم‌الملك با امین‌الدوله

امین‌الدوله به شاه گفت یك‌نفر متخصص مرض کلیه از برلن قرار می‌دهم به‌عجله به‌طهران بیاید و شمارا معالجه کند و دستوری بدهد، شاه قبول کرد امین‌الدوله تلگرافاً از برلن یکی از اطبای معروف را خواست حکیم‌الملك به‌تصور اینکه احضار طبیب برای خارج کردن اواست عداوت شدیدی با امین‌الدوله پیدا کرد در صورتی‌که دکتر برای معاینه و دستور بود و مراجعت کرد. عداوت و بغض حکیم‌الملك باقی ماند به‌شرح آتی. در این بین مقداری تفنگ و چند عراده توپ کوهستانی که موقع وزارت جنگ فرمانفرما از اتریش سفارش داده بود، به‌سرحد روسیه رسید. روسها که از قضیه قبلا هم مطلع‌بودند

مانع از عبور شدند. معقولانه از سفارت روس درخواست عدم‌ممانعت کرد، سفارت روس که با خیالات امین‌الدوله مخالف و باطناً ضدیت و کارشکنی می‌کردند، بهانه[ای] به‌دست آورده جدأ در رد اسلحه موافقت نمی‌کردند تا اینکه بعد از مذاکرات شفاهی و کتبی و ملاقاتهای محسن‌خان مشیرالدوله، وزیر خارجه، عبور دادند. اصل مسئله برای مخالفت باسیاست امین‌الدوله بود نه حمل اسلحه. نویسنده به‌خاطر داردکه بعداز رفع غائلهٔ اسلحه،کسی به امین‌الدوله می‌گفت هنوز اول کار است و روسها علناً عداوت می‌کنند. عاقبت دشمنی اینها تولید زحمت می‌کند. در جواب گفت من در خدمت‌خودم به‌وطن جدیت می‌کنم اگر خارجه و داخله نمی‌گذارند من ادای وظیفه کرده‌ام و پشیمانی ندارم.

امین‌الدوله هنوز به فکر اصلاحات است

امین‌الدوله برای اصلاح مالیه و تکثیر عواید مملکت جدیتی داشت. مواجب بیجا نمی‌داد، انعامات بی‌مورد را تصدیق نمی‌کرد، مخارج بیهوده را که براثر غلط بخشی امین‌السلطان عادت دربار و ادارات شده بود امضا نداشت. صورت جمع و خرج ایران را در نظر گرفته بود بلکه بتواند جمع و خرج را تطبیق و تصحیح کند. در نتیجهٔ این دقت و جلوگیری، درباریها، استفاده‌چیها، مستوفیها که اصل مسئله در کیسهٔ آنها و اگر کار صورت اصلاحی به‌خود می‌گرفت نانشان آجر بود ملتفت شدند این ترتیب برایشان مضر و باید علاجی کرد هردسته باهم همداستان و از هرطریقی بنای تحریك و فساد را گذاشتند. فرمانفرما که از وزارت جنگ معزول و حس می‌کرد شاه با او قلباً بی‌میل است با دستجات مخالف موافقت و دامن به‌آتش می‌زد، و عده می‌داد، خرج می‌کرد، قسمت عمدهٔ درباریها یعنی حکیم‌الملك وحزب اورا ربوده با میرزا حسن آشتیانی و اولاد و اعوان او خصوصیت داشت و نقشهٔ فساد می‌کشید.

میرزا حسن آشتیانی دستورات سفارت روس را اجرا می‌کرد

روسها که برای هرنقشهٔ اصلاحی در ایران مخالفت را فریضهٔ خودشان می‌دانستند طریق تحریك علما را بیشتر تعقیب می‌کردند.

میرزا حسن آشتیانی که با کمال وقاحت عامل موظف آنها بود و در مسئلهٔ رژی‌تنباکو امتحان خدمات خود را به‌دولت روس داده بود، آمادهٔ جنگ و غوغا شد. شیخ‌الاسلام که پیغامبر محرم او با روسها بود از سفارت تزاری دستور می‌گرفت و اوامر سفارت را به‌میرزا حسن‌ـ آشتیانی ابلاغ می‌کرد. حاجی کاظم ملک‌التجار معلوم‌الحال که جز هرزگی و شرارت ومال مردم‌خوری و جنایت و دلقکی و رذالت معلوماتی نداشت و به‌همین جهت از خواص امین‌السلطان بود و در فتنهٔ رژی تنباکو همدست میرزا حسن آشتیانی و نوکر مخصوص سفارت روس در بازار و هرجا دسترس پیدا می‌کرد فساد می‌کرد برای ایجاد فتنه کسبه و بازاریها را به‌شبهه انداخت که بانك نوت رایج مملکت که مسئول آن بانك شاهنشاهی است اعتباری ندارد و اگر بانك قبول نکند آنچه در دست‌مردم است از کیسه رفته است. مردم عوام هم فریب‌خورده در بازار و دکاکین بنای رد کردن اسکناسها را گذاشتند. بانك شاهی در ظرف چندروز جدیت کرد و هرکه هرقدر در طهران و ولایات اسکناس به‌شعبات بانك برد بلادرنگ پول سفید داد. در اینجا روسها و حاجی کاظم ملك‌التجار مفسد وقیح خائن نتیجه نگرفتند.

امین‌الدوله در فکر کناره‌گیری از کار است

جزئیات این قضایا را که حکومت طهران و پلیس به امین‌الدوله‌ساعت به ساعت خبر می‌داد او به‌شاه اطلاع وخاطرنشان می‌کرد که من تا آخرین ساعت مقاومت و ازاین حرکات وحشت و باکی ندارم ولی نمی‌خواهم خاطر شما رنجه و مملکت دچار ناراحتی باشد، سلیقهٔ من در نوکری دولت و عقیده‌ام همین است که چندماه است مستحضر هستید، نمی‌توانم مثل سابقین منافع شخصی را برنفع وطن خودم ترجیح و برای بقای خودم درریاست تحمل ناحساب خارجیها وتوقعات نامحدود ملاها و از مال مملکت ومالیات ایران حاتم‌بخشی کنم. می‌خواهم برخلاف خرابی که سابقین در آخر عصر ناصری مرتکب شده طوری بشود که نام نیکی از دورهٔ سلطنت شما بماند. به جهات مذکوره صلاح شما و خودم را در کناره‌جویی می‌دانم، مزاجم کسل است و نمی‌توانم در عوض کار، شب و روز با درباریهای شما وعلما و خارجیها مشاجره کنم.

امین‌الدوله به ملاحظهٔ نرنجانیدن شاه استعفا نمی‌دهد

شاه ملتفت بود که امین‌الدوله حق دارد و آنچه می‌گوید به صلاح اوست با اصرار زیاد ذکر دلایلی کرد که دراین موقع اگرشما کنار بروید اثبات ضعف من و تجری دیگران خواهد شد. شما هر نوع تقویتی که صلاح می‌دانید مضایقه نمی‌کنم. امین‌الدوله با اینکه اخلاق وحال پادشاه را کاملا می‌دانست به ملاحظهٔ نرنجانیدن موقتاً ساکت شد و دنبال خیالات خود را داشت، جدیتی در ایجاد معارف می‌کرد و عقیدهٔ راسخش این بود که برای بیدار کردن مردم و افکار عامه، یگانه علاج مدارس است این مسئله را هم میرزا حسن‌آشتیانی و اعوانش در کلهٔ جهال اینطور جلوه دادند که مدارس به‌طرز اروپا مقدمهٔ لامذهبی و فساد عقیده است، نباید گذاشت پیشرفت کند، در صورتی‌که علیرغم او ومخالفین روسیاه شدند. معاصرین زمان امین‌الدوله و تاریخ ایران شاهدند که برای نشر معارف، امین‌الدوله اول کسی است که ابتدا در تبریز افتتاح مکتب رشدیه را باعث و در طهران موقع صدارتش اول قدم را برای معارف و مدارس برداشت. در این زمینه معاندین او به‌مظفرالدین شاه وانمود کردند قصد امین‌الدوله از اصرار به‌افتتاح مدارس روشنی افکار عامه است و آشنا کردن مردم به اصول عقاید اروپاییها از آزادی و تربیت و غیره و قانون‌خواهی و مشروطیت.

دسته‌بندی علما و درباریان برضد سیاست امین‌الدوله

میرزا حسن آشتیانی به‌طوری که اشاره شد به‌همدستی ملك‌التجار و لوطی اوباش وپول امین‌السلطان که از قم می‌فرستاد و دستور سفارت روس، از شرارت و فساد فروگذار نمی‌کرد. حکیم‌الملك و قسمت دربار که همدست او بودند در اندرون و خلوت با هزار حیله ودسیسه برضد سیاست امین‌الدوله اقدام می‌کردند. چون ایرادی به خیالات و کار امین‌الدوله نمی‌توانستند گرفت دو موضوع را حربهٔ خود قرار داده بودند. یکی اینکه امین‌الدوله به‌مسلك اروپایی موافق‌است و چون مظفرالدین شاه بی‌اطلاع، علی‌الظاهر خودش را مذهبی و مسلمان جلوه می‌داد از این طریق می‌خواستند شاه را کوك کنند و دستهٔ ملاها را که تحت نفوذ آشتیانی بودند در مجالس وادار کرده

بودند دنبالهٔ این مزخرفات را بگیرند، و حربهٔ عمدهٔ دیگرشان این بود که امین‌الدوله نظر به‌سابقهٔ خصوصیت با مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی و پرنس ملکم‌خان مجداست ایران‌را مملکت قانونی و تدریجاً اختیارات و اقتدارات سلطنت ایران را به مشروطیت تبدیل کند و خیالات اصلاحی امین‌الدوله را از قبیل ترویج معارف، ترتیب‌قشون، تنظیم مالیه، جلوگیری از توقعات نامحدود ملاها و ممانعت آنها از دخالت در سیاست مملکت و حکومت برای پیشرفت حرفهای خودشان و مشوب کردن ذهن شاه به‌اشکال مختلف تعبیر و جلوه می‌دادند.

مظفرالدین‌شاه از اوضاع وقت متوحش است

میرزا حسن‌آشتیانی برای اینکه به‌مقصودش نایل‌شود در مجلس‌درس عنوان کرد بااین وضعیات اقامت من در طهران طاقتفرسا و باید مهاجرت کنم. غرضش این بود ذهن جهال را حاضر کرده موقع حرکتش بلکه بازاریها جنبشی کرده دکاکین را بسته دنبال آقا را بگیرند و فتنه در طهران برپا شود. مفسدین خبر دادند، شاه وحشت کرد. امین‌الدوله گفت «اولا مخالفین ملای آشتیانی از قبیل امام‌جمعه آقاسید زین‌العابدین و جماعتی دیگر از علمای طهران و طلاب، نفوذشان بیشتر از اوست و مردم عموماً از غلطکاری میرزا حسن‌و رشوه‌خواری خود و اولادش کاملا منزجر ودلخوشی ندارند. ثانیاً اگر شما در اول سلطنت از این‌تهدیدات مرعوب شوید نمی‌توانید مملکت را اداره کنید، تزلزل پیدا نکنید، اگر اتفاقی روی داد مسئولیت با من است.» شاه به‌نکات نصایح امین‌الدوله برخورد، ساکت شد، امین‌الدوله به میرزا حسن پیغام کرد شما خوب است به‌کار درس و وظایف خود عمل کنید واگر جداً در خیال مهاجرت هستیدکسی مانع از مهاجرت شما نخواهد شد. ملای آشتیانی و ملانماها که حکومت را مطیع‌خودتصور می‌کردند به‌جای خود نشستند واین مسئله درطهران و ولایات فوق‌العاده دولت را قوت داد. محرکین آشتیانی از درباری و غیره چرتشان پاره شد.

عرایض وزیر اعظم به‌شاه در جلوگیری از دخالت درباریان در امور مملکتی

امین‌الدوله به شاه گفت «برای اقتدار دولت و پیشرفت کار شما از

هر اقدامی که ممکن باشد مضایقه نمی‌کنم ولی این دسته‌جات مخالف که ریشه‌اش در باریها هستند، نه من، بلکه احدی را نمی‌گذارند برای شما و ایران کار کند. پدر تاجدار شما در سن ۱۸ سالگی به سلطنت رسید ومرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر اول اقدامی که‌کرد اخراج چندنفر از خلوتیهای ناصرالدین شاه‌که از طفولیت با پادشاه مأنوس بودند و می‌خواستند در موقع سلطنت هم دخالت در کاردولت کنند. امیرکبیر آن چندنفر را خواست و گفت حقوق شما اضافه می‌شود ولی حق آمدن طهران ندارید تا موقع اقتضا کند و فعلا در تبریز بمانید. تا امیر توانست در ظرف دوسال آن مملکت شوریدهٔ از هم‌گسیخته محمدشاهی و حاجی میرزا آقاسی را سرو صورت بدهد. ایران امروز دچارآن مشکلات نیست پدر شما یك‌مملکت نسبتاًمرتبی برای شما گذاشته، اگر عزم و ارادهٔ به‌خرج بدهید طولی نمی‌کشد نواقص درست شود. خودتان فکرکنیدوگذشتهٔ زندگی پدر را به‌خاطر بیاورید اوهم خلوت داشت، اندرون مفصل داشت، در موقع فراغت از کار مملکت تفریح و راحت و عیش داشت،طبیب ایرانی وفرنگی داشت،کدام یك از اجزای دربارش قدرت داشتنددر کار دولت‌دخالت کنند. من تصدیق می‌کنم، نوکرهای شما ۴۰ سال در تبریز به‌انتظار امروز ماندند، در حق هرکدام به گنجایش کیسهٔ دولت که امروز خالی است رعایت کنید مانع نیستم. هرکدام که‌نسبتاً لیاقتی داشته باشند می‌شود به‌حکومت اطراف فرستاد به‌شرط اینکه برای‌پرکردن جیب به‌جان رعیت نیفتند و آبروی شما را نبرند، البته طبیب شما که محل اطمینان است باید راحت باشد واستفاده کند ولی حدی برایش قرار بدهید. دخالت او در سیاست داخلی و خارجی منطق ندارد. همچنین سایر رؤسای دربار شما از ناظر، فراشباشی، میرآخور، کشیکچی‌باشی، خواجه‌باشی، سید بحرینی روضه‌خوان و اندرون و غیره، این ترتیب مخالف پادشاهی و مملکت‌داری است.»

ظاهراً شاه همه را تصدیق واز خود دفاع می‌کرد که گوش به حرف این اشخاص نمی‌دهد. مع‌التأسف راست نمی‌گفت وکاملا دردست اشخاص سابق‌الذکر مرعوب، اسیر وبیچاره بود والبته خلقت وعادت شاه مرضی بود غیر قابل علاج و بدترین بدبختی برای ایران.

به‌دستور امین‌الدوله مسیونوز بلژیکی وهمکارانش برای اصلاح گمرکات استخدام می‌شوند

امین‌الدوله بااینکه می‌دانست با این پادشاه و دربار واین پیشامد اخذ نتیجه محال است معهذا در عزم خـود تزلزلی نـداشت. مسئلهٔ گمرکات که سالیان دراز، از اول سلطنت ناصری مقاطعه بود، کنترل نمی‌شد، احصائیه نداشت، دولت نمی‌تـوانست بـداند فی‌الحقیقة عایدات قطعی چیست، امین‌الدوله تصمیم گرفت چندنفر متخصص از اروپا برای اداره‌کردن گمرکات اجیر کند. برای اینکه این مسئله با رقابت شدید روس و انگلیس، اسباب ازدیاد زحمت نشود. صلاح دید از بلژیك که دولت بی‌طرفی است اشخاصی بخواهد. بـه میرزا-جوادخان سعدالدولهٔ تبریزی که وزیر مختار ایران در بروکسل بود امر فوری داد اشخاص لایقی اجیر کرده روانه کند. سعدالدوله باسه نفر قرار کرد، رئیس آنها مسیونوز و دونفر دیگر بلژیکی. قراردادی که سعدالدوله باآنها بسته‌بود برای سرپرستی وترتیب‌دادن گمرکات به شکل ادارات اروپا و کارکردن زیردست وزیر ایرانی بود. آمدن بلژیکیها باز رشته و وسیله به‌دست معاندین امین‌الدوله داد که‌یك محل عایدات نقدی که به‌کار دربار و مخارج ضروری و شخصی شاه می‌خورد، می‌خواهند به‌دست خارجی بدهند. روسها که کاملا ضد هرگونه اصلاح در ایران بودند، خصوصاً مالیه و قشون از استخدام بلژیکیها عصبانی و برضد این‌کار اقدامات می‌کردند برای اینکه می‌خواستند اشخاصی باشند کاملا مطیع آنها. کما اینکه بعـد از استعفای امین‌الدوله مسیونوز و بلژیکیها را مثل امین‌السلطان نوکر مخصوص خودشان کردند. بلژیکیها وارد شدند، شروع به‌تحقیقات و کسب اطلاع کردند، مشغول حاضر کردن ترتیبات اداره و شعبات و غیره. گمرکی که حسب‌المقاطعه درجنوب وشمال منتها سالی هفتصد الی هشتصدهزار تومان بود ودر زمان امین‌السلطان چهارصد و پنجاه هزار تومان عمل قلمداد می‌کردند، براثر تصمیم امین‌الدوله‌و بلژها به‌سالی هشت و ده کرور رسید که همه دیدند و می‌دانند برای نظم-دادن طرق و جلوگیری از سرقت اموال تجار داخله و خارجه و پست دولت که اتصالا جریان و اسباب خجالت پیش سفارتخانه‌ها و موجب شکایت آنها و مطالبهٔ خسارت از دولت بود.

وزیر اعظم مصمم است قراسوران رابه ژاندارم تبدیل کند

امین‌الدوله تصمیم گرفت در عوض قراسوران که دولت در سال مبلغی خرج می‌کرد و علناً حقوق آنها در کیسهٔ حکام و کامران میرزا بود و غالباً شنیده می‌شد قراسوران که حافظ راه باید باشند شریك سارقین است برای اینکه حقوقش بلع می‌شد و ناچار به شرکت‌دزدان بود، یك عدهٔ ژاندارم با حقوق مرتب و لباس و صورت آبرومندحاضر شود، با صاحبمنصبان به طرز اروپا که هم بتواند طرق را حفظ کند و هم در نظر خارجه رفع افتضاح بشود. برای این مقصود ماژر مالتا که در دوسال اخیر دورهٔ ناصری از ایطالیا آورده بودند وصاحبمنصب سوار بود متأسفانه عاطل و باطل مانده مبلغی حقوق می‌گرفت وکاری به‌او رجوع نمی‌کردند امین‌الدوله وارد کرد صورت جامع‌الاطرافی از مخارج نفرات و قیمت لباس و اسلحه وعدهٔ کافی حاضر کنند و تحت نظریات ماژر مالتا این مقصود ضروری اداره شود. ماژر مذکور مشغول تدارك پیشنهاد شد، معاندین، این اقدام لازم را هم پیرایه به‌او بستند که طرق‌مملکت نباید تحت نظر خارجی باشد بدیهی‌است وجیه‌الله میرزا وزیر جنگ می‌دانست امین‌الدوله مجداست برای‌نظم معلمین از دول بی‌طرف اجیر کند و به افتضاح وضعیت قشون ایران خاتمه بدهد و هرج و مرج دفتر لشکر که محل چپاول لشکرنویسان و غارت نصف مالیات ایران بود به صورت مرتب نماید. سرباز بدبخت سیه‌روزگار که با آن لباس و زندگی رقت‌آور خدمت می‌کرد و هر ایرانی ذی‌حسی به‌حال این قشون گریه می‌کرد و در نظر خارجیها بدون اغراق برای این ننگ و شرمی بالاتر از این نبود، لاجرم وزیر جنگ عوام طماع که از حکومتهای دورهٔ ناصری و چپاول وزارت جنگ در مدت شش یا هفت‌سال چند کرور تومان پول وملك برای ورثه‌اش گذاشت نیز داخل جرگه مخالفین بود علناً آغازضدیت کرد و با درباریان معلوم‌الحال هم‌آواز شد.

امین‌الدوله باسفر شاه به فرنگستان مخالف است

مخالفین طرح جدیدی به‌کار آوردند و آن تحریص شاه بود به‌مسافرت اروپا حکیم‌الملك جدیتی داشت که برای معالجهٔ این مسافرت واجب است. اصل مسئله عشق‌به صحت مزاج شاه نبود. غرض اشکالتراشی

برای امین‌الدوله بود که در تهیهٔ مسافرت از کارهای دیگر بازماند. شاه مسئلهٔ سفر فرنگ را با امین‌الدوله به‌میان آورد، جواب داد از همه‌کس من بیشتر جدیت دارم شما فرنگ را ببینید و با دربارهای سلاطین آشنا شوید. در ضمن اطبای بزرگ شما را معاینه کنند اشکالی که‌هست مسئلهٔ مالی است. امین‌السلطان خزانهٔ پدر شما راتا دینار آخر خالی کرد کمااینکه اگر مساعدت بانك شاهنشاهی درموقع حرکت شما از تبریز نبود. خودتان می‌دانید حرکت شما به پایتخت مقدور نمی‌شد، اگر بخواهید به‌طور رسمی به‌فرنگ بروید مخارج زیادی خواهد داشت و امروز خزانهٔ شما خالی است محل خرج رانشان بدهید من اطاعت کنم. یك شکل ممکن است مثل بعضی از سلاطین اروپا به‌طور غیررسمی برای گردش و معالجه با عدهٔ مختصری سفر کنید در این صورت اهتمام می‌کنم به‌هر نحوی باشد تدارك سفر غیر رسمی شما بشود.

انتقاد از حکیم‌الملك

شاه علیل المزاج مریض‌الفکردر دست حکیم‌الملك چنان‌اسیر و مرعوب بود که افکار اورا العیاذبالله تعالی وحی منزل می‌پنداشت ملتفت نبود که ابرام این طبیب‌نمای خائن برای این است که معالجاتی به‌کار برده است که روز به‌روز مزاج شاه بدتر شده و می‌خواهد در فرنگ رأی اطبای حاذق را بفهمد و از روی دستور آنها رفتار کند و خود را از تك وتا نیندازد همه‌می‌دانستند حکیم‌الملك بهره[ای] ازطب ندارد و ارثاً معالج این شاه بدبخت شده. متأسفانه خود مریض حس‌نمی‌کرد ومثل یك طفل ناخوش به‌دامن حکیم‌الملك افتاده بود. سایر نوکرهای اوهم جرئت اظهار نمی‌کردند بالاخره حکیم‌کذایی که سیاست را برطبابت مقدم می‌داشت زیربار نمی‌رفت که شما باید مفصل‌تر از ناصرالدین شاه به فرنگ بروید، اگر جدیت کنند ممکن است از خارجه چند کرور برای مسافرت و مخارج مدت اقامت آنجا قرض کنند.

اظهارات امین‌الدوله به‌شاه

عاقلان می‌دانند نقشهٔ استقراض خارجی از کجا کشیده شد و به دست

حکیم دادند شاه تصور می‌کرد قضیه به‌فوریت قابل انجام است با امین‌الدوله وارد مذاکره شد جواب دادند پدر شما ناصرالدین شاه اگر در زندگی شخصی او خصوصاً در چندسال اخیرش معایبی از قبیل عزیزالسلطان و افراط در تعدد زوجات و استیلای امین‌السلطان پیدا شد، به حکم آنکه احدی بی‌عیب نیست. ولی داخله و خارجه اقرار می‌کنند که ساعتی از مراقبت کار مملکت غفلت نمی‌کرد، مداخلهٔ اجانب و نفوذ خارجی را نفرت داشت، آنچه مقدورش بود ازمداخلات خارجی جداً جلوگیری می‌کرد. اگر پاره[ای] امتیازات درعصر اوداده شد همسایگان شمال و جنوب بارقابتی که داشتند اسباب فراهم می‌کردند و بااین‌همه اسباب‌چینی آنچه می‌توانست دقت‌می‌کرد وعلاقمند به ایران بود و خانهٔ خودش می‌دانست. امتیاز دخانیات که در سفر ۱۳۰۶ هجری در انگلیس از او گرفتند جیب امین‌السلطان و اعوانش پرشد فراموش نشده است که بعد از شروع به‌اجرای امتیازنامه دولت روس به دست میرزا حسن آشتیانی و رئیس اوباش طهران حاجی کاظم ملك‌التجار و سکوت کامران‌میرزا برادر شما حاکم طهران، آن فتنهٔ تاریخی درست شد و در تبریز خودتان هم دچار زحمت شدید. نزدیك بود اساس سلطنت ناصرالدین شاه از بین برود. تدابیرخودش و موقعیت سیاسی دنیا موجب اصلاح را فراهم کرد. پنج کرورتومان خسارت کمپانی رژی به گردن دولت ایران افتاد، به‌اضافهٔ افتضاح و سستی حکومت مرکزی و بیدار شدن فکر مردم به گردن دولت ایران افتاد، به اضافهٔ افتضاح و سستی حکومت مرکزی و بیدار شدن فکر مردم به‌اینکه نباید زیربار هوس و میل دولت رفت. پدر شما جریمه را اقساطاً داد و هنوز چندقسط دیگر باقی است که هرساله بانك‌شاهی برقروض دولت اصلا و فرعاً اضافه می‌کند. ناصرالدین شاه از این پیشامد باطناً خون می‌خورد و به‌روی خودش نمی‌آورد، تیر از شست رفته بود. امین‌السلطان و موافقین او کیسه را پر کرده بودند.

داستان سرمایه‌دار روسی و ناصرالدین شاه

یکسال ونیم قبل از قتل ناصرالدین شاه یك‌نفر روس که خود را نمایندهٔ یك‌دسته سرمایه‌دار روسیه قلمداد می‌کرد و باطناً از طرف دولت روس مأموریت داشت به‌طهران آمده اظهارش این بود که دو

الی سه کرور تومان به شرایط خیلی سهل دولت از سرمایه‌داران روسی قرض کند کسر خزانه و طلبهای متفرقه ارباب حقوق را بدهد که خاطر شاه ناراحت نباشد این استقراض مختصر و این شرایط سهل و ساده وسیلهٔ ازدیاد تجارت با ممالك امپراطوری روس و تحکیم روابط فیمابین خواهد شد. ناصرالدین شاه شخص باهوش و با فراستی بود. فهمید روسها می‌خواهند همان‌طور که رقیب جنوبی یعنی انگلیس چند کرور جریمهٔ رژی را مطالب است و مقداری هم دولت از بانك شاهی برای مخارج ضروری قرض کرده است همسایهٔ شمالی هم از این نمدکلامی داشته باشند، دولت مقروض و اسیرش باشد. تاجرنمای روسی با هرکس در آن وقت جزو موافقین سیاست روس بود مراوده داشت. امین‌السلطان برای دسته‌گل جریمهٔ رژی از عرض مطلب شاه خودداری می‌کرد. کامران میرزا برای اینکه ذهن پدرش از او مشوب نشود ظاهراً دخالت نمی‌کرد. تاجر روسی وسیلهٔ اظهاراتش محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه مترجم حضور شاه را قرار داده بود. ناصرالدین شاه زرنگ مجرب با اینکه براثر جنگ روس و ایران در زمان فتحعلی شاه کاملا از دولت روس مرعوب و وحشت داشت نمی‌خواست علناً تقاضای تاجرنمای روس را رد کند مبادا باعث رنجش سفارت و دولت روس بشود. به‌لطایف الحیل و امرار وقت و مطالعه در مطالب آنقدر اعتمادالسلطنه و شخص روسی را معطل و سرگردان کرد تا موقعی‌که میرزا رضای کرمانی اورا مقتول ساخت ونقشهٔ روسها عقیم ماند. حالا شماکه مظفرالدین شاه هستید خوب است سیاست پدر خودتان‌را تعقیب و زیربار استقراض خارجی نروید که معایب این‌کار برای ایران بی‌حساب است.

امین‌الدوله معتقد بود اگر دولت‌قرض می‌کند باید ازکشور بیطرف مانندبلژیك قرض‌کند

با وجود این شاه مصر شد که برای مسافرت من وجهی لازم است و اگر بخواهم منتظر بمانم از عایدات دولت وجهی فراهم شود موقع معالجه می‌گذرد. امین‌الدوله گفت حالا که مصمم معالجه هستیدممکن است مقداری که کفایت معالجه را بکند ازیك دسته سرمایه‌داران که اتباع دولت بیطرفی باشند و اسباب مشکلات سیاسی نشود، به مقدار پنج الی چهار میلیون فرانك استقراض شود که بعد از وضع خرج

مسافرت شما بقیه هم به درد مخارج ضروری دولت بخورد. برای انجام این مقصود که به ابرام و اصرار شاه بود نه عقیدهٔ امین‌الدوله با دسته[ای] ازسرمایه‌داران بلژیکی وارد صحبت شدآنها نماینده فرستادند همینکه شروع مذاکره شد روسها در اروپا و بلژیك بنای ضدیت را گذاشتند برای اینکه مایل بودند از خودشان دولت قرض کند. امین‌الدوله نمی‌خواست از همسایگان استقراضی کرده باشد. قضیهٔ مختصر استقراض از بلژها در جریان و روسها به هر وسیله بود سنگ‌اندازی می‌کردند.

سرانجام از دولت روس قرض کردند

استقراض مذکور با ضدیت دولت همسایهٔ شمالی سرنگرفت بعد از استعفای امین‌الدوله به جدیت امین‌السلطان در دو مرتبه ۷۰ کرور تومان از دولت روس قرض کرد. امین‌السلطان و اعوانش و میرزا رضاخان ارفع‌الدوله تأمین آتیه به‌حد کمال کردند. پولها در دو مسافرت پی‌درپی فرنگ خرج هوا و هوس شاه و وزیر و درباریها شد. مقداری هم مشیرالسلطنه برای پرداخت بروات معوقه گرفت و آنچه بروات دورهٔ ناصری که قابل پرداخت نبود در عوض به خرج دولت آورد، حکیم‌الملك وزیر ابنیه برای مخارج بناییهای موهوم هرقدر توانست از وجوه استقراض گرفت، آقا وجیه برای مواجب و جیرهٔ موهوم قشون استفاده کامل کرد. میرزا حسن آشتیانی و دسته‌اش از این پول حرام که ایران و ایرانیان به گرو روس رفته بودند مبلغی به‌عنوان حق‌السکوت میل فرمود. پولها تا دینار آخر هضم شد. افتضاح و بدبختی برای مظفرالدین شاه بدبخت و ایران مانده نفوذ روس به سرحد کمال رسید. دیگر حکومت ایران درقبال ارادهٔ اولیای امور پطرزبورغ قدرت نفس کشیدن نداشت. آنچه روسها در حیات ناصرالدین شاه تدبیر می‌کردند و نمی‌شد در سایهٔ بی‌رأیی و بوالهوسی پسرش منتها آرزوی آنها به‌عمل آمد. خدمتی که امین‌السلطان دست‌نشاندهٔ دولت‌سزاری و نوکر مخصوص‌آنها باید اداکند تکمیل‌شد. اگر انقلاب‌کبیر روسیه پیش نیامده‌بود، به‌واسطهٔ تقسیم منطقه و این‌طلب هنگفت دولت روس قسمت عمدهٔ ایران به ملکیت و تبعیت روس مسلم بود، در انقلاب دولت شوروی از طلب

سابق گذشت و مؤسسات روسی را به ایران واگذار کرد شرح آن‌در اینجا ضرور نیست و تاریخ ثبت کرده است.

حکیم‌الملک و طرفدارانش باآزادی و قانون مخالفت می‌کنند

حقاً باید تصدیق کرد که برای استقراض از خارج امین‌الدوله جدیت نمی‌کرد و جداً طفره می‌زد، فراهم نشدن وجه استقراض هم برای حکیم و اعوانش باز وسیلهٔ تازه شد که امین‌الدوله مایل نیست پولی به‌دست بیاید. حکیم، آقاوجیه و غیره با امین‌السلطان بنای پیغام و مکاتبه گذاشتند، وعده‌ها دادند، عهدها گرفتند، شاه را تطمیع کردند که اگر امین‌السلطان باشد کرورات فراهم می‌شود و شما هزار مرتبه مجلل‌تر از پدر به‌اروپا خواهید رفت. ایران هزاران سال است به‌همین ترتیب اداره شده، اصلاحات برای چیست وقت و عمر خودتان را مصروف این خیالات نکنید، ایرانی نباید حرفی بشنود که بوی آزادی و قانون از آن بیاید که هم مخالف شرع است وهم موجب‌تزلزل قدرت سلطنت. شما باید راحت و عیش کنید. حیف است خودتان را خسته وآزرده نمایید پادشاه علیل‌الرأی به‌هوای مسافرت اروپا وهوس گردش‌تدریجاً بنای‌گوش‌دادن به‌اباطیل آقایان‌گذاشت ظاهراً تقویت از خیالات امین‌الدوله داشت ولی‌جداً جلوگیری ازفساد درباری نمی‌کرد. مخارج ضروری دستگاه شاه و غلط‌بخشی او و مصارف مملکتی به جای خود بود و پولی درمیان نبود مقداری قروض دولت به بانك شاهی چه از بابت رژی و وجوهی که امین‌السلطان برای حرکت مظفرالدین شاه از تبریز گرفته بود وعده‌اش رسیده، بانك جداً اصل و فرع‌را مطالبه می‌کرد. مشیرالسلطنه وزیر خزانه مقداری از بروات که در اواخر ناصرالدین شاه و زمان امین‌السلطان یا به خزانهٔ مملکت حواله شده بود و نپرداخته بود در دست مردم بود به ثمن‌بخس از صاحبان آن خریده هر پولی که از ولایات وغیره می‌رسید در عوض این کاغذپاره‌ها برداشت می‌کرد و نظر به‌اینکه اوهم از قدمای دربار مظفرالدین شاه بود وعزیز بی‌جهت، حساب نمی‌داد اطاعت نمی‌کرد. به آقاوجیه هرقدر پول داده می‌شد، به جیب خودش می‌رفت و شاه از عقب افتادن حقوق قشون موهوم هزار جعلیات به قالب می‌زد.

بی‌پرده باید گفت که مظفرالدین‌شاه هیچ از ترتیب مملکت‌داری خبر نداشت

اصل مطلب را باید بی‌پرده و صاف و ساده گفت، مظفرالدین درچهل سال که ولیعهد و حاکم مملکتی مثل آذربایجان بود بدبختانه هیچ از ترتیب مملکت‌داری و زندگی خبر نداشت. حساب نمی‌دانست، از جمع و خرج ایران مطلع نبود، درمکتب یك مشت نوکر عوام ومتملق خائن که جز جلب نفع و تأمین آتیه خیالی نداشتند، تربیت شده بود. ناصرالدین شاه طوری از اخلاق و روش این پسر ناراضی بود که به‌قدر مقدور نمی‌گذاشت او و اطرافیهای او درکار آذربایجان دخالتی کنند. همیشه حاکم واقعی آذربایجان را از طهران روانه می‌کرد مثل عزیزخان سردارمکری، حسن‌علی‌خان امیرنظام‌گروسی و غیره. اول سفارش و تأکیدش این بود که به‌حرف ولیعهد و اتباعش ترتیب اثر ندهند. در سایهٔ همین سیاست ناصری تا دوسال قبل از قتل ناصرالدین‌شاه، آذربایجان که سرحد روس وعثمانی وهمیشه هزاران مشکلات داخلی و خارجی داشت اداره شد. بعداز فتنهٔ رژی و احضار حسن‌علی‌خان‌گروسی به‌طهران ناصرالدین‌شاه به‌واسطهٔ خستگی و پیری یا ارفاق و امتحان ولیعهد، مسئولیت آذربایجان را به‌عهدهٔ او گذاشت و هجوم امرای معلوم‌الحال، ولیعهد به‌جان مردم و بی‌اعتنایی آنها به‌مظفرالدین‌شاه عین‌الدوله راکه به‌طور نیم‌رسمی پیشکار آذربایجان بود، اگرچه سخت و شدیدالعمل و با نخوت بود خودش را متین و عاقل جلوه داده بود. می‌خواست بروز لیاقتی بدهد براثر اخلاق و اسارت ولیعهد در دست اجزا نیز مستأصل شد و رشتهٔ‌کار آذربایجان روزبه‌روز گسیخته می‌شد. کار به‌جایی رسید که اهالی تبریز مصمم بودند ولیعهد و اجزایش را به‌افتضاح خارج‌کنند. وقعهٔ قتل ناصرالدین‌شاه مثل آبی بودکه به‌آتش ریخت. علما و رؤسای تبریز موقع مقتضی دیدند برای حفظ مملکت و پاس احترام ناصرالدین‌شاه ولیعهد را احترام‌کنند. تاجگزاری و روسومات معموله به‌عمل آمد. شاه جدید بعداز چهل روز به‌سمت طهران حرکت‌کرد. ذکر این جمله برای این بودکه با عادت و اخلاق این پادشاه و بی‌خبری او از کار **مملکتداری کاملا روشن‌بودکه هیچ قسم امیدی‌برای ایران نیست‌وهر وزیری چه‌آزادی‌خواه مثل امین‌الدوله ومستبدمثل امین‌السلطان ممکن نیست‌در قبال بی‌عزمی شاه‌واستیلای اجزای او موفق به‌کاری بشوند.**

بانك شاهی طلب خود را از دولت مطالبه می‌کند

گفتیم بانك شاهی مطالبه طلب می‌کرد. امین‌الدوله با وضعیات بی‌پولی و هرج و مرج مالیه و غلط‌کاری مستوفیها که مالیات مملکت را به روزگاری انداخته بودند که مدتی اصلاح آن زحمت داشت به‌شاه خاطرنشان می‌کرد و شاه ظاهراً تصدیق ولی بدبختانه به اصل درد ملتفت نبود. امین‌الدوله با رؤسای بانك شاهنشاهی در طهران مذاکرات مفصل کرد و از آنها مهلت گرفت تا فکر اساسی برای قروض بشود. در ضمن به‌شاه جداً پیشنهاد کرد که اگر باید مالیهٔ مملکت و ترتیب خزانه مرتب بشود وزارت مالیه به‌کسی سپرده شود که از اوضاع اروپا اطلاعاتی داشته باشد، بتواند از روی اصول سایر جاهای دنیا برای رفع غلطکاری دفتریان و سرقت آنها نقشه[ای] طرح کند.

ناصرالملك همدانی را برای وزارت مالیه نامزد می‌کنند

برای این کار ناصرالملك همدانی که دراروپا و انگلستان تربیت شده بود و از اوضاع اروپا مطلع بود پیشنهادکرد. شاه قبول کرد ولی اجزای او در اطراف این انتخاب و اینکه ناصرالملك به‌دستور امین‌الدوله از مخارج دربار و حوزهٔ سلطنتی جلوگیری و سختی‌کند هیاهو می‌کردند. همچنین برای ترتیب خزانه وعایدات‌دولت وخاتمه‌دادن به‌این هرج و مرج وجوهات و رفع بی‌اعتباری بروات دولت و پرداخت حقوق لشکری وکشوری باید خزانه‌داری از روی اصول اروپا تشکیل داد که عایدات گمرك و مالیات درآنجا تمرکز پیدا کند و از دستبرد وفعال مایشایی وزرای خزانه‌مصون بماند و هرروزدولت بتواند مطلع باشد در خزانه چه دارد و چه خرج‌کرده، نه اینکه وزیر خزانه بعداز یك ماه معطلی یك فرد سیاق به‌میل خودش بنویسد و هرچه به‌صلاح و نفع خودش بداند، از جمع و خرج قلمدادکند و بعد از دقت و اتلاف وقت معلوم بشود مأخذ قطعی ندارد.

به‌پیشنهاد صدراعظم بانك شاهی حاضر می‌شود مجاناً برای دولت حساب جاری بازکند

چون به‌اسلوب قدیمی همه انس گرفته‌اند و نمی‌خواهند زیربار اصلاحات بروند ضرر ندارد موقتاً یك حساب جاری در بانك شاهی به

اسم دولت باز شود، علی‌الحساب برای جلوگیری از افراط و تفریط وجوهات به‌آن شعبه تحویل و حواله شود تا اجزاء صحیح از اروپایی و ایرانی تعیین بکنیم. شاه این پیشنهاد را رد نکرد و امین‌الدوله بنای مذاکره را با بانك گذاشت. رؤسای بانك حاضر شدند يك شعبه برای این منظور برای امر و میل دولت موقتاً و مجاناً تأسیس کنند تا اینکه دولت ادارهٔ خزانه‌داری خودش را حاضر و مرتب‌کند، حاضر شدند علاوه‌برآنچه دولت پول به‌آنها می‌دهد در موقع ضرورت برای مخارج فوری مقداری بدون مطالبهٔ فرع به‌دولت مساعدت کنند و پس بگیرند.

شاه مذاکرات محرمانه را با درباریان در میان می‌گذارد

البته آنچه امین‌الدوله صدراعظم محرمانه با شاه صحبت می‌کرد بلافاصله حکیم‌الملك و خواص دربار مطلع می‌شدند چه شاه مریض و بی‌تجربه نمی‌توانست از این عزیزان بی‌جهت مطلبی را پنهان کند. سفارت روس و انگلیس که از دیرزمان در دربار ناصری خفیه‌نویس داشتند و گزارش یومیه را هرساعت به‌طورکامل مستحضر می‌شدند، در دربار جدید به طریق اولی و اکمل کسب اخبار می‌کردند.

سیاست دولت روس نسبت به‌اقدامات امین‌الدوله

این قضایا سفارت روس را با رقابت شدیدی که با سیاست انگلیس داشت فوق‌العاده عصبانی می‌کرد و از هرراهی که ممکن بود به‌آتش فتنه و فساد دامن می‌زدند و جداً برای بازگشت امین‌السلطان از قم فداکاری و خرج می‌کردند. امین‌الدوله برای‌اجرای نظریات اصلاحی مجد بود و از هرطرف می‌خواست عایدات دولت زیادومخارج غیرلازم حذف بشود، از تلگرافخانه و غیره هریك از این اقدامات يك دسته دشمن جدید تولید می‌کرد. لاجرم سفارت روس چاره را منحصر براین دید که به‌وسیلهٔ درباریها که عوامل خودش بودند، محرمانه شاه را تهدیدکنند که این رویه و خیالات روابط دیرینهٔ ایران و دولت روس را قطع و اولیای دولت سزاری کمال نارضامندی را از سیاست دولت ایران دارند، در نتیجه اقدامات غیرمطلوبی خواهندکرد. تمرکز دادن عایدات دولت در بانك اختیار شاه را درمخارج شخصی و دولتی محدود می‌کند و اصلاحاتی که امین‌الدوله صدراعظم در نظر دارد مآلاً منافی

با اقتدارات پادشاه خواهد بود.

عرایض طولانی امین‌الدوله به‌شاه

درباریها که با امین‌الدوله موافق بودند روزبه‌روز مذاکرات خلوت را به امین‌الدوله خبر می‌دادند. امین‌الدوله تصمیم گرفت کناره‌جویی کند با شاه مذاکرات طولانی کرد و آنچه باید بگوید و پیش‌بینی کند، خاطرنشان کرد. شاه تصور می‌کرد صدراعظمش از تهدیدات بی‌خبر است به‌امین‌الدوله اصرار کرد که استعفا ندهد، جواب داد صلاح شما در این است من از کار خارج شوم، برای اینکه باکسالتی که دارید نوکرهای شما برای مقاصد و منافع شخصی نمی‌گذارند راحت بمانید، و آنچه مرام آنها است باسلیقه و رویهٔ من وفق نمی‌دهد. ریشهٔ فساد و تحریك در داخله از خلوت و دربار شما است‌و سیاست روس، نه من، بلکه هرکس فکر یك‌قدم اصلاحی برای ایران بکند نخواهندگذاشت. من که‌خودم را نوکر صدیق شما می‌دانم نباید به‌تولید مشکلات برای وطن خودم تن در بدهم فقط عرایضی که در این ملاقات اخیر با شما می‌کنم درست در نظر بگیرید و فراموش نکنید، وقتی هریك از پیشآمدها مطابق پیش‌بینی من بروزکرد تصدیق خواهید کرد حق با من بوده است.

دربارهٔ دخالت درباریان در امور جاریه

شما اگر دربار خودتان را تصفیه می‌کردید و اسلوب پدر تاجدارتان را داشتید به نوکرهای خودتان جرأت دخالت در سیاست نمی‌دادید، برای خودتان وکارمملکت دوای مؤثری بود. وقتی خواهید ملتفت این نکته شدکه کار از دست رفته وآنها منافع غیرمشروع خودرا برده‌اند. حکیم وظیفه‌اش طبابت است و هر یك از رؤسای دربار باید به کار خودشان برسند. در دستگاه شما ناظر، فراشباشی، امیربهادر، پیشخدمت، داعیهٔ وزارت دارند. سلطان علی‌خان یزدی که مأمور وصول بقایای حکام است، تحقیق کنید ازبدو ورودشما به‌طهران خود و پسرش چه مقدار از مال دولت را دزدیده خیانت‌کرده و در تجارتخانه‌ها سپرد، به‌همین‌اندازه قانع نیست و می‌خواهد در کار دولت مشیر و مشاور باشد و دیگری و دیگری. در این صورت کدام

وزیر می‌تواند انجام وظیفه کند و هر کس بیاید باید مطیع این اشخاص مجهول‌الهویه باشد نه شما.

دربارهٔ قرض نمودن از دولت روس

به‌میل درباریها و ارادهٔ روسها امین‌السلطان را خواهید آورد. قطعاً او برای حفظ خود و ریاست، مطیع نوکرهای شما و دولت شمالی خواهد بود، برای حرکت به‌فرنگ نمی‌تواند پولی پیداکند مجبور است قرض‌کند ملاحظه کردید روسها نمی‌گذارند سرمایه‌دار دولت بی‌طرف به‌شما قرض بدهد، انگلیس چون دولت مشروطه است بدون امضای ملت نمی‌تواند داخل این معاملات بشود، و اگر بدهد شرایط دقیق و تجارتی خواهدکرد. روسها به‌ارادهٔ امپراطور کار می‌کنند. قطعی است امین‌السلطان غیرهمسایهٔ شمالی به‌دیگری مراجعه نخواهد کرد مجبور خواهد شد مبلغ هنگفتی قرض‌کند برای مصارف داخلی که همهٔ حسابسازی و برف انبار خزانه و نظام است و درباریها ومخارج سفر شما، دراین مسئله خیلی دقت‌کنید شرایطی‌که روسها برای‌پول‌ـ دادن خواهند کرد، البته به‌نفع خودشان و معاملهٔ قوی با ضعیف است در خرج این باید بیشتر مراقبت‌کرد که با وضعیت معروضه در مدت قلیلی به‌هوا خواهد رفت. درست فکر کنید، بدنامی، مظلمه، مسئولیت یك ملت به‌گردن شما، راحت و عیش و نوش ازآن وزیر و سایرین خواهد بود. بار اصل و فرع طوری سنگین خواهد شد که فوق‌العاده مشکل بلکه محال است دولت ایران از زیر بار آلودگی بتواند بیرون آید، در صورتی‌که پول دهنده نمی‌گذارد منابعی دولت پیداکند که از آن رهگذر بتواند دخلی داشته باشد و هرقدر وضعیات مالی و قشونی اصلاح نشود و بی‌نظمی در ولایات و طرق عبور و مرور مملکت حکمفرما باشد همین مالیاتی‌که روی کاغذ، دفتریان قلمداد می‌کنند بیشترش لاوصول و مزید آلودگی دولت خواهد شد. به‌اضافهٔ مطالبات بانك شاهی نیز اصلا و فرعاً به‌جای خودش هست. به‌پاس نوکری به‌پدر شما و خودتان تمنا می‌کنم در این قسمت به‌خصوص بیش از هر چیز مواظبت کنید حالا که به روسها بدهکاری نداریم روزگارمان این است وای به‌وقتی‌که مقروض ابدی آنها بمانیم.

دربارهٔ اصلاحات فرهنگی

اگر بخواهید در زمان سلطنت از خودتان نام نیکی بگذارید به‌قدر امکان جدیت کنید کارها رو به‌اصلاح برود. اصول قدیم زمان ناصری با زندگی دنیای امروزی متمدن موافقت نمی‌کند. ایران معارف لازم دارد. افتخاری برای شما بالاتر از این نخواهد بود که مدارس‌متوسطه و عالی تأسیس‌کنید و از هرکجا وجهی برسد به‌این مصرف برسانید که نام نیك شما در تاریخ ایران بماند که معارف‌پروری بهترین یادگاری خواهد بودکه برای ملت ایران خواهیدگذاشت.

دربارهٔ منظم‌کردن قشون

ایران قشون منظم آبرومند می‌خواهد. ایران باید معابرش منظم‌باشد. هرساعت سفارتخانه[ای] مراسلهٔ بالابلند به‌وزارت خارجه نفرستد که فلان ایل ایران در فلان راه مال‌التجاره تبعهٔ مرا سرقت‌کرد. عین مال و خسارت تبعهٔ خود را مطالبه می‌کنم. صرف نظر از اینکه مجبوراً دولت خسارت می‌دهد در انتظار سایر دول، برای ایران‌که نزد همه معروف و مفاخر تاریخی دارد این بی‌نظمی باعث افتضاح است. همچنین تجار داخلی مبالغ هنگفتی مال‌التجاره‌شان به‌تاراج سارقین می‌رود و اسباب نکث تجارت می‌شود. اهتمام‌کنید همانطورکه نقشهٔ تأسیس ژاندارمری کشیده بودند مجری شود، خود شما که از وضعیات قشون در زمان پدر تاجدار شدیداً شکایت می‌کردید ومعایب را از کامران‌میرزا برادر خودتان می‌دانستید و از بی‌مراقبتی پادشاه شکایت داشتید، حالاکه دست تقدیر تاج و تخت کیانی را به‌شما قسمت فرمود فکرکنید سربازی‌که به‌واسطهٔ نرسیدن جیره و حقوق درکوچه و بازار با لباس پاره و مندرس در معبر وزرای مختار و نمایندگان خارجه فریاد می‌کنند تخم‌مرغ مرا بخریدکدام ایرانی باحس می‌تواند زیربار این ننگ برود، خصوص ایرانی که قشون اروپا را دیده باشد و البته خودتان در فرنگ خواهید دید باید شما به‌این قشون شرم‌آور خاتمه داده شالودهٔ جدیدی بریزید. آبرو و عظمت ایران قدر وقیمتش بیشتر از ملاحظهٔ آقا وجیه و نوع او ویك مشت لشکرنویس دزد خائن ارزش دارد. وقتی عرض می‌کردم عایدات دولت واجب است تمرکز پیداکند برای این است‌که دولت بتواند حقوق هرطبقه را به‌موقع

بدهد. مثل اینکه مرحوم میرزاتقی‌خان امیرکبیر موفق شد. امروز وزرای مختار ایران در اروپا دوسال و سه سال بلکه بیشتر حقوق و مخارج سفارتخانه طلبکارند، و نسیه‌کاری آنها آبروی دولت را برده است، اگر خزانه داشتیم دچار این افتضاح نمی‌شدیم مادامی‌که خزانه‌داری منظم نداشته باشیم همین‌آش است و همین‌کاسه.

دربارهٔ تشکیل یك عدلیهٔ خوب

هیچ به‌عرض شما می‌رسد که عموم اهل این مملکت از نداشتن عدلیه چطور دچار تعدی‌حکام‌دولت وحکام‌شرع هستند و به‌واسطهٔ نبودن‌محاکم مرتب حقوق این مردم پایمال می‌شود. کدام سعادت برای عصر سلطنت شما بالاتر از این است که به‌تشکیل یك عدلیهٔ خوب برای مملکت موفق شوید. آنچه وظیفه و پاس نوکری به‌پدر شما و خود شما است دراین ملاقات آخری گفتم، اگر به‌فرصت، فکرو تعمق‌کنید می‌بینید عرایضم در خیر شما و ایران است و غرض شخصی نیست. یك مسئله را هم می‌خواهم گفته باشم اگرچه برحسب ظاهر خوش‌آیند شما نخواهد بود و عقاید مخالفین درباری را در خیال شما تأیید می‌کند. چون مقصودی جز صلاح شما و ایران ندارم از طعن و سفسطهٔ معاندین باکی نیست. بطوری‌که در ابتدای مذاکره تذکر دادم تکرار می‌کنم‌که روزگار امروز ایران را با زمان اجداد و پدر شما نباید مقایسه‌کرد هردوری اقتضایی دارد.

لزوم داشتن مشروطه و مجلس شورای ملی

امروز در تمام اروپا جز روسیه و عثمانی‌که امپراطور مطلق‌العنان و فعال مایشاء دارد باقی همه مشروطه و قانونی هستند. انگلیس، آلمان و غیره پادشاه دارند اما اختیار با قانون است. البته در جراید وکتب ملاحظه می‌کنید چقدر روسیه و عثمانی طرف لعن و سخریهٔ سایر ملل است، برای اینکه ملت روس و ترك را جاهل و وحشی می‌دانند و سلطان این دومملکت را جابر و خونریز می‌گویند، اختیار جان ومال و مقدرات مخلوق نباید اسیر رأی و میل یك نفر باشد، باید قانون حاکم بد و خوب بشود. سلاطین مشرق‌زمین تصور می‌کنند اگر مملکت آنها قانونی باشد، مشروطه شود، قدرت از دست آنها می‌رود عجب اشتباه

بزرگی است، برعکس پادشاه مقامش ثابت و محکم می‌شود، حقوق مرتب کافی برای خود و دربارش خواهد داشت، مسئولیت با وکلای ملت و وزرای مسئول خواهد بود و پادشاه شخص محبوب و بی‌مسئولیت و راحت می‌شود، عدلیهٔ قانونی، دعاوی مردم را حل می‌کند، حکام نمی‌توانند جان و مال مردم را دستخوش هوی و هوس خودشان بکنند، ملاها نمی‌توانند احکام غیر ما انزل‌الله تعالی و ناسخ و منسوخ به دست عارض و معروض بدهند، رشوت‌گرفته مال یتیم و صغیر بسوزد و احدی نتواند حرف بزند. برای اینکه فرمایش آقای بی‌دیانت حجت است، حالا تمام مظالم و این معایب از شخص شماکه پادشاه هستید دیده می‌شود در صورتی‌که از هیچ‌جا خبر ندارید، ناله و نفرین خلق و پایمال شدن حقوق هرفردی در دنیا وآخرت به‌گردن شما خواهد بود، نمی‌توانید دفاع‌کنید برای اینکه مقدرات ایران را به‌دست‌گرفته‌اید مسئولیت جزئی وکلی بد و خوب را از شما منتظرند، اگر قانون حاکم باشد شما معاقب نخواهید بود. بعلاوه امروز هریك از همسایگان اولیای دولت روس و عثمانی و سلاطین آنها مورد نفرت و لعنت ملل متمدنه هستند و در پیش ملل تربیت شده خجل و ننگین. به‌علت نکات مذکوره اگر ایران دولت قانونی و دارای مجلس ملی بشود برای هر حرف ناحساب روس و انگلیس و عثمانی نمی‌توانند به‌ایرانی توسری زده و مقاصد جابرانهٔ خود را به‌حلق دولت ایران فروکنند. وقتی‌ملت دارای مجلس باشد سایر دول دنیا برای رفع تعدی و تطاول همسایگان اقدام می‌کنند. حرف می‌زنند، ملامت می‌کنند، وساطت می‌کنند امروز ما را جابر و بی‌تربیت، بی‌علم، حساب می‌کنند. ایرانی با اینکه معارف و مدرسه ندارد و فکرش بیدار نیست اما به‌واسطهٔ عبور و مرور فرنگیها، مسافرت تجار به‌خاك آنها بیدار شده، ایرانی‌حالیه، ایرانی زمان نادر و فتحعلی‌شاه و اواسط ناصرالدین‌شاه نیست، حرفهایی به‌گوشش خورده، زندگی دیگران را دیده، تدریجاً زیربار ظلم و تعدی نمی‌خواهد برود.

یادآوری اوضاع دوران گذشته

روزی که طهران منقلب شد، به پول و انگشت روس مأموریت فتنه و فساد به میرزا حسن آشتیانی و رئیس اوباش و اشرار، حاجی

کاظم ملك‌التجار محول شد، مردم به میدان ارك هجوم کردند، نزدیك بود درب عمارت ناصرالدین شاه را شکسته داخل عمارت شوند نصایح و تهدیدات پیرمردان و مقام پدر شما جلوگیری کرد. عصر آن‌روز من و چند نفر از پیرمردان قوم که طرف اعتماد شاه بودیم احضار شدیم شاه با خلق تنگ و وحشت باطنی چاره‌جویی خواست هرکس عقیدهٔ خود را گفت نوبت به من رسید چون همیشه مطلب خود را به شاه بی‌ملاحظه و محافظه‌کاری می‌گفتم، عرض کردم وقتی در لندن امتیاز انحصار دخانیات را می‌دادید امین‌السلطان نمی‌گذاشت باکسی مشورت کنید.

ناصرالدین‌شاه و امتیاز تنباکو

خاطرتان هست به هر طور بود مختصراً تذکر دادم امتیاز ندهید، ممانعت خارجی یعنی ضدیت روس مسلم، و محتمل است زحمات داخلی هم فراهم شود ممکن است قرار بدهید در مراجعت کمپانی بیاید در طهران و با مشورت و مطالعه کار به‌هم بسته شود. نشنیدید و نگذاشتند بشنوید. ساکت‌کردن میرزا حسن آشتیانی مشکل نیست وعدهٔ مستمری به خود و اولادش فرستادن، پولی به عنوان رد مظالم و روزی صد حکم ناسخ و منسوخ و توسط او را قبول و امضاکردن علاج درد را می‌کند و یقین است خسارت خود را کمپانی خواهد گرفت لطمهٔ کلی که به دولت وارد شد قابل جبران نیست، خاطرم هست عضدالملك و مخبرالدوله نیز حضور داشتند. شاه منتظر بود باقی جمله را عرض کنم، سکوت کردم پرسید چرا دنبالهٔ مطلب را بیان نمی‌کنی، گفتم یا حضار التفات به نکته ندارند یا ملاحظه می‌کنند عرض کنند. گفت تو حرف خودت را بگو، عرض کردم با مقام شما و نوکری من شایسته نیست خاطرتان آزرده شود، اصرار کرد گفتم امروز مردم ایران فهمیدند می‌شود به عمارت پادشاه هجوم کرد و امتیازی که دولت بدهد ملغی و مقاصد را انجام داد. از سیمای حضار آثار وحشت نمایان بود شاه طوری مبهوت و گرفته شد که رقت‌آور بود و باهوش و تجربه[ای] که داشت دانست قافیه را باخته پشیمانی فایده ندارد. بعد از چند دقیقه سکوت و جویدن لب گفت حق با امین‌الدوله است و این پیشامد بدتر از همه بود. با رفقا

بیرون آمدیم، عضدالملك گفت چرا این عبارت را به‌شاه گفتی، گفتم اگر شماها که پیرمردان دستگاه هستید در موقع ضرورت ملاحظات شخصی را کنار گذارید و حرف حسابی بزنید شاه و دولت دچار افتضاح نمی‌شود. من و چند نفر دیگر از ملتزمین سفر فرنگ موقعی که وجوهات و سهام را کمپانی تنباکو به امین‌السلطان و اصحابش قسمت می‌کرد نوبت من و آن چند نفر رسید رد کردیم، این است بی‌ملاحظه حرفم را گفتم. عضدالملك تصدیق کرد که امروز عظم سلطنت تمام و پردهٔ حیای مردم پاره شده، بلکه شاه در آتیه با مشورت کار کند و این پیشامد را فراموش نکند.

بهتر است خودتان مشروطه را اعطا فرمایید

شما از تجارب گذشته استفاده کنید. معمول دنیا است وقتی مردم دادرس پیدا نکردند دور هم جمع می‌شوند و دست جماعت قوی است، هرکس از درباری و ملا و غیر آنها از روی تملق و چاپلوسی غیر از این بگویند به‌شما خیانت کرده‌اند. افکار مردم وقتی متوجه شد با هیچ قوه[ای] نمی‌شود جلوگیری کرد، اگر شما مصمم بشوید فی‌الواقع در ایام سلطنت خودتان آثار بزرگی و نام نیکی به‌یادگار بگذارید، شروع به اصلاحات شود، به‌شرحی که تذکر دادم قبل از اینکه ملت به‌فشار از شما حکومت قانونی و مشروطه بخواهد خودتان پیشقدم بشوید، افتخار و نیکنامی مخصوص شما خواهد بود و اگر جبراً گرفتند منتی نخواهید داشت.

موانع خارجی و داخلی مشروطه

البته یگانه مانع این مقصود پاك و مقدس دولت روس است‌که برای هریك قدم اصلاحی، دولت ایران را فلج می‌کنند، مانع داخلی ملاهای عوام دین فروش بی‌خبر از اوضاع دنیا، شما اگر عاقلانه شروع به اجرای این خیال بکنید و اشخاصی که وطن‌دوست و مطلع هستند طرف مشورت قرار بدهید افکار عامه موانع را از میان می‌برد خارجی و داخلی با قوهٔ ملی نمی‌توانند معارضه کنند، امروز دولت روس و عثمانی شب و روز مراقبت دارند که از مجامع سری آزادی‌طلبان جلوگیری کنند. تعقیب می‌کنند تبعید می‌کنند، تهدید می‌کنند و

علاج نمی‌شود، مطمئن باشید هیچ دیوار آهنین و هیچ سدی، از سیل تربیت امروزی دنیا نمی‌تواند جلوگیری کند، همچنین از بیداری یك ملت. در این صورت شما که پادشاه هستید محبوب باشید بهتر است از اینکه مثل امپراطور روس و سلطان عثمانی منفور مردم، و جان و مقامتان در خطر باشد. می‌دانم عرایض من راجع به قانون مرضی خاطر شما نیست. روزی می‌رسد مطالب فوق یکان یکان پیشامد می‌کند آن وقت تصدیق خواهید کرد قصدی و غرضی جز خیر شما و وطن عزیز ندارم.

برکنار رفتن امین‌الدوله

در صورتی که یك هفته قبل شاه به منزل امین‌الدوله مهمان بود و آنجا با قرآن مجید قسم خورد نمی‌گذارم کناره‌جویی کنی و مخالفین اسباب زحمتی برای شما فراهم کنند. بعد از این مذاکرات امین‌الدوله به منزلش آمد و استعفانامهٔ خود را به شاه فرستاد، استعفا قبول شد، برای امین‌الدوله حسن اتفاق بود. نه مزاجش اجازه می‌داد ادامهٔ به‌خدمت دهد و نه اخلاق خراب شاه و تحریکات مخالفین می‌گذاشت کاری پیشرفت کند. حکیم‌الملك کابینه تشکیل داد و به آرزوی خودش در دخالت به سیاست نائل شد. به همه کار دخالت می‌کرد.

امین‌السلطان دوباره صدراعظم می‌گردد

دو ماه گذشت امین‌السلطان را از قم آوردند صدراعظم شد. البته امین‌السلطان فراموش نکرده بود سبب عزل او و حکیم‌الملك و فرمانفرما شده بودند و ۲۲ ماه در قم محبوس ماندن از آنها بوده. فرمانفرما را که امین‌الدوله به‌ایالت فارس فرستاد بود، از وحشت امین‌السلطان، بدون اجازهٔ شاه، از راه بوشهر به عتبات عالیات رفت و چند سال مجاور شد. حکیم‌الملك با همان غرور و اطمینان پس و پیش می‌رفت، امین‌الدوله با کسالت مزاج به ییلاق رفت تا دو سه ماهی زمامداران جدید ایران مشغول خودشان بودند، وعده‌ها به شاه می‌دادند، البته حرف بود و آثاری بروز نمی‌کرد. وقت شاه بدبخت به‌انتظار می‌گذشت متدرجاً شاه به پیش‌بینیهای امین‌الدوله ملتفت و

معتقد می‌شد و حس می‌کرد که زمامداران جدید به حرف و جنجال او را فریب می‌دهند.

مظفرالدین‌شاه امین‌الدوله را از تهران تبعید می‌کند

امین‌السلطان احساس کرد شاه در کار مأیوس‌شدن از اوضاع است با مشاورهٔ حکیم‌الملك تصمیم گرفت به‌شاه بگوید توقف امین‌الدوله در طهران مخل پیشرفت کار است. شاه مریض بی‌رأی با اینکه می‌دانست امین‌الدوله ناخوش است و با قسم قرآن عهد کرده بود او را راحت نگاه دارد تسلیم رأی معاندین شد، عهد خودش را محترم نشمرد و قباحت بدقولی را نفهمید، به امین‌الدوله پیغام کرد شما اگر مسافرتی کنید بهتر است. مسئله معلوم بود که غرض تبعید است. امین‌الدوله بااینکه برای کسالتش مسافرت مضربود حرکت را فوری دانست که هر ساعت اسباب زحمتش نشوند، بعد از یك هفته حرکت به سمت گیلان به‌سرکشی علاقجات خود به بلوك لشت‌نشا که مرحوم ناصرالدین شاه به پسر امین‌الدوله فروخته بود رهسپار شد.

امین‌الدوله فریب چرب‌زبانی شاه را خورده و در زمان تصدی امور برای مخارج دولت قرض شخصی کرده بود

نگفته نماند امین‌الدوله در مدت تصدی امور برای مصارف فوری دولت و شخص شاه بی‌انصاف قریب دویست هزار تومان از بانك شاهی و تجار قرض کرده بود. با اینکه دوستانش ملامت می‌کردند برای یك دستگاه که ساعتی به قول و حرفش نباید اعتماد کرد قرض شخصی شرط عقل نیست، امین‌الدوله به چرب‌زبانی شاه فریب خورده مطمئن شده بود. همینکه بنای مسافرت شد بانك و طلبکاران بنای مطالبه گذاشتند. امین‌الدوله به‌شاه نوشت که این قروض به اطلاع و اطمینان شما شده است، شاه ایران با کمال بی‌مروتی به‌جای پرداخت طلب جواب نداد، بدعهدی و بی‌دیانتی خودش را به همه ثابت کرد. امین‌الدوله برای حفظ اعتبار، وکیل معین کرد که آنچه ممکن است فروخته طلب بانك و غیره را بدهند عمارت بانك شاهی و اراضی آن که ملك امین‌الدوله بود، به ثلث قیمت عوض طلب به

بانك داده شد. مستغلات مرغوب بازار، ملکی عیالش فروخته شده به‌ارباب طلبش داده شد و شاه بی‌فتوت خجالت نکشید. امین‌الدوله از طهران حرکت کرد.

امین‌السلطان هفتاد کرور از دولت روس قرض می‌گیرد

زمامداران میدان را خالی دیدند و برای اجرای اوامر سفارت روس و محکم‌کردن مقام خودشان طوری شاه را متوحش و اسیر کردند که قدرت یك کلمه امر و نهی نداشت و برای اینکه این بدبخت را به فرنگ ببرند از دولت روس هفتاد کرور قرض و ملت ایران را الی‌الابد غلام اجنبی کردند. گمرکات وثیقهٔ قرض مذکور شد. آقا وجیه بودجهٔ قشون ایران را تیول خودش کرد. مالیهٔ ایران دستخوش حاتم‌بخشی امین‌السلطان و دزدی سلطان علی‌خان یزدی وزیر بقایا، حکیم‌الملك و انصارش فعال مایشاء. حالا امین‌السلطان مستقل است و برخلاف زمان ناصرالدین‌شاه که بستگی خودش را به روس جرآت نمی‌کرد علنی کند و از شاه خوف داشت، در سلطنت مظفرالدین‌شاه با کمال وقاحت ظاهر کرد.

انتصابات جدید امین‌السلطان

قبل از حرکت امین‌الدوله، امین‌السلطان با حکیم‌الملك موافقت و مقاصد او را به عمل می‌آورد همینکه میدان را خالی و مانعی ندید با همدستی آقا وجیه و سلطان علی‌خان و مشیرالسلطنه شروع به ضدیت با حکیم را گذاشت. میرزاحسن آشتیانی وزیر دفتر که نوکر شخصی او بود مجدداً به‌وزارت مالیه آورد که هرچه غلط‌کاری در مالیه ایران بکند وزیر دفتر مطیع باشد. مدیرالدوله برادر مشیرالسلطنه که در ندانم کاری انگشت‌نما بود برای کثافت‌کاری آقا وجیه وزیر لشکر کرد. حاجی محسن‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه مرض قلبی داشت کسالتش شدت کرد، اطبا گفتند علاجی جز مسافرت فرنگ برایش نیست، به‌پاریس رفت و همانجا مرد. میرزا نصرالله‌خان نائینی مشیرالملك که در زمان امین‌الدوله وزیر لشکر بود مشیرالدوله لقب گرفت و وزیر خارجه شد. با سوابق نوکری به امین‌السلطان وزیر خارجه بود، مطیع و قلمی بدون اجازهٔ امین‌-

السطان به کاغذ نمی‌گذاشت.

جدال میان امین‌السلطان و حکیم‌الملک

این تغییرات برخلاف رضای حکیم‌الملکً بود که دوستان خودش را وزیر کند. جنگ وجدال شروع، دسته‌بندی دربار مجدداً عرض‌اندام کرد. بی‌پولی، مسافرت فرنگ، حمایت علنی روس از امین‌السلطان اقدامات حکیم را برعلیه امین‌السلطان عقیم کرد. دوستان امین‌السلطان رسماً در دربار و خارج برضد حکیم قیام کردند. حکیم و دسته‌اش پیش شاه و همه‌جا کارشکنی می‌کردند. روسها روز به‌روز پروگرام سیاست داخلی و خارجی را به‌دست پروردهٔ خودشان، امین‌السلطان می‌دادند.

خودسری بریگاد قزاق

بریگاد قزاق که در زمان ناصرالدین‌شاه بودجهٔ معینی داشت و بر حسب ظاهر تحت امر وزارت جنگ ایران بود اگرچه مؤسسهٔ روسی بود و بدون اجازهٔ سفارت قدمی برنمی‌داشت در دورهٔ مظفری و ریاست امین‌السلطان ادارهٔ مستقل، نه به‌شاه اعتنایی داشت و نه از کسی شنوایی، تحت فرمان سفارت و مجری میل امین‌السلطان، در تهران و ولایات شرارت افراد قزاق و خودسری آن اداره محتاج توضیح نیست، مردم قضیه را دیده‌اند و می‌دانند. به همت امین‌السلطان آنچه قزاقخانه خرج می‌کرد، بنایی و هوسرانی داشت از آنقدر وجوه مملکت پرداخت می‌شد واحدی قدرت حرف نداشت. با این مقدمات قدرت امین‌السلطان به سرحد کمال، شاه علیل‌الرأی بی‌ثبات مرعوب، لاقید، بی‌علاقه به مملکت، ولخرج، دستخوش یك مشت درباری که ارباب خود را صفر حساب می‌کردند، ذره[ای] از او وحشت و ملاحظه نداشتند، دسته‌بندی ملاهای وطن‌فروش، صمیمیت دولت روس با امین‌السلطان که از کارکنان حقیقی آنها و از نژاد گرجی بود، مشغول تحکیم مقام.

مسیو نوز بلژیکی که در زمان امین‌الدوله آمده بود با روسها سازش می‌کند

سفارت روس مسیو نوز بلژیکی را پخت و ساخت، طوری مطیعش

کرد، بهتر از امین‌السلطان. مسیو نوز قراردادی که در زمان امین‌الدوله به موجب آن اجیر شده بود و فقط برای ترتیب و تشکیل گمرك بود و باید تحت امر وزیر ایرانی کار کند، روسها قراردادند وزیر مستقل گمرکات باشد و نوکر آنها. بدیهی است امین‌السلطان نقشه را به فوریت اجرا کرد. مسیو نوز با کر و فر شروع به‌کار، عایدات گمرك که بالغ برهشت کرور می‌شد محلی بود مخصوص امین‌السلطان به هرکه و به هر مصرف که مایل بود می‌داد. مسیو نوز و بلژیکیها نه شاه می‌شناختند و نه دولت. آنچه نوز از وجوهات گمرك ایران داخل کرد جواهر، مروارید، قالی و اشیاء عتیقه خرید حسابش با کرام‌الکاتبین است. بلژیکیها، مأمورین ولایات هم، البته هرکدام نسبت به سهم خودشان عقب نماندند. حساب گمرکات را تا بعد از انقلاب روسیه دولت نمی‌توانست ببیند آنچه از دخل و خرج بلژیکیها قلمداد می‌کردند کسی حق حرف و دخالت نداشت، لاجرم عایدات گمرك هم اختیارش از دست شاه بدبخت و اجزاء حریص عوام او بیرون رفت حکیم‌الملك بـه‌چشم حسرت و تأسف به این تماشاخانه که امین‌السلطان درست کرده است نگاه می‌کند.

امین‌الدوله به زیارت مکه می‌رود

امین‌الدوله بعد از رسیدن به رشت قصد زیارت مکه کرد. تلگرافی به‌شاه و اجازهٔ حرکت خواست، تذکره دادند، با عده[ای] نوکر از راه اسلامبول عازم بیت‌الله شد. بعد از محکم‌کردن مقام و قضایای مذکوره مطابق دستور روس امین‌السلطان طرح مسافرت فرنگ به ذهن شاه داد که با مبلغی خرج سفر و مصارف داخلی مملکت بدون قرض کافی امکان‌پذیر نیست. دستهٔ امین‌السلطان از قبیل آقا وجیه حریص و سلطان‌علی‌خان خائن و مشیرالسلطنه که منتظر بود پولی در بساط بیاید و آنچه بروات زمان خزانه‌داری امین‌الملك برادر امین‌السلطان پرداخت نشده است. بعلاوه زمان مظفرالدین بی‌اطلاع که بدون رسیدگی مثل ورق گنجفه امضا می‌کرد، به دستیاری آقا غلامحسین صراف، ملقب به خازن‌الملك که از دزدهای معروف خزانه بود و حالا همدست و پیشکار مشیرالسلطنه است، جمع‌آوری شده است. از پول استقراض عوض بگیرد. در تغییر سلطنت به‌واسطهٔ

رسیدگی نشدن به محاسبات مقداری جواهرات و عتیقه‌جات صندوقخانه که محمدعلی‌خان امین‌السلطنه شوهر خواهر امین‌السلطان دزدیدند و کتب قیمتی تاریخی که سپرده به امین‌الملك بود بر اثر بی‌لیاقتی دستگاه از میان رفت، این بروات بی‌اساس هم از بی‌مراقبتی و لاقیدی خروار خروار تدارك شده بود، آقایان سابق‌الذکر به‌نام اینکه قبلهٔ عالم مریض هستید و اگر برای معالجه به فرنگ نروید روز به‌روز مرض سخت می‌شود، هزار مملکت ایران قربان یك موی قبله عالم، باید حضرت اشرف امین‌السلطان قرض را انجام و حق نمك‌خوارگی به قاجاریه را ادا کند.

شاه تسلیم امین‌السلطان است

شاه بیچاره مشتاق دیدن فرنگ، نمی‌توانست بفهمد که با الفاظ چرب و نرم این اشخاص خائن به وطن یا عجله قرارداد قرض خانمان‌برانداز با دولت روس بدون مطالعه و مشاوره خارج از انصاف و عقل است چون بایستی بدبختی ایران به‌دست این پادشاه و وزرایش تکمیل شود، تسلیم سیاست صد و پنجاه سالهٔ روس و روس‌مآبی امین‌السلطان شد. نمك به‌حرامی خودش را وزیر بی‌نظیر ثابت کرد. قرارداد اول پنجاه کرور تومان بود. اگر به تفصیل نوشته شود باعث تصدیع قارئین خواهد شد. در وزارت خارجه موجود است، گمرکات شمال ایران درمقابل اصل و فرع این طلب به‌گرو دولت امپراطوری رفت، اولیای دولت روس می‌دانستند با این پادشاه و سوء ادارهٔ ایران ممکن نیست مملکت از پرداخت طلب خلاصی داشته باشد و گمرك مآلا ملك آنها خواهد بود.

از پول قرض حق و حساب درباریان داده می‌شود

مسیو نوز پنجاه کرور را تحویل گرفت. خداوند تعالی می‌داند به‌چه بی‌انصافی و وقاحت خرج شد. میرزا رضاخان ارفع‌الدوله، نوکر مخصوص امین‌السلطان و نمایندهٔ او در پایتخت روس، به اشخاصی که داخل عمل استقراض بودند دلالی کامل و ننگ‌آوری قسمت کردند، حق امین‌السلطان و مسیو نوز که البته بیش از همه بود، آقا وجیه به‌نام‌قشون مفتضح آنچه‌توانست حساب ساخت، سلطان‌علی‌خان

خائن که درتمام این قضایا دخیل بود با وزیر خزانه شرکت کرد آنچه بروات و قبوض آخر دورهٔ ناصری که دو سه مرتبه به‌خرج دولت بی‌صاحب آمده بود به همت وزیر بقایا از وجوه استقراضی وصول شد. متأسفانه پادشاهی که حساب نمی‌دانست و تمیز این مسائل را نمی‌داد آلت دست این جماعت ایران‌فروش شد. سید بحرینی و هریك از درباریان به‌اسامی مختلف از این خوان یغما یعنی وجه استقراض تأمین شدند، وطنخواهان از دور و نزدیك این پردهٔ افتضاح وایران‌فروشی را مشاهده و به حال وطن گریه می‌کردند. بعد از آنکه لازمهٔ دزدی و غارتگری وجه استقراض به‌دست این اشخاص به‌عمل آمد، آقا وجیه به‌پاس خدمتگزاری به امین‌السلطان و دولت روس به لقب سپهسالاری و سلطانعلی‌خان وزیر افخم لقب گرفت.

امین‌الدوله پس از بازگشت از مکه نامه‌ای حضور شاه می‌فرستد

شاه به‌واسطهٔ ترس از مسافرت دریا از راه تبریز به فرنگ رفت و آنچه ازبقیهٔ وجه استقراض مانده‌بود در فرنگ به‌مصرف‌رسید. همان اوقات امین‌الدوله از مسافرت مکهٔ معظمه مراجعت و در لشت‌نشا اقامت داشت. شرحی به‌شاه نوشت که وقتی شما اصرار به قرض خارجی می‌کردید و من امتناع کردم حالا فکر کنید ایران به‌چه اسباب چینی به‌گرو رفت، وجه استقراض کجا مصرف شد که اسمی زشت در تاریخ برای شما ماند. کاغذ سخت و برای نویسنده خطرناك بود، به امین‌الدوله خبر دادند شاه بعد از خواندن کاغذ به‌فکر فرو رفت و گفت تصدیق می‌کنم این مسائل را امین‌الدوله پیش‌بینی می‌کرد. البته افسوس ثمری نداشت و دولت روس به آرزوی دیرینه رسیده بود.

جدال حکیم‌الملك و امین‌السلطان علنی می‌گردد

حکیم که مطابق اشتها از وجوه استقراض لقمهٔ کافی به‌گلویش‌نرفته بود برای برهم‌زدن بساط امین‌السلطان کمر بست. در فرنگ جدال حکیم با امین‌السلطان علنی شد. مسافرین به‌طهران آمدند، رضایت کامل روس از امین‌السلطان باعث شد لقب اتابکی به او رسید و با کمال قدرت به خرابی ایران مشغول بود. روسها امتیاز ایجاد بانك

استقراضی‌را از او گرفتند هرچه‌بود تحت امر روس و اتابك و نوکر مخصوص آنها بود، حکیم زدوخورد می‌کرد و نتیجه نمی‌گرفت.

سفر دوم مظفرالدین‌شاه به فرنگستان ۱۳۱۹

یك سال بعد امین‌السلطان برای تجدید عیش و گردش مجدداً به‌شاه گفت اگر مایل هستید مسافرت فرنگ مانعی ندارد. مظفرالدین‌شاه که‌جز راحت‌طلبی‌آرزویی نداشت، از پیشنهاد امین‌السلطان‌خوشوقت و مسافرت قطعی شد. با مقدمات مذکور پولی در میان نبود، روسها برای سنگین‌کردن بار ایران و دادن پول حاضر شدند. امین‌السلطان برای تکمیل غلامی ایران به اجنبی بیست کرور دیگر قرض کرد و ایرانیان هفتاد کرور مقروض شدند. این مرتبه از راه گیلان به روسیه و فرنگ رفتند. باز همان افتضاح، همان مخارج شرم‌آور، همان اشخاص، همان اوضاع. در مراجعت بیست کرور ثانوی هم ته کشید. یك قدم اوضاع ایران رو به اصلاح نرفت، دستگاه دولت مشغول غارت مالیات و خرج‌تراشی، ایران ذلیل و زبون نفوذ اجنبی و تا فرق زیر قرض ننگین.

عین‌الدوله به تدریج مقام خود را محکم می‌کند

شاه بر اثر دسته‌بندی حکیم از امین‌السلطان خسته و وحشتناك روز به‌روز وضعیت بدتر، عین‌الدوله که سالیان دراز درتبریز امیر آخور و در مزاج شاه نفوذی داشت. شاه مریض‌الفکر به‌او عقیده‌مند بود. عین‌الدوله با اتابك جداً مخالف و طالب مسند ریاست بود، هر موقعی به‌دست می‌آورد معایب و خیانت امین‌السلطان را به‌شاه حالی می‌کرد. در مسافرت ثانی فرنگ عین‌الدوله حاکم‌طهران‌بود. اتابك نتوانست او را به طرفی پرتاب کند، بعد از مراجعت از سفر مقام‌عین‌الدوله محکم شد. امین‌السلطان از او وحشتناك، ضدیت حکیم با اتابك بی‌پرده، حکیم با امین‌الدوله مکاتبه و پیغامات می‌داد. او جواب داد کسالت مزاج مانع است بتوانم خدمت کنم، همان یك‌مرتبه امتحان با آن‌همه خسارت کفایت کرد، با اخلاق شاه و نوکرهای او آدم عاقل زیر بار نخواهد رفت. اتابك حس کرد شاه و درباریان از او منزجرند، با عین‌الدوله سازش کرد که با نفوذ او بتواند کارش را

محکم کند. عین‌الدوله از موقع استفاده کرد با عداوتی که با اتابك داشت او را خام‌کرد و گفت به‌هرقیمتی هست باید حکیم را برداشت، اتابك مطلع بود درباریها با امین‌الدوله مکاتبه و طرفداری می‌کنند شاه از گذشته پشیمان و با خواص خود می‌گفت پیش‌بینیهای امین‌الدوله مسلم شد بلکه او بتواند اصلاحی کند حالا می‌فهمم گفته‌های او به‌نفع ایران و شخص من بود. در این بین عده‌ای از علمای طهران از قبیل آقا سیدمحمد سنگلجی و بعضی دیگر که فکر آزادی‌طلبی داشتند، برخلاف امین‌السلطان اقداماتی می‌کردند.

علما امین‌السلطان را تکفیر می‌کنند

میرزا حسن آشتیانی مرده بود طبعاً این دسته نضجی گرفته بازاریها و مردم عموماً در طهران وولایات از رویهٔدربار، لاقیدی شاه، خرابی ایران، غلط کاری فاحش امین‌السلطان عمل استقراض و تسلط اجانب نهایت دل‌تنگ و عصبانی بودند. همین دسته علما گفته شد با علمای عتبات از قبیل آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و غیرهم مکاتبات و پیغامات داشتند منجر براین شد علمای عتبات تصریحاً امین‌السلطان را تکفیر و در ورقهٔ تکفیریه او را رسماً نوکر اجانب شمردند، این مسئله را امین‌السلطان به‌ذهن شاه داد که کارکنان امین‌الدوله و درباریهایی که مخالف من هستند باعث شدند. شاه ضعیف و بدبخت را تهدید کرد و وحشت‌انداخت که ممکن است این زمینه به‌جایی برسد که خود شما را نخواهند.

خارج‌شدن امین‌الدوله از ایران

عین‌الدوله دستور می‌داد، امین‌السلطان از روی نقشهٔ اوکار می‌کرد، غافل ازاینکه عین‌الدوله برای خودش تدارك مسند می‌کند. بالجمله این کشاکش منجر شد که شاه با امین‌الدوله پیغام کرد باید از ایران خارج بشوی. امین‌الدوله مریض و روزگار زندگیش سخت بود با همان‌حال‌بدون‌اینکه جهت‌بپرسد‌تذکرهٔ عبور خواست‌و به‌هرشکلی‌بود وسایل حرکت خود را فراهم و باعیال و نواده‌های صغیر و شیرخوار از محبس‌گیلان به‌طرف داغستان وملاقات عبدالرحیم طالب‌اف‌حرکت کرد. در این بین حکیم‌الملك را به‌اسم حکومت به رشت تبعید کردند.

بعد از رسیدن به‌فاصلهٔ چهل روز به‌مرض سکته فوت‌کرد. در اطراف این قضیه جماعتی عقیده داشتند او مسموم شده است، در هرصورت آمال امین‌السلطان و عین‌الدوله به عمل آمد.

توقف امین‌الدوله در داغستان و مذاکرات او با عبدالرحیم طالب‌اف

امین‌الدوله نمی‌توانست با عیال و جمعیت به اروپا برود، نه مزاجش اجازه می‌داد نه کیسه‌اش کافی بود. صلاح دید که در داغستان قفقاز چندی بماند به‌واسطهٔ سابقهٔ دوستی با حاجی مـلاعبدالرحیم طالب‌اف تبریزی صاحب کتاب احمد و سفرنامهٔ ابراهیم بیك که مستغنی از توصیف است چه داغستان ییلاق و در تابستان هوای آنجا نسبتاً خوب است. حاجی ملاعبدالرحیم منتهای مهربانی و پذیـرایی را مرعی داشت بعداز یك ماه توقف حال مزاجی امین‌الدوله روز به‌روز سخت‌تر می‌شد، طالب‌اف صلاح‌دید امین‌الدوله مسافرتی به‌شهر وین پایتخت اتریش کند بلکه اطبای آنجا علاجی کنند. امین‌الدوله به‌سمت وین عزیمت، عیال واولادش درداغستان ماندند. دراین مسافرت معالجات فایده نکرد، حالش رو به‌خطر می‌رفت، خبر به پسرش رسید فوراً به وین رفت که بعد از مذاکرات با طبیب معالج دانست کار مزاج پدر امیدبخش نیست.

معزول‌شدن امین‌السلطان

در مریضخانه از سفارت ایران خبر دادند امین‌السلطان معزول بـه اروپا مسافرت می‌کند شاه مریض بعد از شش سال و نیم که امین‌ـ السلطان، ایران را به‌گرو روس داد و کرد آنچه نباید بکند و سلطنت ایران را رسوای خاص وعام کرد تا کیسهٔ خود را از منافع استقراض و ذخیرهٔ گزافی که از رشوت و پیشکش حکام و فروش ایران پرکرده بود برای عیش و نوش به‌چین وژاپون و فرنگ سفر کرد. سه‌سال از ذخایر حرام به‌خوش‌گذرانی، تا موقعی که محمدعلی میرزا مخلوع به‌صلاحدید دولت‌روس‌میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله را ازصدارت معزول و امین‌السلطان به‌ایران دعوت شد که با تدابیر او مشروطیت ایران به‌هم بخورد. امین‌السلطان از فرنگ حرکت و همه‌جا مأمورین روسی به‌او احترامات می‌شد. موقعی که احرار بادکوبه کـه از بدو

روسی به او احترامات می‌شد. موقعی که احرار بادکوبه که از بدو انقلاب ایران انجمنها داشتند و به‌آزادی ایران کمك می‌کردند تصمیم گرفتند امین‌السلطان را کشته و ایران را از شر سیاست او خلاص کنند. آنجا موفق نشدند، روسها با کشتی مخصوص امین‌السلطان نمك پروردهٔ خود را به‌سلامت وارد گیلان و به‌طهران روانه کردند. با اشتهایی که محمدعلی‌میرزا برای برچیدن بساط مشروطیت به دست امین‌السلطان صاف کرده بود آرزو به‌یأس تبدیل شد.

کشته‌شدن امین‌السلطان در زمان سلطنت محمدعلی‌شاه

انجمنهای سری و آزادیخواهان واقعی تمام تدابیر امین‌السلطان را عقیم کردند و بعد از دوماه وکسری هنگام بیرون‌آمدن از بهارستان، یعنی عمارت پارلمان، عباس آقای ترك عضو انجمن آذربایجان او را هدف گلوله و به‌قتل رسانید و امین‌السلطان با بار سنگین مسئولیت و خیانت و خجالت‌که در پیشگاه خداوند تعالی راجع به‌ایران و ایرانیان داشت جان بـه‌جان آفرین تسلیم کـرد. این جملـه خارج از وظیفهٔ نویسنده بود چه تاریخ انقلاب مشروطیت را مورخین بـه تفصیل ثبت کرده‌اند چون ذکر مسافرت امین‌السلطان به‌فرنگ پیش آمد به این قضیه اشاره شد.

درگذشتن میرزا علی‌خان امین‌الدوله ۲۲ صفر ۱۳۲۲ قمری

بالاخره امین‌الدوله با کسالت مزاج از ویـن حرکت و بـه‌داغستان برگشت. روزبه‌روز مرض شدت می‌کرد. مظفرالدیـن‌شاه تلگرافـاً امین‌الدوله را رخصت بازگشت به‌وطن داد. پیرمرد علیل با فامیل به لشت‌نشای گیلان مراجعت و مجدداً اقامت کرد و براثر مرض‌کلیه در بیست‌و دویم صفر ۱۳۲۲ قمری رحلت و از جور و ظلم واستبداد مظفرالدین راحت. این بـود نتیجهٔ خـدمت و خیرخـواهی، پاداش نصیحت و صلاح اندیشی، آنچه پیش‌بینی کرده بود جزئاً و کلا ثابت نگفته نماند که مظفرالدین شاه از اشخاصی بود که به‌واسطهٔ نداشتن اراده، دهن‌بینی، اسارت‌دردست یك‌دسته‌نوکر خائن بی‌سواد غارتگر، بی‌اطلاعی از آیین زندگی و مملکتداری، نداشتن معلومات و حشر با اشخاص بدسلیقهٔ بی‌ادب بی‌آبرو جاهل، سلطنت قاجاریه را برباد داد

و رشتهٔ نظم و امنیت ایران را گسیخت طوری قلوب مردم از سلطنت و دربار انزجار داشت که حدی متصور نبود. بی‌غرضانه حقیقت را باید گفت که هم به‌خانوادهٔ خود به‌دلایل فوق خیانت کـرد و هم به‌واسطهٔ استقراض و جلوگیری نکردن از سلطهٔ اجانب به‌ایران به‌وطن مقدس. بالجمله عین‌الدوله بعد از رحلت مرحوم امین‌الدوله و تبعید امین‌ـ السلطان بلامعارض در میدان ریاست و ایران مداری جولان گرفت صدارت و انقلاب ایران، آزادی و مشروطیت خواهی ایـرانیان در تواریخ دورهٔ بیداری مملکت تفصیلا ضبط شده و محتاج به تصدیع قارئین نیست.

فهرست راهنما

عکسها



وزیر دفتر



ناصرالدین‌شاه و ملیجک



ناصرالدین‌شاه



ناصرالملک (محمود)



ناصرالدین‌شاه



ناصرالدین‌شاه



میرزا حسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله)



نایب‌السلطنه کامران‌میرزا



معیر الممالک



معیر الممالک



مؤتمن الملک، سعید



مظفر الدین میرزا



یحیی‌خان مشیرالدوله و معتمدالملک



مظفرالدین میرزا



یحیی‌خان معتمدالملک



معیرالممالک بزرگ



مخبرالملک



مستوفی‌الممالک، یوسف



میرزاحسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله)



مشیرالدوله، محسن



عبدالحسین میرزا فرمانفرما



امیرنظام گروسی



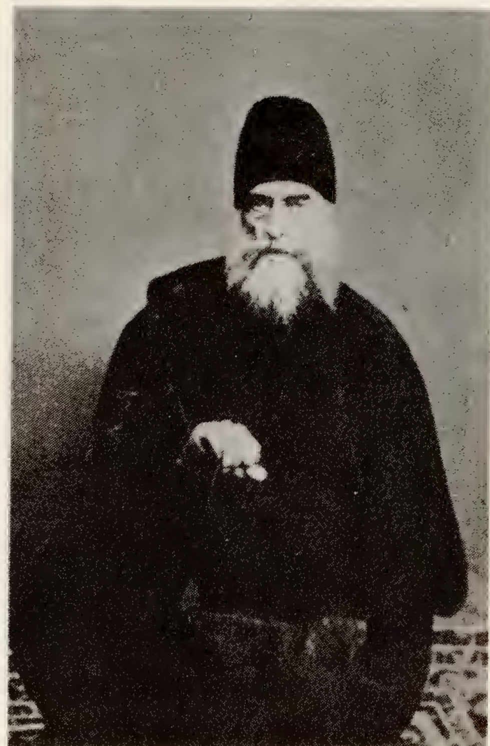
مخبرالدوله



مخبرالدوله



ظهیرالدوله



عضدالملک



علاءالدوله



عبدالحسین میرزا فرمانفرما



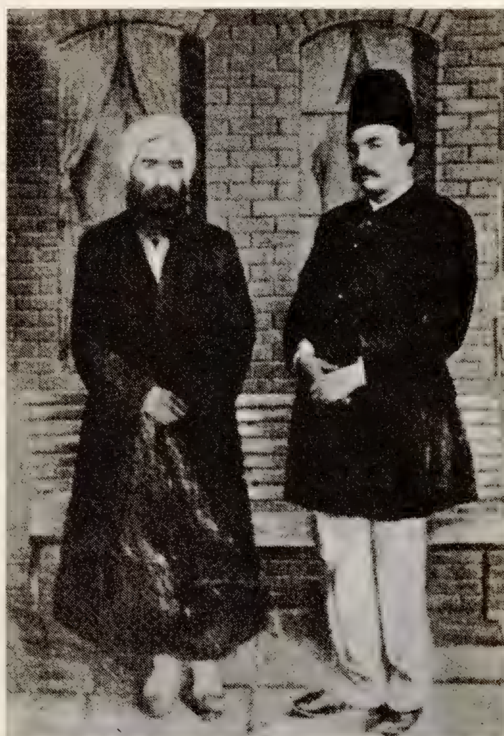
صاحب دیوان



صدیق‌الممالک



ظل‌السلطان



ظهیرالدوله ـ صفی علیشاه



حاجب‌الدوله



حشمت‌الدوله



حکیم‌الممالک



محمدولی خان سپهسالار



علی اضغرخان اتابک امین‌السلطان



میرزا ابراهیم امین‌السلطان



امین‌السلطان، علی اصغر



امین‌همایون ـ مخبرالملک ـ زنبورکچی‌باشی



اعتضادالسلطنه



اعتمادالسلطنه



اقبال‌السلطنه، میرزارضا



حسن آشتیانی

for having such a wealth of material on modern Persia's social and political history. It is hoped that funds become available to publish other manuscripts of this type which are accessible in various collections throughout Persia. When all these sources are within reach and when all the characters of the scene have told their story, then the modern historian of Persia can present a true evaluation of this period in his country's past.

By reading this text one learns many salient facts which help to explain why Persia had fallen in such a state of political decadence during the last century. One particular and constantly present characteristic of the times was the bitter personal rivalry which existed among those who held the leading positions of the government. From the writings of Aminu'd-Dowla we easily conclude that there was no collective effort for the improvement of affairs nor a true dedication for one people and one country. It was each for himself and nothing else mattered as long as one's own position was safe and secure. Even men like Aminu'd-Dowla, the author of this book, who had become known for their progressive and reformatory ideas were no exception to this. Is fact, Aminu'd-Dowla often takes pride in explaining how successfully he conspired against this person, or how he ruined so-and-so in the eyes of His Majesty while the luckless wretch was not present. Indeed, this vicious characteristic of leaders then has left its spreading and poisonous stain on Persia to this very day.

Hafez F. Farmayan
University of Texas
Austin

tions with his family and wives; how he handled his personal servants; what he ate; what he did in his leisure and so forth.

On page 25 the real critique of events appears. From here till the end of the book, Mirza Ali Khan takes his pleasure indulging in a most skillful and witty dissection of the main events and characters who appear in the 19th century drama of Persian history. During the course of this analysis he elegantly ruins his Sovereign as well as all of his colleagues with but one remarkable exception, namely the notorious Mirza Aqa Khan Nuri, a British subject, who had engineered the assasination of Amir Kabir[1] in order to secure the office of grand vazir for himself,

The author is particularly enraged by the influence of the *Ulema* within Persian society, hence in his critical treatment of the subject he overlooks few indeed of the activities of this venerable group. In this connection small religious events and the names of clergymen who have been long forgotten by the Persians reappear again.

The intricate and somewhat distasteful activities of diplomacy of imperialism, is often discussed in connection with various incidents such as the Reuter concession, the Shah's journeys, foreign loans, border incidents and so forth.

However the bulk of the materiel exposed in this text deals with the internal affairs of Persia. Such topics as railroad construction, banking, currency problems, the tobacco monopoly, rivalries among the courtiers, conspiracies in the royal harem and many others are fully discussed. Often the interpretation is one-sided and subjective in its presentation but nonetheless all the information is there. As far as I know only one work, Abdullah Mustowfi's *Sharh-i Zindigány-i man*, has appeared in print which may be compared with this text,

1. See R. G. Watson, *History of Persia.*

Historical And Political Significance of This Work

Khátirát-i Siyásy-i Aminu'd-Dowla ("Political Memoirs of Aminu'd-Dowla") is a very personal interpretation of the life and politics of Persia during the last century. As mentioned before, the author, Mirza Ali Khan by reason of the confidential position which he held under Nasiru'd-Din Shah, was remarkably placed for having at his disposal important and detailed informations concerning the events which took place in his lifetime. Mirza Ali Khan's intention was not to write a formal history but to explain the story of his own era as correctly as possible.

After a few introductory remarks, the author gives a quick glance (pages 7 to 12 of the text) to Qajar history from the coming of Aqa Muhammad Shah to the beginning of Nasiru'd-Din Shah's reign. Then comes the reign of Nasiru'd-Din and the beginning of Mirza Ali Khan's story in detail. Here in most elegant prose we read of the character and physiognomy of a young king who was only eighteen years old and a puppet in the hands of his powerful vazir, Mirza Taqi Khan. We soon learn however that the character of the young ruler hardened quicker than was expected. In two years time young Shah Nasiru'd-Din had got rid of his vazir by assasination and was in full command. Although arranging the killing of Mirza Taqi Khan was a horrible deed, the author nevertheless continued to admire the character of his youthful monarch. He writes in detail and with sympathy of the famous love affair between the Shah and Jairan, the peasant girl from Shemiran. Again he discusses the behavior of the Shah (pages 19 to 22) and we are grateful for all this. It is interesting to learn of the ways of a man who ruled over Persia for fifty years. There are details too, as his rela-

the activities of literary men and employed most of them at various capacities in their courts. Little by little the forgotten excellence reappeared after four hundred years of absence. How much difference there is between the writings of Nadir Shah's secretary Mirza Mihdi Khan the author of *Durriyi Nádiri*, and Abbas Mirza's clerk, Qáim Maqam whose letters have been printed and reprinted in a collection called *Munshaát-i Qa'im Maqám.*[1] Communication with Europe, the introduction of printing, attempts of Abbas Mirza and later Nasiru'd–Din Shah at modernization, familiarity with Western literature through the French language all quickened the tempo of this literary movement. Nasiru'd_Din Shah himself and Farhad Mirza, his uncle, were among the leaders. The Shah developed a charming, simple, personal style which well-expressed his thoughts and observations. His numerous travel accounts are extremely readable and contain a wealth of information on various subjects. These travelogs served as models for others to follow. Thus today we have among the hundreds of manuscripts of the last century, many travel accounts which reveal great literary skill as well as valuable information on the life and society of Persia in those days. Few of these have been printed. One is Aminu'd-Dowla's account of his pilgrimage to Mecca which I have mentioned previously. Although the present book, Aminu'd-Dowla's «Political Memoirs» has been published as a historical text, it undoubtedly shall have literary significance as well. However this is beyond our scope of examination. We shall let the experts be the judge. At the moment let us examine briefly the content of this work and the contributions of its author.

---

1. A most beautiful and simple letter of Qáim Maqam, hitherto unpublished, written to the sister of Sir John Malkom was printed in the May issue of this year's *Rahnemay-e Kitab,* P. 214.

Aminu'd-Dowla And The 19th Century Literary Renaissance

Aminu'd-Dowla's last years were spent in independent study and writing. In 1902 he wrote the account of his pilgrimage to Mecca, a charming and readable book, which was recently lithographed and published, with no date, from the author's own handwriting. The above book and the present work hitherto unpublished, consititute two of the significant works of modern Persian literature. Aminu'd-Dowla's style of writing is simple, mature, and correct. It has a part in the natural development of the literary renaissance which had its beginning during the early part of the 19th centruy in the writings of Nashat, Donboli and Haqayiq Nigar and in the mid-ninteenth century in the works of Qáim Maqam, Lisanu'l-Mulk, Hidayat, Majdu'l-Mulk, and still later in those of Mirza Aga Khan of Kirman, I'timadu's-Saltana and Mirza Malkam Khan.[1] Students of Persian literature are well aware of this significant literary movement. Since the 14th century A. D, Persian prose had fallen into a descending spiral marked chiefly by sheer display of rhetorical cleverness and skill, inevitably producing emptyness, banality and wild distortions of facts. Incredibly this mode lasted four hundred years. Curiously, even during the Safavid rule when Persia became strong and prosperous and the fine arts developed almost to perfection, Persian literature in general and prose in particular sank alarmingly into lower depths of decadence. This condition lasted until the opening years of the ninteenth century. Keenly interested in poetry and history, Qajar rulers encouraged

---

1. For a discussion of this topic see M. Bahar, *Sabk Shinási*, vol. 3, P. 244—407.

these two, while they were in his hand, Mirza Ali Khan made much profit and consequently was well off during his life time.

The important events of Mirza Ali Khan's life could be outlined as follows:

Secretary in Presence « منشی حضور » 1870; Minister of Private Correspondence « وزیر رسائل خاصه » 1874; assumed the title of Aminu'l-Mulk, 1874; Ambassador extraordinary to Europe 1879; Secretary of the Great Assembly,[1] 1880; Minister of Works and Endowments,[2] 1881; assumed the title of Aminu'd-Dowla, 1883; President of the Great Assembly and Chairman of the Council of Ministers, 1888 (this position should not be confused with the office of the Prime Minister); Minister of the province of Azarbaijan, 1897; Coördinator of Mozzafaru'd-Din Shah's "independent" Cabinet[3] 1898, Grand Vazir, 1899, relief from office and exile to his Caspian estate of Lashte Nisha, 1901; pilgrimage to Mecca, 1902; journey to Austria for medical treatment, 1905; death in Lashte Nisha, 1907.

---

1. This assembly which consisted of nobles, dignitaries, ex-ministers and so forth was created by Nasiru'd-Din Shah to advise him on affairs of state. It was ultimately a failure mainly due to Mirza Ali Khan's mismanagement. See the present book, P. 80.

2. This was given as a hereditary office to Mirza Ali Khan. Years later he gave the position first to his brother and then to his son.

3. This was an invention of Abdu'l-Husain Mírzá Farmán-Farmá for tightening his own control of the government through the office of the Minister of War which he himself held. See page 228 of the present book.

hand-writing. Thus, while he was still in his twenties he was employed in the court of Nasiru'd - Din Shah as *Munshi Huzúr* (Secretary in Presence). From this time on until the Shah's assasination in 1890 (1313 A.H.) he was a constant companion to H. I. M., being present at almost all of the official as well as private gatherings, accompanying his sovere-ign on the numrous journeys he made within Persia and abroad. During this long career, which lasted about half a century, Mírzá Alí Khán's pen was constantly at work writing letters, decrees, laws, regulations and so forth for Násiru'd - Din Shah. There are now hundreds of letters written by Mírzá Alí Khán available in scattered private collections throughout Persia. Many of these are direct communications between the Shah and his subjects, many are Mírza Alí Khán's personal letters to his friends concerning his business, his politics and his private affairs. If by some good fortune they could be gathered into a collection they would constitute a remarkable source for Persian historical research.

It is of course obvious that Mìrzá Alí Khán did not remain a mere private secretary to the Shah. He was gradually elevated to higher positions and the height of his career was reached even after Nasiru'd - Din's death, when, during the reign of Mozzafaru'd - Din Shah, for a short time he was made Grand Vazir. Aside from his political posts he managed to engage profitably in business as well. Some were independent enterprises such as a sugar factory and a match factory; others were based on contracts with the government namely the postal service throughout Persia which was given to him as a favor and as a measure of reform taken by the Shah in 1874. A year later, the imperial mint and administration of the country's monetary system were contracted to him. Of

Author's Background

Mírzá Alí Khán-i Amínu'd_Dowla, the author of this work was, born at Tehran in the year 1845, and died on his Caspian estate of Lashte Nisha near Rasht in the year 1907. Mirza Ali Khan's father was Majdu'l_Mulk, an important figure of the early 19th century Persia, who at the beginning of his career became chief secretary to Muhammad Shah's mother and later held various governmental positions during Nasiru'd-Din Shah's reign. Majdu'l-Mulk's fame mainly rests on his brilliant essay *Risálah-ye Majdíya,*[1] which is a critical commentary on the political and social system of mid-ninteenth century Persia. Majdu'l-Mulk was one of the forerunners of the literary renaissance which took place in Persia during the 19th century. He developed new styles of prose and calli_graphy which were inherited and greatly improved upon by his two sons Aminu'd-Dowla (our author) and Majdu'l-Mulk the second. Mírzá Alí Khán,[2] who was the eldest son of Majdu'l-Mulk, early in his youth studied Persian classics with his father. Eager for wider knowledge, he studied French and learned much about Western culture. Very early in his life he was rather well-known for his elegant prose and beautiful

1. This work was published in the year 1321 (1942) under the same title by Professor S. Nafisi.
2. Short biographies of Mirza Ali Khan Aminu'd-Dowla can be found in the following works: (1) *Kitábu'l Máásir va'l-A'sár.* P. 193;
   (2) Nazimu' l-Islam-i Kirmani, *Tárikh-i Bidáríy-i Iránián,* P. 122;
   (3) Bahar, *Sabk Shinásí,* Vol 3, P. 381.

INTRODUCTION

This work is the autobiography of a 19th century Persian who spent fifty years of his life in the service of his king and government. The original manuscript has no title but I have called this edition a "Political Memoir" *(Khátirát-i-Síysí)* because it copmrises a personal survey of Persian political history during the 19th century. Although in an effort to preserve both objectivity and anonymity the author of this work has written his narrative in the third person he has not notably achieved either one. The interpretation of events and facts have made this work, like many autobiographies, an apologia and a rationalization of the author's deeds and accomplishments; in addition, the excellence and beauty of its written style bear the author's unmistakable mark. In this introduction I shall first provide some information concerning the family and background of the author; second, discuss the importance of the author as a figure in the literary renaissance of the 19th century; and finally review the historical and political significance of the work.

I wish to acknowledge my indebtedness to Professor Iraj Afshar of Tehran University whose generous help has made the publication of this edition possible.

H.F.F.

IRAN'S FATEFUL YEARS

1870-1907

Khātirāt-i Sīyāsīy-i Mīrzā ʿAlī Khān-i Amīnu'd-Dowla

The Political Memoirs of Mīrzā ʿAlī Khān Amīnu'd-Dowla

Edited
With Introduction and Notes
by

HAFEZ F. FARMAYAN

Third Edition
Amir Kabir Publishing Company
Tehran
1991